

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228879**

UNIVERSAL  
LIBRARY







إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ

# امراض مسلمانان وادویہ آنھا

یعنی

جہات تنزل اسباب ترقی مسلمانان

تصنیف و تالیف عبداللہ بن عبد ربہ بن حبیب

میرزا اسماعیل اردوبی بن مرحوم میرزا ابریم

ساغر صفہانی سکندر بابا ساہوکار

در ہر جگہ طبع شود حق مصنف وقف انجمن تائید اسلام است

چاپ اول

جلد اول سنت جماعت کے دیکھنی کی قابل نہیں

مطبوعہ مطبع معارف شفیق

جلد ۵۰۰



إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ

# امراض مسلمانان وادویہ نجسہ

یعنی

جہات تنزیل و اسباب ترقی مسلمانان

تصنیف و تالیف عبد و لیل و بندہ رب جل جلالہ

میر سید اسماعیل درویشی ابن مرحوم میرزا ابراہیم

ساغر صفتی سکندر آباد سال ۱۳۰۳ھ

در ہر جابجاء شود حق مصنف وقف انجمن تائید اسلام است

چھاپ اول

در مطبع معارف شریف

۵۰۰ جلد

# سبب تصیف این کتاب

هیچ سبب دیگری نمیتوانست بود تحریک سلسله اراده این عبدالقادر  
 در نوشتن این کتاب جز مفهوم این شعر حافظ « سخن درست بگویم نمی توانم دید  
 که می خورد حریفان، و من نظر کنم » یحتمل کنه هیچکس دیگر از ایران بیرون نیامده است  
 که تا باکستان نظر در حالت خلق عالم کرده باشد و در ترقی و تنزل و خوشی و ناخوشی  
 مختلف طوایف مطلق با اندازه معاشرت و اختلاطیکه دشته است با معدود کامل نموده  
 باشد که این بنده - و یحتمل که جگر احدی در میان مسلمانان چندان بر احوال این  
 برایش حسرت در ریغ نبوده و نسخه جگر این بنده حقیر و یحتمل که اگر من خود را در این  
 دعوی پیغمبر شمارم و فردا نکارم در میان سیصد میلیان مسلمان در دعوی خود  
 صادق باشم و در اراده خود راسخ و احتمال کلی می رود که هیچکس دیگر در میان این  
 سیصد میلیان امروزه بلکه از بدو سلام مطلقاً بر نخاسته باشد که تا باین اندازه غم  
 هم وطنان خود را خورده باشد و بر احوال قوم خود دست اندوه و فسوس بر سر و  
 سیننه زده باشد که من ولی احتمال کلی هم می رود که هیچکس دیگر در میان مسلمانان چندان  
 نیش زبان و آن هم از هم وطنان نخورده باشد که من - زیرا که از زمانیکه من از  
 خاک ایران بیرون شدم و به بند قدم نهادم تا کنون همه را در این اندیشه بوده ام  
 همه را این غم داند و رادشته و خورده ام که چرا باید مسلمانان را حالت این باشد و  
 سایر ملل عالم را حالت آن - مگر هر زمانیکه سخنی بر لب رانده ام نیشی خورده ام پس

یدم که لب فرو بندم و خاصه را زبان گشایم باشد که اهل ملت و هم مذہب  
 من بدانند که مرا سخن چیست و غرض چه و در آنوقت اگر مخالفت از من  
 نماند در غیاب من باشند نه در حضور و اگر نصیحتی نشنوند و پندی نگیند و توش گروی  
 همیشه ترایشان اثر نکند و منج آهیننی در دل سخت ایشان فرو نرود بنده بقدر قیامت  
 و حالت خود تبلیغ رسالتی کرده باشم چرا که « آدمی نیست که عاشق نشود فصل بیبا  
 هر گویای که به نور در بخند خطب است » - در این زمان هر کسی کم و زیاد بخمال  
 ترقی خود و اهل ملت و هم مذہبمان و هم وطنان خود هست و افتاده است - بیست  
 این است که دیگران رنده هستند ولی طریق را نمیدانند و اینک این بنده بانده  
 دلتش خود اراده دارم و عزم خود را جزم نموده ام که طریق را بدیگران بنمایم و بیایم  
 مگر آنچه در نظر بنده بود در یک مجلس دو مجلس یک ساعت یا چند ساعت  
 بیان زبانی بر هم مذہبمان من حکماکان ظاہر نمیشد و لهذا این کتاب را نوشتم و  
 در خدمت ایشان گذاشتم - باجمله خدا را بحق پاکان و بجزمت مقربان خاصان  
 درگاهش که نخبه زبده آنها چپا رده تن استند قسم میدهم که مرا راه ننماید و در طریق  
 صواب هدایت کند و توفیق خیر دهد بعد دیگر هم مذہبمان و سایر هم وطنان مرا که  
 همه بجزم جزم قدم زنیم و از دیگران بدنبال نمایم و کفش زور و سکتیدای طوعنا  
 و ملل دیگر را از سر خود دور سازیم

در ضمن شرح سبب تصنیف کتاب لازم میدانم بیان بعضی سببها

دیگر را -

**اول** باید دانست که هنگامیکه سر آلبو زنت جان در حیدرآباد بود  
 این کتاب را بنده با و دادم که بخدمت حکومت هندی بگذرانند و مددی طلب کند  
 از سرکار برای طبع آن و در واقع مقصود من این بود که این کتاب بنام لاریون

طبع شود ولی جناب معظم الیه پس از هفت هشت ماه از کشمیر نوشت که چند  
این کتاب را دیدند و این ایراد را گرفتند که این را شیعه نوشته است بموجب عقاید  
و خیالات اهل تشیع و الغرض کتاب راسته و فرمودند - ولی چون بنده را اجاز  
نیست از جناب موصوف خط او راجع این کتاب نمی گویم که در ملاحظه  
خوانندگان - باین قدر عرض می کنم که هر چند بنده شیعه هستم ولی در مستعد دجانی این  
کتاب نوشته ام و اینک در آغاز هم می نویسم که بنده را در عالم با عقیده و مذاهب هیچ ملت  
قوم و فرقه کاری نیست و بخصوصه تعصب مذمبی را سبب اصلی امیدم در تباہی حال  
هر ملتی در جهان بخصوصاً مسلمانان و در این کتاب همه سعی و جهد من این است که رسم  
تعصب خصوصت مذمبی را از میان شیعه دینی و نهفتاد و دولت اهل اسلام بردارم  
هرگز ایزد مذمبی هست در باطن باشد هر ابا کسی کاری نیست و همه باید با یکدیگر برادر  
و یکجبت باشند تا هنگامیکه رسم تعصب در میان مسلمانان وجود دارد و واقع  
ذلیل دیگر ملل اند و هیچ راحت و خوشی و آسایش و دولت و سستیلا و انصاف و  
حسرت ندارند و این حالتی که امروز مسلمانان رست عمده سبب تعصب و نفاق آنها  
مرآب شیعه دینی و علی و عمر کاری نیست بلکه مرآک رست با اسلام و کار رست با آنکه  
پیر و ان علی و عمر خصوصت و تعصب اسلام را تباہ کردند و از آن در جوش و خروش  
که مسلمانان از طریق مستقیم دین محمدی خارج شدند و بروفق کتاب و حدیث خود  
عمل نکردند و اسلام را پایمال نمودند - اگر مسلمانان اتفاق دهند سایر ملل  
طوایف عالم بر آنها غالب نمی آمدند - من نمی خواهم شیعه راستی و سنی را شیعه و هر دو  
را نیچری و هر سه را عیسوی و هر چهار را دهری سازم بلکه میخواهم که هر که دعوی مسلمانی  
میکند و در لباس اهل اسلام است در جاوه اسلام و شرع محمدی قدم زند و اقللاً  
بظاہر تعصب خلاف را برکنار گذارد و با سایر اهل ملت هم مذمبان خود برادر و

دسر گرم بگو شد که اساس سهام را قوی و مستحکم کند و خود و اهل ملت خود را از این لذت و حقارت نجات دهد و از چنگ استبداد طوایف و ملل دیگر رهایی بخشد - اگر چه با این ملت در کلام این بنده چیزی یابند که از آن بوی تعصبی بشام آنها برسد بنده نمی توانم رفع شبهه آنها را بکنم و چاره نیست در آن چرا که این فرقه از قرآن مجید و احادیث پیغمبر و ائمه هدی هم چیز نیا یافتند مایه تعصب و خصومت و نفاق و حال آنکه کتاب و حدیث آنها سرسرا مرید و مستی و مودت و محبتی بود با یکدیگر و با عالم -

دویم - اگر بزرگواری بنحواهد چیزی بنویسد بطور ایراد و نکته گیری نسبت باین ناچیز کتاب بنویسد ولی بکلی بیغرض و بی خصومت و مقصود او این باشد که کلام او نیز مایه ترقی و بهبودی هم مذہبان و اهل ملک و ملت باشد بشود نه آنچه سبب گردد که محنت خالصا لوجه الله این بنده ذلیل بر باد شود و اهل ملت او بیش از پیش در آفت و نجات و گمراهی در افتند -

سوم - اگر بزرگوار عالیقدری این ناقد کتاب را مفید بخیال مسلمانان بیند و این بنده عاصی را بیغرض داند و محن مرا خالصا لوجه الله معلوم کند و در کلمه از روی حق و انصاف بنویسد یعنی بطور تقریظ و نزد بنده ارسال دارد که تسکلی باشد در دست بنده و در آغاز یا خاتمه این کتاب بنویسم تاریخ شبهات و تصورات خلاف عوام الناس و جهلا بشود و هر اراد را در خود صادق و بیغرض دانند - هر بزرگواری که چنین عنایتی را فرماید چه در عربی چه در فارسی و چه در اردو بلکه انگریزی هم بنده را ممنون و شکر و مرهون خود خواهد ساخت و چنان باشد که گوشت او در محنت من در باب ترقی و بهبودی هم مذہبان خود و هم مذہبان من مشرک باشد -

# فہرست نام کسانیکہ تندرہ را اعانت فرمودند و طبع این کتاب

## حیدرآباد و چادرگھات

ح	از طرف حضرت بندگِ گالی
س	نواب فخر الملک بہادر
س	جناب نیر نواز جنگ بہادر
س	جناب سید احمد صاحب زید
س	جناب مولوی شیخ احمد صاحب
س	جناب عبدالہلام خان مقدمہ جنگ
س	جناب منشی سید علی حسن صاحب
س	جناب مولوی محمود صاحب
س	جناب میر محمد علی خان ہتم دمتر تقسیم منصبداران یوانی
س	جناب غلام دستگیر خان صاحب
س	نواب کمال خان
س	نواب ہمارم جنگ بہادر
س	جناب سید فضل حسین صاحب کیل
س	جناب داکٹر ادو گور نات صاحب
س	جناب سید محی الدین صاحب علوی
س	جناب مولوی ہمدی حسن صاحب
س	جناب سید علی بلگرامی

۷	جناب میرزا مهدی خان صاحب تعلیم در
۷	جناب کرنل دہن صاحب
۷	جناب مولوی صدیق صاحب
۷	جناب محمد یوسف الدین معتمد مجلس انتظام صرف خاص
۷	جناب مولوی عبدالغفور صاحب کیل
۷	جناب اکثر میرزا علی صاحب
۷	نواب لیاقت علیخان بہادر پیر مرہوم عتصام جنگ
۷	جناب مولوی عنایت الرحمن خان صاحب
۷	جناب شیخ محمد صاحب مہتمم نذول بیت ضلع گلبرگہ
۷	جناب فرید الدین صاحب ناظم عدالت
۷	جناب میرزا علی محمد خان بہادر معتمد الدولہ
۷	جناب میرزا محمد علیخان بہادر شجاعت شعار جنگ
۷	جناب مولوی چراغ علی صاحب
۷	نواب سلیمان یار جنگ بہادر
۷	جناب میرزا امینعلیل بیگ صاحب
۷	جناب امجد علیخان صاحب
۷	جناب رسول یار خان صاحب
۷	جناب سیر کاظم علی مہتمم صفائی
۷	جناب قمر الدین صاحب وکیل
۷	جناب اقبال یار جنگ
۷	جناب ملا عبدالقیوم صاحب

ص	جناب سید مظفر حسین صاحب
ص	جناب آقا سیر زاعبد حسین صاحب مترجم دفتر پر یوت سکرٹری
<b>سکن در آباد</b>	
ص	جناب دستور رنجی صاحب
ص	جناب شاپور جی صاحب
ص	جناب شیخ حسام الدین صاحب
ص	جناب مولوی علی رضا خان صاحب
ص	جناب سید محمد صاحب نشی عدالت سکندر آباد
ص	جناب سجنال صاحب تاجر ممبئی
ص	جناب شیخ احمد صاحب سوداگر

از اینجا نیکو مقصود صلی و کلی بنده در نوشتن این کتاب تنسبہ ساختن ہم مذہبان خود است و معلوم کردن برآنها (خواہ بدانند و خواہ ندانند) صفات و خصالی را کہ موانع ہتند در راہ ترقی بہر ملتی در جہان لہذا لازم میآید کہ در اینجا چند سطر بنویسم کہ چگونہ این مبلغ جمع شد و چگونہ اعانت از بنده کرد صاحبان فتوت و توفیق در طبع این کتاب بچہ خون جگری بنده این کتاب طبع نمود

”مگویند از سر بازیچہ حرفی کہ آن پندی نگیرد صاحب ہوش“ -

چون یک تیر تدبیر ما باز خطا رفت چون صد ہای دیگر یعنی سر آید سنت جان این کتاب را از کشمیر و ہن فرستاد در خیال آن بودم کہ تیر دیگرے

به کمان نهم ناگاه دوستی مرا را بهمانی کرد بنزد شخص بزرگوارى که بى نهایت تعریف  
از او کرد که البته اسباب طبع این کتاب را فراهم خواهد کرد - این بزرگوار چندین ماه  
کتاب را گذشت و آخر فرصت یافته ملاحظه و تعریف نمود و جوایى اندازهٔ محتاج آن  
شد - بنده دریافت کردم و بجناب موصوف عرض نمودم و چون جناب موصوف  
همه کاره دستگاه یکى از امرای جلیل القدر این شهر است فرمود که یک کس نمى تواند تمام  
مخارج آنرا تحمل شود ولى ممکن است که در همین دایره و دستگاه زررى جمع شود که مخارج  
این کتاب را کفایت کند پنجهٔ جلد - ولى این بزرگوار گاهى باین وعده واقفانمود و  
این قول را بالفعل نیاورد

پس از آن بنده خود چیزى نوشتم سواز غموم مسلمانان یارى طلب کردم  
بطوریکه در این ملک چند امیدگویند - با جملهٔ این صاحبان معظم که نامشان در این  
فهرست درج است (یعنی غیر از آنها نیکه مسلمانان نیستند) و اکثر بانبده آشنا هستند  
و از همه ممنون و مشکور استم بکمال عزت و حرمت و بزرگ منشی خود ملاقات بنده را بر خود  
نمودند و اغلبى هم در حین دستخط کردن یاد در رسید رقعہ اول و دوم عطیہ خود را رعایت  
فرمودند - ولیکن چند کس از اینها را بحتل بسیت رقعہ فرستادم و بعضى دیگر چندان  
از آن نمودند از بنده یعنی رقعہ فرستادم که آخر دو برشان را قلم کشیدم و پس از این که  
بجای پنج پنجاه و بجای ده صد روپیه بدهند نخواهم گرفت - یک شخصه سى روپیه وعده  
نمود ولى آخر که فهرست را دید این عذر را پیش کرد که چون بسیارى کمتر از من داده اند  
بحتل گمان بد در حق من رود و مبلغ دیگری بسیار کمتر عنایت فرمود - کمال خان  
سى روپیه دستخط کرد ولى پانزده روپیه داد با آنکه دستخطش را مجددآ در رقعہ گذارتم  
فرستادم و در خانهٔ جناب مولوى محمود ادرار دیده با و گفتم گفت همان پانزده روپیه  
را بنویس - تهو رجنگ وعده نمود که چیزى بدهد پس از چندین رقعہ آخر را

پاره کرد و آدم را گفت نه زردارم نه کتاب میخواهم - عبدالحق که خود را پسرین مبارک  
 و گلستان حیدرآباد میداند سه بار بخدمت مشرف شدم و هر سه بار استیاده گفت که  
 حالا کار دارم بار دیگر بیا - در جوابش گفتم من دیگر بار نخواهم آمد خاطر مبارک جمع شایسته  
 پس شنیدم گفته بود که آغا صاحب میخواهد بزور از من زر بگیرد - این شخص بسیار بسیار  
 بر من گران آمد و این سخن را هیچکس نمیگوید جز آنکه بسیار کمین و ردیل باشد - چرا که با وجود  
 فهرست نام چندین شخص بزرگوار که همه در حسب نسب از او برتر باشند و همه بخوشی خود  
 داده باشند کمال دو جنطی است از کسی که چنین سخنی را بر زبان راند - این کار کار خرد  
 و برای ترقی و بهتری مسلمانان واحدی بزور ندارد و از واحدی بزور گرفته نشد و بسیار  
 هم پنج دوه رو پیه دادند اگر تهور جنگ و عبدالحق هم هر یک پنجر و پیه داده بود که مال  
 منو نیت من میگرفتم بعوض آنکه او رفته مرا پاره کند و این چنین سخن ناهنجاری را بر زبان  
 آورد - عبدالحق نمیداند که این آغا صاحب بذا اعتنائی نباشد و زیر و خزانه در پیش  
 حیدرآباد ندارد و اگر او خود مالک تمام چند اریلوی بشود و هم سگ تری لندن و پارسی  
 و پنا و برلین بشود آغا صاحب و را بکس نمی شمارد چه جای آنکه پنج دوه رو پیه از او بزور  
 بگیرد - این اعمال در نزد مسلمانان قباح است ندارد ولی در نزد سایر ملل قباح نیست  
 دارد -

پسند امرای حیدرآباد را یا خود بخدمت مشرف شدم یا رفته نوشتم معاف  
 طلب کردند و من آنها را معاف نمودم زیرا که بنیامیت فقیر و بنیابو دند آنها در خارج آنها  
 زیاده بردخلشان بود زیرا که در سال بیاید مبالغ کثیر بطول ایف و فوجش بدهند یا  
 به شریف مکه و خادم کربلا که بروند و عا کفند که خدا امراض ظاهری و باطنی آنها را شفا  
 دهد - ولی چون این دو اخانه که بنده گشوده ام یعنی این کتابیکه من طبع نموده ام خیر است  
 است و بخصوصه بر فقر و بنیایان است هر یک از این امر را مسفت خواهم فرستاد

زر آرزایم معاف خواهیم کرد و اید از اینها باکی و پروالی ندارم -

این است حالت مسلمانان و اینهاست اسباب عدم ترقی مسلمانان  
 ولیکن نادانی میخواهد الف بای مسلمانانرا تغییر و تبدیل دهد که علم در میان مسلمانان  
 شیوع بهرسانند و نوشتن و خواندن سهل تر گردد و کلی مسلمانان را ابدار غبت بعلم و دانش  
 و دیدن کتاب نیست - رساله در ادویه طبع میشود در ممالک یورپ و امریکا و چین  
 ایام که چیل میلیان جلد طبع میشود در ۲۳ صفحه و چهار صد میلیان جلد (یا نقل) در  
 ۸۸ صفحه و بیست لک خرج این رساله میشود - این است شوق نصارا در دانش و تحصیل  
 و ترقی و تردیح آن و آن است شوق مسلمانان در تحصیل علم و دانش و خواندن کتب و  
 ترقی دادن خود - خدا توفیقی بدهد به هم مذمبان ماکه پیش از پیش طالب علم و هنر و  
 دانش و کمال بشوند و زر خود را در محل و مقام خرج آن خرج کنند -  
 این کتاب هنوز بنام حکیمین رقم نیافته است تا آنکه قدر دانی پیدا شود و  
 قدر دانی نماید آنوقت در طبع دیگر بنام او خواهد شد -

## فهرست کتاب

(حصه اول امراض مسلمانان)

صفحه		
۲	در حقیقت و اصول دین اسلام	باب اول
۷	در حالت و وضع مسلمانان	باب دوم
۱۳	در حالت علم در میان مسلمانان	باب سوم
۱۷	علم دین	
۱۶-۱۸	علم ادب - و حکمت	

۲۰	ادب	
۲۶	وضع سلطنت و حالت سلاطین اسلام	باب چهارم
"	وضع سلطنت مسلمانان	
۳۱	حالت سلاطین اسلام	
۳۲	حالت مردم ایران و سلاطین ایران	باب پنجم
"	اَدَل	
۳۵	دوم	
۴۱	حالت هند و مردم هند و سلاطین هند	باب ششم
"	اَوَّل	
۴۳	دوم	
۸۲	اصفحه ۳۳۴ الی ۳۳۵	باب هفتم
۸۲	ابتدای حمله مسلمانان در هند از فرشته ملک نظام	
۹۴	حالت و حکومت نصارا	باب هشتم
۱۰۲	حکومت انگلیش در هند	باب نهم
(حصه دوم ادوئیة امراض مسلمانان)		
۱۲۲		مقدمه
۱۲۵	در اصلاح حکومت مسلمانان	باب اول
۱۳۶	در مجلس شوری در میان مسلمانان	باب دوم
۱۵۲	اصول ملکرانی انگلیش	
۱۶۱	در میان قانون در میان مسلمانان	باب سوم

۱۶۹	در معدلت میان مسلمانان	باب چهارم
۱۸۳	در بیان تربیت مسلمانان	باب پنجم
"	فضیلت علم	
۱۸۸	سوانح تربیت و تحصیل علم در میان مسلمانان	
۲۱۰	حالت علم در میان مسلمانان در این زمان	
۲۱۵	مترجمین و مترجمیگری در این سده	
۲۱۶	گذر سال ۱۸۸۰	
۲۱۶	ادرس دکای انجمن اسلام بمبئی نوامبر ۱۸۸۲	
۲۲۱	از محمدن آبرزور	
۲۲۳	از اخبار بمبئی گرت	
۲۲۹	فقرات مزید شده	
۲۵۳	مقدمه رکاماد تربیت مسلمانان	
۲۵۶	رای مادر وضع تربیت مسلمانان	
۲۶۲	انجمن تائب اسلام	
"	(۱) انتظام انجمن کور و غیره	
۲۶۹	(۲) تربیت اطفال	
۲۶۸	(۳) شرایط ذیل ملاحظه شود	
۲۸۳	در سپاسداری مسلمانان	باب هشتم
۲۹۸	در رهنمائی و امانت داری مسلمانان	باب نهم
۳۰۵	در شفقت کردن مسلمانان	باب دهم
۳۱۳		خاتمه
۳۱۶		ضمیمه
۳۸۶	تقریر شیخ حال بنده مصنف	



حصهٔ اول

امراض مسلمانان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## بَابِ اَوَّلٍ

### در حقیقت اصول دین اسلام

باید دانست که اگر چه مقصود ما نیست و در نظر ماست که از دین اسلام و مذهب مطلقاً سخنی رانیم ولی چون در هر مطلبی بالقصوره تمهید و مقدمه لازم است و بخصوص در هر امری از امور که نسبت داشته باشد مسلمانان بناگزی ریای اسلام و دین دین می آید و غایت آن امر بناچار منتهی بشود بدین اسلام خواهد در آن امر پای دوست در میان باشد و خواه پای دشمن خواهد پای هر دو لهذا بنده لازم میدانم که در امور مسلمانان عالم ابتدا حرفی چند از اسلام و مذهب این دولت برتلم آرم -

در تمام کتب مسلمانان و قرانی که در دست ما هست چنین نوشته

و عقیده ما مسلمانان تماماً معتاد و دولت این است که اصول دین مذهب بهترین اصول هر مذهب میسر است - اصول مذهب صیبت - اصول مذهب فعل و امر است و ترک نواهی - درین اصول عقیده ما اینست که چند آنکه تکمیل دین اسلام است در سایر مذاهب و ادیان نیست و نبوده - مثلاً در خصوص ظلم نسبت بسایر خلق در یحیی خون از ناس مطلق خدای عزوجل در قرانی که با فرستاده و در دست ماست و بر علم عقیده ما کتاب آسمانی است و کلام میفرماید (۱) ای خلق عالم من شما را اخلق نمودم از یک چاه

ویکت ما در فرقی در میان شما مانند شتم جزا همای مختلفه با شعبه های متفرقه و از میان شما  
 (هر که باشد و هر نام و لقبیکه داشته باشد و هر فرقه و قومی که باشد) گرامی ترین نزد من  
 اوست که تقوای او زیاد باشد - (۲) هر که نفسی را بکشد بدون سبب و حتی که  
 واقعا قتل او بر وفق مرضی ما باشد گناه آنکس همان عظمت را دارد در نزد ما که گویا  
 آنکس همه خلق عالم را بقتل رسانیده است - ازین قبیل آیات در کتاب خدا  
 بسیار و متعدد است و اینها اصول اصلی دین ما هستند و ظاهر آنها همین است پس  
 و ما (یعنی این بنده ذلیل) زیاده برین نمیتوانیم گفت و زیاده ازین قدر پیشتر نمی توانیم  
 نهاد و احتمال کلی می رود که ظاهر و باطن و تاویل این آیات مذکور در مرآة علم الاطلاق  
 همین باشد پس - شاید دیگران بقسم دیگر تاویل کنند این آیات را ولی ما فی نفسه  
 فردا تاویل دیگران را قبول نداریم و عقیده ما نیست بر خلاف واقع می دانیم -  
 پیغمبر بکه از جانب خدا آمد و این کتاب آورد و این اصول را پیش ما  
 نهاد و ما را هدایت کرد و راه نمانی نمود با آنچه که ما را مورد رحمت خدا میگرداند و آنچه که ما را مورد  
 غضب و عتاب میگرداند شخصی بود که بعقیده ما خود او متصف بصفات الله بود و خود او کسی بود که  
 پیروی کرد و امر الهی را ترک نمود نواهی الهی را بر وجهی که مندرج بود در کتابیکه خود دعوی  
 میکرد که از جانب خدا آورده بود - در این صورت اگر ما را کمال یقین نباشد که واقعا  
 این پیغمبر بصفات الله داشته و آنچه میگردیده است در اموریکه ما مورد بوده و احکامیکه واسطه و  
 رسول بوده است که بخلق خدا برساند و نیز اعمال و افعال خود او در خلا و ملاجه بر وجه  
 و فرمان الهی بوده ابد اما او را رسول فرستاده خدا نمی توانیم دانست و بقول او عمل  
 نمی توانیم کرد - چون ما را یقین شد که این همه صفات در وجود این پیغمبر بود و حقاقت  
 و وضع این پیغمبر چنین بوده ما را باید این عقیده هم باشد که اگر چه این پیغمبر بصورت بسیار  
 خلق کجاست بوده و کرم حقیقت و کیفیت چیز دیگر بوده و احتمال امکان ندارد در عالم صورت

و طبیعت که گندم از جو بر وید و درخت شیرین یا تلخ به پرورش طبیعت صلی خود را بگذارد  
 پس ما باید بدانیم که " احمد را بگشاید آن پر حلیل تا باید مد هوش ماند جبرئیل " مقام نبوت  
 و رسالت مقامی است که دست احدی از ماسوی الله بان نمیرسد و احدی از ماخلق الله  
 بان مقام قدم نمیتواند نهاد - مارا کاری نیست که این شخص محمد نام مردی بود بر عجم  
 سایر خلق عالم که تا بیا خداع و امثال این ولی هر فردی از افراد خلق عالم که دعوی مسلمانان  
 میکند باید عقیده او این باشد که این شخص شصت یا صفت حسنه مذکور بوده است بجز شکر شبیه  
 چون ما عقیده ایشان که این صفات مذکور در وجود این پیغمبر بوده  
 و بنا بر این امتیاز تاقی داشته است بر سایر خلق عالم آنوقت میگویم که چون این پیغمبر در میان  
 خلق آمد و خلق را براه رسالت که در بعضی قبول کردند دعوی او را و بدین او درآمدند  
 بعضی دیگر اطاعت او را قبول کردند مگر دین خود را از دست ندادند ولی فرقه دیگر اطاعت  
 او را هم قبول نکردند و بنا بر ظلم را نهادند و شمشیر بر وی اوشیدند پس بموجب حکم خدا بر او لازم  
 آمد که دفع دشمنان خود را بکند - این دفع را در زمانیکه پیغمبر خود حاضر و موجود بود جهاد  
 نام نهادند - این جنگ نمودن و شمشیر کشیدن این پیغمبر نیز عقیده ماحق بوده و چه  
 ما در کتاب خود و تورات هم دیده ایم که سایر پیغمبران نیز با است خود یا با خلق دیگر جنگیدند میگویم  
 که این پیغمبر هم زمان و حالت خلق را مداحطه نمود و شمشیر کشید - بعضی از خلق عالم  
 اعتراف بر مذہب ما دارند و میگویند دین اسلام بضر شمشیر راجع یافت و این را مستسک  
 قرار داده اند برای اثبات مطلب حقیقت مذہب خود - اگر چه ما ابتدا عرض کردیم که اراده ما  
 نیست که از مذہب سخن را نیم دلی تا ما از مذہب که می نیکیم نمیتوانیم مطلب مقصود خود را بیان  
 کنیم - اگر نصار که معنی بزرگ مذہب ما هستند اعتراف کنند بر اصل و اساس  
 اصول مذہب ما یعنی پیغمبر ما را بد گویند و اعمال و افعال و را معیوب و بیج دانند و چون  
 حضرت عیسی نه شمشیر کشیدند و نه سایر اعمال محمد را مکتب شد باین دلیل و را پس خدا

گویند و دانند که او حکما پسر خدا بوده جواب سگویی که این مورد است با اعتقاد است و طبیعت و عادات - همچنانکه ما را اعتقاد است که خدا دنیا را خلق نمود و محض وجود محمد و بر آئینها هم میگویند عیسی پسر خداست پس همان قباحتی که نصارا می یابند در عقیده مسلمانان که محمد را فرستاده و رسول خدا می دانند مسلمانان در عقیده نصارا می یابند که مخلوق را خالق می شمارند - زیرا که نصارا میگویند و در کتابشان هم نوشته " بیگانه سن " یعنی پسر متولد شده خدا - ما ابد اعتقاد است و نخواهد بود که خدا را پسر متولد شده باشد و اگر مراد از تولد خلق شدن است یعنی پسر مخلوق و آفریده شده ما میگوئیم هر چه مخلوق باشد خالق نمی شود و بی قباحت این امر عظیم است که مخلوقی را خالق دانند. چون نصارا میگویند که خود عیسی بزبان میگفت که من پسر خدا هستم اگر نفوذ باشد عیسی این عبارت بزبان رانده باشد ما او را نبی هم نمیدانیم و ما گاهی قبول نمی کنیم که عیسی چنین سخنی را بر زبان رانده باشد و اگر هم رانده باشد شاید مقصود دیگری داشته و مفهوم آن چیز دیگری بوده

باجمله مقصود ما اثبات دین و مذہب خود یا دیگری با اعتراض مذہب عقیده دیگری نیست بلکه مقصود ما فقط آنست که اعتقاد خود را ظاهر سازیم و بختناکه معلوم کنیم که بر وفق عقیده ما محمد این عبد الله پیغمبر فرستاده خدا بوده و افعال اعمال او همه چون افعال اعمال دیگری نمیباشد خدا بوده است که بنزد عقیده ما همه معصوم بوده اند - درین صورت بنزد عقیده ما ابد اعتراض بر قوای فعل پیغمبر نیست - اگر این امور معلوم شد و این دلیل کسی قبول کرد پس ما میگوئیم مقام او مرتبه نبوت بالاتر است از هر مقام و مرتبه و هیچیک از مخلوق خدا را آن مقام او مرتبه نیست پس ازین مقام او مرتبه نبوت است و مرتبه ولایت است و پس -

اینک نمی آید بر سر مطلب مقصود خود - بجز دریکه پیغمبر آخر الزمان

از جهان رفت احدی دیگر را اجازت آن نبود که شمشیر کشیده خلق را بدین اود دعوت کند  
 بنزد و این بنده ذلیل واکر چنین اجازتی باید باشد باید باشد علی و اولاد علی را زیر که  
 بعقیده هفتاد و دو ملت اهل اسلام مقام همگی پس از محمد بقرام و مرتبه علی و اولاد علی نسبت  
 علی پس است و داماد و وصی محمد بود یکی از اهل عبا بود و محمد در حق او گفت من مدینه علم  
 استم و علی در آن مدینه است و اول کسی بود که ایان آورده بود و کسی بود که در تمام خود  
 پیغمبر جنگ کرده بود و فاجحه همه بود و در هر حال زیر و معاون محمد بود - مگر علی و  
 اولاد علی شمشیر کشیدند و جنگ نکردند و خلق خدا را بدین دعوت نمودند یعنی شمشیر  
 بلکه هر مظلوم شهید شدند و همین شهادت را فقط مایه تقویت و قوام دوام دین دانستند  
 شکی نیست که اعمال افعال احوال نیک بهترین طرُق بود و باید باشد در اسلام و در  
 هر دین و مذہبیکه سایر خلق عالم را به پیروی آن ترغیب دهند و هیچ ضرورتی نبود  
 بزود تیغ و کردن ظلم - درین صورت بنی امیه و بنی عباس دیگران که همه مردمانی  
 بودند دنیا دار و پادشاهان جبار و بد فغان بد احوال آنها را هیچ وجه اجازت و مستحق  
 آن نبود که شمشیر بزنند و خون بریزند برای ترویج دین - پس بعقیده بنده هر که  
 شمشیر زد برای دین اسلام پس از مرگ محمد این عبد الله و بدو نجات در اینها پیغمبر  
 یا خلفای برحق او خلاف مرضی خدا و رسول خدا کرد و در نزد خدا و رسول خدا عاصی بود  
 هر سلطانی بود هر ملکی تیغ زد و نصرا مهم درین زمان تعبهای بسیار بزرگ میسازند و خلق  
 را میکشد و برای ملک داری و ریاست دنیا هم لازم است مگر بنام دین و ترویج مذہب  
 باشد خلاف است و ظلم -

در خاتمه این باب مطلب باید خوانندگان بدانند و خلق مطلقاً

که در سه فرقه راسته عقیده است مختلف نسبت به مذہبی (۱) پیروان و عمده  
 علمای آن مذہب (۲) مخالفین آن و (۳) فرقه که بکلی معتقد هیچ مذہبی نیستند -

مثلاً در مذہب اسلام (۱) علما و اہل شرع ما را یک عقیدہ است و یک طور خاصی فہمیدہ اند  
 (۲) کسانیکہ خارج از زمین مذہب یک عقیدہ دیگر دارند ضد فرقہ اولین (۳)  
 فرقہ ہستند کہ در این زمان بہم رسیدہ اند کہ ہر چند بلباس صورت سپروان این مذہب اند  
 و خود را مسلمان داعی نمایند ولی در عقیدہ تمام بنہمیر از امثل سایر خلق میدانند کہ  
 در مختلف از منہ آمدند و دستگاہ فریبی چیدند و دکان مکر و خدعہ باز کردند و چند روز  
 در دنیا ماندند و مُردند - مگر بندہ شامل ہمچیک ازین سہ فرقہ نیستم و اعتقاد دایم  
 جداگانہ و اعتقاد منہجان است کہ در فقرات ما قبل الذکر بیان نمودہ ام یعنی محمد بن عبد اللہ  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سچ شمشیر زد ولی کسانیکہ پس از او خارج از اہل بیت و شمشیر زدند  
 بناحق زدند و دین اسلام را تا قیامت بدنام کردند و مورد کرمہ ہر خلق عالم ساختند و ہمہ  
 محض برای دنیا و حب دنیا و حب جاہ و مال زر و زور و خوار شہایم نفس خرد و ہمہ در پای  
 میزان معدلت عادل حقیقی خاطر می دوگنا ہر کار خو اہند بلا دو مختب

# بَاب دَقْم

## در حالت و وضع مسلمانان

پوشیدہ نرہد کہ مذاہبیکہ در عالم وجود یافت خواہ بر حق و خواہ  
 بر باطل اگر با اصل و حقیقت و اصول ہر یک از آنہا ملاحظہ کنیم غالباً نیک بودہ -  
 از انجملہ ما دین عیسوی را میگیریم و در این مقام کہ ما مسلمانان معتقد آن ہستیم و سپردان آنرا  
 اہل کتاب میدانیم - اصول مذہب عیسوی اصول بسیار نیکبست بہرہ امبرکودت و دوستی  
 است و نیکی کردن - ولیکن ما در نیمقام نمیخواہیم ثابت کنیم حقیقت یا عدم حقیقت آنرا  
 ببلکہ مراد ما این است کہ اعمال و افعال عیسویان را ظاہر سازیم -

چون دین عیسوی ابتدا در شهر روم شایع شد آن شهر را پسر دوات  
 خرت سیج بهمان عظمت و حرمت بخشیدند که مسلمانان مکه معظمه را - جمعی از علما درین شهر  
 برخاستند و چنان ظاهر ساختند که ایشانرا خدا مالک نموده بود بر جان مال و عیال  
 تمام نصار از سلطان گرفته تا گدا - نهصد سال یا بیشتر این سلسله را کمال اقتدار بود  
 که هر چه خواستند کردند و ضمناً هر فعل قبیح و عمل کربهی را مرتکب شدند که احدی نتوانست  
 آنها را منع کند حتی اینکه اگر پادشاهان اراده نمودند که بر خلاف اقتدار و حکم آنها عمل کنند  
 یا اینکه جرایم آنها را سزا دهند آنها را از سلطنت خلع نمودند و مردود و ملعون ساختند و  
 ذلیل کردند - علاوه برین نصار اہم در آن از منہ غالباً بلکه تماماً جاہل و سید نشین و حشی و  
 وقانونی انتظامی بهم در ملکند نشند و همان تعصبی که در مسلمانان بود همیشه هست تاکنون  
 در آنها هم بود و دیگران را کفار میدانند و جہاد با کفار یا دیگر ملل را نیک ذریعہ نجات و  
 فلاح آخرت و نیکنامی دنیا خود میگردانند - چنانچه وقتی از اوقات از مسلمانان ایندا دیدند  
 در بیت المقدس بی از علمای آنها آنها را برنگیخت که با مسلمانان جہاد کنند - این جہاد  
 ہفت مرتبہ واقع شد درین دو صد سال تا آنکہ نصار از ارادہ خود دست برداشتند پس آنکہ  
 لکھا از آنها کشته شد - ولیکن اگر کسی را تواریخ آنها ملاحظہ کند بر او معلوم می شود کہ درین  
 روانگی باین جہاد یا یعنی درین طریقتی منازل و قطع مراحل ہر اعمال قبیحہ از آنها صا و شد  
 از دزدی و رہزنی و قتل و عارت و زنا و غیر اینہا -

چون این زمان مذکور در گزشت و عالم گردش کرد و کون حق علم  
 ترقی نمود و پیش از ۱۵۰۰ سال از تاریخ تولد حضرت مسیح منقضی شد یا همین اوقات و بلیاتی  
 کہ ذکر رفت شخصی بہم رسید کہ برخلاف ضدیت پپ های روم بر قامت و مو عظمہ نمود  
 خلق را و محرک شد خلق را کہ از بنحیر اطاعت پپہای روم خود را بائی بخشند و پیش از آن  
 پیروی آن بہبود گویا را نکندند - شد تا آن زمان مذکور کتب تورات و انجیل

هر دو در لغت لاتین نوشته بود و واحدی را علم و دانش چندان نبود که بفهمد و درک  
 کند مطالب آن را و علمای روم هم چون علمای مایخو هستند خلق لایعلم باشند تا که  
 ایشانرا اقتدار و استیلا باشد و لهذا اشراج و قوانین و اصول این خود را از نظام پیش  
 و مخفی داشته بودند و افساری بگردن خلق کرده میکشیدند - این شخص اراده نمود  
 که این بیهودگیها را موقوف و معدوم سازد و کتب تورات و انجیل را ترجمه نموده بر زبان  
 قوم و بر منبر بر شده خلق را مرعظ نمود و بجا الفت اصول و طرق پوپهای روم را هتانی کرد  
 این امر امری بود بس عظیم و مشکل و خطرناک زیرا که اگر چه تا آن زمان خلق گمراه بودند و  
 تابع ظلم و استیلا مع ذلک خوش بودند و بیکه تار و پانصد سال بود که همه بر یک تیره  
 راه می فرستند و در یک طریق قدم میزدند و همه معتقد بودند و بکمال یقین عقاید کامل  
 می زینتند پادشاه و گدا و لوله و آشوب در میان خلق افتاد و بخصوص ت و عداوت  
 در افتادند مثلن مایکه مسلمانان دو فرقه شدند و شیعیها خواستند اظهار مخالفت کنند  
 با سنی ها و اینها با آنها همچنین که اگر امروزه نخواهند در ایران یا در ملک دیگری زحماک  
 مسلمانان قانونی قرار دهند محض بجهت آنکه کسی را اقتدار و استیلائی زیاده ۱۰ بعد شش  
 و محض برای تأسیس خلق کسانیکه بجاقت و نادانی مقدس استند و تابع علما هر چند که بهر گونه  
 بلایی مبتدا باشند خیال میکنند که بهشت از کفشان بیرون میشود و در این صورت  
 می افتند بهم و خون یکدیگر را میسریزند - با جمله در این اختلاف آراء عقاید بموجب یک  
 تواریخ یورپ و نصار نوشته پنجاه میلیان (پنج کرو) خلق کشته شدند و بسیاری  
 از آنها را زنده با آتش سوختند - این حالتی که بجهت یکصد سالی سر اسر ممالک یورپ  
 فرا گرفته بود و مختصر میکنم که الآن سیصد سال با کتر است که نصار ادر هر کاری ترقی کرده  
 اند و اگر چه در این بین ما هم باز گاه گاهی فتنه و فساد ی بر پاشده ولی نه بآن جمالت قیام  
 و حماقت پیشین - و هر چند که موخین نصار نوشته اند که ترقی خلق یورپ یعنی نصار

آنکارش از زمانی که نصارا بجماد مسلمانان بجانب مشرق زمین آمدند و چیزها از مسلمانان  
 مشا هده و اخذ نمودند در بین صد سال با صد سال چهاردهم عیسوی و در همین  
 اوان کتابی یافتند در قانون که مقنن یا سبک نوشتن آن جستنین نبی از قیصر روم بصح  
 انوشیروان بود که نوشته شده بود در قواعد و قوانین سیاست و حکومت و عدل انصاف  
 و این کتاب فی الجمله موجب تغیر و تبدیل شد در نظم و نسق امور ریاست و عدل انصاف  
 و با آنکه نوشته اند که در اوایل صد سال با صد سال چهاردهم عیسوی بعضی از مردم یورپ زمین که در  
 زیر دست عربهای اسپین تعلیم یافته بودند شروع کردند با موقوف علم و تربیت نمودن  
 جوانان در بلاد عظیمه ملک ایطالیه و پس از آن در بلاد عظیمه ملک فرانس و جرمنی و انگلند  
 مع ذلک هنوز جهلا بودند و لیکن امر و زحالت آنها بر خلق عالم معلوم است که خود را در هر  
 خصوص (حکمت و دانش و تهذیب قانون و انصاف) معلوم و عربی عالم میدانند  
 و در واقع هم هستند - اگر چه علمای نصارا و بسیاری از نصارای گویند که ترقی ما از  
 دین ما و کتاب ماست ولی بنده قبول نمیکند زیرا که اگر بنده تمام مذہب عالم را نیک  
 بگویم و بدانم شک نیست که خواهم گفت مذہب من بهترین مذہب است و از آن طرف ما  
 ملاحظه می کنیم که اکثر خلق یورپ (یعنی عیسویان) که بظاهر در لباس عیسوی اند و دین  
 و مذہب می ندارند ولی ما قبل ازین گفتیم که ما را کاری بدین و مذہب نیست و ما خود را بدین  
 نیستیم یعنی پیشینه ما پیشه علماء و قاطب و اهل شریعت نیست بلکه ما را کار با خلاق و تهذیب و  
 امور ظاهری عالم است - این مطلب را اینجا باشد تا بموقع و محل آن برسیم -

قبل ازین کم و کیف و اصول دین اسلام را بیان کردیم بروفق  
 عقیده و را خود و احداد فردا اینک اراده ما این است که حالت و وضع مسلمانان را  
 بیان کنیم - با آنکه پیغمبر ماعرب بوده در کتابی که در دست ماست و ظاهراًست پیچکس  
 انکار نمیتواند کرد و ما نیز از ردی غرض نیکویم نوشته است عرب بدترین قوم عالم است و کفر

و نفاق (شاید عربهای صحرائین مراد باشد مارا کاری نیست) - کسانیکه اقول این  
 آورند عرب بودند اگر چه بنزداری عقلا اکثری محض برای دنیا و مال مسلمان شدند و  
 مسلمان بودند ولی نظا هر را ملاحظه میکردند و آنرا هم محض دنیا داری - بجز دیکه غیر آنها  
 از دنیا رفت خود داری نتوانستند کرد و باطن خود را ظاهر ساختند - مارا کار  
 بکار احدی نیست فقط حکایتی بیان میکنیم - معاویه شمشیر کشید بر علی و حال آنکه  
 چندین چیز در وجود علی بود که در وجود معاویه نبود استحقاق از آن داشت که با علی  
 هیچشمی کند - اقلای خلیفه چهارم بنام بود مگر آنکه معاویه نبود - در این صورت کسیکه  
 شمشیر بر وی خلیفه بنام کشید (دو انگلی خلیفه که پس از معاویه و آن بنام شمشیر بود)  
 ما و را مسلمان نمیدانیم و از کار فریب بدتر میدانیم و حال آنکه معاویه و معاوین او همه  
 دعوی مسلمان میگردند و عرب بودند - این نبود جز دنیا داری و هیچکس نمیتواند گفت  
 که معاویه بر آدین و ترویج دین شمشیر بر وی علی کشید - پس او سپر علی و بنام شمشیر  
 گشت و او نیز دعوی مسلمان میگردند و عرب بود مگر محض دنیا داری و حجت جاه بود -  
 پس بنی امیه از طرفی و بنی عباس از طرفی شمشیر کشیدند و خلق خدا را بدین استفتا  
 گشتند و عمده بهانه ترویج دین مگر همه محض دنیا داری بود و این همه بیدین بودند -  
 پس سلاطین عرب عجم و ترک و دیلم بهر کجا که قدم نهادند خلق آن ملک را گشتند یا ملان  
 فرق دیگری را که فقط فی الجمله در مذہب ما خودشان مختلف بودند - شیعه سنی در افتادند  
 و سنی بشیعه و هفتاد و دو ملت بیکدیگر چون از میان خودشان تجا و زکردگانی را  
 از شمشیر گذرانیدند که ایشان را کار فراد استند و اقتدار و استیلا بر آنها یافتند -  
 این همه محض دنیا داری بود و ظلم - در بین ایام عمر بنده چند شخص عظیم الشان را گشتند  
 یا اراده کردند که بشند در میان نصارا و از نصارا - سال قبل ازین امپراطور روس گشتند  
 شش ماه قبل ازین زمین زمین جمهوری امریکار گشتند و ده روز پیش ازین اروپا گشتند و کتوریا

یعنی ملکه الکاستان را بکشند و این مره سوم بود - قاتلین این مقتولین را با ثابت  
نمودند که خط و ماغ داشتند یا بقسم دیگری و در هر حال اگر بقتل رسانیدند فقط یک کس را  
بقتل رسانیدند و حال آنکه قاتل امپراطور روس هم یکی بود از جمله فرقه بهنیلینست که مذہب  
جدیدی را پیدا و اختراع کرده اند - شخصی که چند روز قبل اراده کرد و کتوریا را بکشد  
میگویند دیوانه بوده است و هنوز عکس صادر نشده - ولیکن چون تیرش خطا شد کجیل  
سزای او قتل نباشد باقی ماند سزای دیگر مثل حبس ابدی و غیر این - اگر ثابت شد که  
این مرد جنین داشته یا ست بوده احتمال کلی می رود که او را رها کنند و اگر ثابت شد  
که فعل او از روی جنون و مستی نبوده کجیل که قید ابدش کنند - با جمله هر چه حکم آن باشد  
یک شخص مجرم بوده و یک شخص سزا خواهد یافت - در ملک ماسه شخص بابی اراده قتل با شای  
موجود حال را کردند و هزاران نفس قتل رسیدند و هر که البشوخ و تخرنجبار بابی گفتند  
حکما سرا بریدند - اگر خود مر بابی نخوانند و ندانند من سوگند یاد میکنم (یعنی  
عقیده من نهیت) که این برخلاف مذہب ما و شرع محمد مصطفی است و اگر من در زیر تیغ  
جلاد باشم بایکی ندارم که سخن حق را بر زبان رانم و بگویم که اینہہ ظلم است و تتم و خلاف  
مرضی خدا هر چه میخواهد در حق من بگوید من نسبت دہد - ما را از اینگونه مسئله  
از ہر یک از ممالک مسلمانان بسیار در خاطر است و از اینگونه مسئله تمام توابع مسلمانان  
پُر است - از آن طرف کسی میتواند بگوید کہ از این فرق متعدده بشماري کہ در مملکت  
قیصر ہند است اگر فی المثل شخصی قیصر ہند را بکشد حکم خواهد شد از حکومت  
انگلستان کہ تمام آن فرقه را از زیر شمشیر در گذرانند یا توپ در میان آنها باندند  
حاشا و کلا گاہی چنین عملی را امروز حکومت انگلیش نخواهد کرد - حتی اینکه یک شخص وجد  
دیگر را ہم از خاندان و اقارب رشتہ داران آن قاتل نخواهند کشت - کسی  
میتواند گفت کہ آن حالت در مسلمانان نعوذ بانہ از بدی مذہب اسلام است

و این حالت در نصارا از خوبی مذهب عیسوی - البته کم و کمر در مانواهند گفت و میگویند  
 و عقیده آنها نیست ولی بنده ابد قبول نکنم و نخواهم کرد - بهیچ وجه این امور را داخل  
 مذهب اصول مذهب نیست بلکه این همه بوسطه جهنم است و میان مسلمانان  
 و بوسطه دانش قانون است در میان نصارا - در میان مسلمانان مردمانی بوده اند  
 و امروز هم هستند (اگر چه بسیار معدود بوده هستند) که مردمان خدا بوده هستند  
 از آن طرف در میان نصارا و امروز مردمانی هستند (و بسید) که ابد آگاهی در تمام  
 عمر در کتاب مذهب خود نظر نگرفته اند و گاهی نام دین بگوش آهنا نرسیده - پس  
 اینهمه تفاوت و اختلاف نه بوسطه مذهب است بلکه بوسطه جهنم است و قانون است در میان  
 قوم یا ملتی و بوسطه دانش قانون است در میان قوم یا ملت دیگر -

## بَابُ سُومِ

### دَر حَالَتِ عِلْمِ دَر مِیَا رِ مَسْلَمَانَانِ

اگر چه بنده بهیچ وجه خبر از علم عرب ندارم و علاوه بر آن کتابی هم  
 در دست ندارم که رجوع بان کنم و آنچه مینویسم از روی خیال و قیاس خود من است ولی باید  
 از طریق مستقیم و بیان واقع خارج نباشد آنچه که مینویسم - هر چند معروف است که ابراهیم  
 بسیار فصیح و بلیغ بودند از قدیم الایام در میان تمام قوم عرب شعری عالی شان هم  
 داشتند چنانچه قبل از ظهور اسلام همه ساله قبایل مختلفه از آنها در مکه جمع می شدند و شعرا  
 آنها اشعار می گفتند و در خانه کعبه می چسباندند و یکدیگر را بکار آزمائی و امتحان می طلبیدند  
 تا آنکه امر القیس معروف ترین شعری آنها شعری چند از خود در خانه کعبه چسباند و در همان

اوان آینه چند از قرآن نازل شده بود چون مشارالیه فصاحت بلاغت قرآن را دید شکار خود را پوشیده برگرفت و بعبیدة خود مرجعت کرد۔ ولیکن علمی که مسلمانان رایت نامانی فوقیت و برتری بخشد بر تمام خلق عالم که همه خلق عالم مقرند در ابتدا ای سلام نبود و حتی کلمه نوشته اند که در آن اوقاتی که بعضی از آیات قرآن نازل شده بود و عربها میخواندند روزی در مدینه علم یعنی حضرت علی به چند شخص گذر فرمود که قرآن میخواندند و غلط و باین آیه رسیده بودند که **إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و **مَسْئُولٌ** یعنی خدا و رسولش میزاراند از شرکین ولی آینه میخواندند و **مَسْئُولٌ** یعنی خدا بسزا هست از شرکین از رسول خود هم۔ حضرت علی آنوقت بخورآبها آموخت و پس از آن دیگران بدنبال آمدند و صرف و نحو و معانی و بیان و تفسیر و غیر اینها را وضع کردند و نوشتند و این علوم شایع گشت۔

ابتدا آنچه مسلمانان میگردند چون بزعم خودشان محض برای خدا و بهشت است بگردند و هم جهلشان بیشتر بود و هم آتش تعصب توهمات بلعنی شان تیزتر کنایه آنکه نذریه باهاست قصد هزار کتاب آتش زدند۔ مگر چون قدری دنیا پرست شدند و از آن جوش و گرمی نخستین فرو نشتمند و در حقیقت خوی انسانیت گرفتند یعنی نسبت به پدران خود و دستند که کمال انسان در کمان دانش است در زمان مارون الرشید یا اندک زمانی قبل از شروع نمودند تحصیل علم و دانش و بعضی از شیخ یا اوراقی که از آن آتش علم سوز باقی مانده بود گرفتند و در لغت عرب ترجمه کردند۔ سچ چیز مایه ترقی علم و لغت عرب شد و سبب گشت که سالهای دراز علم و لغت منحصر باشد بعلم و لغت عرب که تا کنون هم در میان اهل مشرق وجود دارد۔

(اول) این بود که قرآن در لغت عرب نازل شد بر خلق و اجبا

و احادیث پیغمبر و خلفای او و امور دنیوی و دنیویة خلق یعنی مسلمانان همه در لغت عرب بود۔ هر چند معنی قرآن را کسی نیز نسبت مییازد مزار از معنی و تفسیر تاویل قرآن وقف نبود همه بستی قرآن را

بخوانند در لغت عرب - هر مسلمانی باید دعا بخواند در لغت عرب عقد و تکلیح و امور سزیه  
 و عرفیه خواهه کاملن خواه ناقصن در زبان عرب بود - صوم و صلوات و حج و زکوة همه در زبان  
 عرب بود و همه سنجی و استعمال دیگر لغات در آن روینیه در صورت امکان عربی نایز و خلفان  
 شرع بود - مثلاً عقد باید در لغت عربی باشد و تا ممکن است و عربی دان پیدا میشود  
 در لغت دیگر جایز نیست - پس مردم ناچار شدند که لغت عرب را بخوانند و بدانند و  
 باین جهت لغت پارسی که هزار سال بود جاری بود کم کم مخلوط بعربی شد بلکه ده یک از آن  
 باقی نماند و اکثر بزبان ممالک مسلمانان بلکه ممالک مشرق غالباً ملاحظه نمودند که تا از نحو عرب  
 واقف نباشند کلام عرب را بخوبی نخوانند فهمید شروع کردند بخواندن عربی - علماء  
 اهل سز و بعضی دیگر از خلق تصور کردند که لغت عرب یازید و دوع و تقوی است و نیز یاز  
 عزت و حرمت ایشان بخصوص در صورتی که بیشتر خلق عوام الناس ناخوانده باشند -

(دوم) این بود که سلاطین وقت عرب بودند و خلق بآستی بوجوب  
 الناس علی دین ملوکهم زبان ملوک خود را برانند تا مقرب درگاه ایشان بشوند  
 و هنگامیکه عربها خوی انسانیت گرفتند و طالب علم شدند تقویت و تشویق را هم از آن  
 بنیات رسانیدند و بخصوص نبی عباس که خلفا و سلاطین عظیم ایشان بودند و مارون الرشید  
 خود طالب فصاحت و بلاغت بود و تقویت هم نمود از علوم یونانیان و علاوه دران زمین ایل  
 حتی تا واسط تاریخ اسلام سوک خلفای نبی عباس سلاطین سلامیان در هر کجا که بودند در این  
 و ترکستان و افغانستان و ممالک دیگر حتی اسپین همه خود صاحب انش و دانش و دست  
 مشوق دانش بودند - بخصوص عروضی سمرقندی کتابی نوشته است موسوم بچهارمقاله  
 که دران مبالغه کرده است که چهار صنف از خلق راهمواره باید سلاطین در بارگاه خود نگاهدارند  
 حلیب و شاعر و منجم و دبیر و در واقع سلاطین آن از مننه این چهار سلسله را خیلی معزز  
 و محترم میداشتند - چنانچه در همان چهارمقاله عروضی در شرح حال چندین کس از

بزرگان هر یک ازین چهار سلسله چیزی نوشته و نیز عزت و حرمتی که ایشان را در نزد مسلمین  
 بوده خصوصاً دبیران عالیشان را بیان نموده - و اگر ملاحظه کنیم در کتب تواریخ و شرح  
 حال بزرگانی که از اهل همام چیزی و اثری از ایشان بوده و مانده می بینیم که غالباً بلکه تمام  
 قبل از فتنه چنگیز خان بوده اند و چون آن حیوان سبع طبیعت در جهان وجود یافت علم و  
 دانش عرب و عجم معدوم گشت - پس ازین دیگر گاهی علم و دانش در میان عرب و عجم  
 با آن پاینده نرسید و هر که آمد و هر کس که باقی ماند بان پایه و مایه نبود و پیوسته رسد  
 بیشتر نهد و تا امر و ترک بکلی معدوم است و نامی هم از آن اشتباه و از آن علوم باقی نیست  
 گو یا که گاهی وجودند بسته اند -

(سوم) این بود که علوم یونانیان در زبان عرب ترجمه شد  
 بواسطه قرب جوار ملکاتشان و در آن زمان استیلای اسلام و تبااهی ممالک یونان در جم  
 نیز موجب گشت که این علوم بر این منوال رونق عرب بماند و باعث شهرت زبان عربی و تیا  
 تقویت و تیسنج دیگر ملایک زبان علوم گردد - ولیکن اراده ما نیست که چیزی هم از  
 که و کیف علم و دانش مسلمانان بیان کنیم که ترقی آنها معلوم شود که تا بجه حد و اندازه بود  
 و اگر احياناً در بعضی سخن کنیم بر آن علمها هر گز در علم در میان مسلمانان چند چیز از آن رجوع  
 باید داشت که هر چند مسلمانان در علم و ادب با وج کمال رسیدند  
 در زمان و بنوبت خود و تا سانسهای دراز علم و ادب از ایشان در روز زمین منتشر و مشهور بود  
 مع ذلک علم و ادب آنها تا کاملن ناتمام بود -

## أَمَّا عِلْمُ

در اینجا ما علوم را تماماً منقسم میکنیم بر سه قسم هر چه باشد

(۱) علم دین - (۲) علم ادب - (۳) علم حکمت -

(الف) علم دین - چون دین اسلام در میان عرب پیدا شد در دست  
 معانی و مطالب قرآن و احادیث و اخبار را بنایت شکل دانستند چنانچه قرآن را یکی از جمله  
 معجزات باهتره پیغمبر خود فهمیدند بجهت فصاحت و بلاغی که از او بود و همچنین احادیث و اخبار را او  
 ابتداء دین داری هم بود لهذا کمال جود و جهد را نمودند و تحصیل و نیز در تکمیل آن در واقع چند  
 در علم دین مردم زحمت کشیدند و کتب نوشتند و آنرا سرمایه فلاح دنیا و آخرت خود دانستند و در  
 هیچ رشته دیگر علوم چندان محنت نکردند و سعی ننمودند بلکه هیچ علمی را در جنب علم دین علم شمرند  
 که تا کنون بهم بیشتر در آن محنت میکنند حتی آنکه ابدان نامی از دیگر علوم مانده است در میان مسلمانان  
 مگر در علم دین پیروی آن و تقوی کلی بود که اگر صاحبان شریعت بنده را معذور دارند عرض میکنم  
 یکی آنکه چون مسلمانان فرق نمائند بنحوص شیعه سنی بتعصب حماقت و عداوت اصول دین  
 تباها ساختند و همه را مخالف از یکدیگر نمودند و کتابهای عربی نوشتند همه غیر معتدب خلاف -  
 دیگر آنکه اکثر اغلب علمای ما دنیا را بودند و علم دین و شریعت را مایه و اسباب نیاداری و زور  
 استیلا خود و بلکه فریب دادن خلق قرار دادند و ابداع خلق را بتهدیث اخلاق حمیده امر ننمودند و  
 از آنچه که در قرآن نوشته بود در حدیث رسیده بود آن قسمت را بخلق آموختند که امر نماز و روزه  
 و زکوة و خمس ازین قبیل چیزها بود که در آنها سود خودشان متصور بودند و هم خلق در توهم می ماندند  
 هم زربایشان میدادند و تا کنون هم علمای ما آنچه داشته میدادند نماز و روزه است و تمام عمر خود  
 را صرف میکنند. نوشتن کتابیکه پیش از چهار ورق نیست و در طهارت است و نماز و میگویند که  
 اگر خلق نتوانند مجتهد باشند باید مقلد باشند (یعنی قلاوه الطاعت ما را در گردن داشته باشند)  
 و تحصیل سایر علوم را تماما از خلق ممنوع میدارند خواه مفید و خواه غیر مفید بهیچ وجه مفید هم نمیدانند  
 ولی ما امید داریم که این فقره فوق را بجز دیگری حل نکنند زیرا که مقصود ما دیگر است و بسیار  
 عالیشان و فکر و تعمق بسیاری در کار دارد -

(ب) علم ادب - ابتدا ما نوشتیم "علم ادب" سپس تویم "علم ادب"

و هر دو از اولین اخلاق است و آنچه که نسبت دارد به با شریعت خلق با یکدیگر و از علم ادب مقصود  
 آن رشته از علم است که آنرا میخوانند "ادب" و صاحبان آن علم را میگویند "ادیب"  
 این ادب آشتان اجتماع علوم چندی است (که دوازده هستند در عدد) مانند صرف نحو و معانی  
 و بیان و لغت و شعر و تاریخ و غیره — در این رشته و شعبه علم جمع کشیری محنت کردند و خود را  
 تکمیل بخشیدند زیرا که این فرقه غالباً نام و صاحبین سلاطین و بزرگان بودند و سلاطین بجز  
 و عجم و ترک بی نهایت خوش بودند از شعر و تاریخ و فصاحت و بلاغت و فنش و شعر و موزن و فصاحت  
 و بلغاریابی نهایت احترام و اعزاز میکردند و نعمت بخشیدند چنانچه در نظم نظم شعری او آن قدر  
 پس از آن تا کنون مشهور و معروف اند از حیثیت شیرینی و فصاحت و بلاغت و لطف و  
 ملاحظت و همه عالم متقرآنند بر این معنی و شعر او فصاحت و بلغای عرب و عجم پایه سخن بر ابجائی گذاشتند که  
 کلام هیچ قومی بآن پایه نرسید و حتی آنکه سایر اهل عالم تقلید از عرب و عجم نمودند و هنوز مینمایند  
 ولیکن در این رشته علم یک نقص کلی بود و آن این بود که گاهی در میان عرب و عجم تاریخ کامل  
 معتبری یافت نشد و احدی ننوشت و تا امروز هم نیست —

(ت) علم حکمت — علم حکمت در میان عرب و عجم اگر چه عجم  
 خودشان با قصی الغایه رسیده بودند و واقع آن زمان علم حکمت نیز چون سایر علوم عجم  
 بود بجز عجم و سایر اهل عالم از عرب و عجم می آموختند مگر گاهی باین پایه و کمال نرسیده بود  
 که امروز رسیده است در میان اهل فننگ یعنی انصارا — از علم حکمت مراد ما آن علم است  
 که سوای آنهاست که قبل ازین نوشتیم و بیان کردیم و این رشته علم هر چه بود در آن زمانها  
 (با چنانکه همیشه) بر سه قسم و حالت بود — تحصیل بعضی از آنها را واجب میدانستند تحصیل  
 بعضی را لازم تحصیل بعضی را حرام — علیکه واجب بود تحصیل آن فقط طب بود که ثانی و  
 تالی علم دین میدانستند و میگفتند **عِلْمُ الْعَالِمِ عِلْمُ الْإِدْيَانِ وَعِلْمُ الْإِبْدَانِ**  
 بعضی که علوم مثل بیات و ریاضی و حساب هندسه را لازم میدانستند تحصیل آنها را واجب

ولی علم حکمت و بخصوص حکمت الهی را حرام میدانستند -

باجمله تحصیل این علوم خواه واجب خواه لازم و خواه حرام گاه بی  
 بکمال نرسید تکمیل آنها ممکن نبود و گاهی هم فایده بخشیده یعنی هر چند که کم و زیاده بدنبال فتنه  
 و بعضی از آنها را تا یک اندازه بکمال رسانیدند مثل طب ریاضی و هیات و غیره را و در تمام  
 ممالک عالم همان ماعروج بود تا سالهای دراز مثل اینکه قانون ابوعلی را حتی در ممالک  
 فرنگ هم میخواندند و بان عمل میکردند - مع ذلک قانون ابوعلی تا کنون هم در ممالک  
 مشرق جاریست و همان دویه که صد سال قبل از این مستعمل بوده و احدی تجربه نکرده  
 هنوز در استعمال است و همان مراض و همان معاجات بر خلق معلوم است امروز که نهصد  
 هزار سال قبل از این معلوم بود و ابدا ترقی نکرده و چیزی بر آنها نیفزوده و اسباب ترقی  
 و آلات امتحان و تجربه این علم بکلی در میان ما معدوم است و گاهی وجود داشته و از نظر  
 همه می بینند و بر همه ظاهر است که پایه و مکان اسباب ترقی و ادویه و امتحان این علم  
 (همچنانکه تمام علوم) در میان نصارا تا بچه اندازه و تا بجا است - احدی را از طبایع  
 از اندرون جسم الهی نیست و فقط آنچه معلوم است بر آنها انسانی است که ظاهر و هو بود است  
 کسی که در میان مسلمانان دعوی میکنند که بقراط و بوعلی اند و در علم طب پایه خود را بر  
 سینه اند و پای خود را بر سرش میدارند ما می بینیم که چون مریض میشوند رجوع میکنند  
 بڈاکتران فرنگی و سلاطین که صد ما حکیم باشی دارند باز معالجه حکیم فرنگی را میکنند -  
 علاوه بر آنکه علوم ایشان نا کامل بود از نظر نقطه استعمال آنها نیز واقف و آگاه نبودند و آنها را  
 نه بر وضع و طریق و در مقام و قبی آنها استعمال میکردند - مثلا علم نجوم را که مردم  
 ممالک یورپ یعنی نصارا هزارها چیز از آن دریافته اند و بهر طریق و فایده استعمال  
 می کنند و از کم و کیف فلک و اجرام فلکیه نجومی علم حاصل کرده اند مسلمانان چنانچه دانسته  
 اند که اجرام فلکی را اثریست بر زمین و انسان و حیوان و شجر و مردم را و لهذا فقط استعمال

کرد و پند می کنند (این علم را) بجهت نیک و بد اوقات لباس بپوشیدن و مسافرت کردن و نقل مکان نمودن و حمام رفتن و آب خوردن و بیت الخلاء رفتن و صد هزار اوقات و صد هزار کارهای دیگر کردن - هنوز هم از این خرابی و تباهتر ساختند این علوم را با خدا دادند آنها بتوهمات ابلهانه یعنی این کار را نه جهلا کردند بلکه علما جاهل کردند - دعا و تعویذ نیز شامل ساختند بادیه و معاصجات امراض - هر چند که دعا در هر حال خوب است ولی حکمت بالغه خداوندی از برای هر مرضی دوای مقرر کرده و از کلام و احکام خود و رسولش نیز حکم عقل سلیم معلوم میشود که باید اول آنکه شهرت را بست و بعد متوکل نشست یعنی اول باید دو خوردن و بعد دعا کردن - علم نجوم را با استعمال بر آوردند در جادو و سحر و غیب گویی و تقوّل نیک و بد و دریافت نصیب و بخت و طالع نیک و بد - اینسان بود علوم حکمیه در میان ما مسلمانان که هنوز هم اصول این زمین رفته ولی فروغ آن و توهمات ابلهانه محروجه آن باقی مانده است یک بهر از سنون -

## اما آداب

باید دانست که لفظ آداب را چند معنی است - اصل معنی لغوی آن نگاه داشتن حدیث است و این معنی بیشتر منسوب است بساشرت خلق با یکدیگر در عرف جزئیست از اخلاق - مثلاً در مجلس شستن بر خاستن بحقوقیت و توضیح کردن و سلام نمودن حرمت داشتن از بزرگان و سنگین باوقار بودن و امثال اینها را آداب میگویند - یکی دیگر معانیست همان علم آداب است که ذکر کردیم و دیگری تنبیه نمودن و گوشمال دادن و سزا دادن است طفلی بیخشی را که حرکت ناپسند کند - ولیکن در واقع مراد از آداب تهذیب علم اخلاق است (اگر چه آن معانی دیگر هم همین معنی و عین همین معنی است) - هر چند که اخلاق و تهذیب بزرگان ماخلوباط کرده و محروج ساخته اند بعضی چیزهای دیگر که بیک محاذ همه

داخل اخلاق اند و بلیط دیگر بعضی داخل اند بعضی داخل نیستند و هر فرقه بزبان و صیقل و صیقل خود چیزی گفته اند — مثلاً بعضی از علما دینداری و بندگی را هم جزئی و اصل صیقل اخلاق می‌دانند و در واقع و در نزد رای ما هم باید چنین باشد — فرقه دیگر شعر یا عرفا اخلاق را این شمرده اند که "باد و ستان مرآت بادشمنان مدارا" — مگر ما را بهر سبب از این فریق کافر نیست و ما میگوئیم امکان دارد که شخصی بیدین و دهری باشد ولی مذهب باشد و از آن طرف مرآت و مدارا را هم نسبت بدو ستان و دشمنان باید حدی باشد —

باجمله ما شرح نمی‌دهیم اخلاق و ادب را کماکان ولی نهیت در میگوئیم که آدم را باید فرقی باشد با حیوان و آن افتراق را آدمیت گویند و اگر کسی نخواهد مختصر معنی آدمیت را بداند ملاحظه کند در غزلی از سعدی که معنی آدمیت را مجمل بیان کرده

تن آدمی شریف است بجان آدمیت	نه همین لباس عناست ز تن آدمیت
اگر آدمی چشم هست و دهان و گوشت و بینی	چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خوردن خواب و چشم و شهوت و عقل است	حیوان جبرند از دزنان آدمیت
بحقیقت آدمی باکش و گرنه مرغ دانم	که همین سخن بگوید بزبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی	که فرشته شده ندارد در مکان آدمیت
اگر این درنده خوئی ز طبیعت بسپرد	همه عمر زنده باشی بر وان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت	بدر آبی تا به بینی طیران آدمیت
بنصیحت آدمی شو نه بخوشی که سعد	هوا از آدمی شنیده است بیان آدمیت

با وجود این نمیتوان در وجود و کلام خود سعی می‌دهیم چیزی ناپیدا کرد که خلاف آدمیت بوده و از خود ملتفت نبوده و مسلمانان گاهی ملتفت نخواهند شد —

اگر چه ما ابتدا نوشته ایم که مسلمانان در علم و ادب قوی با وجود کمال رسیدند ولی بدستی و تحقیق باید داشت که در زمانیکه مسلمانان ترقی می‌کنند و دو شتند در علم

ادب و در چهار مانیکه آنها در اوج کمال بودند انالی ممالک یورپ که امروز در هر امری زامور دنیا  
 در اوج کمال اند همیشه میجو بودند و پیدایش موزی و شیر بر چنانچه خودها از خود و خلق خدا بختند و  
 خانهها از خود و خلق خدا خراب کردند و بتها ساختند - مع ذالک ما باید بگویم که گاهی مسلمانان  
 در تهذیب ادب ترقی نکردند و با آنکه صاحب علم بودند صاحب تهذیب ادب نبودند - اعمال و  
 افعال ایشان همه برخلاف شرایع دین خودشان و اخلاق و ادب خلاف عقل و دانش بود -  
 ما اصناف خاصه را منتخب نمیکند افعال خاصه را بیان نمیسازیم از سلطان گرفته تا ادای و خلق و آن  
 عالم تا جاهل را تمام اعمال افعال برخلاف تهذیب بود و تاکنون هم هست - (خوانندگان این  
 کتاب باید ما را معذور دارند اگر نوادر را استثنای ما کرده ایم و کالعدم شمرده ایم) مثلاً  
 عدل و نصفت را یکی از اصول اخلاق شمرده اند اگر بنده که مرتت بر بندم که تمام سلاطین سلاطین  
 در هر ملکی که بوده اند یکی یکی فقط ظاهر سازم که هر یک چند خون بگینا ه را ریخته است یکی از آنها  
 (از سلف گرفته تا خلف) مستمنا نخواهد بود از فہرست سلاطین ظالم هر چه غیر عادل -  
 اول کسیکه مایه علم و دانش ادب مسلمانان شد ناردن ریشد بود یا آنکه کسی بود که علم و دانش  
 و ادب لمانان در زمانش نقطه اوج کمال سیده بود مع ذلک اگر ما در افعال و اعمال او  
 ملاحظه کنیم که خلق او را خلیفه خدا و رسول و مبعوثند و فقط ملاحظه کنیم از رگه زار ملک داری  
 نه از رگه زار دینداری می بینیم که وزیر خود جعفر بر یکی را کشت که حتی مردم فرنگ در تواریخ  
 خود نوشته اند - این فقره ذیل از تاریخی است -

“The memory of the great Khaliph ha  
 is doamed by unjust execution of his faithful  
 wazir, his comrade in all the strange edven-  
 tures which are recorded in the Arabian  
 Nights, the famous Jafar-el-Barmaky.”

یعنی دفتر شرح حال ابن خلیفه عظیم الشان سیاه پست کبشتن او وزیر  
 بادغای خود جعفر برکی را که یار غار و هم نامگسارش بود از جمله آنابسته و قرانانی که بر او داد  
 آمد که در کتاب الفیله ثابت است - گویان یکی از بزرگان مورخین بنویسد "بسیار متنا  
 است که تاریخ یکی از یادشاهان مشرق را کسی بخواند بدون آنکه سیاه نباشد از گنابان بسیار  
 عظیمه - خونهای که بیدریغ ریخته شده کفاره و تلافی کرده اند آنها را بخیرات و تبرکات بنویسند  
 کم قدر یا بفرستی های یا بنامایش" - یعنی خون بیگناه را ریخته اند پس قبر آن مقتول را  
 زیارت گاه ساخته اند و چراغان کرده و عزاداری نموده اند براسه او -

اگر ما از هر گذردینداری ملاحظه کنیم تا رون الرشید ابام و فرزند پسر خرد  
 را کشتن و تخیل به موجب قول گویان مخرج عمل نمود و حال آنکه گنابان عظیم تر از این نیستود - پسر او  
 مامون که از پدر خود هم دشمن تر بود بلکه حکمی بود و در زمان او بود که لقب یونانیان را ترجمه  
 کرد تا امام رضا از مهر خورانید - مگر نویسد گان و مورخین مسلمانان این اعمال را نه خلاف شرع  
 خود میدانند و نه ظلم می شمارند بلکه عین عدل و نصف میدانند جز آنکه پای تعصب و میان آید  
 از روی تعصب چیزها نویسد و خورد ما گیرند - مامی بنی که در کتب تاریخ ما چنگیز خان و تیمور  
 را تعریف میکنند و در مانگ میخورانند و این اشخاص اشجاء ذلیل میگویند و شمشیر زن میدانند از روی  
 پسندیدگی و اعمال آنها را نیکو می شمارند هر چند که در ما خلق خدا را کشتند -

این نکته را باید بر خورد و فراموش هم نکرد که هر چند بزرگان بسیار در میان  
 ما مسلمانان کتب اخلاق و تهذیب نوشته اند و متعدد هم مگر هیچکس از آن بزرگان خود خالی از عیب  
 نبوده اند و هیچکس از کتب آنها نیز خالی از نقص نبوده نیست - این عیوب نقایص معلوم و  
 ظاهری نگردد و مرفوع نوشته تا ما بنگامیکه مسلمانان تا اینها بسیار از آنها بخوبی علم نیاورند و تربیت نشوند  
 این عیوب خوب است تا هنگامیکه خلق در اینجا نیستند که بالفعل استند من خود بخوبی هم عذر آدم  
 از طرف این بزرگان که آنها نیز ملاحظه زمان و حالت مردم را کرده اند و بعضا وقت و حال مردم

نوشته اند کتب خود را ولی یقین دارم که آنها خود ملتفت نبوده اند در صورتی هم که ملتفت بودند  
 اند خیال عقل آنها چندان وسعت نداشته است که بجوبی مطالب درک کنند و غث و ثقیل جزئی  
 را کماکان فهمند و اقیاناز آرد — با بسیار دوزیر و هم دکلام را طول ننمیدیم فقط این کلام  
 سعدی را ملاحظه میکنیم که گفته است « دروغ مصلحت گویز به از دست فتنه انگیز —  
 شکی نیست که تا زمانیکه در ملکی آقا ذون انصاف معدلت نیست و پادشاهان را آن اقتدار و استیلا  
 است که خون رعیت خود را بریزند و لوانیکه بیگناه باشند و سر آنیک مخضر آنها باید در دروغ مصلحت  
 امیز نگویند — ولی ما میگوئیم ملک باید قانون داشته باشد و پادشاه بر بیگناهی خشم نگیرد و مقصود را  
 بحکما قضایا فرستد و وزیر هم دروغ نگوید و حضرت سعدی هم ابراع علی سر مشق قرار ندهد که پادشاه  
 باید اختیار کامل داشته باشد و لیکن دروغ مصلحت امیز هم خشم خود را فرو خورد و وزیر نیک مخضر هم باید  
 دروغ بگوید تا خون بیگناهی ریخته نشود و تمام مسلمانان تا صلح قیامت دروغ گویند و بهایکینند  
 که مصلحت امیز سر بیایند و اقطاعا آنها باشد که مصلحت امیز نیست — کلام دیگری هم در میان  
 ما هست که اعتبار آن بیش است از کلام سعدی و عظمت آن بیش است و قابل آن هم عظیم الشان تر  
 است از سعدی و آن کلام نیست « البخاة فی الصدق » چرا مردم باین کلام عمل  
 نمیکند — مگر مردم غالباً بدنبال میروند آنچه را که مقتضی حالت آنهاست و کار آسان در  
 راکشاده میسازد که پیری کنند نفس خود را — اگر اعتمادی بر صدق این کلام اخیر سبب جز  
 بر استی سخن نباید گفت و لوانیکه هم آن باشد که خون بیگناهی ریخته شود — سعدی از ابو بکر سعدی  
 تعریف نمیکنند و او را بعد از نصف می ستاید ولی شکی نیست که اگر ما تاریخ و شرح حال آن مرد را  
 هم بدقت ملاحظه کنیم او را هم ظالم و هم ستمی یابیم مگر سعدی هر چند که مرد عالیشان بود دیدن است  
 معنی ظلم و کیفیت عدل و داد چه بود و تمیز هم نمی آورد — از قبیل سعدی در عهد ما هم بشمارند و آن  
 قبیل تا باین سعد زنگی هم موجودند که ما خود چشم دیده ایم که گرگ میش را بر سر یک چشمه آب میخورند  
 ولی در واقع مانند چیزی خون بیگناهی را میسریند و بیگ قرآن دزدی و دودست شخصی بر میسند

و خلق همه از آنها خوش اند و تعریف میکنند -

باجمله تمام سلاطین و غیر سلاطین مباحی تا امر و زو زمان ما غیر مذهب  
 بوده و در این زمان هم غیر مذهب اند و من میتوانم برستی و صفا بگویم (هر چند که خود از همه عالم  
 نام مذهب تراستم) که با هر که سلام و علیک کردم و صحبت و آشنائی نمودم او را نام مذهب یا قوم  
 مثلاً در حیدرآباد دکن شاه و گدای اسیروزی غنی و فقیر مولوی و سید همه دروغ میگویند و گاهی  
 بوعده خود وفا نمیکنند و ابد بوعده آنها ایفا و بقول اقرار آنها اعتماد و اعتبار نیست -  
 بزرگان عالیشان را من میدانم در این ملک که هزار بار دروغ گفته اند و عداوتی خلاف کرده اند  
 ولی نام بردن در کتاب خلاف است اگر چه مرا خوانی نیست - اینها همه بدنبال کلام حضرت  
 سعدی روانند و این همه دروغ و خلاف را صلحتی بهم رساند و دروغ مصلحتی بمنم رساند  
 مراد از تمذیب غایت علم و ادب است که انسان و مرد نکند آنچه را  
 که اگر حیوان کند ایرادی بران نیست و در جانوران مذموم نباشد ولی اگر انسان و مرد کند  
 در نزد تمام عقلای عالم مذموم است و تبیح - مثلاً مردانست که چون وعده میکند با کسی  
 اگر سرش برود و خلف عهد نماید و هر چه بر او وارد آید بگوید خود وفا کند - مردانست که اگر  
 سرش برود دروغ نگوید - مردانست که ما ان عیال خلق الله را از آن خلق الله دانند و مال  
 و عیال خود را از آن خود - آنچه را برای نفس خود و اهل خود میخواهد بر آن نفس و اهل آن خلق الله  
 خواهد - مردانست که اگر زری بدست او دهند اگر مخفی بپوشیده باشد و ساکت دراز بران  
 بگذرد و تقریب دران رواند و چیزی از آن را از آن خود نشمارد - مردانست که اگر نوکر دیگر  
 است بامولای خود هر که باشد و بهر مذهب آئینی که باشد بوفاداری قدم زند و خیانت نکند  
 و نظیر بدعیال او نکند و اگر ضرورت دست دهد بر او جان دهد - مردانست که اگر سپاهی باشد  
 و شمشیر زن در میدان شمشیر باشد و در خانه و بازار بره - در میدان یا جان دهد بجهنم یا جان  
 گیرد از خصم ولی چون خصم در چنگ خود گیرد گرفتار دید بدارات عمل کند با او و اگر گمان نکند در

در زمانی و آزادی او و خطری بیند در مراعت و مدارک با او اورا جس کند ولی خون اورا بهرحی  
 نریزد — اینکه جسم کشته را باش بسوزند و سرش را در کوه و بازار بگردانند و بدروازه یادار  
 او نریزند یا گوی چوگان سازند یا در جادو دفن کنند که مردم از آنجا عبور کنند یا جسم اورا از قبر  
 آرند و با آن اینگونه عمل کنند یا بسوزند و خاکستر آنرا بر باد دهند از نادانی و بلاهت و نامردی  
 و از کینگی است ولی در میان مسلمانان بسیار از این کار نشده و کرده اند و هنوز می کنند —  
 اینکه چون بر خصمی دست یافتند پرده نشیمان و لوایس اورا اسیر کنند و جصیت نمایند و دست  
 برآنها دراز کنند یا آنها را کینگران خود قرار دهند فعل ایشان و مرد و عهده صاحب انصاف معاند  
 و صاحب ایمان نیست و لیکن در میان مسلمانان بسیار گردند بلکه همه گردند و هنوز میکنند اگرچه  
 ازینهمه گذشته مرد باید با فکر و تدبیر باشد و تا محکم باشد خون خلق را نریزد و بلکه بفکر و تدبیر ملک  
 و بفکر و تدبیر ماک اند و بفکر و تدبیر خلق را مطیع و منقاد خود سازد و بتدبیر خصم خود را مغلوب خود  
 سازد — هر کسی میتواند شمشیر زد و هر کسی میتواند خون ریخت اگر میدان خالی و طرفه مقابل را  
 دست بسته ولی سلاح بیند ولی غالباً نامردان چنین کنند و کرده اند — هر چند که مسلمانان  
 از اعلی گرفته تا ادنی صاحب شمشیر و دیو و جادو میدانند و میخواهند کسانرا که خون بسیاری از  
 خلق را ریخته و سیریزند مگر آنگونه اشتیاق صاحبان مردوت و انصاف خردمندند و نریزند و نریز  
 و پست ترین خلق خدا میدارند زیرا که اگر کسی سیر قومی یا قبیله یا جمعی را در حالیکه آنها در خواب  
 یا بی سلاح یا سر جگانه اند و آنها را بیدار از تیغ درگذراند او را مرد و میتوان خواند فعل او مردی نیست  
 مگر رشیده شده است که مسلمانان گفته اند انگریزان ملک هند را بشمشیر گرفتند بلکه سجد و فریبند  
 هر چند که آن خدعه و فریب را ممدوح میدانیم و نام نمی نهم تدبیر و حکمت خردمندی ولی اگر خدعه بود عهد  
 و جنگ و ملک گیری و ملک اتنی جایز است بجهت آنکه خون خلق ریخته نشود — فرق جهانگیری مسلمانان  
 و نصارا (عمده انگریزان) بیشک همین است که مسلمانان مال خلق را گرفتند و خون خلق را ریختند و  
 و فرزند آنها را آتاه روزگار ساختند ولی نصارا فقط مال خلق را گرفتند — این مطلب را اینجا باشد تا

در جای خود ذکر کنیم و ظاهر سازیم که چه نعمت عظمائی بود و بهست فرمانروائی و حکومت قوم انگریز  
در ملک هند و چه فایده بخلق این ملک ساینده و پیوسته می رساند و چه کاری کرد انگریز در این ملک که  
رفاه و آسایش از ادوی خلق و بر حفظ و حراست جان مال اهل این عیان دین و مذہب مختلف  
که در این روز و صدها پنجاه میلیان اندر عدد هر چند که مسلمانان نسبت بسیار خلق هند  
خیله ناپاس است و بی نهایت حق ناشناس —

باجمله اگر نامتدبین عالم را جمع کنی و مختلف فرق و ملل آنها را بیکدیگر  
بسجند و در فقدان تمیز صد (۱۰۰) کس مسلمان خواهد بود و صد (۲۰۰) کس سائیل — مگر  
من بنده دشمن و هم مذہبان خود نیستیم بلکه فسوس میخورم بر احوال آنها که آنچه کرده و میکنند همیشه  
عدم ترقی و باعث بدنامی دین نقیص نام و خوشی راحت آنها بوده و بهست و بهمین جهات و اسباب  
بلکه آخرت هم آنها را زندان بوده و دیگر از اہست هر چند که خودشان بجاقت و نادانی این کافران  
و بدبختی ما را بجهات و بواعث دیگر نسبت میدهند و تا ویلات دیگر بر آنها میکنند —

## باب چهارم

### وَضْعُ سُلْطَنَاتِ سَلْطَنَاتِ اِسْلَامِ

وضع سلطنت و حال سلاطین اسلام مطلقاً ولی مجلاً از این زمان  
بوده است که ذکر میشود و تا کنون هم بر همان بنوال بهست که هزار و دو صد سال قبل ازین بود —

### اَمَّا وَضْعُ سُلْطَنَاتِ

تا طلع تیر اسلام چند ملک در روزین که هر یک از هزار سال متجا و صاحب قیام

بود و هر چند که در آن بین تا واقعاتی هم رخ داد و تحت و تاج در میان رشته و سلسله دیگری افتاد  
 باز زمانهای درازی در میان همان رشته جاری بود — چون محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله  
 که موسسین اسلام بود از جهان بشد مسلمانان این ترویج آنرا تسکین قرار دادند بر آن امور دنیوی و  
 تحت یاست خود اول تسکین اساس سلطنتی بر پا کرد و معاویه بود اولین سلسله بنی امیه که یکی از مؤثرین بنیان  
 نهشته « عمر رضی الله عنه لباس ساده نشسته می پوشید و بر در مسجدی می نشست بر خاک و  
 ایلیچیان سلاطین بسیار عظیم الشان بنی قش می آمدند — ولیکن معاویه نیز هر راغب و او طریق دیگر  
 پیش گرفت « هشتاد سال بنی امیه حکومت راندند بر ایران توران و شام و مصر و بسیار از جاهای  
 ممالک فرنگ همه را با کمان ظلم و خونریزی — چون دولت قوی و قدیم ایران بدست عربها جنگلی  
 در افتاد و پایمال گشت اول در تحت حکومت بنی امیه و پس از آن در تحت حکومت خلفای بنی عباس  
 مامنی بنی محمد و تاج که هر لقمه و بخشی از آن در دست شخصی سلسله بود که پیوسته با هم در جنگ و نزاع بودند  
 و بهاره یکی غالب بود و دیگری مغلوب — تاریخ انگریزی می نویسد که چون ضعف و سستی در میان خلفا  
 بعد از بهم رسید و منوت طبیعت شدند هر یک از حکام آنها در جانی علم بغاوت برافراشت و دم از  
 استقامت آن دو دعوی فرمانروائی کرد — « در آخر در سال (۸۶۸) عیسوی شخصی بنام یعقوب لیث  
 پسر دوات گری در سیستان سرکشی بر خاست و بلخ و کابل و فارس گرفت و هنگامیکه بجانب بغداد روان  
 بود در راه بمرد « خلاصه سامانیان در خراسان حکومت می راندند و ایام در فارس و عراق غرض نمیا  
 در جای دیگر سلجوقیان در طرف دیگر و اتابکان در طرف دیگر و کان ذالک — و باید دانست که  
 این خرق مختلفه که در هر گوشه ایران و جاها دیگر سر برداشتند و سلطان و حکمراشدند اکثر دوات  
 بی سر و پاوی اصل و نژاد بودند — چنانچه نوشیتم یعقوب لیث پسر دوات گری بود و همچنین ابوالمویز  
 ماهی گیری بود و سلجوقیان غلام ترکی بود و کان ذالک — چون چنگیز خان قدم بوجه وجود و ظهور  
 گذشت و دوباره طوفان نوحی شد تمام ممالک مسلمانان خراب و تباها گشت و اوضاع او اوضاع دیگر  
 شد — پس تیمور آمد و از آن پس فرقه دیگر آمدند و فرقه دیگری آمدند بر همین منوال اکنون —

خلاصه هر که در هر چه بودند سلاطین مسلمانان ما را کامی صلح است  
 و نژاد و عظمت و شان و شوکت آنها و ایام بی : و ام سلطنت آنها نیست بلکه مقصود ما وضع  
 سلطنت و حالت خودشان است - روضه الصفا و حبیب السیر و تاریخ التواریخ و تاریخ قریه  
 و تواریخ متعدده ما را اگر کسی از ابتدای آنها ملاحظه کند سواى رزم و بزم دیگر چیزی در آنها  
 نخواهد یافت در امور ملکرانی - رزم شان همه خون ریختن از بندگان خدا بوده و بزم شان  
 همه شوق و فحور - چیزیکه ما دیدیم کتابچه است که میگویند چنگیز نوشته است در قانون ملکرانی  
 و نیک کتاب دیگر هم هست نسب بابکر بادشاه هند و این هر دو بیوده و بمعنی اند - چنگیز خان  
 که هر چند داخل سلاطین اسلام محسوب نیست ولی مسلمانان بسیار تعریف از او میکنند سیزده  
 میلیان بتندگان خدا را کشت از آن معلوم میشود که قانون ملکرانیش چه بوده و اگر در اول  
 اکبر هم کسی ملاحظه کند معلوم میکند که وضع ملکرانی او چه بوده است - سلطنت را هیچ چه  
 من الوجوه وضع و اصول نبود پیوسته قتل نفس بوج و جدال با یکدیگر و تاخت و تاراج و اینها و گرفتن  
 مال عیالی یکدیگر و اسیر کردن زنان و اطفال هر قوم و قبیلند که بر آنها تاختند و بر آنها  
 دست یافتند و غلام و کنیز ساختن و فروختن آنها - هیچ ضرورتی ندارد که ما ملاحظه  
 کنیم حالت ملک داری مسلمانان را در آن از منته امروز که مینماید و سیصد سال گذشته است  
 از بدو اسلام و تمام خلق عالم ترقی کرده اند هنوز حالت مسلمانان بهمان منوال است  
 و هزار درجه بدتر - جنگ و جدال و تاختن بمالک دیگر و بعضی دیگر از این قبیل کارها  
 امروز معدوم است در میان مسلمانان از خوف توپ و زور و استیلاى نصارا و میسکن  
 در میان خودشان هنوز نظم و جفا و بی انصافى و بی انتظامی جاریست - سلاطین  
 هر که را که بخواهند از اهل ملک و رعیت خود می کشند و مال هر که را بخواهند میگیرند و اهل  
 عیال هر که را بخواهند در حرم خود میبرند و بی ناموس میکنند - در هیچ امر از امور  
 سلطنت قانونی نیست - فی المثل اگر از مستوفی الممالک ایران بپرسند که مدنی ملک ایران

و مخاج آن چسبیت نمی تواند بگوید جز آنکه در انجا روکتب و نوشتجات مردم یورپ را ملاحظه  
 کند زیرا که آنها بخوبی دریافت میکنند و آگاهی دارند - آمدنی ممالک مسلمانان گاهی آن  
 فرایش دادن حاصل ملک و پیدایش زمین و جبال و انهار و معادن و تجارت ملک و  
 دیگر طرق از این قبیل نبوده که هم خزینت پادشاه را پر کند و هم ملک را آباد و خلق را  
 خوش سازد بلکه هر چه بعینت محنت کرده در کیسه خزینت سلطان رفته چنانچه مادر زمان  
 خود و چشم خود دیده و می بینیم - اگر بگویند که خزینت فلان سلطان مملو از زر  
 جوهر بوده چون ما تا مل می کنیم می بینیم که برگروی از خلق ملک خود یاد دیگری تاخت آورده  
 و جمعی را کشته و مال ایشان را تاراج کرده آورده و خزینت خود را مملو ساخته بوده است  
 در این زمانهای اخیر یعنی از دو صد بلکه از صد سال قبل از این آنچه مسلمانان مزید کرده  
 اند بر امور مملکتانی و ترقی خود (که در واقع تاسیج نیست) همه از ممالک یورپ و نصارا  
 و تقلید از نصارا بوده است - هر دو هفتانی امروز در ایران یک سماورد دارد در  
 خانه خود و هر فعله چند پارچه چینی و اسباب چراغ دارد در خانه خود - هر کله نری  
 یک ساعت در بغل دارد و زنجیر آهنی انداخته و هر خر بوزه فروشی یک لباس طرح تازه پوشیده  
 و در هند علاوه بر اینها هر آتش پزی یک گاری هم دارد - توپ تفنگ و نظام  
 سپاه بلکه سرداران لشکر و تلگراف و گاری آتشی و هر چه که هست مسلمانان را و دارند و بسا  
 خوشی و آسایش و جلال آنهاست همه از اهل یورپ و بتقلید اهل یورپ است و الا  
 خود تاسیج نداشته اند گاهی و ندارند امروز هم - در آن ممالکی از مسلمانان که  
 زور و استیلای اهل یورپ بیش است یاباج گذارند آنها را یا عهد و پیمانی کرده اند یا  
 آنها یا با واسطه دیگر به بستگی بهم رسانیده اند با آنها قدری از قوانین آنها نیز نهند  
 کرده اند یا آنکه نصارا آنها را مجبور کرده اند بخوبی یا بواسطه بند و بست و عهد و پیمان  
 آنها بر آن داشته اند که زیاد روی نکند بخلق خدا مثل اینکه اهل فریقہ را بر میخریدند

و آنچه از جفا و جور بود بر آفتاب و امید داشتند اکنون زور و استیلائی نصارا کار را بر اسبج  
 رسانیده که غالباً جرات نمی کنند به ملا این کار را بکنند ولی در خفیه میکنند -  
 سالهاست در از ترکمانان ایرانیان را بردند و فروختند ولیکن روسیان ترکمانان را  
 ذلیل کردند و ایرانیان را آزاد ساختند -

غرض آنچه بنده در این عمر قلیبل خود دیده و شنیده ام در  
 ملک و از ملک خود و از ممالک عثمانی و مصر و افغانستان و ترکستان و غیره شنیده  
 و اکنون بیوسته دهمه روزه در ملک نظام می بینم کافی است که مستی نمونه خرمی باشد  
 من و همه هم مذهبان مرا - مسلمانان از ریاست داری و ملک رانی خیزمی که  
 میدانتند و میدانتند این بوده و هست که باید لشکری نگاهداشت بر اس  
 تاخت و تاراج (اگر امروز هم ممکن باشد) ولیکن بی اسباب و بی سلاح و  
 بی موجب و در این زمان که تقلید از دیگران میکنند چند توپ زنگ خورده و تفنگ  
 بی سرب و باروت که ضرورتی هم بهم نیرساند چرا که مسلمانان جنگ نمیکند و  
 اگر جنگ هم بکنند شکست میخورند - سپاه ایران برای آنست که اگر جنگ حیدر  
 و نعمتی شود کجیتل وجودشان ضرورتی بهم رساند و الا کار دیگر نمیتوانند کرد و همه  
 بیکار اند و سپاه حیدر آباد کن اگر چه بقدر نیم سپاه انگریزانند در هند ولیکن هیچ  
 کاره از آسمانی آید جز آنکه در کوچه و بازار شهر و ملک خود بلوا کنند و شب روز  
 سست و املینده باشند - این است حال مسلمانان در تمام ملک عالم و  
 بحث بر همه میرود -

## اما حال سلاطین

حالت سلاطین اسلام این بود (و هست تا کنون) که آنچه از خود

دو بیگانه بزور می گرفتند یا به نینما تاراج از ممالک دیگران به چنگ می آوردند  
 همه را صرف می کردند در اسباب شکوه و جلال ظاهری خود مثل تخت و تاج  
 و غلامان و کنیزکان و خواجگه های متعدده و نگاه داشتن زنان بجیاب  
 و دادن به مطربان و رقاص و خرج در بزم و نشاط و امثال ذالک -

یکی از اسباب جلال و مایه نام نیک ایشان این بود که شعری متعدده  
 را در نزد خود نگاه دارند که پیوسته تعریف از معدلت ایشان کنند و حال کج  
 همه جا بر وظلم بودند و نیز از سخاوت وجود و کرم ایشان تجید نمایند  
 که زریکه تبطلم و جور از خلق و فقر امی گرفتند همه را به شاعر و مطرب میدادند  
 و به بیارے از فساق و فجار با این که برای ظاهر داری و ریاضت کثیرے  
 را از مطبخ خود غذا میدادند که بخورند و بیکار و بیچاره بے شغل بگردند  
 بزعم خودشان دعا گو باشند - منجمن متعدده میگذاشتند بر آ  
 کارهای بیبوده که میکردند که ابدافایده نداشت خلق و ملک ایشان را مثلاً  
 بگویند که ام دقت نیک است که سلطان از حرم قدم بیرون نهد یا به شکار  
 یا بفلان و بهمدان کار مشغول شود یا این که بتاخت و تاراج برود و امثال این  
 اعمال بیبوده - و از آن طرف بسا بود که کارهای اہتمه عظیمه ملک خائن محفل  
 و معوق بود چرا که ساعت نیک یافت نمیشد که جاری دارند آنها را و اگر خصم  
 داخل ملک و حصار قلعه یا خانه شان میشد منجسم اجازت که بدفع او بکوشند -

دربار سلاطین اہلام همواره پر بوده (وامروز بلکه تا قیامت ہم بست)  
 از مردمان متعلق چا پلوسن در شیون مسخره و فقیر و پسر و مرشد و بند که گو زمان رقاصه و طرب و آواز  
 و اگر سب و بوج دختی کاغذ هوا کردن کبوتر پران و خروشان از دیسک را از این قبیل شخاص دیگر - اکثر از آن بلکہ  
 همه را دود و صدقه و طعمه از بلوغ و دوستی روز و دم مشغول بہا بودند و اعمان نامہ ہم می آویزده اند -

در ممالک عرب عجم و ترک غیره غالب این نان حبشیه و ترکیه بوده اند و در ملک هند از مختلف  
ذاتها و غالباً ذاتهای دون کینن همه بی عقد و نکاح و برخلاف شیوع خدای رسولی -  
شاهزادگان امیرزادگان مسلمانان کین نیز زاده بوده اند و خصوصاً در ملک هند که همه سیه چهره  
اند و چون کسی جو یا شود از رنگ چهره امیرزاده مردم در جواب میگوید که مادر این قاضی  
رقاصه یا درنی بوده و لیسکن این چیزها ابداد در میان ما مسلمانان عیب قباحست ندارد  
و بهیچوجه سلاطین و امرا ما گاهی خیال نکرده اند که بمخوابه و کفو آنها باید از خاندان سلاطین  
امرا باشند - پادشاه اخیر کینوشنیده می شود که لباس نماند در بر منیع کرده و با  
زنان خود یاد دیگر فواحش رقص میکرد و لکها که تردهشته که بر بازی و خردس بازی میکرد  
و تاکنون تخم که در چنگ انگریزان گرفت راسته عادات قدیم خود را از کف نداده و ظاهر  
ساخته است که در میان سلاطین اسلام غیرت و شرم و حیا بسیار ندارد است - اگر اینها  
راست باشد کمان شیرازی و بیحالی است و خلاف شرع و عقل آدمیت و ملکرانی - قباحست  
این چیزها بر کسانی معلوم میشود که معتاد این رسوم و عادات نباشند - در تاریخ دیدم که  
شخص انگریزی نوشته است فقره را که ترجمه اش اینست "این پادشاه (یعنی اجد علیش)  
امو سلطنت خود را مختل گدشته با سازگی نوازان زنان قاصه مخنثین یا خوجگان لبسیرد  
در هیچ تاریخ و کتابی دیده نشده است که یکی از سلاطین اسلام را مجلس مشورت و کونسل بوده با  
و اگر بوده اجزای مجلس همین اشخاص ده اند که مشاور در مصاحب اجد علیشاه بوده اند -  
عوام الناس میگویند که پادشاهان را خدا عقل چهل مرد داده شکلی نیست که پادشاهان زیر چینی  
نصارا چنین هستند مگر سلاطین اسلام غالباً عقل چهل طفل یا یک پیرزن را هم ندیده اند و ندارند -  
احتمال کلی می رود که سلاطین اسلام خود عقل خود را با چهل کرد و خلو برابر می گشته اند و بهین پیدا  
بوده که بدون مشورت با دیگران هر چه از ظلم اعمال قبیحه را که خودست کردند و کسی از آنها  
پرسش نکرد - احدی از سلاطین اسلام گاهی خیال نکرده که سلطنت باید چون عمارت باشد که

روزگار آن بماند و برای دیگران نه آنکه چون خرگاہی چهار روزه برای مسافری که کوچک کرد از آن منزل آن خرگاہ را هم بر بوم زنند و بہر حال چون سلطنت را پایہ و بنیانی نبود با گذر چیزی مترزل شد و هیچ سلطنتی از مسلمانان نبود کہ چندی را دوام کند -

## باب پنجم

### در حالت مردم ایران و سلاطین ایران

اول - اما حالت مردم ایران - حالت مردم ایران بعینہ حالت سایر اہل مشرق بود دیگر مسلمانان عالم است - مگر صفاتی کہ خاصہ آنهاست اینماست - اہل ایران مردمانی ہستند بسیار کثرت و منافق و خود پسند و دروغگو و متعصب بجا - شرارت آنها منحصر بہت بخودشان و از میان خودشان تجاوز نمیکند - یکدیگر را میکشند و فتنہ آشوب و رملک خود بر پا میکشند ولی اگر دشمنی از خارج آید از دفع آن عاجز استند - نفاق آنها ایست کہ اہل شہری با اہل شہری دشمن خون کشام اند و ہموارہ در ہر جا کہ کوی از اہل دو شہر باشند علماً بجنگ و جدال می فتنند و سخنان بد بیلد بیکر میکویند و غیبت از یکدیگر میکنند - خود پسندیشان نسبت کہ ہمیشہ از خود و ہنر خود تعریف میکنند و حال آنکہ هیچ ہنری ندارند و هیچ کاری در عالم نمیتوانند کرد - تعصب بجا تا اینست کہ اگر فی الشہر پادشاہ اینہا کہ مسلمان بہت نصف ملک خود را قتل و غارت کند خوش استند کہ مسلمان بہت و مسلمان جنین کرده و ہمیشہ تعریف از او میکنند - پادشاہ خود را فقط ظل اللہ میدانند و تمام روی زمین و ملک آنها ہر چه بکنند خاک پای آنها را بچشم میکشند و ہر قوم و ہر ملت دیگر را دشمن جان و مال اند و دشمن قانون اند و عدل انصاف - از ظلم خوش اند و تابع ظلم اند - اگر کسی از

ظلم پادشاه و حکومت و اعمال علمای آن بنا سخن بگوید میخواهند در او بکشند و خود تعریف و تجویف  
 مینمایند - ولیکن این فقره اخیر همیشه نیست و این خصال حمیده که در واقع حمیده است  
 همواره در وجود آنها نیست که اگر باشد بنیابت محمود است بلکه در مقامات خاص است  
 و آن مقامات کی و کجاست در زمانی و مقامی است که شخصی از صفات و خصال و کارها و رسوم  
 و قوانین و انصاف و مروت و تدبیر ملکرانی و سیاست و علم و دانش و سپاه و قوت و  
 استیلای قوم دیگری سخن اند یعنی نصار اطلاقا و انگریزان خصوصاً و الا همواره خود بگویند  
 از ظلم و جنای پادشاه و حکومت و اینهم یک نوع تعصب است در مردم ایران ولیکن تعصبی  
 است که آنها را تاقیامت دلیل آورد و نمی فهمند - آن شخصی را که چنین سخن میگوید  
 کافر و مرتد میگویند و میدانند ولیکن نتیجه این بیداشتی و حماقت همین است که این بیجاگان  
 گاهی روی نیکی و ترقی را ندیده و نخواهند دید - پادشاه و حکومت و دولت و استبداد حکومت  
 همه دشمن علمای هستند و علمای همه دشمن آنها هستند و آنها را ظالم و غاصب حقوق خود میدانند  
 و میگویند که سلطنت حق ماست - و غرض نیست که ابد از عدل انصاف قانون  
 بعبارة آخری راحت و آسایش آزادی خبری ندارند و از بودن و نبودن آن پرورانی  
 نمیکند و طالب آسایش نیستند و قیدی بنظم و نسق و امنیت ملک ندارند بلکه عدل انصاف  
 و قانون و نظم و نسق مکر و طمع آنهاست - بعضی از این صفات مذکوره در وجود تمام  
 خلق ایران هست و بعضی دیگر در وجود معدود نیست -

**دوم** - اما حالت سلاطین ایران - باید دانست که هر چند  
 سلاطین اسلامی که در ایران فرمانروائی کردند هر گونه صفات و خصالی مثل سلاطین  
 اسلام هر ملکی بودند همه ظالم و همه مختار بر جان مال عیث خود مگر ما باید بدستی و رستی بگوئیم  
 که هر چه در بزمان ما گذشتند بدتر شدند و لهذا ما بالفعل قناعت میکنیم شرح حال  
 این خاندانیکه اکنون در ایران فرمانروا هستند - امکان ندارد که ما حرف حق را نگوئیم

و نویسیم و بنا بر این متوقع هستیم که اگر مردم ایران دستند و درک نمودند سخن و مطلب ما را که ملک نباید به هرج و مرج باشد و خلق ملک نباید بنده و اسیر باشند بدست بادشاه و حکومت بزرگان و زبردستان خود و شاه و بزرگان ایران را آن انصاف قلبی باشد که خود بصرفت افکند و انصاف دهند که بعیت ملک بخواهند زیر آن کرده و بر آن نقصان رین است و بواسطه همین است که گاهی ملک و خلق ایران ترقی نمیکند و همواره از دیگران یعنی طوایف خارجه کفش بر سر میخوردند شکر ما را می آرند و اعدان داشته باشند از ما و سخت دست و تلخ و دشمن و اگر سخن ما بر مذاق آنها تلخ و ناگوار آید و مکروه طبع آنها باشد هر چه میخوانند بکنند ما را خوبی از کس نیست —

ما بخوبی نمیدانیم که صاحب تاسخ التواریخ و دیگر کسانیکه درین تاریخ نوشته اند شرح حال این خاندان را چگونه نوشته اند و اتفاقی نیفتاده است که ما در تواریخ آنها ملاحظه کنیم همانند آنکه میرزا حیرت ترجمه تاریخ ملوک را چنانچه بوده نوشته یا چیزی کم و زیاد کرده است از روی حقوق یا از روی تعلق ولیکن بعضی از فقرات تاریخ ملوک و دیگر مورخین انگیزه از ترجمه نویسیم که قوت قول باشد — در رفتار آقا محمد خان نسبت بطفلیکلیان ندکه هر خاندان میدانند و ما در طفولیت از پسر زنان می شنیدیم سر جان ملوک عبارتی مینویس که ترجمه آن است «خال سیاهی بر او راق تاریخ خواهد ماند اگر رفتار آقا محمد خان نسبت بفتحعلیخان بکر است» (یعنی درج تاریخ شود) رقا برهیمه آسای آن حیوان طبیعت نسبت بان جوان چند آن سبج است که بیان آن تر زلز در وجود انسان می اندازد و خوانندگان این تاریخ بقتند و سرشی بر میخیزند از اعمالیکه روی اولاد آدم را سیه کرد — (مگر ملوک نمیدانسته است که هزار سالکما بار از این قبیل کارها شده است چه در ایران چه در جاهای دیگر از ممالک مسلمانان مگر مسلمانان فحشا میکنند باینگونه چیزها خصوصاً اهل ملک ما — مورخ دیگری در همین مقام مینویسد — «تمام رشتت داران و وابستگان لطف علی خان را آقا محمد خان حکم نمود

که از دم تیغ درگذراند و آن فتح بدفعان اینسان ساسن و سلطنت خاندان قاجار را بخت  
خون نجبا و شرفا ایران را که قاجار از نوادگان ترک استند و ز نذیرانی الاصل و ندیوچ شکی نیست که  
ملک ایران گاهی محمودیت و ترقی بخود ندید در تحت فرمانزادگی این خاندان حالیکه در آن  
فرمانروا هستند —

دقتیکه آقا محمد خان اخل کرمان شد حکم نمود که بسبب هزار کس از ساکنان  
آن شهر را از زیر تیغ بیدریغ درگذراند و هنگامه از چشمه را از آنها بر کند — پس چون  
چشمهای مردم را از نوادگان جمع کردند با هم شمشیر خود بشمار دور و دور با سب و زنی خود  
کرده گفت گر یکی ازین عدد کم بود چشمهای ترا بر آن عزیز میسوزم که دم تا عدد آن درست  
و برابر آید — آقا محمد خان نه تنها دشمنان خود را کشت بلکه اقربای  
خود را نیز کشت —

اول کاری که فتحعلی شاه کرد پس از آنکه بر تخت نشست این بود که عوی  
خود صادق خان را کشت — پس از آن حاجی ابراهیم خان را کشت که موجب تنه ظلم  
آقا محمد خان بود و باعث تخت نشینی او شده بود — چشمانش را بر آورده و در بانشر از زلفت  
بیرون کشید و پسران و برادرانش را نیز با ملحق ساخت — سراسر اعمال او کارها  
این بادشاه را در تواریخ ایران میتوان یافت که نویسندگان آثمنا بان تلخی نموشته اند  
که بنده می نویسم بلکه بسیار و تعریف و تحجیم هم میکنند — سیصد زن داشت و در  
ناسخ التواریخ نوشته که در حین مرگش و از ده هزار اولاد از او مانده بود بقدر اولاد حضرت  
آدم — و بعد این پادشاه یعنی خاقان مغفور بود که یک حصه عظیم ایران بدست رسان  
افتاد و تاقیامت ایرانیان را دلیل کفش خوار و دیسان ساخت —

محمد شاه هنوز هزار مرتبه ضعیف تر و سست تر بود و عقل متدبیر  
ملک رانی و دیر دشت ملا در پیش و در واقع سفیه و مشارالیه مرید بود و زیر خود را —

چون حاجی میرزا قاسمی ترک بود ترکان راز در دست میلا مبنیایت شد آنچه خوشترند  
کردند با ایرانیان بیچاره -

بہتر انیست کہ ما بیا ایم بعد خود ما د آنچه را کہ ما خود چشم دیدیم  
بیان کنیم - چون این پادشاہ موجود ناصر الدین بر تخت نشست آنچه بندہ خود بخاطر دارم  
کہ سر بازی بابائی از نوکران امام جمعہ صفحمان ترغاب کرد بر سر زنی بد نتیجہ آن ہزار ما خون ریختہ  
شد کہ من بغضیل نمیدم - پس ناصر الدین با صفحمان آہو جمعی را کشت کہ من بخوبی میدم  
کہ شخصی را خوشتر بگیرند و بکشند او فرار کرد یا مخفی شد و برادر بگیناہ او را گرفتہ کشتند - پس  
سالار باغی شد در مشہد و او را گرفتند و با برادرش کشتند و ما ایملک و را تمام غارت کردند  
پس آمد حکایت بابیہا کہ مذہب جدیدی را اساس نهادند در ایران - سی خپل ہزار  
بلکہ بیشتر از اینہا را کشتند و ہر کہ را کہ تہمت زدند یا بشوخی گفتند بابی بہت سراز تن جدا  
کردند کہ ہنوز ہم میکنند و در زمین اوقات من شنیدم کہ چند سید را در اصفمان کشتند کہ  
بابی بودہ اند یا در واقع یا بغیر واقع - مویخ انگریزی نکتہ خوبی گرفتہ بہت کہ چون ملاک  
مشہدی بد بنال سید علی محمد باب روان شدند از این معلوم میشود کہ تا بچہ اندازہ اساس  
اسلام مست بہت مگر آن انگریز نمیدانند کہ اساس اسلام مست نیست بلکہ ما  
میدانیم کہ نقایص کار و معایب امور در ممالک مسلمانان چیست و کجاست و از چہ رہگذرست  
پس از این آمد قتل امیر نظام کہ بہتہ مردم فرنگ تعریف کردہ میکنند  
از توانائی و استعداد و قابلیت او از آن طرف افسوس میخورند از قتل او و نوشتہ اند کہ دین  
از منہ اخیر سبب وزیری بحقن کفایت او در ایران نیامدہ بود - اگر ایملک را تا خوش  
بطبع نباشد و شاہ و بزرگان ما را خاطر نچیدہ نگردد ما فقیرہ را از تاج انگریزی تر چہ میکنیم  
در اینجا و امید عفو داریم - فقرہ مذکور نیست « در سال ۱۸۵۱ عیسوی امیر نظام علی  
از تواناترین و خردمندترین وزر ہمیکہ در ایران برخاستند و راز منہ او اخر (مقصود از بدو سلام

است) مورد قهر و کم التفاتی بادشاه خود گشت و بنا مردی با قتل رسید - شاه ایران را  
 بر اقتدار و زیر بندگی و رشک آمد و از این دو دولتش را مکر و طمع واقع گشت بجهت رستگاری  
 که او را بود و سعی و کوششیکه داشت در کفایت خرجی - در ماه نو مبر سال (۱۸۵۱) او  
 معزول ساختند و چون قیدی بکاشانش فرستادند - زن جوان او که خواهر شاه بود  
 و در آنوقت هفده ساله بود بسیار خوب صورت بمالعه نمود که بهمه راه شوهر معزولش برود  
 شود و بر قمار نیک عالی همتا نه خود را هر ساخت که محبت واقعی در میان زنان ایران  
 بهم وجود دارد - امیر نظام چند ماهی مقید بود و در آن مدت همواره زوجه اش را کول  
 مشروب او را امتحان میکرد که مباد از هر در آنها آمیخته باشد - در روز ۹ جنوری سال  
 ۱۸۵۲ شاه فرانش باشی خود را فرستاد با جمعی از قائلین که بقتل رسانند آن مردی را  
 که او را بر تخت سلطنت نشاند بود - این کار را شاه بجهت خدعه نمود زیرا که تملیز  
 مذکور را آموخت که آن شاهزاده خانم را بگویند که شوهر تو آزاد است که برود و مجاور شود  
 که بگردد و لذا اجازت دارد که از حرم بیرون آید و بجام برود - باستماع این خبر خوش  
 امیر نظام بیچاره حرم زوجه خود را رانگاره بیرون شد و آن شاهزاده خانم دیگر او را زنده ندید  
 هر چند که مقادمت سختی نمود ولی آخر الامر مغلوب شد و فرزندش با همراهیان تسبیح اعمال  
 او را کشتند - تمام طهران بزلزله و آشوب رفت و ازین عمل تسبیح و قبیح اعمال  
 و زیر بندگی و فراموشی است از خاطر خلق حالگونی که توانائی و خردمندی و وطن دوستی  
 و خیرخواهی او از ملک ایران از خاطر ما محو گشت -

پس ز اینها واقع شد جنگ ایرانی و انگلیسی که نامی نویسم ایرانیان  
 شکست خوردند چرا که مکر و طمع ایشانست - صدر عظم راقعی میگفتند شاهزادگان  
 عظیم الشان پاپوشش را مالش میدادند ولی قوتی دیگر باخان کیسان شد - آنگاه نوبت رسید  
 بفتح بسیار عظیمی که ایرانیان نمودند و مردودت سرداری شاهزاده حمزه میرزا که در آن فتح

هزار مافض سی توپ را بدست ترکمانان واگذاشتند و در صحرا را گنده شدند بقیه سیف  
 آنها - پس از آن هنگامیکه مردم از گرسنگی گوشت سگ و خر و یکدیگر را میخوردند و می  
 از قحطی مملکت شدند شاه ایران بکربلا مشرف شد که در رمضان استجابت دعا و دفع در قحط  
 ببارا که مردم ایران سزاوار آن بودند از خدا طلب کند بعد از خلعت بسیار بکلید دارد  
 مفت خواهر بسیاری داد که عیثش تعریف از او کنند و مفاخرت نمایند و حال آنکه شب بکربلا  
 قسم است که عدان نصفست نسبت خلق خدا و آسایش از شش آنها از ج خانه خدا و زیارت  
 ائمه هدی صد هزار بار بهتر است - پس بممالک فرنگ تشریف برد و در آنجا نیز بسیار  
 تلف فرمود و مکانات قشنگ فرزان شوخ و مشنگ بسیاری را ملاحظه فرمود و در هر جهت  
 کتابی نوشت که بنیهایت عوام الناس عیثت او را مفید است و مایه ترقی و لیکن پس ازین همه چه  
 ماکه دویم و ازینک و بد آنکه او آن خلق بر کنار عوام بازار و سپ فروش و قاطری و قضا  
 و نپه دوزی که از ایران می آیند بسیار تعریف میکنند که خوب شده است ایران زمین  
 اکنون که بنده این کتاب را مرهه ثالث مینویسم برابر یکماه است (یعنی ۵ ج ۱ ارسال  
 ۱۳۰۲ هجری و ۱۹ فروردی ۱۸۸۵ عیسوی) که در بسبی گزرت دیده شد که مردی در  
 اصفهان ظرفی از سر بازی دزدیده بود بقیت هفت قران هر دو دست او را بریدند  
 اینست نتیجه مسافرت شاه ایران بممالک فرنگ - ماکه دیگر بملک ایران نخو هم رفت  
 تا هنگامیکه برای هفت قران دو دست میسرنند و بر آسپازی گوش بقناره میزنند و لیکن  
 خدا بفریاد رسد دیگر مومطنان مارا - مگر بعضی از مومطنان ما هستند که بهمین جیات بعضی  
 بجیات دیگر با ایران نمیروند و همه نان خود را من میدانم که چگونه و از چه رگدز حلال پیدا  
 میکنند و اینها هنوز حمایت میکنند و تعصب بخرج میدهند نمی توانند سخن صدق را  
 بشنوند و اگر ملک آدی و انگلزی نباشد قایل این سخن را میکشند و نمیدانند که آسپا  
 از کجا این سخن را میگوید و از چه کباب است که این دو در می آید و گاهی نخو هستند بلکه

بزرگان و خردمندان آنها نخواهند فهمید زیرا که کور مادر زاد را چه معلوم میشود از تعریف  
 باغ و بوستان یا مکان عالی یا حیوان خوشتر ام یا صورت خوب یا تمال و جلالیکه بفکک سر  
 برگذاشته و اینگونه چیزها - ما بسیار مختصر کردیم این باب و از آنچه میدیم قطره آن محیط  
 را نشوینیم چه از احوالات سلاطین قدیم و چه از احوالات سلاطین جدید ولیکن اگر خوانندگان را  
 میل بد ریافت احوالات ایشان باشد کتاب تاریخ بزرگی را بگذارند و مطالعه کنند  
 ولیکن از چشم ما مطالعه کنند نه از چشم کور خود (منسوب با ایران ملاحظه کن ضمیمه این  
 کتاب) - ما امیدوار هستیم و کمال امیدواری را داریم که از مطالعه این کتاب  
 و عهد همین پادشاه شروع شود آزادی خلق و ترقی ایران جریان قانون در آن ملک



## باب ششم

### در حالت هند و مردم هند و سلاطین هند

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری - آنچه دولت ممالک دیگر و مردم  
 ممالک دیگر و سلاطین دیگر طوایف مسلمانان بود صد هزار درجه پیش از دولت هند و مردم هند  
 و سلاطین مسلمانان هند و اراده ما این است که تاریخکی از همه بنویسیم -

**اول** - اما حالت هند و مردم هند مطلقا - مخفی نماند که نسبت بسیار  
 ممالک عالم آب و هوای هند چنین است که مردم هند فطره کم زور اند و کم طاقت و کم استعداد  
 و خفیف اعقل و طالب مایل لهو و لعب و عیش و عشرت و مسکرات و تمام مختلفه دین پرورد و  
 و بزور شهوت پرست و چاپلوس و فضول بیچار و بغیرت و متصف به هزاران از اینگونه صفات  
 خصالی میره - (ولیکن اکثر این صفات طبیعی و ذاتی نیست بلکه آسب است) - اینها هم بیان واقع

است و از روی غرض و خصوصیت نیست چه که با چشم می بینیم و خودشان نیز بختی می بینند و مستند  
و منکر هم نمیتوانند شد - مثلاً یک سپاهی پلیس هزار کس را غزرا ائیل است - یک افغان یا ایرانی پنج  
کس هزار از میدان میزند - هزار نامرد اینها محنت استند که لباس نانه در بردارند و اعمال نمانند  
بجای می آید - تمام مشاغل اکثر از هزار روز و شب ناچ و صحبت رندی و استعمال یک گونه مسکری است  
مانند افیون و چرس و مدک و بنگ و مثال اینها - اکثری در خانه خود بسیر میزند یا در صحبت نمانند  
و رندیها در خواص معتدده یا مشغول استند با قسام و انواع قمار و بازیها خلاف غیر جهت  
از جن و دیو و هونما خایف استند و تجوید و قیلید و سحر و جادو و بسیار چیز دیگر ازین قبیل معتقدند  
معقدا نذو خواه هند و باشند و خواه مسلمان - هزار مالک لکها و کرد و مار و پیله ازین خلق بر پا  
میشود برای حصول سرباد و تیه که قوه باه را بیفزاید و امساک کرد و پیوسته در اخبار نادیده  
اشتهار جرمی بر آن قوه باه که هر یک سه ساعت و چهار ساعت پنج ساعت امساک می آید  
کرد و نار و تیه تلف میکنند که کمی حاصل کنند و دیگر و پیوسته می کنند که علم آموزند و عقل و ادراک حاصل  
که کمیای حقیقی نیست - نام حبت را کمیای انسان می نهند که برای قوه باه خوب است ولی غافلند  
که این کمیای حیوان بلکه شیطان است - غرض این چیزها چیز نمانی استند که هیچ فردی از اهل هند  
نیتوانند شد و اگر منکر شود و با اعتراض افتد با انگشت نشان میدهد بده باد و در کوچ و بازار -  
چاپلوسی و تملق و دروغگوئی آنها نغوذ بانند - کمال جهارت را دارند در این فن (یا فنون) و این  
علم را کمال ساینده اند و پادشاه تصدیق بجا از گدای میکنند و گدای تصدیق بجا از پادشاه و همه  
میدانند و همه خوش اند و بی پروا - هزار را جوان پسر در کوچ و بازار تپنگ (کاغذ هوائی) هوا  
میکنند و یا چوبی یا نی بسیار بلند که بر سر آن بوته خشک تعبیه کرده اند در دست دارند و در کوه چاهی  
مخالت و حباب عام حتی بازار میسوزند که تپنگی را از هوا بگیرند و بر سر یک هزار یا پیشین پل در آن  
خواهران پاره و پایمال میشود - لکها خلق را در ایام محرم خود را بصورت هزاران سباع و جانور و پاره  
و صور دیگر ظاهر میسازند و عزا داری میکنند بر آ حسین که بسیار از آنها بلکه تها نمیدانند حسین که بود

هنوز بسیار معاینه یگر و از اینها بدتر هست که بنده را مجال نوشتن نیست و بیچیک خلاف فی و  
 بهمدیان و آهست و جانا خوشی در بخش نیست - اگر اهل هند را از انگلیز خورد که بسیار خاطر آزرده  
 میشود بهتر نیست که این اعمال را ترک کنند و خودشان اینها را بگیرند زیرا که نادوست بجزت ایشیای  
 و محض زردی دوستی و خیر خواهی آنها مینویسیم - مگر باید دهنست که چون مقصود ما از نوشتن این کتاب  
 فقط اظهار اسباب عدم ترقی مسلمانانست و جهات تنزاع نسبت به تباہی این ملت و تبت مارا کار  
 بمطلقی مردم هند نیست و در واقع این صفات مذمومنه فوق چندند که در میان مسلمانان است  
 در هر ملکی که باشند و بخصوص در این ملک هند در میان آنها دیگر نیست - ظاهر و نه پدید است  
 که بنود و فرقی دیگر در کسب تجارت و رعیت و شقت کردن حاصل نمودن زر زرگر کم ترند از مسلمانان  
 و بهر حال ترقی آنها نیز هم در دولت بهیم در علم و دانش و سز و عفت و حرمت پیش از مسلمانان است  
 و اکثری از این صفات مذمومنه مذکوره در میان هندو و عیسیه رواج ندارد -

**دوهم -** اما سلاطین هند - مراد ما از سلاطین هند سلاطین مسلمانان است

نه سلاطین یار جاگان هندو - و باید دانست که چون در اینجا هم میان واقع را نوشته ایم  
 که از روی غرض تصور نکنند مسلمانان لهذا حالات بعضی از سلاطین مسلمانان هند را مانع  
 تاریخ فرشته نقل میکنیم که معتبرترین تواریخ هند است و نویسنده آن مسلمان هم بوده است  
 و بخصوصه بهمان عبارات فرشته را می نویسیم که مسلمانان هند بدانند مانع از آنها بر ایم  
 و هم مذہب از رد اخوت و عینگی آری آنها را بر عیوب آنها آگهی سازیم - و این نیز  
 باید دانست که در هر کجا بیکیه ایرادی لازم است ما با ضروره ایراد خواهیم گرفت که  
 بیهودگی مسلمانان بر آنها ظاهر گردد - مثلاً تعریفات و تجبیداتیکه مومنین اسلام  
 کرده اند از سلاطین خود و انحرافاتیکه در کتب خود درج نموده اند و مقصودشان  
 تاریخ نویسی نبوده است بلکه بیهوده نویسی بوده مافی الجمله بر آنها نکته چینی میکنیم -  
 چون این مطلب قدری مفصل است باب جداگانه دست را دادیم آنرا -

## بَابُ هَفْتَمِ

### دَرِ اَبْتَدَائِ حَمَلِ سُلْطَانِ اَز دَر هِنْدِ اَز فَرَسْتِه

« در سنه ۷۱۰ در بعین معاویه زیاد ابن امیه را والی بصره و خراسان و سیستان گردانید و در همان سال عبد الرحمن حسب الاستیازه زیاده فتح کابل کرد و در آن یکی جلیب ابن ابی صفیره بهندوستان آمده با قافراغر کرده و دوازده هزار جواری و غلمان اسیر ساخت »

## ذِکْرُ اَلِپَتْکِیْنِ

« و چون نوبت حکومت غزنین با لپتگین رسید بکتگین که سپاه سالار بود اکثر تاخت بر بلغان و ملتان آورده غلمان و جواری اسیر میگرفت »

## ذِکْرُ اَمِیْرِ نَاصِرِ الدِّیْنِ

« و در آن محاربات سلطان محمود که همراه پدر بود با وجود خردسالی آنچنان آثار شجاعت و مردانگی بنظهور رسانید که دیده فلک مشاهده آن خیره ماند و چون چند روز در مقابل گذشت غالب مغلوب متغیر نگشت جمیع سلطان محمود خیر رسانیدند که قریب لشکر گاه حیدر چشمه آبی است هر گاه قدر از قافورات و تجاسات در آن چشمه افتد یا در صاعقه و رعد و سرما پیدا میشود - سلطان محمود فرمود اندکی از قافورات در آن چشمه افکندند خاصیت آن وجهی تم نظور رسید فی الحال بر پدید آمد و رعد و صاعقه ظاهر گردید و روبرو روشن چون شبت تاریک و چنانچه سرد شد که بسیاری از حیوانات تلف شدند و خون رعد و رعد هندیان منجم گشته شروع در تضرع و زاری نمودند - الی آخر - العلم عند الله بنده یقین فرم که اینم که کذب است و سبب جد بود »

نخون در عروق مسلمانان نمجوشد این هم امر بسیار عجیبی است و در واقع ما ضحک است -  
 « در جامع الحکایات نقل میکنند که در اوایل حال امیر ناصر الدین بکتگین که در خدمت پادشاه بود  
 یک شب پیش از آنکه در روز بشکار رفت ماهوئی دید که با بچه خود بچرا مشغول است آن آهوبره را گرفت  
 و در شبهر نهاد چون صبح را طی کرد در بازار پس ساخت دید که مادر آن جانور از عقب می آید ناصر الدین  
 ترجم و شفقت کرده آهوبره را را نماند - در شب حضرت رسالت پناه را بخوانید که میفرمایند ای  
 ناصر الدین شفقت و مرحمت در حق جانور بجا آوردی در درگاه صمیمیت عزت قبول یافته در دیوان ایتنا  
 منشو سلطنت بنام تو نوشته شد - من بنده سوگند میخورم که این هاسم کذب است -

## ذکر وقایع ایام دولت امیر الملتیمیرالدین سلطان محمد بکتگین

« حاویان فضایل صوری و معنوی شست گردانیده اند که سلطان محمد غزنوی پادشاه  
 بود که با صنایع سعادت دینی و دنیوی فایز گردیده و بیاسن اجتهاد در امر غزاهای اسلام متفلسخ شده  
 ما اکنون اعمالی را از او می نویسیم که موجب سعادت دنیوی او بود و نیز آنچه را که خود محمد قاسم فرشته در تم  
 او نوشته « بلی و چیز باعث شهرت آن پادشاه بخت شد یکی قصه فردوسی دوم در آخر عمر حجت  
 ز راز رعیت و توانگری - در سال اول جلوس و معدنی زر سرخ بشکل زنجی در سیستان برآمد  
 سلطان از پیشیا و قلعته پینده رفته از اسخر ساخت چون ستم بود جیال دیگر امیرانز العبد از  
 قبول باج و خراج امان داده بگذشت و بسیاری از بزرگان افغان را کشته بغزنین معاودت فرمود  
 چون شیران میشه و عاآن گا و پر دغا را (یعنی با حیر او) در ان میشه احاطه نمودند هر آینه بخر کشیده  
 سینه پر کینه خود را بدست خود شکافت و غازیان عظام سرش را پیش سلطان فرستاد و تیغ بویغ  
 بتا بجان او راندند و خلقی کثیر را قتل آوردند - در سنه اثنی و اربعه مائه سلطان محمود را کرت دیگر  
 هاجن و بخاطر رسیده طرف تمانیسر توجه نمود چه که سمع او رسانیده بودند که آن مقام در نزد کفار  
 عزت و احترام بالاترینیه سچو که معتبر است و در آنجا تاجانه است " " " " انبیا

برادر خود را بسر کردی و دویست هزار سوار بخدمت سلطان فرستاده عریضه نوشت که بنده مطیع و منقاد است  
 و از وفور اخلاص بعرض میرساند که این بتخانه معبد ساکنان این بیارست اگر چه در مذمبب شمشکستان نام  
 موجود حصول حسنات و رفع سیئات است اکنون این خدمتگار التماس نماید که اگر سلطان نعل بهیاست قرار داده  
 هر ساله خرج برگردن عایا آنکک لازم گردانیده مرصحت نماید این کتبه بن هم هر سال بنجاه بخیر فعل و  
 دیگر تحفه هدایا مرسولان رگاه خواهد گردانید - سلطان جواب داد که در کیش مسلمانان چنانست که  
 هر قدر در رواج شریعت تو را کسر معابد کفار سعی نمایند یوم الحج ابر بیشتر یابند - ششکست  
 اینهمه محض برای دینا بود و رواج دین بهمانه بود - "سلطان محمود پیش از اجتماع لشکر کناره به پهلوی  
 رسیده چون شهر را خالی دید بجا طرح آزار غارت نمود و تمام اصنام را شکست و جگت سوم را بغزین  
 فرستاد تا بر سر راه خلیای انداخته پی سپر سازند و چندان خزاین در تیکه مایا یافتند که شماران از حد  
 بیرون بود - سلطان بعد از این فتح میخواست که بدلی رفته آنرا مستخر سازد ارکان دولت عرض شد  
 که تسخیر دلی قبیله تیسر خواهد شد که مملکت پنجاب بحوزه تصرف یو ایسان را پدید - سلطان از این سخن پسند  
 افتاد و فتح عزیمت کرد و در قریب دویست هزار بنده و برده ازان لایست بغزین برد - بعد از فراغ این  
 بسبع شریف سلطانی رسانیدند که درین حدود دوشهر نیست موسوم به پتیره که در معموری و آبادانی  
 نظیر ندارد " " " با وجود آنکه آن شهر تعلق بر اجداد دلی داشت کسی قدم مانع پیش  
 نهنا و میزاحتی آن بلد را غارت فرمود و بتخانهای را که در داخل حوالی آن بلده بود سوخته و شکسته  
 اموال غنیماتی بدست آورد - چون سلطان شنید که دران حوالی کناری بی هفت قلعه واقع شده است  
 آن قلاع گشت و چون آن قلعه بر شد تماشا مشغول گشت - دران اثنا چشم او بر بتخانه چند افتاد که  
 با عققاد هندو از تاریخ عمارت آنها چهار هزار سال گذشته بود - ایالی سلام آنچه دران قلاع و  
 بتخانها یافتند متصرف شدند - چون محمود بغزین رسید غنایم سفر قنوج را شمار کرد و بدست پسر  
 دینار و هزاران هزار درم بشمار در آمد و پنجاه هزار برده و سیصد و پنجاه فیل - چون فتح قنوج  
 از این سفر مراجعت نمود فرمود تا در غزین مسجد جامع بنیاهند و دو چوایان رسنه بنا نهادند و

بنفایس کتب غرایب نسخ مشوخ گردانیدند - و چون سلطان محمود از ذوق مبنای مسجد و مدرسه شد  
 بمقتضای الناس علی دین مملوک هم هر یکی از امر و اعیان دولت به بتا مساجد  
 مدارس و رباطات و خواتق مبادرت نمود - خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت  
 بر این تقلید باد - در کجای قرآن خدا امر نموده است که خون خلق برابریزند و در عوض آن  
 مسجد بسازند -

” از جمله چیزهای نفسی که سلطان این نوبت از پند بدست آورد مرغی بود که  
 هرگاه ام زهرالودد و مجلسی حاضر میشد آن مرغ اضطراب میکرد و بی اختیار اشک از چشمش شروع میشد  
 اینگونه نوادر را باید همواره کرامت شمرد زیرا که شاید قبل از آن بعد از آن کسی آن مرغ را ندید  
 باشد - ” ” ” ” ” خلیفه القادر بالله فرمود تا آن فتحنامه را بر روستا پیش  
 خلیق بآواز بلند بخوانند مردم بواسطه آعلیٰ عالم اسلام و انهدام اساس کفر و ظلم شکر با  
 کرده زبان بستایش سلطان محمود گشودند و نصرت او را از حق مستلک نموند چه که آنچه صبحی اگر  
 در بلاد عرب و روم و شام سجا آوردند محمود در پندستان بطور رسانیده دنیا و آخرت خود را  
 معمور گردانیده که در جنگ سومنات قاتم فرشته مینویسد - ” پی در پی تو هم آن بود که  
 ضعفی در لشکر اسلام پیدا آید سلطان محمود مضطرب گشته بگوشه فرود آمد و فرستاد ابو الحسن  
 خرقانی را بدست گرفته روی نیاز بر خاک نهاده از رو اخلاص تسبیح و تضرع در گاه ایزدی  
 مستلک نمود پس آن افواج خود آمد و حمله بر کفار آورده مظفر منصور گردید - ” من یقین  
 دارم که اگر سلطان محمود امر و زب بود و چهار فوج و چهار توپ یکی از نصارا در مقابلش بود  
 ابد آخرت ابو الحسن خرقانی کرامتی نمی بخشید - ولیکن اگر موخری بحاقت قاتم فرشته است  
 تاریخ را این نوشت باز همان کرامت نسبت بخرقه دیگری میداد حکم - ملک هند را که  
 انگریزان گرفتند و لشکر و سیان که داخل قسطنطنیه شدند و ایران که نمی رومیان گرفتند  
 و تمام ملک ترکستان و سمرقند و بخارا و خوارزم را که رومیان گرفتند و عربی پاشا را که

آنکریزان گرفتند هیچ خرقه کاری نکرد و کرامتی نمود - ولیکن با امید و ارجمند که در جنگ سودا  
 کرامتی بشود - "سلطان را چون نظر بر آن بت افتاد از روی جذبہ گریزی که در دست  
 دشت چنان بزد کرد که روی او در هم شکست - ارکان دولت یعنی را بسبب سلطان بنیاد  
 که او کسب این سنگ رسم بت پرستی ازین دیار دور نخواهد شد و اگر اینقدر مبلغ از کفار گرفته  
 بستحقان مسلمانان عاید سازند نسبت مینماید - سلطان فرمود آنچه میگوئید درست است  
 مقرون بصواب اما اگر این کار بکنم مرا محمود بت فروش خواهند گفت اگر بشکنم محمود بت شکن  
 خوشتر آنکه در دنیا و آخرت مرا محمود بت شکن خوانند" - شکسته نیست که این عمل چون  
 سایر اعمال محض برکات نام بود و در آنکه در جوف آن بت بود هیچ وجه من الوجوه بر وفق رضا  
 خالق و خلق نبود - و تا چه اندازه بنود باید در آن مان از مسلمانان شاکی باشند و بر خلاف  
 در این زمان از قوم نگلیش شاگر که احدیر با دین مذہب آنها کاری نیست - جاتا مل است -  
 محمد قاسم فرشته ده دوازده ورق از کتاب خود را پر کرده است از تعریف  
 توصیف محمود سبکتگین و او را یک از اولیا بلکه انبیا ظاهر کرده و نسبت کشف کرامات با داده  
 تمام قبایح اعمال در سیم از محسنات و شمرده ولیکن با فقره از کرامات آن پادشاه عادل را  
 ذکر میکنیم و ذکر وقایع او را ختم می سازیم - "منقول است که در آخر عمر وقتی بسبب سلطان  
 رسید که در مردی در نیشاپور زربسار دارد سلطان فرمان داد که او را حاضر سازند -  
 چون آن مرد حاضر شد سلطان با خطاب کرد که ای فلان بن خبری چنین رسیده که تو از  
 فرامطه ملاحظه - آن مرد در جواب گفت که ای پادشاه با انصاف من ملحد و قرمطیستم  
 عیب همین است که مال فراوان ارم هر چه هست از من بستان مرا بد نام مکن - سلطان محمود  
 تمامی اموال را از او گرفت و نشانی در باب حسن عقیدت او نوشته بدو تسلیم کرد - اینهم  
 یکی از آن اعمال حسنه این سلطان بوده که او را مورد قرب و محبت غیر عادل ساخت - پس  
 فقره مینویسد محمد قاسم فرشته که سلطان محمود در حدیث العلماء و رتبة الانبیاء متردد بود

و فقره نیز مینویسد در باب عدل و نضت آن سلطان نظام که از فقره فوق بر ما بخوبی معلوم شد  
 مگر خوانندگان باید رجوع کنند تا تاریخ فرشته زیر که بسیار طویل است هر یک از فقرات آن -  
 این فقره ذیل حالت سلاطین اسلام و اهل اسلام را بخوبی ظاهر میسازد بر خلق عالم که تا قیامت  
 موجب شرمساریست مسلمانان و مسلمانی را - ولیکن ما میسوسیم بدینیم و بسببیم که همند بهمان  
 چه میگویند و چگونه عذری آرند این قباحت را - فخره اینست -

بعضی از مورخان سبب عزل ابو العباس فضیل را چنین تحریر کرده اند که  
 سلطان محمود کجج آوردن غلامان خورشید عذار میل تمام دشت ابو العباس فضیل  
 در معنی بمقتضا الناس علی نین مملوک هم عمل نمود - نوبتی در بعضی از ایالتها  
 ترکستان خیر غلامی پری سپیکر شنیده یکی از معتدرا نابد انصوب گسیل کرد تا آن غلام را  
 خریده در کسوت عورات بغزنین رساند - سلطان کیفیت و قهر را از عمارت شنید  
 کنش دوزیر فرستاد و غلام را طلب کرد و ابو العباس فضیل زبان انگار گشاد -

سلطان محمود بهانه برانگیزد بخیمر خجانه وی تشریف برد و فضیل غلام نیاز و ایشار پرداخت  
 در آن ایشا آن غلام مشتری سیمان نظرش در آلوده آغاز عمر بده کرده باخذ و نهیب وزیر  
 فرمان داد - خوب باید در این حکایت متامل نمود و پایه تر زالت فرو ماگی و داناست  
 پست فطرتی سلاطین عظیم الشان هشیام مسلمانان و دوزرک ایشان را شناخت که کس  
 فرستد تبرکستان غلامی را البیاسنان بیارند و سلطان بخیمر خجانه وزیر خود رود و دیگر  
 غلامی عمر بده کشد و باخذ و نهیب وزیر فرمان دهد - اگر چه در عشق سلطان محمود با ایا  
 سعدی میگوید از قول خود محمود که شخصی گفت «که عشق من اینچو اجه پر خوی اوست  
 نه بر قد و بالا کجی دوست » شکی نیست که سلطان محمود سوک ایا از هم غلامان  
 داشته و اگر میل تمام بوده است او را در جمع آوردن غلامان خورشید عذار البسته صدیا  
 بیشتر غلام داشته و در میان آنها هم خوشبو بوده است نمکد خو - از این گذشته من یقین

دارم که اگر مرد پنجاه ساله بارش رازی خوی ایاز را میدشت گاهی محمود عاشق خوی اونوش  
 و اگر عشق او فقط بخوی ایاز بود نبایستی حریص باشد در جمع آوردن غلامان مقدره —  
 و اینکه تا ستم فرشته نوشته است که شبی سلطان محمود از سرستی بنوع دیگری بچهره ایاز نگرست  
 ناگاه برهان شرع بانگ برود که ای محمود عشق را با فسق میامیز آنهم دروغ مینماید —  
 بنده این معاذیر و تادیلات را قبول نکنم و اینگونه احتمالات را نمیدم بلکه میگویم سلطان محمود  
 مردی بوده است رفیع کینه و بهتر از این اشخاص نبوده است که با چشم ملتینیم زیر کم  
 نگاهداشتن غلام و نظر نمودن شبهوت باو در شرع ماحرام است حضرت علی فرموده است هر که  
 نظر شبهوت بگلامی اندچنانست که هر کشته و کسبیکه مستهم بشود و خمر هم بخورد و چندین گناه  
 کبیره دیگر را نیز مرتکب شده باشد بعینست که عشق را با فسق میامیزد — مسلمانان بابت  
 آنکه در نظر ملان بگیرند شگسته و خجل نباشند از اینگونه قبلیج نام از عشق میگزارند این  
 عشق خاصه مسلمانانست و ما خاطر نداریم که در تاریخ دیده باشیم که پادشاهان کیان و  
 یونان روم و غیره نیز عشق می ورزیده اند غلامان ولی سلاطین اسلام غالباً عشق داشته  
 و هنوز هم دارند غلامان خوش صورت — ولیکن ما میگویم هر چه قوم دیگر عشق ندارند غلامان  
 و چرا خدا برای مصحبتی حضرت آدم غلامی را خلق نکرد و او را عاشق بران ساخت چو خیرین  
 یا حکما و بزرگان جهان گاهی عاشق غلامان نشدند — پس این عذر نزد عقلا پسندید  
 نیست و این خلاف عادت بشرست — این فعل محمود هم مانند جهاد و کشتن سوناش  
 بوده و از جمله سعاداتیکه بحجت آخرت جمع آورده بوده —

## سلطان شهاب الدین غوری

” آنکه سلطان شهاب الدین با جمیر رفته آن حدود را نیز بقبضه  
 اقتدار آورد و کینان غلامان بشمار سیر گرفته در کشتن تقصیری نگرد — از آنجا به

بنابرین فتنه قریب کیمز از تجانه را مسکن بود مناسبت ختمه بر تاشای قلعه کول تو جبهه من فرموده

## قطب الدین ایک لب بخش

قاسم فرشته مینویسد - «سلطان قطب الدین ایک باخلاق حمید  
 و اوصاف پسندیده موصوف بود و روشن شهر یاری و قواعد جهانگیری نیکو میداشت -  
 ما اینک تا ملن کنیم و ظاهر میسازیم که آیا واقعا این تعریف حقیقت داشته است یا نه -  
 این مرد غلام سلطان معز الدین بود و مشارالیه شبی بزمنی آراسته با  
 نزدیکان و مقربان خویش صحبت میداشت و در آن بزم انعام بسیار کیمز تمام می نزدیکان خود  
 فرمود - چون مجلس انصرام یافت ایک آنچه با انعام یافته بود همه بفرشان و اهل خدمت  
 بداد - صبح خبر سلطان رسید او را خوش آمد و مرتبه امارت باو داد - خدمت و منصب  
 و در واقع حماقت را باید ملاحظه کرد - «در سنه تسع و تسعين و خمسمائة ساختان الدین  
 که مجاهدت بر میان بست و بگانبخرفت " " " قلعه راسع ابرال و جوهر  
 ملازمان ایک سپردند و از آنجا نیز پنجاه هزار غلام و کثیر بقید اسپری در آمده بشرف اسلام  
 مشرف شدند - مستحقان یاده از آنچه در حوصله گنجی عطا نمودی بدین سبب بلقب لب بخش گردید

## سلطان شمس الدین التمش

این هم غلامی بود ترک از غلامان سلطان معز الدین و شرح حالش  
 قابل ملاحظه است و در تاریخ فرشته نوشته نوشته است که «در سنه اربع و عشرين و ستمائة  
 لشکر عزیمت قلعه مند و کشیده آن قلعه را با جمله سواکث بحیثه ضربه در آورد و امیر روحانی  
 که از جمله افاضل آن روزگار بود در نهایت این فتوحات شجاعانه گنج گفته از جمله این ابیات است  
 نظم خبر باهل سها بر دجبریل امین ز فخرنامه سلطان عهد سلطین که ای ملانکه

قدس آسمانها را بدین بشارت بنید کلمه و آئین که از بلاد سواک شهنشاه اسلام کشود  
 بار و در قلعه سپهر آئین شته مجاهد غازی که دست تیغش را زوان حیدر گرازمین کند تحسین  
 بنده میتوانم سوگند یاد نمود که گاهی جبریل امین این خبر و این بشارت را بدانند که سمانز سانید  
 برای گرفتن قلعه پوسیده - اسکندر رومی نصف عالم را گرفت - پندلیان قریب تمام یورپ  
 را با انقلاب در آورد - لار و کلیه دولت انگلیش در هند آساست - نادر ولی را گرفت  
 تاج بخشی نمود - جنرال رابرت در (۴۹) ساعت از کابل بقندهار رفت و قندهار را گرفت  
 ایوب خان اشکست داد و صد هزار جنرال و عرب و عجم و ممالک فرنگ از آستانه اجاج تا کنون  
 فتوحات نمایان کردند مع ذلک گاهی جبرئیل بشارت بلایانک سمانز سانید - تاج انداز  
 شعر او توحین ما از پادشاهان تا سر او خود تعریف کرده اند جای تا تل هست خوانندگان  
 ملاحظه کنند که پایه شعر اخیر این مرد بزرگوار بحجاست -

« در ستمه احدی و دشمنان ستمانه بصوب لایت مالوه یورش فرمود  
 قلعه نیلیه را مستخر ساخته شبه او جین را نیز گرفت و تخته ممالک را که مثل سویمات بود  
 و در مدت سیصد سال تعمیر یافته از بنیاد بر انداخت و تمثال اجد بکر ماجیت که پادشاه چین  
 بود و چند تمثال دیگر بدلی آورد و پیش در ب مسجد جامع در زمین فرود کرد که کوب خلاق شود  
 باید بخاطر دشت که عمر ساجنگلی هم در عهد محمد بن عبداللہ صلی اللہ علیہ و آله بعضی اوقات کارها  
 بسیار بد و ازین قبیل میکردند مگر همواره رسول اللہ آنها را منع میفرمود که از نیگونی حرکات نکنند  
 کاریکه بر آخدا و آرزو عقل باشد دیگر است کاریکه بر شیطان و نفس اماره و جهالت باشد دیگر  
 بعضی کرامات هم در تاریخ فرشته درج است نسبت باین پادشاه که خوانندگان اگر بخوانند باید در آن  
 تاریخ ملاحظه کنند -

## رکن الدین فیروز شاه بن لتمش

منتهی هست در ایران که میگویند «چندان شور است که خان هم فهمیده است»

چندان این کنالدین تبه درگار پیوده بوده است اعمال خیر از دست زده است که خود محمد قاسم فرزند هم  
 ذم نموده و مینویسد که چون سلطان کنالدین تخت نشست بساط عیش و طرب گسترده دست از کار سلطنت  
 باز داشت مخزین قطبی و سوسی که بود اکثر صرف مطربان و سخنگان نموده زمام مهم جهان را در قفسه  
 خود شاه ترکان که نیز کن ترکیه بود گذشت و چند زن صیقل که در عقد و نکاح سالدین بفضیحه بی نام  
 بگشت و کنیزکان ترک صاحب اعتبار سوسی را سولئی لاکلام بر سر آورده تمام رشک چندین ساله را که در  
 دل داشت از آنها کشید - احوالات این پادشاه را با التماس باید در تاریخ فرشته دید - پس ز او  
 سلطان ضحیه سلطنت میکند که محمد قاسم پسر آنکه تعریف بسیاری از او میکند مینویسد "جمال الدین  
 یا قوت حبشی که امیر آخور بود در خدمت سلطان ضحیه تقرب تمام پیدا کرد و امیر الامر گشت و بمرتب  
 صاحب نسب شد که در وقت سواری سلطان ضحیه را دست زیر بغل کرده سوار کردی" - و بخانه  
 حال سلطان ضحیه مینویسد "عارفان در اندیش دارند که این باداد بار از کدام صحرا بر ستاد  
 گل و دولت ضحیه مضمیه آمد امی تند باد اینج بر کند - اگر غلام حبشی را با امیر الامراتی دلی چه  
 نسبت و مردودان حسین را پیشوائی چنان ملکه تاجدار چه کار" - من بنده میگویم -  
 "غلام اگر حبشی باشد و اگر ترکی نشاید آنکه هند تاج خسروان بر سر" - آن غلامانی  
 که تاج بر سر گذشتند چه ستم حقایق داشتند جز آنکه ملک بنی هتھام سلطنت بی ساس خلق نادان بود

## سُلطانِ عَدْلِ الدِّینِ مَسْعُودِ

"سُلطانِ مَنظُفِ مَنصُورِ دِهلی مَرَجِبَتِ فَرَمُودِ و سَبَبِ کَثَرَتِ شَرِیْعَتِ اِمْرِ اَوْرَقِیْقَه  
 انصافِ مَعَدَلَتِ خِرَافِ زَرِیْدِ رُوشِ خَدِ و قَسَمِ پِیشِ کَرَفَتِ و اِخْلالِ دَر مَملَکَتِ پَدید آمد -

## سُلطانِ عَدْلِ اِبْدَالِ فَاضِلِ صَوْرِ الدِّینِ مَجْمُودِ

پیشیم که این عادل ابدال چه کرده است - چون لایت بهراج یافت

با کفار غزوات بسیار کرده آن خطه را معمور و آباد گردانید و صیحت عدالت و رعیت پروری او  
 انتشار یافته طبیع خاص عام جوانان او گشت پادشاهی بود شجاع و متعبد و کریم - اکثر  
 نفقه خاصه خود را از آن وجه کتابت مصحف مجید ساخته روزگار میگذرانید - صلی و علم را  
 دوست داشتی و اهل نهر را بنواختی - منصب زارت بمک عیاش الدین بلبن خورد که بنده و  
 داماد پدر او بود مقرر فرموده او را بنحط خان عظم الغنم سرافراز ساخت - در وقت  
 تفویض مهمات بنحط خان عظم الغنم گفت من امیر سلطنت را بتو واگذار نمودم کار کنی که  
 حضرت بی نیاز از جوانب رمانی و خود را بخل شرمسار گردانی - " ملقت باید بود که خان خوش  
 چگونه بوصایا او عمل نموده است - " خان عظم الغنم کوه جو در تمام بلاد آن نواحی را  
 نهب غارت نمود و کهکمران و متوران آنجا را بقتل رسانید و زنان و دختران ایشان را  
 اسیر کرد - در سنه شان خمین و ستمانه خان عظم حسب حکم سلطان بجانب کوه پایه سلوگن  
 لشکر کشید - " " " الغنم آتش قهر و غضب بر مضامع ایشان دقیقه از خرابی  
 فرزندگشت - بدلی مراجعت کرد جمعی از سرداران کفره را که باطوق در بنجیر همراهِ گشت  
 بنظر سلطان گذرانید و سلطان اشاره بقتل آن جماعت کرده در رسته و بازاری شهر دلی هر یک  
 بنوعی دیگر در معرض ملک درآمدند - این پادشاه بزعم محمد قاسم فرشته عادن متعبد  
 بوده است پناه بر خدا از دیگران - و معلوم میشود که وصایای او با خان عظم که کاری  
 که در حضرت بی نیاز از جوانب رمانی همین مراد بوده است که در سخن خردگان حداکوتاهی کنی -  
 " و ماه بیج الاول سال مذکور الطحی از جانب بلاکوت خان بچالی دلی  
 رسید خان عظم الغنم پنجاه هزار سوار با یراق از عرب و عجم و ترک و قنجان و دودک پناه  
 تمام صلاح و دو هزار فیل و ستم هزار عراده تشبازی باز شهر بیرون برده بر سر راه الطحی  
 برای عوض ثابته سلطنت ایستاده کرد و از او از طبیع و هسل که نادر و نفیر و نعره پیلان و  
 صیحه اسپان و خشیدن اسلحه بهادران آثار روز ستیخیز ظاهر شده گوش فلک کر گشت - "

احتمال کلی میرود که این پادشاه را دو کرد در رعیت نبوده و یکن ملکه انگلستان را اعزاز  
سی کرد و رعیت است و ملکش بیست چندان ملک عظیم الشان ترین پادشاهان مشرق  
مع ذلک گاهی از اینگونه حماقت کاریها و بیهودگیها لای کند و تنه پیرش نبند آمدند  
و مثل سایر خلق از کوه و باران عبور کردند - بله اگر المیچی بملکش اردشود اول  
جهازات جنگی خود را با و مینماید و تو پیکار شدتن و زن را و پس از آن مجلس سلنت خود  
- قاسم فرشته بعضی اعمال زهد و ورع و تقوی نیز بت باین پادشاه میدهد همچنین  
خصال حمیده و صفات پسندیده چندی ولی خردمندان دانست که این  
اعمال هر سه خلاف عقل و از روی حماقت است -

## غیاث الدین بلبن

”سلطان غیاث الدین پادشاهی گشت عظیم الشان (حوال کنه  
غلام ترکی بود) چنانچه سلاطین عراق و خراسان و ماد را و انهر با او طریق دوستی  
می سپویدند و او دانا و صاحب وقار و صاحب تجربه بود و کار بار از رو گنجیگی  
و نمیب گمی میکرد - کار ملک را جز با کار و مردم دانا سپردی و از اول را در کار با اول  
ندادی و تا صلاح و تقوی و دیانت کسی مشخص نشدی شغل و عمل نفرمودی - و در  
تصحیح نسب مبالغه نمودی و تفحص بسیار کردی و اگر بعد از سپردن شغل و عمل دیگر نقصان  
و صفاتی گمان بر روی بحال معزول ساختی و بختار هرگز عهده و عمل رجوع نکردی که  
مبادا بمسلمانان بطریق تسلط پیش آید - حکومت انگلیشن همه ذاتی خدمت و  
عهده داده است و میدهد جز بمسلمانان مبادا که بطریق تسلط با دیگران پیش آید  
و عهده بسبب آن است که نه علم شان و نه دیانت شان بی پایه علم و دیانت سایر  
ذاتهاست - ”گویند عیسی که سالها خدمت در گاه او کرده بود یکی از مقریان در گاه

التجی آورده تقبل مال بسیار نمود که اگر سلطان یکبار با او همزبانی فرماید مال کثیر از نقد و جنین پیشکش نماید - چون منیع بعرض سلطان رسید فرمود که او رئیس امیر بازار است و از همزبانی او با سلطان جهالت پادشاهی در دل عوام کم شود و در عظمت و جاست نقصان راه یابد - من یقین دارم که هر یک از سلاطین عظیم الشان ممالک پوپ در ایترمان با صد تا کس رئیس امیر بازار مصحبت میشود و ابداً مهابت او در دل عوام کم نمیشود - کایشنر بلین و مجسترت و کایشنر بنو سیپالتی و غیره اینها یعنی کوا تو الی و غیره و نقیب و یگلبگی و امثال این اشخاص) شاید با آن موجب امیر بازار محسوب باشند و حال آنکه یقین است که این اشخاص در مجالس سلاطین پوپ می نشینند و هم کلام میشوند بلکه هم غذایز هم میشوند و معذالک شان در مرتبه هر کسی بجای خود است - و لیکن نکته بنظر بنده رسیده است در اینجا که محمد قاسم فرشته در چند سطر بعد مینویسد اگر چه خود طفت نیست «و اینکه زبده و نخبه و خلاصه عالم از اصحاب سیف قلم و سازنده و خواننده و ارباب هنر که در ربع مسکون عدین نظیرند شتند در درگاه او جمع شده بودند هر آئینه درگاه او! بر درگاه محمودی و سخری ترجیح میدادند - علما و فضلا و مشایخ در منزل امیر بزرگ او خایب مجتمع میشدند و اهل ساز و عشرت و قصه خوان خوش طبع و ظریف هنر از ضحاک و مجلس سر و گیرش» - کمال حیرت است که از معاشرت با امیر بازار مهابت پادشاهی در دل عوام کم میشود در میان با مسلمانان لیکن از معاشرت با سازنده و خواننده مهابت پادشاهی کم نمیشود در دل عوام - و شکی نیست که آن علما و فضلا هم داخل این زار بوده اند بدلیل اینکه عالم و فاضل اگر معذب عاقل باشد در مجلس زنده و خنده نمی نشیند بلکه پادشاه خود را هم منع میکند از داشتن اینگونه اصناف خلق در بساط خود - اگر چه چندان خشک نمیشیم و چندان دور هم نمیریم که این چیزها را منع کنیم ولیکن غالباً سلاطین مشرق و مردم این طرف عالم غالب اوقات خود را مسرف این کارها کرده و می کنند و چون کار از حد درگذشت

خلاق انسانیت و مکرانی است و انگلی ایگونه کارها - در باب عدالت او مینویسد -  
 «دو هیبت خان یکی از غلامان صاحب اعتبار شخصی را در حالت مستی کشت زوجه او را و خود  
 گشت سلطان غیاث الدین آن غلام را پانصد دره زده بان غورت بخشید - ایگونه  
 معدلتبار مسلمانان دیده اند که امر و زار معدلت قوم نگلیش شکایت دارند - این  
 در واقع عین معدلت و انصاف بود چه که آن زن شوهر کشته دیگر را لازم داشت -  
 شرح مفصله نوشته است محمد قاسم فرشته در خصال نیک و صفات  
 پسندیده سلطان غیاث الدین و نصایحی که میکرده است پسران خود را در امور  
 ملک رانی و سیاست عدالت نیز اعمال افعال خود در شهر رابر در دینیه و چه  
 در امور دنیوی و لیکن در همان وقت خود کاری میکرده است برخلاف آن اعمال و  
 نصایح که نه خودش ملقت بوده است نه محمد قاسم فرشته - از آنجمله مینویسد -  
 «در قهر و سیاست اهل نغی و طغیان از کافر و مسلمان اصداً محابا نکردی و در  
 کشتن زون و بستن آنچه صلاح ملک اری بود خواه شروع و خواه غیر شروع  
 در آن تعصیری ننمودی چنانچه اولاد شمی را که معاندان سلطنت خود میداشت  
 سزا و علانیه بگشت - و بسیار بوده است که برای مصالح ملک بواسطه باغیگری  
 یک کس لشکری و شهر را براندخت **مصرع** یا ما این دارد و آن نیز هم -  
 در جای دیگر نوشته «جمع میواتی در عهد فرزندان سلطان شمس الدین هست  
 بغارت و تاراج دراز کرده بودند سلطان دفع ایشان را بر قهجات دیگر مقدم داشته  
 در آخر سال جلوس بدان طرف سواری کرد و یک لک آدمی را علف تیغ ساخته باز  
 سیاست را گرم نمود - در جا دیگر نوشته است که «سلطان با پنجم اسوا  
 انتحالی بولایت کلبه در آمد و بجز از زنان و طفلان حکم قتل عام فرمود و کسی را  
 زنده نگذشت " " پس بلکه نوتی آمده هنگامه سیاست را گرم ساخت

و فرمود تا دو طرف رسته بازار شهر را دارها نصب کردند و اعوان و انصار طغزل را  
 که اسیر شده بودند بر دارها کشیدند و زنان و فرزندان ایشان را در هر کجا که یافتند  
 سیاست غیر مکرر کشند و تا آن زمان هیچکس از پادشاهان دهلوی زمان مردمان  
 گنجه کار را نگشته بود - ما مختصر میکنیم شرح حال این سلطان عادل ابا این چند  
 کلمه که اگر ما در این وقت حالت خود را تغییر بدیم و اندکی گرمی طبیعت خود را ظاهر  
 سازیم هم ندمان ما خواهد گفت فلان بسیار تلخ و ترش مینویسد - اندک  
 باید تاقل کرد که محمد قاسم فرشته مینویسد «یار ما این دارد و آن نیز نه»  
 تمام مسلمانان در اینچنین مقامی همین سخن را خواهند گفت و میگویند که در مکرر  
 و سیاست لازم است که یک لک آدمی را مثل گوسفند سر بر بند و بجهت مصاح  
 ملک بر آید کس لشکری یا شهر را بر اندازند و زنان و فرزندان کسی یا فرقه را  
 سیاست غیر مکرر نکند - ولی ما میگوئیم که این سلطان مرد آدم نبوده بلکه  
 نامرد و جانور سبع طبیعت بوده و این چنین ظالم جسم سنگدل انمی توان گفت  
 که کارهای او از رو سنجیدگی و فهمیدگی بود - امن تعیین دارم که بسیاری از  
 مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هند بی نهایت خشمتگین میشوند که بنده چنین  
 می نویسم و بیشتر خیال میکنند که من ملحد و زندقه ام که این چیزها را مینویسم نسبت  
 سلاطین مسلمانان یا چون شیعه در آیم از رو تعصب مینویسم نسبت بسلاطین هند  
 که همه اولیا الله میدانند - ولیکن نمیدانند که من از رو کج مینویسم و کجارا  
 ملاحظه میکنم - من این ملاحظه را میکنم که همین کارها را کردند سلاطین اسلام  
 در تمام عالم که دولت شان انقضای یافت و این چند دولت پوسیده که حال باقی  
 مانده اند هم تقریباً انقضای یافته اند - مسلمانان هند ذلیلان نگریزان اند  
 مسلمانان ترکستان از رویان گفنش میخورند - افغانان و ایرانیان در کابل



یکروز بدست آورد و قتل رسانید - پس یک صفحه بر پشت از تاریخ فرشته در بزم نشاء و شہوت رانی و شراب خواری سستی این پادشاه تا آنکہ زمین از لوث وجود خود پاک ساخت

## فیروز شاہ خلجی

محمد قاسم فرشته از این پادشاه بسیار تعریف و تجیّد میکند و میگوید  
 "حلیم و کریم بود و طبع موزون داشت و بصفت قدر شناسی درستی موصوف بود و  
 جراتی کہ از نزدیکان بوقوع آمدی ہرگز ذکت نفرمودی" - " " " "  
 "حرفیان مجلس شراب سلطان ملک تاج الدین کوچی و ملک فخر الدین کوچی و ملک  
 اعز الدین غوری و ملک قریب بن نعیم مقتول و ملک نصرت صبح و ملک  
 حبیب ملک کمال الدین ابو المعالی و ملک نصیر الدین کہرامی و ملک سعد الدین  
 منطقی بودند" - این اشخاص در واقع مخربین دین بودند ملتفت باید شد -  
 یک سخن فیروز شاہ بندہ را پس ندیدہ است و آن اینست کہ وقتی مشار الیہ را  
 سنی طرگزشت کہ نام او را در خطبہ مجاہدی بسبیل اللہ گویند وزن خود ملکہ جہانزا  
 گفت کہ چون امر بارگاہش بیابند کس فرستد و از آن ارادہ آنها را آگاہ سازد  
 کہ در خطبہ نام شوہرش را مجاہدی بسبیل اللہ خوانند - چون زرش چنین کرد  
 و امر او بزرگان و علما این معنی را پسندیدند مشار الیہ پشیمان شد و آنها را گفت  
 «با خود اندیشیدم کہ در این مدت این ہمہ جنگ کہ با مغل کردم ہرگز محض بر آ  
 خدای عزوجل و طمع شہادت و قصد بلند گردانیدن اعلام اسلام نبود بلکہ ہمیشہ  
 غرض آن بود کہ نام و آوازہ من بلند شود» - ہمین بود حالت و ارادہ منت م  
 سلاطین مسلمانان در تمام روی زمین ولیکن اگر ہمہ اعتراف میکردند باین نحو  
 بہتر بود آنها را موجب فلاح شان بود در آخرت -

## علاء الدین خلجی

محمد قاسم فرشته ابتدا باب و تاب تمام مینویسند «ذکر پادشاهی سلطان فلک بارگاه علاء الدین والدینا پادشاه علاء الدین خلجی» - اگر ما این خوشتریم می نویسیم و درخ بارگاه دنا الدینا والدین - این ظالم ابتدا پادشاه خود را کشت که تفصیلاً در ذکر آن - چون خود بر تخت بر شد این اعمال ذیل از او صادر شد که بنظر محمد قاسم فرشته و تمام مسلمانان بسیار نیک نموده و مینماید - «گویند چنانکه سر اسپرده او استاده میشد منجبتی مختصری پیش آن نصب کرده هر روز پنج من زرشخ سفید بر آن نهاده صبح و شام بر خدایق میپاشید» - «در آخر سته و تسعین ستمه داخل ملی شده بر تخت پادشاهی نشست سه روز جشنها کردند و شراب در کوچهها بسپارند کارها و ولع و لجاج گرفت - خدایق را چنان فریفت که همه را غیب مایل گشته قتل پادشاه جلال الدین فیروز شاه از دلها محو شد بیت سخاوت مس عیب را کیست سخاوت همه در دنا را دوست - این را باید دهنست که سخاوت فقط در میان مسلمانان مس عیب را کیست در دنا را دوست نه در میان قوم دیگر - استیصال و لا سلطان جلال الدین را پیش نهاد همت ساخت» - «امر پادشاهی زمان را کرن را که سر آمد ایشان کنولادی بود با خزانه ذیل و غیره بدست آوردند و بتی را که بر بهمنان بعوض سو منات معبود خود کرده بودند بدایلی فرستاده تا بی خیزان تو گفتند - علاء الدین کنولادی را مسلمان کرده بعقد نکاح خود در آورد - کافور هزار دیناری را (که غلامی بود) منظور نظر ساخته زنا را محبتش بر میان بست و زمام دین و دانش از کف بداد - بموجب فرمان سلطان نصرت خان بواسطه انتقام زنان طفلان شیر خواره کسانی را که در قتل برادر او سعی نموده بودند بکناسان

سپرده فرمود تا طغیان شیرخوار را بطریق گرز و سنگ بر سر مادران و خواهران  
چندان زدند که مانند پنبهٔ محبوج پاش پاش شده هلاک گشتند و در چارسو با  
رسوائی تمام بر سر آنها آورده بهندوان بخشیدند — من نمیدانم که اجر این  
مسلمانان پاک در قیامت چیست — حقیقت تا قیامت این پادشاهان غافل  
عادل موجب افتخار مسلمانان نیکنامی دین اسلام اند — مع ذلک بسیاری از  
مسلمان بهند هستند که از انگریزان شاکی اند و انگریزان را ظالم و جابر میدانند  
حال آنکه گاهی انگریزان چنین نگرده و نسکینند — « پادشاه که از فتنهٔ انگیزی  
امر اترسیده بود با مردم صاحب رسالت مشورت کرد — ایشان جواب دادند که چنانچه  
چیز باعث فتنهٔ انگیزی میشود (۱) بخبری از معاملات نیک بد خلق (۲)  
شراب علانیه خوردن (۳) خویشی و قرابت امر او اعیان درگاه بایکدیگر (۴)  
کثرت زر و مال چه هرگاه مردم با اصل دون با سبب بزرگی بهم رسانند و داعیهٔ پادشاهی  
بنمایند — سلطان را این بننان معقول فتناده جاسوسان نوعی گذاشت که آنچه  
شب امر او معارف شهر در خانهای خود بازن و فرزند خویش میگفتند صبح پادشاه  
خبر داشت — در هر کجا شراب می یافتند بغیلتی آنه میفرستادند که بغیلان بخورند  
حکم فرمود که امر او مردم روشناس بغیر حکم و خصت پادشاه و صلت و خویشی ننمایند  
و بجا نماند یکدیگر بخصیافت نروند — هر دمی که در وقف یا در انعام یا در ملک کسی بود  
همه را خالصه کرد و با اعیان شهر و ملک خواه کافر خواه مسلمان دست مصادره  
در از کرده هر چه نزد ایشان یافت بعنف و تعدی بگرفت تا مردم بنیوا گشته تحصیل  
قوت در مانند — باقی اعمال قبیحهٔ این ابله ظالم را خوانندگان در تاریخ فرشته  
ملاحظه کنند — مگر این نکته را فراموش نکنند که مردمان صاحب رسالت خردمند ما  
همواره ازین قبیل بوده هستند که این پادشاه با آنها مشورت کرد و او را طریق صواب

نمودند ولی خردمندان دانند که این شیخ صالح پهلان محض و نهقای بخت بوده اند -  
 اراده بنده نیست که ازین پیمان ممکن باشد شرح حال دیگر سلاطین هند را ازین هم مختصرتر  
 نویسم فقط ظاهر سازم که همه یکسان جاهل و ظالم بوده اند اندکی کم و زیاد -

## شهاب الدین

این بادشاه طفل هفت ساله بود و ملک نایب نامی نایب او بود -  
 این مرد هر روز آن بادشاه هفت ساله را بر تخت می نشاند و خود ریاست می کرد  
 و هر عمل بیجی را که میخواست بجای آورد - مگر او را کشتند و شهاب الدین را  
 برادرش میل در چشم کشیده بقلعه گوالیار فرستاد -

## قطب فلک عشرت و کامران قطب الدین خلجی

بینیم این قطب فلک عشرت و کامران چو خرابینا کرده است -  
 «حسن نام که از پهلوانان انجرات بود بالتفات خویش سرفراز ساخته خسروخان  
 خطاب داد و از بسن اله و شیفته او گشت منصب وزارت هم بی آنکه در او استعداد  
 آن شغل احساس کند بعهده او گردانید - همچو پدر در مقام تربیت معشوق شد  
 خسروخان را چتر دور باش داد و امر معتبر بهر اه گردانیده خود را نه دلی شد  
 و در راه بسبب شرب مدام و غفلت برد و ام ملک اسد الدین عم زاده پادشاه علاء الدین  
 را داعیه سرور در سرفقاند - اکثر اوقات این بادشاه خود را بر زیور زنان می سست  
 و در مجمع حاضر میشد و زنان هزاره و مسخره را بر بالا گوشک هزار ستون می طلبید و  
 می فرمود که با امر گبار مثل عین الملک ملتانی و قزایک و امثال ایشان بول میکردند  
 و حرکات غیر مکرر مینمودند» - چیزهای دیگر هم در تاریخ فرشته نوشته است که مرا

از نوشتن آن شرم می آید و مختصر میکنم - بعضی ازین اعمال امر و زهرم در این ملک  
و خصوصاً در دکن جاریست - سپس از آن روز بروز عشق او بخسر و خان  
زیاده میگشت و خسرو خان بفکر دفع او افتاده استعداد سلطنت میکرد و بهائالدین  
و سیر بوارطه آنکه سلطان قصد منکوحه و ناموس او نموده بود با خسرو خان متفق شد  
و آخرین سلطان بی وجود را همان خسرو خان کشت -

## غیاث الدین تعلق شاه

”غیاث الدین تعلق شاه بعد از قتل خسرو خان و کشتگان و لینه خود  
قدم بر تخت پادشاهی گذاشت و مقبول دل‌های خاص عام گردید و او پادشاهی بود  
حکیم و ژریم و عاقل و سلیم و در طبیعت او عصمت و پاکیزگی مجبول بود - ملک گل افغان  
و عبید شاعر و ملک کافور و مقتدان دیگر را گرفته نزد افغان آوردند و مشاربهم  
انهارا همچنان مقید بدلی دستاده پادشاه غیاث الدین در شهر سیری همرا  
زنده در گور کرده و شطیعی بر صبل فرمود و اولاد و جهاد پشیمان را زیر پا قیل اندخت -

## محمد تعلق شاه

”چون بر تخت نشست بعد از چهل روز از تعلق آباد متوجه دهلی  
شد و در شهر کوس شادی زدند - و در آن روز تنگه های زر سرخ و سفید بر  
فیضان بار کرده در اثنا عبور سلطان از پس و پیش در کوچها و بازار و پشت باهما  
بمردم پاشید چنانچه اکثر فقرای دهلی از آن روز مستغنی شدند - پادشاهی بود  
عالی همت و پادشاهی هفت قلم سرفرو دنیاوردی و میخواست که حکم او بر جن و  
انس نافذ گردد و بر مسکون رایگی از بندگان او داشته باشد - سخاوتی داشت که

گنج بد رویش ادی و آنرا حقیر پنداشتی" — همین حماقتتائی بوده است که ماه همواره بر سر آنها جنگ وجدال اریک با هم مذمبمان خود بر سر و سینه می زنیم و ما بر احوال آنها افسوس میخوریم و آنها برخلاف ما را بد میگویند — اینچ وقت نماند که اردی و تنویر و مستحبات قیام نمودی و هیچ مسکری نخوردی و از جمیع چیز نائی که هم حرمت بر آنها جسد شود اجتناب نمودی مگر در ریختن خون ناحق و تشدید و تعذیب بندگان خدا بیایک بود و در لیرن، باب بخلاف عقول شرع عمل می نمود و میخو است که جهان را از خلق خدا خالی سازد و هیچ هفتیه نبود که موحدان و مشایخ و سادات و صوفی و قلندر و نویسند و لشکر را سیاست نفرمودی و خونریزی نکردی" — رحمه الله علیه خوب مسلمان پاک سقدهی بوده افتخار اسلام و مسلمانان — این اول مقامی است که قاسم فرشته در تاریخ خود می نویسد که پادشاهی از مسلمانان برخلاف عقل و شرع عمل مینمود و اگر در جای دیگر هم چنین عبارتی بوده بحتم بنده فراموش کرده باشم —

## پادشاه معظمه هذب و نرشاه الارحب

در بعضی از کتب مسطور است که سلطان فیروز شاه یار بک بهنای نکر کوٹ را بشکست و با گوشت ماده گاو در توره کرده بگردن بهامنه بست و در اردو بگردانید و صورت نوشابه را با یک لک تنگه بمدینه حضرت رسول فرستاد تا آن صورت را در شارع زایران زیر زمین کردند و زر را بجا آورین و مستحقین قسمت نمودند —

نظام الدین احمد در تاریخ خود مسطور است که از آن پادشاه ضوابط عدل و احسان و قواعد امن و امان بسیار در میان خلایق مانده و از جمله ضوابط یکی این ضابطه است که سیاست که جزو عظم پادشاهی است مطلقاً ترک داده هیچ مسلمان و ذمی را سیاست نکرده و بسبب کثرت انعامات و ادارات و تالیف قلوب خلایق محتاج سیاست نشد —

در میان مسلمانان این اشخاص عادل هستند و این اعمال معجزات است و تالیف قلوب و  
 مورخین ما هم تعریف می کنند - مگر با انصاف میگویم (اگر چه کافر هستیم در نزد مسلمانان)  
 که امر در قوم انگلیس و نیک است حق اند بر خلق این ملک که گاهی از اینگونه اعمال زنانه  
 ناهمبدهانه میکنند و این اعمال را موجب فلاح و نجات آخرت خود نمیدانند - انفسوس  
 که احدی در میان مسلمانان تأمل نکند و بدر از نیک تیر نمی آرد - اگر امر در حکومت  
 انگلیس حکم کند که تمام مساجد مسلمانان را خراب کنند و قرآنها را با آتش بسوزند بر مسلمانان  
 معلوم چه اهدش که در آن زمان چه بوده است حالت بنود و آن بر همه از ظلم و تعدی  
 مسلمانان و این پادشاه عادل و منصف - زیر پایت گردانی حال امور همچو  
 حال تست زیر پای پیل - و درین وقت هم که مجدداً این کتاب را می نویسم نکته  
 بنظر بنده رسیده که همواره گفته ام اگر جنگی واقع شود در میان روسیان و انگلیزان  
 احتمال کلی می رود که هند و آن یاری کنند انگلیزان را بهین جهت که آنها را از چنگ ظلم و  
 یغای مسلمانان رهایی بخشیدند و کمال آزادی دادند و حمایت میکنند و لیکن از وفادار  
 مسلمانان با انگلیزان مرشک است هر چند که شخصی در این چند روز آرتیکل طویلی  
 در اخبار سبسی گزرت درج کرد و شعر بر وفاداری مسلمانان -

## غیاث الدین تغلوشاه

”بمقتضای جوانی به عیش و کامرانی مشغول شده ظلم و فساد را بنیاد  
 نهاد و برادر حقیقی خود را که سالار رشت نام داشت بزجر تمام مقید گردانید -

## سُلطان ناصر الدین محمدشاه

”چون از اول تا آخر غلامان غیر و زشاهی با ناصر الدین محمد شاه

بد سلوکی کرده بودند حکم کرد که هر کجا ایشان را بیابند بقتل رسانند و بدین سبب بسیاری از غلامان که در ولایت پهن بودند بدست رعایا و غیره هلاک شدند -

## امیر تیمور گوهر کا صاحبقران

« مورخین ما مسلمانان هرگز میخواهند بسیار تعریف و تجید و تکریم کنند اول صاحبقران بنخوانند و خوانندگان این کتاب باید ملاحظه کنند که تا بچند اندازه مورخین تعریف از تیمور نوشته اند و تا بچند اندازه ظالم بوده است این مرد -

« امیر تیمور صاحبقران گیتی ستان آشوب و فتنه دهنی و جمله هند و سندان را شنیده در سنه ۸۰۰ هجری عازم سفر هندوستان گشت - اما چون لشکر غلبه احتیاج داشت در آخر حکم شد که هر جا که غلبه بیابند بردارند - همین روز حکم کافی شد در یک ساعت شهر بتاراج رفت و اکثر متوطنین کشته شدند - روز دیگر کوچ کرده ظاهراً موضع شاه نواز مخیم عسکر منصور گردید و در آنجا چون غلبه بود جمیع مردم لشکر غلبه برداشتن و باقی را حسب الحکم آتش زدند - امیر شاه و ملک شیخ محمد بموجب حکم بآن شهر درآمد و در لوازم قهر و غضب تقصیری نکردند و غیر از علما و سادات و شیخ کسی سالم نماند - پس صاحبقران ایلبغا فرموده تمام آن مسافت را بیک منزل قطع نمود - روز اول آنجا که بیرون قلعه بودند همه بقتل رسیده امول ایشان تصرف اولیای دولت قاهره درآمد - صاحبقران را در خلجی را مقید ساخته بر شهر جنگ انداخت باز جمعی در میان آمده امان خواستند و امان یافتند - امیر شیخ نورالدین و امیر آلهاد جهت تحصیل مال مافی شهر درآمدند و مردم شهر از مسلمان و کافر بسبب شدت مطالبه مال مافی تمام جهات خود را آتش زده زن و فرزند خود را ذبح کرده بچنگ سادات نمودند و بسیاری از لشکر منصور را هلاک ساختند و خود نیز کشته شدند

امیر صاحبقران این شهر را با خاک یکسان فرموده از آنجا به سرستی آمد و مردم سرستی را  
 که گریخته بودند تعاقب نموده بقتل آورد و اموال آنها را بغارت برد - و بسبب  
 فراوانی غلغله از آب چون گذشته بسیار دو آب درآمد و قلعه لونی را بجزنگ گرفته  
 هندوان را بقتل رسانید - امیر جهان و دیگر امرالعرض اقدس رسانیدند که  
 از لب آب سنده تا اینجا زیاده بر صد هزار کس گرفتار عسا که منصوب شده اند و در  
 آن روز که پادشاه ناصرالدین محمود و ما اقبال خان از شهر برآمده بودند ایشان  
 بر شاست و خوشحالی میکردند مبادار و جنگ اتفاق نموده بکشکر دلی ملحق شوند -  
 چون اکثر کافر بود و شکم شد که هیچ آفریده اسیری که پانزده سال رسیده باشد نگاه  
 ندارد و هر کسی که در این امر تغافل نماید او را بکشند و مال او از آن آنجسی باشد که  
 تقصیر او را گذارش نماید در این صورت بموجب فرمان صد هزار کس بقتل رسیده  
 روز جمعه در مسجد جامع دهلی خطبه بنام مبارک آنحضرت خواندند و در شانزدهم  
 ماه مذکور جمعی از اهل قلم بر دروازه شسته توجیه مال مالی میکردند و چند نفر از  
 تقصیر باغیانیک در شهر نهان بودند مینمودند بدین سبب غوغائی برپا شد و لشکر  
 جهت غله و دیگر مایحتاج در شهر بودند دست فارت بر آوردند و هر چند امر منع  
 کردند مفید نیفتاد و چون صاحبقران به عیش و خجروزه نشسته بود هیچکس ایاری  
 آن نشد که آن معنی را بعرض رسانند و هر آینه هندوان فوج زن و فرزند خود  
 را سوخته بکنگ ایستادند و امر اینقدر کردند که دروازه نار ایستند تا دیگری شهر  
 در نیانند تا آنقدر لشکریان در شهر بودند که احتیاج بمردم بیرون نشد و تا صبح  
 شهر را تاراج نمودند - چون صبح شد مردم بیرونی نیز ضبط خود نموده تمام شهر  
 درآمدند و غارت عام شد و اکثر از اهل شهر هر کسی زیاده از صد نفر بودند و آن را  
 کرده بودند - در تاریخ نظام الدین احمد و غیره مسطور است که جمعی تحصیل مال مالی نمودند

و مردم شهر از سخت گیری ایشان در مقام ابی شدند و چند نفری از محصلان رگشتمند  
 این معنی سبب التهاب نایره غضب آن حضرت شده غیر از سادات و علما و مشایخ حکم  
 بغارت و سر اهل دہلی فرمود - صاحبقران بدامن کوه سواکث رآمدہ تمامی آن  
 ممالک را تاخت و تاراج نمود و عالیها سا فلما ساخت - «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ  
 ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» - نتیجہ این ظلمها امروز بخشیدہ شدہ است  
 کہ چنانچہ در جای دیگر ہم نوشتیم تمام مسلمانان عالم ذلیل اند بدست دیگران اگر چه  
 خودشان از تقدیر و نصیب قسمت میدانند و گاہی این مذلت و خواری و نکبت را  
 از آن ظلمها و نتیجہ آن جفاکار یہا نمیدانند و سواکھند و ستان در دیگر جا ہا ہنوز این  
 ظلمها جاریست و مسلمانان ہند ہم ہنوز اگر بتوانند و فرصت یابند این ظلمها را میکنند  
 و ابدا فرقی ندارند با مسلمانان آن زمان - این ظالم بد فعال و مردود در گاہ عادل  
 حقیقی کہ خون چندین میلیون خلق خدا را ریخت کہ از انجملہ بود ہفتاد ہزار یا بیشتر خلق  
 اصغمان مسلمانان ہند تعریف و تجمید میکنند امروز و برخلاف از انگریزان شاکھی  
 و از خدا میخوہند کہ قوم دیگری بیاید باین ملک و غافل اند کہ ہر کہ بیاید حالت  
 ایشان بہ از این نمی شود تا حالت پدرانشان در جبلت ایشان ہست -

## حضرت خان

محمد قاسم فرستہ می نویسید «اخلاق و اطوار حضرت خان مثل  
 سخاوت و شجاعت و علم و تواضع و صلاح و تقوی و صدق در حق با حلاق و اوصاف  
 حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شباهت تمام داشت» - پس اند آن مینویسد  
 «در آن اشخاص بعضی از امر مثل قوام خان و اختیار خان لودھی و سایر خانزادان  
 محمد شاہی کہ از دولت خان لودھی جدا شدہ بہ حضرت خان پیوستہ بودند و خداوند ایشانند»

خضر خان از آن معنی واقف شده بجانب دہلی برگشت و در ششم جمادی الاول ۸۲۲ در کنار آب گنگا ہنہ ایشان را بہ بہانہ در یک مجلس جمع آورده بقتل رسانید۔ اگر صفات حضرت رسالت ہم ہمین صفات بودہ جای آن دارد کہ ملل دیگر اعتراف بر دین ماکنند۔

### سلطان معزالدين مبارک شاه

ز سنہ ۸۳۳ سلطان جانب گویا رفت و فتنہ آن ولایت را تشکین دادہ بہلکہات شتافت۔ رای ہلکہات ہزیمت خوردہ بکوہ پایہ درآمد۔ بادشاہ ولایت اورا تاختہ و کینہ و غلام بسیاری اسیر ساخت۔ امیر شیخ علی از آب ستلج نیز گزشتہ در قتل و غارت سعی موفور بتقدیم رسانید و صد برابر آنچه فولاد غلام دادہ بود از نقد و جنس بدست آورد و مردم گرسنہ چندین سالہ خویش را اسیر ساختہ بہ لاہور آمد۔ امیر شیخ علی متوجہ دیبا پور شدہ ہر جا کہ اثر مسموری دید بویرانہی مبتدل گردانید چنانچہ سی ہپہ ہزار ہند و بقتل رسیدند و ہندیان بسیار گرفتار شدند و چون معارضی نہشت در فساد و تقصیری نکرد۔

### محمد شاه بن فرید خان

” در ہمان روز کہ سلطان مبارک شاہ شہرت شہادت چشید محمد شاہ بن فرید خان بر مسند فرمانروائی ہندوستان متمکن گردید و ملک سرور ہند و وزیر کافر نعمت خان جہانی خزانہ و فیلیخانہ و قورخانہ پادشاہ مبارک را متصرف شدہ قوی دل گشت و ہنگی ہمت مصروف آن گردانید کہ امرای قدیم را مستحال ساختہ امرای جدید پدید آورد و بوقت فرصت سلطان محمد شاہ را ہلم مانند مبارک شاہ کشتہ خود خداوند تاج و تخت گردود۔ امر او بندگان مبارک شاہ

بهبانه بیعت بدیوانخانه طلبید بعضی را بکشت و بعضی را مقید ساخت - این وزیر  
را آخر کشتند - کمال الملک با جمیع امرالشهر در آمده خانه باغیان را قبل کرده  
جمله را بدست آورد و بقتل رسانید - ملک بهلول که حاکم سرمنده شده بود در  
وقت دیباپور و لاهور را تا پانی پت بکرم پادشاه متصرف شد - پادشاه لشکر  
بر او فرستاده بکوهستان گریز اندوید بسیاری از اقطاعان معتبر را بقتل رسانید

## سُلطان علاء الدین بسُلطان محمد شاه

در سنه ۸۵۱ پادشاه علاء الدین به بدائون رفت و هوای بخا  
را خوش کرده مدتی توقف نمود - در این وقت تمام هندوستان ملوک الطوائف  
شده در دکن و گجرات و چوچنور و مالوا و بنگاله شان صاحب سکه وجود گرفته  
بودند مگر همین بلده دهلی و چند موضع دیگر در قبضه پادشاه بماند و همین قدر  
پادشاهی میکرد - در سنه ۸۵۲ پادشاه روانه بدائون شد و در همان  
چند روز میان هر دو برادر زن پادشاه نزاع بهم رسید و یکی کشته شد و دیگری را  
مردم شهر باغوی حسام خان بقصاص رسانیدند - پادشاه که بعیش و عشرت  
مشغول بود ملتفت نشد - " " چون به بدائون رسید قطب خان  
در ای پر تاب ملازمت نمودند و عرض کردند که امر از زنده بودن حمید خان  
پریشان خاطر اند اگر سلطان او را بکشد چهل پرگنه داخل خالصه پادشاهی خواهد  
شد - سلطان چون عاجز مطلق بود و از عقل چندان بهره نداشت حکم بقتل او  
کرد - اما برادران و هوایان حمید خان بر آن محض اطلاع یافته بهر حیل و  
تدبیر که توانستند او را از بند بر آورده جانب ملی گریختند - ملک محمد جمال که  
مکعبان او بود آگاه شده بدنبالش بدیباپور آمد و بر سر منده و خانه حمید خان رفته

چون جنگ در گرفت ملک محمد جمال بزخم تیر کشته شد و حمید خان بجرم پادشاه در آمده زنان و دختران و پسران پادشاه را بیرون کشیده همه را سر و پای نبرند در غایت امانت و بیغزنی از حصار شهر بیرون کرد و خزاین و اسباب پادشاهی را متصرف شد - با بچه حمید خان ملک بهلول را که پادشاه بنود طلبه داشت و پادشاه ساخت -

## سُلْطَانِ هُلُولِ لُودِهی

این بیچاره در حماقت افراط کرده بوده است - چنانچه محمد قاسم فرشته مینویسد - "وقتیکه دلی را گرفت خزانه پادشاهان ماضیه را بر افغانان لودهی قسمت کرده خود نیز همچو سایر الناس قسمت برادرانه گرفت و طعام در خانه خود بخوردی و بر سپان طویله خاصه سوار نشدی و هر روز طعام از خانه یکی از امرآوردده تناول کردی و هنگام برگوب بر سپان سوار گشتی و گفتی مرا از پادشاهی همین نام کافی است" - اینگونه سلاطین حق و سلطنتها بی بند و بست را دیده اند که میگویند روسیان آمدند بسره افغانستان و حالا وقت است که انگلیزان بروند و گاهی تاب روسیان را نخوراهند آورد -

## سُلْطَانِ عَادِلِ یَاذِلِ سِکَنْدِرِ لُودِهی

"باز بطرف شمس آباد توجه فرمود - در آشنای را دیوتاری را که ماوای متمدوران بود بقتل و غارت خراب ساخت و بقیة السیف گریخته در موضع وزیر آباد خریدند - سلطان اهل وزیر آباد را نیز بقتل و اسیر نمود - " و چون پادشاه از سالهاهن رای پتنه دختر طلبیده و او ابلی کرده بود در سنه ۹۰۴ جهت انتقام به پتنه رفته از معموری آن اثری نگذاشت -

تاماں باید کرد در عدل و نصفت کہ برای زنی کہ بزور و بر خلاف میل خاطر و مذہب او بیخوش است  
بگیرد پادشاہی کہ بزعم متوج مسلمانان عادل است شہری را تباہ ساخت -

” نقل است کہ ز تار داری یو دہن نام در موضع کا تین رو رو کرد حضور مسلمانان است  
کرد کہ اسلام حق است دین من نیز درست است این سخن از او شایع شدہ بگوش علمای رسیدہ  
قاضی سپارہ و شیخ بدر کہ در لکنوتی بودند و نقیض یکدیگر گفتوی میدادند عظیم بن خواجہ  
بایزید حاکم آن ولایت ز تار دار رابع قاضی و شیخ مذکور بخدمت پادشاہ فرستاد و پادشاہ  
تمام علمای نامی را از اطراف طلبیدہ مجلس بحث ترتیب داد آخر الامر علماء اتفاق بر آن  
نمودند کہ آنم در امجوس ساختہ عرض اسلام بایزید نمود و اگر ابی کند بایزید کشت - یو دہن  
ابی نمودہ کشتہ شد و پادشاہ جمیع علماء را انعام دادہ و خصمت او طمان خود فرمود -

نمیدانم مسلمانان با انصاف این عمل را چگونه میدانند - البتہ بسیار تعریف  
میکندند خصوص علمای ایشان و حسرت میخورند کہ در آن زمان نبودند کہ ہم فیض دنیا  
برند و ہم فیض آخرت - و بیشک از این عبارات و نکتہ چینی ہا بسیار رنجید خاطر  
می شوند و نویسندہ را بد میگویند و قتل لعنت می کنند و کافر و ملحد می خوانند و  
من بدستی و راستی میگویم کہ مر از نوشتن این چیز ہا و تا مل در آئنا شرم می آید -

## سُلطان ابراہیم لودھی

” در آن ایام شہزادہ جلال خان کہ پیش سلطان محمود غلجی  
رفتہ بود فرار نمود و نزد راجہ گدہ شتافت چنانچہ جماعت کوندان او را گرفتہ  
آوردند و پادشاہ ابراہیم اورا بقلعہ ہانسہ روان کردہ در راہ بشہادت رسیدہ  
قطر شربت سلطنت و جاہ چنان شیرین بہت کہ شہان از پی آن  
خون برادر ریزند خون آزرده دلان را ز پی ملک مرزی کہ تہرا نیز بہمان چہرہ

بساغریزند - و برآمدند و نیز بدگمان شده اکثر ایشان را بر انداخت -

## زیبده سرتیگشورستانا فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابا

«در سنه ۹۲۵ تا کنون آب سنده که در این وقت به نیلاب

شهرت دارد سواری فرموده هر که سر از اطاعت چمید یقبل و اسرا و قیام نمود -

فردوس مکانی قرین منخ و طغریه بلده لاهور در آمد چنانکه رسم و

داب چنگیزیان است بازار با جهت فال و شگون آتش زد و بعد از سه چهار روز

بر سر قلعه دیبا لپور رفت و آنرا نیز گرفته امالی آنجا را قتل عام فرمود -

فردوس مکانی چون موسم بهار بود در کابل بزم نشاط آراست و تا در آن بلده

فردوس قرین بود بشراب می گلخام و می خلط و می السنت جو انان سیم اندام شتعال

نمود - اینگونه ظالمان خدا ناسناس فاسق را فردوس مکانی میخوانند

فاغت بروایا اولوا الابصا -

## همایون پادشاه و شیر افغان

چون همایون دو بار بر تخت نشست و در بین ایام سلطنتش

افغانان استیلا بهر ساینند و همایون بایران رفت و باز مراجعت کرد و لپنا

مابدون تخت چند فقره می نویسم خواه نسبت به یکی داشته باشد خواه بدیگری -

« و محمد سلطان دختر زاده سلطان حسین میرزا و نخواست سلطان را که از امرای

کبار و سلاطین روزگار بودند و با محمد زمان میرزا اتفاق داشتند حکم فرمود که

هر دو را میل در چشم کشند - " " " " و در آن روز غلبه از

اختیار خان متعلقان او که بقلعه ارک موسوم به مولیجه در آمده بودند باقی جمله

بقتل رسیدند - و درین ایام انیون بزم مزاج آنحضرت فالگشته خلوت نشینی  
و دیوان داری کسر کردن علاوه امور دیگر گشت -

## محمد شاه سوم مشهور بجذلی

« عوام الناس اور ارجحذ الف مضافه یاء عدلی خوانند و عدلی  
بواسطه عدم قابلیت مردم از اذن و دون را دست گرفته مهتات عمده شاهی را  
بایشان رجوع کرد و هندی و بی همیوی نام را که بقال دساکن قصبه ریواری بود  
صاحب اختیار ملک و مال گردانیده خود بشری نام صحبت نان غنینه دلارام مشغول گشت

## پادشاه حجاجه ابوالمظفر محمد اکبر پادشاه غازی

ما بهتر میدانیم که در اینجا شرح حال سلاطین هند را ختم کنیم و  
منحصراً ساریم شرح حال اکبر پادشاه که عظیم ترین پادشاهان هند بود و در عهد او  
آئینه هم نوشته شده بود بر نظم و نسق امور ملکرانی و تا کنون مردم هند تعریف میکنند  
« در سنه ثلث و ستین و شصانه (۹۶۲) محمد اکبر را که سیزده سال

نه ماه از عمرش گذشته بود بر تخت فرماندگی اجلاس دادند -  
خانانان تردی بیگ را بسبب تقصیرات و فتنه پادشاه بشکار رفته بود  
بمنزل طلیبه بی سخن در حضور خود درون سرا پرده گردن زد - پادشاه این خبر  
شکارگاه شنیده چون مراجعت نمود سیر مخان سعروض داشت که چون تحقیق میدنم  
که آنحضرت با وجود گناه بس بزرگ که از او وجود آمده از غایت مهربانی در قتل او  
تامل خواهند فرمود و عفو چنین تقصیری در این وقت که لشکر مخالف نزدیک رسید  
مناسب نبود هر آینه حکم اقدس صحیح در آن باب حاصل نکرده جرأت در قتل و نمودم -



و هم در این سال صبیحه راجه بیگواند اس الطوی و جشن عظیم کرده بعقد شاهزاده  
 محمد سلیم در آورد - در آخر شرح حال این پادشاه محترم قاسم نوشته میشود  
 « و عرض آشنیانی اگر حفظ و سواد کامل نداشت اما گاهی شغف گفتی و در علم تاریخ  
 و قوف تمام داشت - »

هیچ ضرورتی ندارد که ما شرح حال تمام سلاطین را تمام  
 کمال بزرگیم زیرا که همه یکسان بوده اند و از برکات مشتی نمونه خروار بس است  
 اینقدر هم - و اگر ما شرح حال تمام سلاطین مسلمانان را در تمام روزین  
 و درین این یک هزار و سیصد سال فردا فردا بزرگایم همه را بهین دستور  
 می یابیم - بلکه احتمال می رود که اکبر بهترین همه سلاطین مسلمانان بوده است  
 باین دلیل که آئینی هم از مانده است - و اگر از سلاطین دیگر مانک بهتر  
 نبوده است بطور یقین در میان سلاطین مسلمانان بنر گل سرسبد بوده است  
 هر چند خط و سواد کامل نداشته - ابو الفضل ناصحی که گویا وزیر او بوده است  
 و در هند بمنزله صاحب و صاف است تمام اعمال و افعال و ارجاع کرده آئین کبر  
 نام نهاده و بنیابت تعریف دارد و قابل ملاحظه است - ( بعضی می گویند  
 این کتاب را فیضی برادر ابو الفضل نوشته و او بوده است وزیر اکبر هر که نوشته  
 نوشته باشد ) - از عبارت آن کتاب که در فارسی نوشته است و آئین باکی  
 دل خواننده متبوع در می آید و میخواند - مگر مادر این وقت کاری بعبار  
 آن کتاب نداریم بلکه کار باینهای اکبر داریم و چیزی از آنرا در این کتابچه می نویسم  
 که کرامات و فضیلت ابو الفضل ظاهر گردد بر اهل ملکش و وضع سلطنت اکبر پادشاه  
 بر خلق عالم معلوم شود -

این در الضرب

” از آنجا که آبدی سکه خانه مایه افزائی خزانه باشد در واثی  
 هر کار از ورتق پذیرد لختی از آن بر میگذارد و چمن زار گفتار را سیراب میسازد  
 - شهری و صحرائی را کار از خواسته برآید و هریکی را باندازه خواهش برستاند  
 از دو ستمایه راه گرداند و دل بسته آنرا سر منزل مراد انگارد تا گزیر همه را  
 بدان سر و کار افتد خرفش آنرا سر حشمت برآمد آرزوهای دینی و دنیاوی بر شمارد  
 و مردم زادر را پایداری هستی از خویش و پوشش ناگزیر آید و آن بسیار نخی  
 چندین رنج فراهم آمد - این یک آئین بود ملاحظه باید کرد که این چگونه  
 آئین ملک داری بوده و چگونه میتوان نام این را آئین نهاد - البته کسانی که  
 عبارتش را می فهمند بر آنها معلوم است که چگونه آئین بوده است این -

## آئین صوفیانه

” گیتی خداوند از کار آگاهی کمتر میل گوشت فرماید و بیشتر بر  
 برزبان گوهر آموذ رود با آنکه گوناگون خویش برای آدمی آماده است از بید نشی  
 و گرگ خوئی با بازار جانوران دل بر نهند و از کشتن و خوردن دست باز نگیرد -  
 هیچ دیده بر حسن کم آزاری نگشاید و خویشتن را دهنه جانوران گرداند -  
 اگر نه با تعلق بر دوش بودی یکبارگی دست از آن برکشیدی و بسچ هست که  
 پایه پایه گشته آید و اندکی بزجاج روحانیان چالش رود - چندی آئینه  
 میل نفرمودی و سپس کیشنه کنون روز تجویل غره ششمس ماه روز مهر و روز خرف  
 و کسوف روز میان و صوفیانه دو شبانه رجب جشن آلهی همگی ماه فروردین و ماه  
 ولادت مقدس که آبان ماه است افزوده اند و چون تزار یافت که ایام صوفیانه  
 آبان ماه بشماره سال عمر گرامی برسد چندی از آذر ماه نیز صوفیانه شدی

درین هنگام تمامی صوفیانه شد و از فردنی حق پرده‌ی در هر سال افزایش گیرد و کمتر از پنجره زبنا شد - چون تداخل در صوفیانه راه یابد کمی را بدل برگیرند و بر شهور قسمت رود و چون بزرگ صوفیانه اسپری گردد نخستین گوشتین خوردنی از خانه فرم برکام آماده شود - پس دیگر گیگان و شاهزادگان و برخی نزدیکان در این کارخانه مرا واحدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند علوه فیه پایده از صد م تا چهار صد م چند عیب اما در این آئین ظاهر میسازیم که خوانندگان ملتفت شوند

(۱) اینکه این آئین نیست و معنی آئین چیز دیگر است - (۲) اینکه این عبارات محاوره اهل ایران نیست و مطلب بر کسی معلوم نمیشود جز آنکه شاگرد ابو الفضل باشد

(۳) اینکه این کارها بحالت و حماقت اکبر را ظاهراً میسازد نه خورد مندی در آن

(۴) آنکه خوردن گوشت جانوران نزدیک گرگ خوئی بود و لیکن بیخون خوردن

انسان و بندگان خدا نزدیک مباح بود - (۵) اینکه گرگ خوئی را در آئین

شبستان باید ملاحظه کرد که در ذیل می آید - و حرف در این است که نگاهدارند

چنین شبستانی باید روزگه ران بره و پنجاه سینه مرغ و صد کبک و تیه و سنج بزد

و بجزرد و از آن پس ده گولی از حبت امساک که در اشتها رات کیمیای انسان میسازد

که «ایک گولی سے پانچ گنٹے تک بلا تکلیف امساک رہے ساتھ لذت ہی کے»

ما اراده نداریم که کتاب خود را عبارات بی مزه ابو الفضل پر

کنیم که ما خود نمی فهمیم تا چه رسد بدیگران بلکه اراده ما اینست که آنچه مقصود ماست

ظاهراً کنیم بر خوانندگان و حالت سلاطین مسلمانان را بر خود مسلمانان هویدا

سازیم لهذا آئین دیگر را هم مینویسیم و ایراد چندی بر آن میگیریم و این باب را

ختم میکنیم - آئین شبستان اقبال

« و نیز بزرگ حصارى بر سازد و در آن منازل دلگشا آرایش  
 فرماید و هر یکی از پادگان را که از پنجره افزونند جداگانه منزلی تا فرود گرداند و چون  
 جوق بر ساخته بگزمین خدمت ماسرگرم دارد - پرستار از پارسا گوهر بداند  
 و دید بانی هر گروهی بازگزارد و یکی از نیک ذاتان عفت سرشت را اشراف برده  
 بسان بیرون کار خانها گردد و روزی هر یک در خور فراخ گرداند - اگر چه اندک  
 بخشش بخامه در نگنجد لیکن ماهواره هر کدام همین بانو از یکمزار و ششصد و دو پوپه  
 تا هشت و هفت و برنجی از پرستاران حضور را از پنجاه و یک تا بیست و چندی  
 را از چهل تله - »

متوقع هستیم که خوانندگان کمال تعجب و تدقیق را در این فقره فوق  
 بکار برند و باین نکته چینی نامی ما بعد ملتفت باشند - (۱) چون بر ما معلوم  
 نیست که مراد از پادگان فقط زنان کبر بوده اند یا کثیران و خدمتگذاران نیز  
 شامل آنها بوده اند لهذا ما همه رازنان او محسوب می‌داریم - کمال قباح است  
 که کسی پنجره زن داشته باشد ولیکن ابو الفضل باب و تاب تمام تعریف کرده و  
 ابد ابقیح آن نظر نکرده - (۲) ماهوار این زنان اگر همه یکمزار و ششصد و دو  
 و چیزی زیاده بوده است بیش از سی و پنج گرو میشود (جز آنکه روپیه آن زمان  
 از روپیه این زمان کمتر بوده باشد) و ازین معلوم میگردد که تمام آمدنی ملک  
 ماهوار زنان بوده چرا که قطعاً آمدنی ملک کبر از سی گرو زیاده نبوده - امروز  
 که تجارت این ملک قریب بدو صد گرو رسیده فقط هفتاد گرو آمدنی ملک است  
 و از آن فقط بیست گرو از زمین گرفته میشود و حال آنکه در آن زمان بحیث تجارت  
 ملک پنج گرو هم نبوده و همه خراج ملک از زمین گرفته میشد و در این صورت خدا  
 میداند که چه ظلمی می‌رفته است بر بندگان خدا - و اینکه نوشته است تا هشت و

بر ما معلوم نمی شود که آیا بعضی از آن پر دگیان فقط هشت و هفت روپیه می گرفتند یا اینکه از هزار و شصت روپیه الی هشت و هفت روپیه باختلاف زیاد بود یا اینکه زوجات خاصه پادشاهی از جمله آن پر دگیان هزار و شصت روپیه می گرفتند و در خد متکذاری آنها کسانی هم بوده اند که تا هشت و هفت روپیه می گرفتند - این مطلب هم بسیار مبهم است - مگر چون پرستاران را جدا نوشته - ماهوار هر یک را مقرر کرده معلوم میشود که تمام پر دگیان هر یک یک هزار و شصت روپیه می گرفتند و فقط اختلاف آنها در میان آن دو و هشت روپیه بوده است - اگر مراد از پرستاران نوکران مرد باشند نوکران زن آن هم معلوم نیست - الغرض هر چه بوده خلاف محقولیت و آدمیت و ملکرانی بوده است و ابد پسند ما هیچ آدم معقولی نیست - چهار جلد کتاب آئین الکی همه پرست از اینگونه خرافات که یکی از آن آئین نیست و ما سراسر همه را گشتیم بپیشیم در باب عدل و نضت و نظم و نسق چه نوشته است در آنها هیچ نیافتیم - این عظیم و اکبر سلاطین اسلام هند بوده و این تنفش بوده که مسلمانان هند فخر می کنند -

از اینگونه بوده حالت مسلمانان و سلطنت مسلمانان در تمام راج مسکون از بدو اسلام که همه برخلاف همان آئین و شریعتی بود که خود آنها پیروی میکردند و خلاف طریقی بود که همان پیغمبر آنها نموده بود که دعوی میکردند امت او بودند و نیز برخلاف قول هر نبی مرسل بود که قبل از او آمده بود و هر کتابی که قبل از قرآن نازل شده بود و برخلاف قول هر حکیمی که تا آن زمان آمده بود و تا این زمان آمده است و در میان هر قوم و ملت دیگری در عالم جز مسلمانان - عددنا معینتی که در کتب تواریخ اسلام نوشته اند که هر یک ز پادشاهان و رعایا

یا از اهل ملت خود یا از اهل ملل دیگر خون از بندگان خدا ریخته یا اسیر و تباہ ساخته  
 اگر همه را بر سردهم جمع کنند و تخمین نمایند احتمال کلی میرود که هزار کرد و ریشود و این  
 همه برخلاف مرضی خدا و شرط آدمیت و نهانیت بود و هنوز در افغانستان  
 ایران در دم و مصر بر همین منوال جاری است - و این است و جز این نیست  
 که همین جلگه مسلمانان را با این روز و حالت اندخت - تا یکسال یا چند سال  
 قبل از این در وسط ایشیا همین حال بود و حمد خدا را که روسیان آن ملک را  
 گرفتند و خلق خدا را آزاد کردند و چندان زمانی نمانده است که افغانستان ایران  
 و ملک روم و مصر را هم نصرا بگیرند و آن وقت خلق خدا بکلی از چنگت بهای این  
 اشخاص بی قانون خود رای آزاد شوند - و باید دهنست که تمام تواریخ اهل اسلام  
 پرست و مخبر است باین خرافاتی که در صفحات ما قبل ذکر شد دیگر چیزی نیست

## مُلک نظام

اگر چه اراده ما نبود که شرح حال هند را پیش از این لطفاً  
 در همین یا یکی از صوبجات آن نیز ذکر می کنیم چه از ماضی و چه از حال آن و لیکن چون  
 امر وزیر ریاستی از مسلمانان هند باقی نمانده است جز حیدرآباد و در واقع  
 بزرگترین ریاستهای شاهزادگان هند است و آنچه منسوب بآن باشد بسیار  
 مفید و عبرت انگیز است بسیاری از خلق این ملک را بنا بر این ما مناسب  
 میدانیم که شتر زنه هم از این ریاست بنویسیم - و عده سبب آنست که  
 و عده ما داده اند که بچند روپیه بدهند بر سبیل مدد بجهت مخارج این کتاب  
 و ما باید شکر آنرا بجا آریم و بهترین صورت و طرق شکر احسان همین است که ذمائی را  
 که در وجود محسن است با و ظاهر سازند و او را از آنها ممنوع دارند بنصب و

دموع غمناک - این زر هنوز بماند سیده است دلی چون خمرست نام عطیه  
 دهندگان بعد از اتمام کتاب طبع و باستان آنگاه ملحق خواهد شد اگر زرد شود  
 برسد ذکر خواهد شد -

ما بعد از چیزی از حیدرآباد بیکهزار و دو صد پجری نمی نویسم  
 بلکه از حیدرآباد امروز که بیکهزار و سیصد و نود و پنجاه پجری است می نویسم که صد سال  
 است این ریاست با ریاست انگلیش سروکار داشته و اکثری از قواعد و  
 قوانین آن هم انگریزی است و بعضی از آنها هم با نکلند رفته اند و هر دو یادگار  
 و وزیر موجود و حالش نیز تربیت انگریزی شده اند - حال مسلمانان هزار سال  
 یا پنج صد سال پیش ازین از حالت مسلمانان امروز معلوم میشود و حال آنکه آنزینها  
 تربیت انگریزی نشده بودند و امروز شده اند - بهیچ وجه من الوجوه ضرورت  
 ندارد که مایک حرف فقط یک حرف بر قلم آریم زیرا که بر هر زبانی در هر کجایی  
 بازار جاری است و در هر اخباری و هر روزی درج است حالت این ریاست -  
 با وجود این مای نویسم و بر ما واجب است که بنویسیم مسلمانان را مطلقاً  
 مقیده سازیم از آنچه که تحمل آنها نیستند از بس خجاست غفلت در اند و آنگهی سختم  
 آنها را از آن آتی که بر آنها نمی آید ولی آنها مست با ده بیخودی اند و احدی دیگر  
 باین جرأت و آزادی نمیگوید دینی نویسد - اگر چه مسلمانان عالم همه چنینند  
 و اگر چه پادشاهان و پادشاهان و امیران و اعیان بزرگان بزرگان و اعیان  
 همه ممالک و ریاستهای مسلمانان چنین است ایران و ترکی و مصر و ترکستان  
 و افغانستان و هر جا دیگر ولی بنظر بنده میرسد که حیدرآباد امروز لوی سبقت  
 ر بوده و مقدم است در خرابی بر تمام ممالک مسلمانان و خلق حیدرآباد پیشتر  
 در تباہ کاری بر خلق سایر ممالک مسلمانان - هر یک از امرا و بزرگان این ملک

جمعی از اطفال خورد سال و نادان و جاهل و جمعی از مردمان بیدانش کم تجربه  
 بلکه او باش و ار ذال را بگیرد و پیرامون خود جمع کرده اند و نام گذشته اند صاحبان  
 هر جوان علقه مضغه را که شخص می بیند کوتی پس گشاده پوشیده و پتلونی تنگ  
 بپا کرده و کاری بگردن سیاه دارد و میگویند این مصاحب فلان امیر یا  
 فلان امیر زاده است - یکت درجه از اینها که بالا میرود جوانان عبیت سیاله  
 و عبیت و پنجساله دسی ساله مشاهده میشوند که بهین لباس استند بزیادی از  
 که وسط آنرا تراشیده اند و در طرف آنرا گذاشته و اینها هم جاهل نادان  
 بد فعال و اقبونی و مدکی و امثال اینها - اینها نیز داخل مصاحبین اند  
 مصاحب یعنی چه یعنی اجزای مجلس لهو و لعب و شرب و قرض و طرب -  
 جمعی بیکه متقدم و ذی و مکار و آب زیر گاه و خوش آمدگو و مطلق ولی اینها بوضع  
 دیگر اند و طالب زور و رشوت و ماهوار زیاد اند - برخی دیگر هستند در بعضی  
 طلب جاه و جلال و صاحبان حقد و حسد که پیوسته فتنه می انگیزند و کارها  
 میکنند نسبت بد دیگران و یکدیگر و میخواهند عمده دیگری بگیرند یا دیوان ملک  
 شوند و امثال ذالک - این فقه پیوسته زرمیدهند باخبار نویسان دیگر  
 و غیر آنگریز که از یکی تعریف کنند و از دیگری مذمت - معدودی دیگر هستند  
 که بدمردمانی نیستند ولیکن اینها نیز بیکاره و دست عنصرو کم تجربه و بعبارة  
 وجودشان کالعدم است - غرض هیچیک ازین فرق مختلفه شایسته تصاحب  
 نیستند بزرگان را و ازین است خرابی و تباهی ملک و احدی ملتفت نیست  
 پادشاهان و شاهزادگان و امراد و امرادگان و گمان  
 میکنند که چنانچه باید و شاید خط و نشاط از بزم و طرب و شراب و قمار و شکار  
 و گوی بازی و امثال اینگونه ملاهی و ملاعب حاصل نمیشود و امرکان ندارد

جز بمصاحبت و مرافقت جوانان بیدانش شوخ چشم و مردمان کین رذیل حال آنکه  
 در مصاحبت و مرافقت صاحبان دانش و هیش و اهل علم و کمال ممکن است و حفظ  
 هم بیشتر است زیرا که صاحبان دانش گاهگاهی سخنان شیرین و کلمات نیکین و شعر  
 حکایات و شرح حال بزرگان جهان محفل ازین هم میدهند و این رسم  
 جوانان و بزرگان بود همیشه و الآن هست در میان دیگر طوایف عالم جز مردم  
 و خصوصاً مسلمانان و خصوصاً مسلمانان هند و امر و ز اهل حیدرآباد —

اطفال و جوانان علقه مضغه را که یک دو سال یا چهار سال پیش ازین ماضی دیدیم  
 بهر کسی که از خودشان بزرگتر بود سلام میکردند و گرنش بجا می آوردند حال بعضی  
 مصاحبان شاه استند و برخی مصاحبان وزیر و برخی مصاحبان برادر وزیر  
 و دیگران و باین سبب ابد اعتنائی کسب ندارند و جواب سلام را هم نمیدهند و در وقت  
 چشم دیگران مینگردند و متوقع آداب و بندگی اند — ولیکن این مصاحبین لایق چه  
 میکنند و چه هنر دارند و کدام شعر امید اند و کدام تاریخ را امید اند و کدام یک  
 ادیب استند و ابد او بچکدام — بیشک اینها همه سخندانند و سخنرانی میکنند و  
 گاهگاهی سخنان لغوی طفلانه میگویند و دیگر جوانان و مصاحبین نیز بهین نوع  
 تا کسی بهرزه گوید و هرزه خند و هرزه گرد و هرزه درای نباشد قابل مصاحبت هم  
 نیست و او را مصاحب نمیکنند در این شهر مینوبهر — ما بخوبی از حالت نهمیگشت  
 و صاحبان دولت و بزرگان و امرای اینک آگاهی داریم سواهی صحبت سندی  
 (درین زمان برندی) و رندی صحبت دیگری نیست در مجلس و محافل ایشان  
 و بوضع و صورتیکه ماذکرنی نسیم در اینجا —

شاهزادگان و بزرگان زادگان ما چنین میدانند که  
 آیا میکند رود در میان پانزده سالگی و سی سالگی را نه بلکه چهل سالگی و حتی

تا وقت مردن) ایامی هست که جوانان نباید هیچ کار دیگری کنند جز خوردن شراب و با ختن قمار و صحبت و دشتربا بکنندگان - ولی بکلی غافل اند که این همان ایامی است که بزرگان نامی جهان در این ایام خود را بزرگ ساختند و هنوز بزرگان و نام آوران ممالک یورپ در همین ایام نامی میشوند و مردم حیدرآباد بخوبی میدانند که جوانان دیگر ملت تابست سالگی فارغ التحصیل میشوند و در سیویل سرویس و درجات یونیورسیتی کامیاب می گردند و آنگاه مرد جهان اند و خود را نامی می سازند اگر کتاب ما بزرگ و حجم نباشد اقل شرح احوال صدگس از بزرگان عالم را میتوان بداند که عموگرا نامیه و ایام شباب را بنیاید ببطالت و هزلگی صرف کردن -

یک چند کس را مختصراً ذکر می کنیم بحسب گهی این جوانان -

جنرال و شینگتاک رئیس اول جمهوری امریکا در ۱۴ سالگی ریاضی تحصیل میکرد و بزودی مقوم حکومتی شد و در ۱۹ سالگی اجونت جنرال شد و دو سال بعد ایلچی شد یا اینکه مقرر گشت بحسب نفضال امرای منسوب به تعدادی فرانس در اراضی ویرجینا و بخوبی آن مضم را صورت داد - پس از آنکه جنگهای عظیمی را کرد و در همه فاتح و منصور شد و ملک امریکا را جمهوری نمود در سال ۱۷۸۹ رئیس مجلس جمهوری گشت و در آن وقت ۵۵ سال از عمر او گذشته بود جان ادمن رئیس ششم امریکا بزاد در سال ۱۷۴۹ ع و وقتیکه ۱۳ ساله بود منشی خانگی ایلچی امریکا شد در پیتزبرگ - در سال ۱۷۸۴ در جبه عزت یافت از یونیورسیتی هرورد - پس از خدمات بسیار نمایانی در سال ۱۸۲۵ رئیس مجلس جمهوری شد - جزف آدیسن یکی از نویسندگان عظیم الشان بزاد در سال ۱۷۴۲ و در سن ۱۵ سالگی داخل دارالفنون شد و بزودی خود را در شعرا تین نامی ساخت و با جمله کتابهای بسیار مفید نوشت -

اسکندر رومی تربیت یافت در زیر دست لیسکی کسوس اریسطیل و در بیست سالگی  
 بجای پدر نشست و در بیست و دو سالگی بجا لیسکی رولین شد و جهان را  
 هر چه در آن زمان بر خلق عالم معلوم بود مستخر ساخت - الفرد بزرگ  
 پادشاه انگلت ۲۲ ساله بود که بر تخت نشست - قخوانندگان در شرح  
 حال او ملاحظه کنند که چه کارها کرد در ایام سلطنت خود که او را بزرگ خوانند  
 اریسطیل (یعنی ارسطو) در سن ۱۷ سالگی شاگرد پلطه (فلاطون) شد و  
 فلاطون او را میخواند خیال یا مغز مدرسه خود - چنان نامی شد که خیر  
 دانشمندیش گوش زد فلیپ پدر سکندر شد و مشارالیه او را استاد  
 پسر خود ساخت - او سینه او در میان خودمان یکی از مردمان جلیل القدر  
 بود و در او ایل ایام جوانی خود را در دانش و علوم زمان خود کامل نمود -  
 بیکن یکی از جمله عظمای حکمای جهان در سن ۲۱ سالگی داخل محکمه قضا شد -  
 لار د بیکن بزاد در سال ۱۵۶۱ و در سال ۱۶۱۷ لار د چنسلر گشت و کتبی که  
 نوشت منسوخ کرد حکمت تمام حکمای قدیم را - پیتر گندی یکی از حکمای  
 عالیشان فرانسوی بود در سن چهار سالگی بر کرسی بر شد و موعظه کرد برادران و  
 خواهران خود را و در سن هفت سالگی چندان بشا هده ستارگان مایل بود  
 که نیم شب بر میخاست از بسبب بخت ملاحظه ستارگان و در نسبت سالگی معلم  
 علم حکمت شد - میلستان شاعر معروف بزاد در سال ۱۶۰۸ و در سال ۱۶۳۱  
 از کالج بیرون رفت با درجه ام ای (اگر چه آن درجه را نکرده) - پنلیان  
 بزاد در سال ۱۷۶۹ و در سن بیست سالگی یکی از سپهبدان سپاه فرانس شد  
 و در واقع همان فردی گشت که نامش در جهان باقی است تا قیامت -  
 پتوتان یکی از حکمای عظیم ایشان انگلند سن ۲۲ سالگی درجه بی ای یافت و از

همین زمان بود که کارهای بسیار عجیب و غریب را شروع با اختراع کردن نمود -  
 در ملک هند اکبر نیز یکی از نام آوران جهان بود و شد که نامش در کتب اهل یورپ  
 بگشت ذکر شده -- اکبر بزرگ در سال ۱۵۴۲ ع و در سن ۴۴ سالگی (بموجب  
 کتب مردم یورپ) بجای پدر نشست - چندی را مهابم تمام امور ملک او  
 در قبضه بهرام خان بود و پس از آن در سال ۱۵۶۰ ع امان حکومت را در  
 قبضه خود گرفت و بسیار نامی گشت در هر خصوص -

الغرض از اینگونه اشخاص هزارها کس در کتب بلیگرافی  
 مذکور اند و از این قبیل امروزد صدها هزار در جهان موجود اند یعنی در ممالک  
 هند و اروپا بلکه در میان بعضی از هندو و فارسیان هند نیز هستند (بحسب دانش)  
 و خبر از شرح احوالات آنها نداریم - اگر در شرح حال پرنس سیمارک  
 هم کسی ملاحظه کند البته از قبیل این اشخاص مذکور است - ولیکن در میان  
 مسلمانان شاهزادگان و امیرزادگان مادر این ایام از عمر خود هنوز طفال  
 اند و هنوز کارهای بچگانه از آنها بنظر میرسد و بلکه غرق هستند در دریای  
 لهو و لعب و شهوت پرستی و مشغول صحبت مطرب و رقاص و از علم و دانش  
 بکلی بی بهره اند - در تربیت هیچیک از این بزرگان عظیم الشانی که ذکر رفت  
 چندان ز خرج نشد در تربیت سکندر و اکبر و هیچیک از سلاطین جهان  
 چندان ز خرج نشد که در تربیت نظام حال حیدرآباد - البته یک کر و خرج  
 شد در تربیت او و کسانیکه در ملک داده روپیه ماهوار نمی یافتند در این ملک  
 پنجصد و هزار روپیه ماهوار یافتند ولیکن هنوز نظام حیدرآباد و فارسی  
 گفتن بلکه خواندن هم نمی تواند و البته در آنکه نیزی هم چنین است -  
 کمال افسوس است و صد هزار افسوس که این زر را صرف نکرده اند که صدیا

هزار کس دیگر با فضل و دانش برآیند به یکس مخافت نخواهد کرد و مجلدت نخواهد  
 نمود با ما بجهت نوشتن این چیزها جز مردمان بیدانش و ماخص از روی دولتخواهی  
 و دوستی مینویسیم و مقصود ما آبادی ملک و رفاه خلق و خوشی پادشاه و رعیت است  
 از این نضاح که بجز دان تلخ و سخت میدانند - پادشاهان و شاهزادگان هر  
 و امیرزادگان اسلام خواه کهن سال باشند و خواه خورده سال چه در ایران چه در  
 ترکستان و چه در هندوستان ماهمه را نصیحت میکنیم مخصوصاً حیدرآباد و  
 امر و امیرزادگان حیدرآباد نیست - همه باید بدانند که هر شخصی که در جهان  
 نامی دارد و باقی نهاده است چه از سلف چه از خلف یا بدانش بوده و هست  
 یا بشمشیر - اسکندر بشمشیر نام خود را در جهان گذاشت و افلاطون بدانش -  
 از برای هیچ مرد عالی شان و خصوصاً پادشاه و پادشاهزاده هیچ سواری  
 خوب چوگان بازی خوب لانتین بازی کردن خوب و قمار بازی خوب و  
 از این قبیل اعمال افعال اگر خوب هم باشد و اگر بطور کمال هم باشد گاهی خوب  
 نام نمی شود در جهان - هیچ سلطانی را مانسئیده ایم که نام او در جهان مانسئیده  
 باشد که چوگان بازی خوبی بوده و هیچ پادشاهی نام نخواهد گذاشت در جهان که  
 گاری دو سپه یا چهار سپه یا هشت سپه را خوب میراند و در آن هنر کمالی دارد  
 بلکه اگر نام بیاند بعلوم خواهد بود و شمشیر - هیچکس از رعایای حضور حیدرآباد را  
 مانسئیده ایم که تعریف کند که حضور پر نور خوب گاری میراند بلکه همه سخنهای بد  
 میگویند - البته هر گونه بازی که در آن حرکت باشد تا بیک اندازه بر  
 صحت جسم و سلامتی مزاج نیک است و ممنوع نیست - و بیشک هنر هر چه باشد  
 در جهان برای مرد نیک است و پسندیده و وقتی بکار آید - ما در این مقام  
 ضرورتی نداریم که قول بعضی حکما را بنویسیم که بی گفتگو هر گونه هنری نیک است

قابوس و شمگیر علی از سلاطین و حکمای عالیشان سپر خود را امر میکنند بآموختن اقسام  
 مختلفه پیشه و هنر و حتی مطربان و میگویند پدر من مرا فرستاد که بامای گیران شش نام  
 و شش گری آموزم و این کمال را من حاصل کردم بکمال اگر از زیر که پادشاه هزاده بودم  
 و این کار را کار پستی می شمردم ولی پس از چهل سال فایده آنرا دیدم که از غرق خلاصی  
 یافتم و انگاه پدر خود را بر حسب یاد نمودم - و دیگر حکما گفته اند مضمون این قطعه  
 سعدی را "گر بغیری رود از شهر خویش محنت و سختی نبرد پاره دوز  
 در بخرازی فند از ملک خویش گرسنه خسب نمک نیمروز" بطور یقین اگر من  
 هنر کوچبانی میداشتم در ملکی که شان کوچبانان پیش است از صاحبان کمال این  
 مدت درازا قامت در حیدرآباد کوچبان امیری شده بودم - مگر امید هست  
 که هنرمند نیز وقتی در جای دیگری که قدر دان آن باشد بکار آید و مفید باشد  
 بحال من - با این همه هر هنری در جنبش آن هیچ و معدوم است - اگر  
 پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امیرزادگان ما چه در حیدرآباد و چه در تمام  
 روی زمین بدانند این مطلب را و ناصح شفقتی بایشان بگویند بهتر آن است که  
 هر روز اقلاسه ساعت اوقات خود را در تحصیل علم و دانش خراب کنند ولی با  
 استادان و آموزگاران و دانشمندان و اقلاسه ساعت را هم در صحبت دانشمندان  
 و فضلا بسر برند اگر بر لائیتین و سواری دلبو و لعب ایشان خللی و هرجی وارد  
 آید بآنها نیست - تحصیل علم و دانش بوقت و زمان و جوانی و کهن سالی را  
 نیست و لهذا کسی خیال نکند که در این زمان در این حالت من نمیتوانم تحصیل علم  
 و دانش کنم - و نیز هیچکس نباید تصور کند که من در این وقت فارغ تحصیل و  
 عالم و فاضل هستم نه چنین است دامنه علم و دانش چندان وسیع است که هر  
 سال هم کافی نیست برای تحصیل آن -

الغرض این بود حالت بزم و امور خارجه از حکومت این پادشاه  
 و مصاحبین رؤسا و بزرگان این ریاست - ما چیزی ننوشتیم از مصاحبین  
 چاکران انگریزی که در این ریاست هستند و مختصری نویسیم که اینها اکثر جاسوس  
 هستند و هر یک از اینها کار سپاند یعنی وقایع نگاری است اخباری را در پیشی و  
 کلکته و مدراس آله آباد و لندن و از اینها نباید عافان باشد - اکنون چیزی بزم  
 از حکومت ملکرانی این ریاست مینویسیم ولی مختصر - تمام خلق ریاست  
 شاکمی اند و بد میگویند و ظلم می بینند و از سستی و کاهلی دربار شگوه دارند و از  
 تعقل و درنگ در جریان احکام حکومت و تفصال عدالت ایفای بوعده گله  
 میکنند و پیوسته میگویند ملک بر باد است و خلق تباه و ملک بدست طغالی  
 افتاده و باز بیچ طفلان شده و همه عمال و عهده داران این ریاست خودی  
 هستند و مداخلت در امور و حکم و صلاح از امور و حکام حکومت میکنند -  
 در این ریاست ما بسیار بسیار کم کسی ملاقات کرده ایم و بسیار کم کسی را شناخته  
 ایم از ده سال پیش از این تا کنون که دروغ نگوید و وعده خلافی نکند و هر یک  
 از اینها صد و هزار دوده هزار بار - اگر فی الحقیقت بگردید باید بدهند و آنرا از  
 سکنه آتاید پای پیاده برود بگذرد آباد و آن رو پدید دهند هم بدانند ملک  
 صد بار عذر می آرد و صد بار وعده فردا و پس فردا آن بیچاره میدهد و اگر  
 آنکس هزار شکایت هم از وعده خلافی آن دهند بکند آن تا جو امر میخند  
 و بروی مبارک خود نمی آرد - ولیکن اینها همه هیچ قصوری ندارند و همه مجبور  
 اند و همه میگویند ما مجبور ایم - سبب چیست - سبب آنست که این ماهی از سر  
 گنده شده و این عمارت از بنیاد خراب است و این درخت را از ریشه کرم خورد  
 است - آب و هوای این ملک را تقاضا این است و بعبارة آخری حاکم و

حکومت و رئیس ریاست چنین استند - اگر کسی بصدق قول با اعتمادی داشته باشد و ما را بیغرض اند بصدقت و راستی میگوئیم و می نویسیم که در هر مجلس هر محفل هر گوشه و هر کنار و هر برزن و هر بازار که دولس با هم صحبت میداند اگر کسی گوش فرا دارد می شنود که یا شکایت است از رشوت خواری یا تعویب و تعلل و حساب کتاب روبرو کار و جریان احکام یا جاری نداشتن یا دخالت کردن عین داری در احکام حکومتی و مدت های دراز بلکه بعضی شکایتهای خود را بما کرده اند و گفته اند که در این کتاب بنویس لی ما در جواب گفته ایم که در این کتاب از مطالب و مقدمات عامه خلاص سخن میسرود و ابدا نسبتی به اشخاص خاصی ندارد -

چون شرح حال و بیان امور جدید را با درفته رفته باطنبا کشید و بقول سعدی «در معنی باز بود و سلسله سخن دراز» لهذا مناسب میدانیم ما که چیزی هم بنویسیم در خصوص این شکر آبی که در این ایام واقع شده است در میان شاه و وزیر جدید آباد - آنچه ما از خلق شنیده ایم و آنچه در دکن نیز دیدیم که در تذکار آنها ابد اذخلی بها و کتاب ما ندارد و ما ابد اطرف را احدی نیستیم در این ریاست همچنانکه در هر ریاستی و در نظر ما شاه و وزیر در تمام امرای این ریاست یکسان می نمایند و بنا بر این ما چیزی بنویسیم محققانه که در واقع مناسب حال و کتابا و مقصود ما باشد که بی انتظامی ممالک مسلمانان است -

بقول کن تهمیر غالباً از صد سال پیش از این تا کنون در میان پادشاهان و وزیران این ریاست نا اتفاقی بوده و سبب را دکن تمیز دخالت حکومت هند در زیدینت نگیش نوشته ولیکن این سبب آن نیست و سبب آن چیز دیگر است - ما سخن می دانیم که این باد مخالف از کدام طرف می وزد و این آتش از کدام نشسته است ولیکن ما را اینکار نیست بلکه به پیش موکار است

بعبارة آخری ما میدانیم که آن رسم قدیمی که سعدی میگوید «در سایه دولت خداوندی بگنجان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمیشود» هنوز در دربار جدید با وجود داردمگر ما را کاری بآن نیست بلکه کار است باصل ماده آن - سرسالار جنگ اگر چه با مابندی کرد و ما را از دشکایت باقی خواهد بود تا نفس آخرین ولیکن بیشک خدمت بسیاری کرد باین ریاست دین خاندان و نیز بدولت انگلیش پیش از بهر کسی و در وقت مردنش اقلاد و ثلث خلق از او راضی بودند و از مرگش غمگین - حکومت انگلیش که مرگ ملک تمام ممالک هندوستان است بملاحظه آن خدمات که در واقع بجای و سبب او و فرزند سرسالار جنگ بجای پدرش نشانید و بجی نشانید - ولیکن هر دو شاه دوزیر جوان بودند بهم افتادند و امر ریاست را هم منجمل گذاشتند و فرصت و قابووی خوبی بدست مخی لفتین دادند - البته اختلاف امور ریاست را کسی از چشم پادشاه نمی بیند ولی از چشم دیوان اومی بیند - بیشک این عیوب میل در سیر لایق علیجان هست مدعیان او هم همین عیوب را متسک خود قرار داده اند و ظاهر میکنند ولی ما سوال می نمایم که کدام لقب امیر در این ملک از این عیوب پاک و سبب است - بیشک سیر لایق علیجان نیست و کاهل است در جریان امور

ریاست ولی کدام یک از سایر امرای این ریاست چالاک و مخفی است - سیر لایق علیجان بله و لعب مشغول است کدام کس در این ریاست بله و لعب مشغول است سیر لایق علیجان جمعی از نیچریان را بگرو جمع کرده دیگران که ام سلمانان پاک و زاهد و پرهیزگار را اگر خود دارند - نیچریان دهند دستیانان رهن و رشوت خوانند که ام فرقه دیگر در این ریاست رهن و رشوت خوانند و ام با ایمان با اعتبار اند - سیر لایق علیجان جوان است و جاهل کم تجربه ولی کدام یک از سایر امرای این ریاست پیر است و کامل آرزو کار و تجربه یافته - دکن تمیز را ایراد این است

که هر امری از امور داخله و خارجیه این ریاست رجوع می شود و بصاحب عالی شان  
 (دکتر انگلیش) مامی پسیم که کدام کس را این ریاست هست که آن عقل سلیم را  
 داشته باشد که بدون رجوع به رزیدنت انگلیش امور ریاست را جاری دارد و  
 حکما پالیسی حکومت انگلیش مبنی بر این است که چون اجزای حکومتی را از ریاستها  
 شاهزادگان هندی بنید کم کار و کم تجربه مداخلت نماید در امور آن ریاست و  
 حکومت نماید و بنا بر این هر که امروز دیوان باشد یا هر که فردا دیوان بشود در این  
 ریاست حکما باید رزیدنت انگلیش را مداخلت باشد در این ریاست پس ایرادی  
 نیست بر میر لاقی علیخان - دکن نیز مینویسد که حکومت انگلیش باید موقوف کند  
 مداخلت خود را در امور داخله این ریاست - (۱) اینکه این امر کانند  
 در این حالتی که امروز این ریاست هست و (۲) اینکه خرابی و تباهی آن  
 یکت بهر از پیشود اگر جز این باشد - زیرا که مدعیان میر لاقی علیخان اراده  
 دارند تمام اهل هندوستان که آنها را نیچری میخوانند از این ریاست برانند  
 خود محیط شوند تمام ریاست و امور ریاست را ولی تا هنگامیکه حکومت انگلیش  
 و رزیدنت انگلیش را مداخلت است در این ریاست اولاد سراسر سالار جنگ نیز باید  
 بر مسند دیوانی این ریاست متمکن باشند و تا آن زمان هندوستانها و نیچر بیاهم  
 در این پای تخت خواهند بود - مگر ما میگوئیم که فی الحقیقه هندوستانیان برتر  
 هیشا تر اند از اهل دکن لهذا از سپردن شدن آنها بیشتر امور ریاست مختل  
 هرج مرج می ماند - ولیکن با چیزی دیگر تم میگوئیم - ما میگوئیم باید از بودن هزار  
 هندوستانی در حیدرآباد و از بودن صد هزار هندی یا انگریز یا روسی یا فرانسوی  
 در طهران و لکهناتقان و ایرانی در کلکتیه و بمبئی و مدراس یا در شهر لندن و لکهنه  
 جرمن و روسی و فرانسوی و انگریز در قسطنطنیه امور ریاست و حکومت مختل نمی ماند

و ملک تباه و خراب نمی شود اگر اساس حکومت مستحکم و با قوام باشد و اساس این  
 حکومت یا هر حکومتی مستحکم نمیشود جز آنکه مجلس کونسل و شورا ملی در آن باشد -  
 و بدستی و راستی باید داشت که این مجلس کونسل آن سبقت هم که الآن در حیدرآباد  
 تقریر یافته است بطغی قهمل و بازیچه اطفال است و پسندیده هیچ خردمندی نیست  
 زیرا که مایک دو فقره از مجاری آنرا در دکن تیزم ۱۳۰۰ نوامبر دیدیم و بر ما معلوم شد  
 که این چگونه مجلسی است - اجزای این کونسل غالباً کم تجربه اند و از وضع حکومت  
 و رای دادن در امور حکومت آگاهی نیستند و دیگر آنکه اجزای آن بسیار معزول و استغناء  
 ما اول چیزی در خصوص مجلس کونسل این ریاست و وضع آن نوشته بودیم ولی کسی  
 بآن عمل نکرد - ولی گاهی امکان ندارد و در انتظام در این ریاست یا هر ریاست  
 دیگری جز بآن صورتی که ما نوشتیم و اگر بآن صورت بشود تمام گفتگوها و شکایتها  
 و هرج و مرج نادبی انتظامی ما مرفوع میشود و خستیار و استیلاهای همه معدوم  
 میگردد و همکاری بر وفق قانون و ضابطه جاری میشود و صورت می پذیرد -  
 هر که نصیحت نشود سر ملامت شنیدن دارد - هر ریاستی که اینسان بی انتظام  
 میشود مایه زور و استیلاهای دولتی قویتر میگردد و هر قدر که مردم این ریاست چنین  
 میکنند زور و اختیار و مداخلت انگلیش و رزیدنت بهادر پیش میشود و بنوشجات  
 دکن تیزم هم کسی را اعتنائی نیست و محرکین آن اخبار هم همه مایوس میشوند و بهر جا  
 نمیرسند -

اکنون ما چیزی هم از حالت نصارا و حکومت و وضع ملک انانی نصارا  
 مینویسیم و امید داریم که هم ندهان ما بغرض حاصل نکنند فعل ما را -

## باب هشتم

## حَالَتِ وَحُكُومَتِ نَصَارَا

منجی نرهد که امور عالم برود قسم اند - **اول** آن اموری هستند که نسبت دارند بخدا چون معبود و بخلق چون عبد و سرمانبر - **دوم** آن اموری هستند که نسبت دارند بخلق بنسبت یکدیگر و نیز بخدا چون حاکم حقیقی در میان خلق - اولین این دو قسم از مقصود ما خارج است در این کتاب زیرا که آن اموری بقلب و عقاید افراد بشر و شبهت هستند - اگر کسی را اعتقاد باشد که معبودی هست تکلیف او آن است که عبادت او را کند و فرمان او را برد - و اگر در خدائی او یا وجودیک خالق حریفی داشته باشد یا منکر عبادت او باشد یا بقسم دیگری نافرمانی او را کند یا بقسم دیگری نافرمانی او را کند یا معتقد وجود او باشد ولی در عبادت و بندگی او در رسالت رسولان و تنزیل کتب و عقیده دیگری داشته باشد و امثال اینها او تنبہانی جواب ده است خدا را چر که خداوند علی اعلیٰ خود فرموده است ولا ترزوا رة و نر اخری - درین صورت ما (یعنی من بنده و فقط من) ابد اکای و ایرادی نداریم بذهبت ملت و عقاید و وضع عبادات دیگری یا دیگران - نه در مذہب انصارا حرف میزنیم نه در مذہب یهود نه در مذہب گبر نه در مذہب شیعی یا سنی و نه در مذہب بت پرست - هرگز اهر عقیده که هست باشد - اما قسم دوم - این امور اموری هستند که غالباً ما در آنها گفتگو میکنیم و مقصود ما در آنهاست و این کتاب مشتمل است بران امور و مطالب - مگر این امور اموری هستند که اعم از آنکه بنحیث مستقیم یا بنحیث غیر مستقیم نسبتی بخدا داشته باشند یا نه داشته باشند و خواه در ارتکاب یا عدم ارتکاب آنها جواب ده

باشند خدا را یا جو ابده نباشند فقط انتظام یا عدم انتظام عالم و ارتباط یا عدم  
ارتباط اولاد آدم به بودن یا نبودن یا نیکی یا بدی آنها وابسته است - (و باید دانست  
که این امور را تماما و بعضا خواهد نسبت بدین دهند و خواه نسبت به تهذیب مقصود  
هر دو یکی است) - آن کسانی که در عالم آمدند و دعوی پیغامبری کردند و کتب  
آوردند و دعوی نمودند که آن کتب کتب آسمانی بود خواه پیغامبر بودند و واقعا  
و خواه نبودند و کتب آنها خواه کتب آسمانی بود و واقعا و خواه نبود و نیز کسانی که حکیم  
بودند ولی مانند فرقه اولین دعوی پیغمبری نکردند آنچه گفتند نوشتند از ابتدا  
خلقت جهان در میان هر قومی و در هر کجائی از صفحه ارض در میان میبود و نصارا  
و مجوس و هند و مسلمان و غیر اینها همه ازین دو قسم سابق الذکر خارج نبود و عمده  
قسم اخیر بود و با عقاید بنده اولین بر زمین آخری بود و اینها قواعد و قوانینی بود  
بجبت نظام عالم و ارتباط خلق یکدیگر - تورات و انجیل و دیگر صحف زند  
و اوستا و شاستر و غیر اینها همه بجبت انتظام عالم آورده شد و تمام پیغامبران  
حکما و علما بجبت بند و بست جهان و خلق جهان آمدند -

با جمله امور قسم اول را ما موردینیه میخوانیم (چنانچه خلق عالم  
همه خوانده اند) و امور قسم اخیر را امور دنیوییه - این همه تمهید برای آن بود  
که خوانندگان این کتاب بدانند که چنانچه سابقا عرض کردیم بحث ما بر امور دنیوییه  
هیچ قوم و فرقه و ملت نیست بلکه بحث ما بر امور دنیوییه است - لهذا ما امروز و  
در این زمان تمام امور دنیوییه نصارا را اینک میدانیم و نیک میشماریم بدون استثناء  
و لیکن شکی نیست که اگر ما کلام و دعوی خود را به همین جا ختم کنیم و مهمل گذاریم و  
گذریم مورد گفتگوی خلق خواهیم شد و خوانندگان این کتاب را فرصت بدست  
میدهند که بر ما ایراد گیرند و زبان اعتراض بر ما گشایند - پس قبل از آنکه دیگران

بر ما ایراد گیرند ما خود از طرف آنها ایراد میگیریم و جواب هم میدهم از طرف خود -  
 ولیکن ما جواب کرده و ما خلق را نمیدانیم و نمیتوانیم داد و فرود آوردن آنچه که در دلت از آنها رایانه  
 دانش و عقل و محنت اندازد و در حالت رای و عقیده یکسان نیست و اکثر و اغلب آنها یعنی  
 ۹۹ از صد آنها بکلی میدانند و مردم بازار اند و ما با هزاران از آنها گفتگو کرده ایم و  
 هر یک فراخور حال و دانش خود چیزی گفته - مثلاً یکی میگوید نصار اصد سال  
 با پنجاه سال پیش از این جانور بودند دیگری میگوید اینها به ستم خدا قایلند دیگر  
 میگوید اینها بی دین اند دیگری میگوید اینها گوشت خنثی میخورند دیگری میگوید  
 اینها با کافران خود در ا پاک میکنند دیگری میگوید زنان اینها پرده نمیکنند دیگری  
 میگوید زنان اینها با مردان غیر در کاری نمیکنند و با مردان غیر میرقصند  
 دیگری میگوید اینها سگ می پرورند و با سگ غذا میخورند دیگری میگوید بدن اینها  
 بد بوست دیگری میگوید اینها غسل نمیکنند دیگری میگوید اینها هفته یکبار معجزه  
 میروند دیگری میگوید زنان اینها مردان را می بینند قبل از آنکه عروس می کشند  
 غالباً بگریستند - دیگری میگوید اینها ظلم را نام نهاده اند عدل دیگری میگوید اینها  
 دروغ و کفر و فریب و عهد شکنی را میجوئند اکتیک و امثال ذلک کرده اند و ما کرده اند  
 از این چیزها میگویند - پس جواب همه را نمیگوئیم بلکه جواب مختصری میدهم همه را  
 علی الحرف و فقط بطور مثال که خود دریافت کنند امور دیگر این ملت را - اگر کسی  
 فرضاً بگوید که همه اعمال و افعال نصارانیک نیست ما میگوئیم این درست است  
 ولی علم و ادب در میان نصارا کارهای بد را نیک ساخته و برخلاف جهان نادانان  
 و بی ادبی کارهای نیک را در میان مسلمانان بد نموده - اینک ما مثالی  
 میدهم اگر گوش و دهوش و ادراک درست باشد - زنان نصارا را علم و  
 ادب چنان ساخته است که بی پردگی آنها مایه ترقی آنها شده و برعکس جهل و

نادانی و بی ادبی زنان مسلمانان را چنان کرده است که پرده نشینی آنها را باعث منزل  
و صد هزار نقص دیگر شده - در این صورت اگر کسی از ما سوال کند که بی پردگی  
خوب است یا پرده نشینی مادر جواب میگوئیم برای زنان نصارا بی پردگی و برای  
زنان مسلمانان پرده نشینی - و اگر کسی از ما پرسد که چون تو همه اعمال نصارا را  
نیکی میدانی رای تو چیست اگر زنان مسلمانان بی پرده از خانه بیرون آیدند  
جواب میگوئیم تا زمانیکه زنان مسلمانان بی علم و دانش اند کمال قباحه را دارند که  
از خانه خود بی پرده برآیند چرا که این فعل فی نفسه فعلی مجبی است بلکه اسباب و  
جماات آن چنان است که این فعل را تسبیح میسازند و نتایج بد از آنها را نیز میکنند  
- پس کارها بسته بوضع استعمال و جریان آنهاست چنانچه زهر وقتی شفا میدهد  
و وقتی میکشد و این هر دو خاصیت بسته بطریق استعمال آن است -

اما باید دانست که هر چند ماهمه امور دنیویة نصارا را  
نیکی میدانیم مع ذلک امر نمیکنیم که مسلمانان در نهمة کاری با آنها تاسی کنند  
بلکه ما میگوئیم که در این مقام باز امور بردو قسم است بعضی از آنها هستند که فوراً  
باید اخذ و تاسی نمود و بعضی از آنها هستند که بتدریج و لیکن این قسم اخیر غالباً  
این است که اگر گاهی کسی اخذ کند آنها را تاسی بدیگری هم نکند نقصانی وارد  
نمی آید - قسم اول مثل همین تربیت زنان است که ما میگوئیم فوراً باید اخذ و تاسی  
نمود و در ارتکاب آن فواید کلی متصور است و در عدم ارتکاب آن نقایص کلی  
مضمحل - قسم دوم مثل پرده نشینی است که اگر زنان مسلمانان تاسی بقوم  
ملت دیگری نکنند ابتدا در آن نقصانی متصور نیست و اگر پس از تربیت پرده نشینی  
را موقوف سازند هم نقصانی ندارد - ولیکن مادر جای دیگر مفصلاً در خصوص  
رای خود را نظا هر میسازیم و در اینجای فقط مثالی آوردیم که معلوم شود بر خوانندگان کتاب

یاسلمانان که کدام اعمال را میتوان و باید اخذ نمود و کدام اعمال را نمیتوان  
و نباید اخذ نمود - ماسخو اهیوم خطا هر سازیم که مثال امور دنیوی مثال صدق  
قسم طعمه و اشرب بر است که بر سفره چیده باشند هر چند که همه برای خوردن است  
ولی هر کسی باید بداند که کدام طعام و شراب بمزاج او سازگار است و تا چه اندازه  
و مقدار آنها نقصانی ندارد و او را ضرری نمیرساند باو - بسیاری از اعمال  
رسوم و عادات نصارا بالفعل بسیاری از مسلمانان اخذ کرده و تاسی نموده اند که  
ابداً پسندیده و مطبوع نیستند و در واقع نقصان دارند برای آنها و ما میخواهیم  
که مسلمانان چیزهایی را اخذ کنند که مفید است برای آنها - از آنجمله مثلاً  
تغییر لباس است که همین گورنر جنرال جدید را مطبوع و پسندیده نیامد تغییر  
لباس اهل هند و خصوصاً در دربار عام بانها گفت که لباس خودشان بسیار  
خوب و خوش وضع و مرغوب است - ولیکن انگریزان چند آنکه سعی دارند  
که مردم هند علم بیاموزند و آدم معقول شوند آنقدر سعی ندارند که آنها لباس  
انگریزی بپوشند و جاهل باشند -

از همه بالاتر و آنچه اصل اصل است مقصود ما را حکومت  
نیک است و قانون و محفلت - همه هنرها و کمالات در میان هر قومى از  
ابتدای عالم تا کنون در تحت این سه چیز بوده است و تا قیامت هم خواهد بود  
و بنزد برای ما امروز نصارا در این سه چیز ثانی ندارند (از دو صد سال  
پنج صد سال پیش سخن نیکو گوئیم) یعنی آنچه نصارا هستند همه امروز این سه چیز  
را کم و زیاد دارند و آنچه ملل و طوایف دیگر هستند در عالم ابداً این سه چیز را  
رانند از آن مخصوص مسلمانان و بهین سه چیز است که نصارا عالم را گرفته اند  
پیوسته میگیرند و خود خوش استند و رعیتشان هم خوش اند - ولی

کمال افسوس است که مسلمانان بواسطه چند چیز و صفت بسیار بد نیک را از بند می‌شمارند و خوب را از زشت فرق و امتیازی نمی‌گذارند - (۱) صفت تقصیب که لغت بر این تقصیب باد - از ابتدا مردمان صاحب غرض دنیا دار آنها را از خود می‌کنند و دلالت و راهنمایی کردند که ملان بگیرد و اهل ندهایب دیگر را دشمن و مکرده دانند و از آنها کناره جویند و آنها را نجس دانند و کارهای آنها را بد دانند و تاسی با آنها و اخذ مهر و کمال را از آنها حرام شمارند و این حالات و خیالات رفته رفته جنبی آنها شد - مثلاً چه بسیاری هستند که مرگ را بر خود هموار میکنند و مرض را میگذارند که طول بکشد و کهنه بشود و عاقبت با صد هزار مرگ را بر خود میکشند بجهت آنکه دو از دست نصار اینچونند و معالجه از دست دکتر می‌کشند و آن دو را نجس میدانند - (۲) بیخیرتی است - اکثر از مسلمانان چندان بیخیرت اند که گاهی بخمال نمی‌افتند که هر صفتی را که در ملان بگیرد است که نیک و مایه ترقی است اخذ کنند و خود را با آنها مساوی سازند و چون اشتغال با امور دیگر دارند و بی خیال و لا ابالی اند که اندک زمانی فکر خود را صرف نمیکنند که ببینند کدام صفت در سایر ملان نیک و موجب ترقی و آسایش است و آنرا اخذ کنند و پیروی نمایند - (۳) چندان اکثر حق و نادانند و از ابتدا آنها را احمق و نادان ساخته اند که بد بنال میسرند هر گونه خرافاتی را و بهر گونه خرافاتی معتقدند و بزودی معتقد میشوند و تقصیب جنبی که جنبی آنهاست هیچ حکمی نتواند آنها را از خیال آن خرافات و از عقیده پیروی آن خرافات باز دارد - مثلاً اگر دکتر می‌گوید که پنجاه سال داکتر و با علم و تجربه باشد کونین با آنها بد نمیخورند و برخلاف اگر حجامی یا پیرزنی پشگل گو سفندی با آنها بد میخورند و در اولین شفا و فایده نمی بینند ولی در دومین

شفا و فایده می بینند - اگر قصباتی بگویند تعویذ و تسمیه میباید برای  
رفع فلان مرض فوراً اعتقاد می کنند که ازان شفای یابند و بسحر و جادو دعا  
و امثال این چیزها مال اعتقاد را دارند -

بهر حال از زمانی که نصارا و برتری گذشتند روز بروز

خود را علما بنشینند و عمده بواسطه حکومت نیک و قوانین نیک و عدان ایضا  
آنها را بود و همیشه خود خوش بودند و رعیتشان نیز خوش بودند و ترقی خود را  
در همین چیزها دیدند و دانستند - برخلاف مسلمانان که از ابتدا حکومت نیک  
و قوانین نیک و عدالت گذشتند و بهر درجه که بودند از آنهم روز بروز  
فروتر شدند تا باینجا رسیدند که اکنون مادر همه جای عالم آنها را از لیا و خوا  
و منقاد دیگران نمی بینیم و از این هم روز بروز فردتر خواهند شد اگر بخیا  
ترقی خود نرفتند و سعی و جهد در ترقی خود نکنند -

## باب نهم

### حکومت انگلیس در هند

بر صاحبان عقل و دانش پوشیده نیست که احدی  
در این عالم مالک و وارث زمین نبوده است هرگز و نخواهد بود و ملک ملک خدا  
بوده و خواهد بود تا قیامت - ولی بحسب ظواهر در این خلیفت یعنی  
پس از طوفان نوح چون اولاد آدم که موال همه در یکجا جمع بودند کثرت بهم رسانند

هر چو قوه و جماعتی از آنها بیک زیمینی رفتند و آن زمین را مسکن ساختند هنگامیکه  
 آن زمین خالی افتاده بود - در واقع این جماعات مالکان واقعی آن اراضی بودند  
 بحسب ظاهر - پس از آن چون خلق عالم فزایش و کثرت یافتند باز فرقی بظن  
 بمرد و ایام و بنوبت حمله بردند و آن اراضی را از چنگ ساکنین نخستین آن اراضی  
 گرفتند و مالک شدند آنها را و اگر زور و استیلا هم داشتند مالکین نخستین را تابع  
 و منقاد خود ساختند و بر آنها حکومت راندند - از همان زمان ما باید بگویم  
 این رسم ظلم جاری شده و در واقع هر جماعتی یا قومی که بر سر زیمینی رفتند و ساکنان  
 نخستین آن را تابع و منقاد خود ساختند بناحق و ظلم این کار بار آورده -  
 ولیکن چون مدتی اینها در آن زمینها سکونت گزیدند اینها نیز بظاهر مالکان واقعی  
 آن زمینها شدند و باز روزگار چندی که گذشت فرقه یا جماعت یا قوم دیگری  
 آمدند و بر آنها استیلا یافتند و بر همین منوال حالت جمان باقی بوده است  
 تا کنون و باقی خواهد بود تا قیامت -

تا روزگاری دراز ملک ایران را باشنده قومی بودند  
 بحسب ظاهر قدیمی و باشندگان نخستین آن زمین و سلطنت از خود داشتند  
 و کسری از مالک دیگر و طوایف دیگر آمده بود و بر آنها حکومت رانده بود اگر چه  
 در آن بین تا چند کسی و قومی آمدند - ولیکن پس از آن عمر با حمله آوردند و ملک  
 ایران را گرفتند و مالک شدند - چندی نگذشت که جماعت و قوم دیگری  
 آمدند مثلاً تورانیان و از اینها یک قبیله و شعبه اول آمدند و قبیله و شعبه  
 دیگری از آن پس قبیله و شعبه از آن پس تا با هر دو - هندوستان ابتدا  
 مسکون گشت با همان جو قهائی از خلق که بواسطه خرابی و تباهی ملک بابل با  
 بواسطه کثرت عدد دشان پرگنده شدند بر روی زمین و اینها همان قبایلی

هستند که اکنون در کوهاستانها و جنگلبا سکونت دارند - پس از آن جماعت دیگر آمدند از کوهاستان هند و کش و طرف شمال و مغرب بهند و فرمانروائی کردند بر آن باشندگان اول و قدیم - پس از آن عربها آمدند و از آن پس ترکان و افغانان و تورانیان آمدند و آخر از همه نصار آمدند از مختلف قومها و از میان نصار قوم نگلیش بجا آمدند و این ملک را مالک شدند و امروز یکصد سال یا بیشتر است که این قوم مالک این ملک اند - همچنین بود حالت ملک قوم نگلیش که مختلف طوایف و قبایل بآن تاختند و هر یک سالهای درازی سکونت و استیلا داشتند در آن تا عاقبت با همین قوم نگلیش مسکون شد که تاکنون هم حکومت دارند اگر چه در اصل باشندگان نگلیش نیستند بلکه قبیله بودند که از اراضی شمالی ملک جرمنی آمدند - در این صورتها مسلمانان مالک واقعی ملک هند نبودند بلکه حمله آوردند و بزور و ظلم این ملک را گرفتند از قبضه دیگران و بهمان نحو نگلیش آمدند و ملک مذکور را گرفتند از مسلمانان - پس همانقدر که مسلمانان را حق مالکیت بر این ملک بود در آن زمان قوم نگلیش راست در این زمان و اگر باز قوم قوی تری آید ملک او خواهد شد - باین ملاحظاتی مسلمانان نمی توانند گفت که نگلیش آمدند و ملک ما را گرفتند و این ملک مال ما بود چرا که مسلمانان نیز غاصب فاتح بودند و اینچنانکه نگلیش -

ولیکن باید دانست که این ملک گیری را چون از ابتدا خلقت جهان عموم داشته و رسم جهان بر آن جاری بوده و جاری شده ما ظلم نمیخواهیم و ظلم نمیدانیم و اگر ظلم هستیم بوده همه خلق و طوایف یکسان ظالم بوده اند - مطلب سخن ما بر این بخش حالت مختلف طوایفی که هر یک بر ملکی حمله بردند و آن ملک را مالک شدند نیست بلکه مطلب سخن ما بر آن بخش حالت

این طوایف است که نسبت دارد بسلوک و رفتار آنها با خلق و با باشندگان  
 آن ممالکی که گرفتند هرگاه میکند مالک آن ممالک بودند بنظا هر و خلق آن ممالک  
 تابع و رعیت آنها بودند - اگر در این بخش حالت این طوایف جدا نگیر مادی  
 بینیم بد میگوئیم و اگر نیکی بینیم نیک میگوئیم - چنانچه قبل از این نوشتیم بعضی از  
 مسلمانان را ابد از ملک گیری خیال و اراده ملک را نمی نمود بلکه قتل غارت و  
 بردن غلام و کنیز بود - بعضی دیگر که مقصودشان ملک را نمی بود یعنی ملکی را  
 که گرفتند در آن اساس سلطنت نهادند و بساط فرمانروائی گسترده چون  
 غرق دریای هوس و حب جاه و شهت او پیروی خواهشهای نفس خود بودند و  
 گرفتار در دست خشم و غضب و شہوت پرستی و تن پروری و امراض بشمار  
 همه از این قبیل ابد خیال نکردند که همچنانکه مسلمانان رعیت آنها بودند  
 سایر خلق خدا هم که در دنیا بسبب مختلفه دیگر بودند رعیت آنها بودند یا آنکه یک نفر  
 یا صد هزار نفس خواه مسلم و خواه کافر کشته میشد همان عدد از رعیت آنها کم  
 میشد و همان مقدار نقص بر آبادی و معموری و دولت و آمدنی ملک آنها وارد  
 می آمد - یا آنکه اگر ظلم میکردند بخلق خدا بسا بود که خلق ملکشان بسا کم دیگر  
 میکردند و پناه بقوم دیگری بردند یا در صدد خصومت و استیصال آنها  
 بر می آمدند یا تن در میدادند که قوم دیگری قوی تر بیایند و آنها را از چنگ ظلم  
 اینها نجات دهند و بهر حال همه نقص دولت و مایه زوال آنها بود - و کسی  
 گمان نکند که مسلمانان از مسلمانان و هندو از هندو و ظلم نمی بیند چون از همان ذات  
 است و مسلمانان هر چه ظلم کردند بلبل دیگر کردند - نه چنین نیست بلکه برادران  
 دینی خود هم ظلم و جفا کردند چون قانونی در کار نبود - بهقتاد و دولت زمین  
 مسلمانان ظلم میکردند از چنانچه نصیبند بظلمت - و خصوصیت

عداوت آنها را اساس بر عقیده بود که هر که دیگری را خارج از طریقه خود بکشد  
 بهشت رود و نزاع و گفتگوی هر دو کس از مسلمانان جز بر خن خون یکی از طرف  
 انفصال نمی یافت - پادشاه و وزیر و امیر و ختمی مجولی بودند بصورت یافته  
 از حرص شهوت و قهر و غضب - همه حرص مل دیگری - زن هر بیچاره را شاه  
 و وزیر و امیر مالک بودند و اگر فقرا هم پیروی دین ملوک خود را میگردند با هیچ  
 فریادرس و داور نبوده زیرا که فریادرس و داور خود آن رسم را جاری داشته  
 بودند و جز این نبود که اگر برهه را از چنگ گری میگردفتند طعمه خویش میکردند -  
 یا بجمه مال خلق را گرفتند و خلق را کشتند و زن و اطفال آنها را اسیر و پایمال  
 کردند و بلاد و مزارق و اراضی و خانهها و معابد آنها را که در واقع اسباب  
 آبادی ممالک خودشان بود تباہ و ویران ساختند - گاهی بنحیال نیفتادند  
 که خلق را آزاد دارند و علم و هنر ترغیب دهند و طرق و شوارع را هموار کنند  
 و ببلاد و امصار یا ممالک دیگر بازگشتند بجهت آمد و شد و تجارت و فلاحات  
 و محنت را در میان خلق ملکشان مشوق شوند که بر معموری و دولت ملکشان  
 بیفزایند و هم خودشان براحث زیند و هم رعیتشان - مگر از نطف نضاً  
 چنین نبودند و در هر حال یکی بر خلاف مسلمانان بودند - پس ما میگوئیم  
 این قوم اخیر بهتر از آن قوم اول بودند و بحقیقت سزاوارد شایسته بودند که  
 آن ممالک را بگیرند و مالک آنها باشند -

باین وجهی که ذکر شد ما میگوئیم که استحقاق انگلیس  
 بر مالکیت ملکی هند بیش بود از مسلمانان و در واقع اینها حجت بودند از جانب  
 حق بخلق هند و حال که آنها بلا و آفت بودند برای خلق هند - مسلمانان  
 همیشه میگویند که اگر بیزان ملک هند را بشمشیر نگرقتند بلکه بفریب گرفتند -

مافی نفسہ بسیار خوشتر استیم و همین خصیلت را در قوم انگریز تعریف و تحسین میکنند  
 همین قوت کلام است که حال کوئی که مسلمانان گرد در با خون خلق را ریخته اند از  
 زمانی که این قوم قدم در این ملک نهاده اند کسی نمیتواند بگوید و یاد ندارد که یک  
 نفس واحد را این قوم بناحق یا برای ترویج مذہب شان یا برای گرفتن مال و  
 یا برای گرفتن زن یا دختر او کشته باشند - بجز معدودی از پست درو  
 مسلمان و بخصوص مسلمانان بیچسب و نجوبی نمیدانند که انگریزان چه کرده اند در  
 ملک ہند و برای آسایش خلق و حرمت و حفاظت جان و مال ذہاب و  
 عیال مردم و افزایش دولت و آبادی ہند - در این وقت پیہودہ و بیفایا  
 است کہ ما تمام نیکیہای فرمانروائی و ملکرانی انگریزان را در این ملک بیان  
 نہا زیم و جواب دہیم ہر فردی از مسلمانان را کہ اعتراضی کند بر ما و بر رفتار  
 انگریزان در این ملک و با خلق این ملک - تا مردم این ملک بخوبی علم نیاموزند  
 و حالات و خصال و عادات جبلی خود را از دست نہ ہند نخواہند دانست کہ  
 فرق میان نیک و بد چیست - ماکاری نہ داریم بصد یا پنجاہ سال قبل از  
 کہ مردم این ملک دلیل و برہان دستک از ما طلب کنند ما ہمین روز را ملا خطہ  
 میکنیم کہ لاردرپن (وامروز کہ لاردرفرین) در این ملک فرمانروا است بر  
 بیست و پنج کرد و خلق - اگر لاردرپن (یا دفرین) دہ روپیہ از کسی بر شوت  
 یا بزدہ بگیرد و ظاہر شود فوراً او را معزول میکنند و سزای سخت میدہند  
 و اگر خون بگناہی را بریزد فوراً او را بقتل میرسانند - کسی نیست کہ منکر  
 این چیز نباشد و جز جاہل متعصب بی انصاف و نادان - شاید بعضی صحفا  
 بیدانش ما را بگویند کہ تو خبر نداری کہ انگریزان ظلم ہم کرده و میکنند و خلق ہند  
 را محتاج بنان کرده و چنین و چنان کرده ما جواب اینہا را نمیدہیم تا قتی کہ بخوبی

علم یا موزند و از کارهای انگریزان خبردار شوند و آنوقت خود در آن گنبد که  
مقصود ما از نوشتن این چیزها چیست - آنچه را که اکثری از مسلمانان یا مردم  
مطلقاً ظلم میدانند از انگریزان ماعین معدلت و انصاف میدانیم و عین حکمت  
تدبیر ملکرانی پیشماریم چرا که آنها علم ندارند که بخوبی بفهمند ظلم چیست و عدل نصفت  
چه - مثلاً حکومت شخصی را میگوید چهار آنه بده من حفظ میکنم خانه ترا و تو شب  
بکمال آسودگی و راحت و خاطر حسنی در بستر خود بخواب و از بچکسپس اندیشه مدار -  
اگر وقتاً حکومت حفاظت میکنند جان و مال آنکس را این ظلم نیست بلکه آن ظلم  
است که حکمت آن چهار آنه را بگیرد و حفاظت نکند جان و مال آنکس را -

مثلاً بعضی از مردم کاری و سهپ دارند و سوار شده بر احوال میروند و سرکار  
همه روز زمین ما را صاف و هموار میکنند برای آنها و سهپ و کاری آنها لیکن  
ماهی یکبار یک چراسی می آید و کافذی می آرد که بیکر و پیچ تنگس بده هزار ما دشنام  
میگوید بسر کار و این را ظلم سرکار میداند - ولیکن این مرد از هیچ چیزی در  
جهان آگهی ندارد نه قانون میداند نه در اخبار ملاحظه میکند و نه انصاف از  
که اگر بشنود تصدیق کند که حتی فرمانفرمای هند (گورنر جنرال هم این تنگس را  
میدهد و مختصر باین مرد جاہل نیست - و چنان چهل در جہلت اینها محض است  
و بنای کار آنها بر مخالفت و مناقضت و ضدیت است که هیچ دلیل و برهان  
کتاب و قانون و اخبار آنها را ساکت نیسازد - از آنجمله ما خلاف گویان را  
تاکید میکنیم که در بیستی گزت تاریخ ۲۲ جنوری (۱۸۸۵) ملاحظه کنند در گفتگو  
سؤال و جواب می نویسد ایلتی و حاکم بیستی - بختل بچکسپس در ملک هند چه بندی  
و چه ایرانی چندان از انگریزان راضی نباشد که من ستم بعلت آنکه بیست دو سال  
است در این ملک ستم و گاهی مراد پلین نمرده اند پیش آنجسترت نکشید اند

بکورت و عدالت هضار نکرده اند و گاهی بیش از دو یا سه آنه محسن از من نگرفته اند -  
 زیرا که «کس نیاید بجا نه در ویش که خراج زمین دو باغ بده» و برخلاف همین حال کج  
 ماستم یعنی بنویا ولی آزار و همیشه چنین بوده ام کتابی میتوانم نوشت در آنچه دیده ام  
 از هم ندیدم همان خود که اقلاصد کس از بیگانه دشمنان درهند و ایران میدانشند و این  
 عدد ده گسن بیشک میدانشند آنچه که بر من رفته است در حیدرآباد دکن - ولی  
 کسی چنانال نکند که من نگریزان فایده دیده یا می بنسیم حاشا و کلا - با بحکم این  
 فقط یک مثال بود اگر اذکات کامل باشد لکن فاضل دیگر هم بر همین نهج ملاحظه میشود و آنرا  
 در عهد حکومت و دارائی مسلمانان (دو سایر مملد  
 خلق اشیا) پادشاه را قدرت کامل بود که مان جان و زن و فرزند خلق را  
 بگیرد - حاکم را این اقتدار بود و وزیر را این اقتدار بود امیر را این اقتدار بود  
 و کان ذالک - علمای را بخود و اگذاشته بودند که هر چه میخواهند میکنند  
 مسلمانان خود را بهتر از سایر مملد میدنستند و فرقی که در میان خلق بود فقط  
 دولت بود و فقر آهسته ذلیل غنی بودند - ذاتهای که دیر و چهار میخوانند آنها را  
 در این ملک پست ترین ذاتها بودند هر چند که بنده خدا بودند مثل دیگران -  
 مردمان رفییل و بد فعل بنام پدر و جد و خاندان نان مفت میخورند و زرمفت  
 میگرفتند - سید و ملا و برهن و در ویش و شاعر و نجسم و زمان ر قاص  
 و قوا و هزال و کبوتر باز و پهلوان و قصه گو و فقیر و هزاران گروه دیگر بسیار  
 بودند و زرمفت میگرفتند و نان مفت میخورند - چرا که بسیاری عفو  
 میشد و بسیاری از مردم خراج ملک و خانه و غیره ب حکومت خود آنگذیدادند -  
 خدمتیکه در نزد پادشاهان حرمت و فرودشت غالباً قتل نفس بود یا  
 آوردن زن و دختر بیچاره پادشاهی و بد گفتن از مملد دیگر و دشنام گفتن از

مذاهب دیگر یا خراب کردن تجانه یا شکستن بی - تعریف پادشاهان در سخن  
 خون اهل مذاهب یا مذاهب دیگر بود بهانه ترویج دین و برای جود بخشش و عفو گناه  
 گناهکاران و خیرات و تبرکات و نذر و نیاز بهیوده میبخشند - خصمال نیک  
 پادشاهان و مردم و سمنی و عداوت بود از سایر ملل و تعصب مذاهبی و عبادات  
 بی معنی و حرمت داشتن از فقرای چرسی و بنگی وافیونی یا دراویش هرزه گرد  
 یا مطرب رقص و زیارت قبور اولیا - شجاعت و بهادری این بود که کسی  
 خون بیگناهی را بریزد و شمشیر کشیده بندگان خدا را بیدار بکشد و خود را طوب  
 را از دغا زنی - ولیکن در عهد حکومت انگلیش اکثر این اعمال و عادات برخلاف  
 اینهاست و در میان این قوم اصول و قوانین و ضوابط ملکرانی دیگر است -  
 انگریزان فرقی در میان مسلم و هند و نصارا و سیاه و سفید و برهن و دیر  
 و رومی و حبشی نمیگذارند - حرمت خلق نزد این قوم بعلم و دانش در رفتار و  
 اعمال نیک است - نان مفت کسی نمیدهند و قاعده اینها بر این است که  
 همه خلق باید محنت کنند و لوازم انسانیت و شرط تمدن که معنی آن ارتباط  
 و احتیاج خلق است بیکدیگر بجا آرند و ز کجی میدهند که خدمت با آنها کنند  
 و شستن این ملت نیستند و کاری بدین و مذاهب و آئین و رسوم مذمومیه کسی  
 ندارند تا هنگامیکه فساد در ملک نمیشود - هزار تا ذات دگر دره بهزار تا  
 طریقه و صورت شکل بیرون می آیند بنام مذاهب و تابوت و شیر و ببر و  
 پلنگ و علم و بت های رنگارنگ و هیاهو بسیار مختلف بود شیطان  
 و فرشته و پهلوان بیرون می آرند و در کوچه و بازار هر فعلی را که بخواهند  
 بجا آرند بحسب علم و دانش و تمذیب یا عدم تمذیب بموجب رسوم و عادات  
 نیک یا بد خود بجا می آرند و ابدانه حکومت مانع اینها میشود و نه یکی میتواند دیگر را

مانع شود و سخنی در ذم و قبح او در مذاهب او فعل او گوید - مقصود را سزا می بیند  
 هر که باشد و قاتل را قصاص میکند هر که باشد - پادشاه و گدار در اصل  
 ملکرانی این قوم حقوق ملی است هر چند پادشاه باشد و دیگری گدا - آنچه میکنند  
 همه را بر وفق عقل و حکمت و قانون و آرای خلق میکنند و هندی و ستانی و  
 انگلیش (یعنی اهل ملک خودشان) را بیک چشم نمی نگرند - هر هندوستان  
 بهر درجه و مرتبه که باشد بمال آزادی میتواند بگوید و در اخبار بنویسد هر چه  
 که بخواند برخلاف پادشاه و حکومت اگر موجب فساد در مدینه نشود  
 و لیکن در ترکی و ایران و اقلانستان فقط یک سخن بر زبان یا قلم نمی برد  
 سرش را از تن جدا میکنند و ملک مال و عیالش را ضبط میکنند و  
 خانمان و خاندان و قبیله اش را بر می اندازند و حتی در حیدرآباد دکن  
 با یکس نمی تواند آزاده چیزی بگوید و بنویسد و حال آنکه در کلکت که در  
 میگویند و کردها می نویسند - اگر خلاف اینهاست که نوشته شود آن ناپا  
 است و آن هم بنا بر مصلحتی خواهد بود - اگر از آحاد ناس کاری بشود در پناه  
 این قوم که ظلم باشد در حق کسی یا کسی را بگیرند یا خلاف انصاف دیگری کنند  
 این سبب نسبت به اصول و قوانین ملکرانی آنها ندارد و دلالت نمیکند بر بدی  
 اصول و قوانین ملکرانی آنها بلکه در اصول و قوانین ملکرانی آنها هم خلق میکنند  
 و هر که ظلم و تعدی بدیگران کند هر که باشد بسزای خود میرسد در  
 صورتیکه جرم او ثابت و ظاهر شود -

آنچه قوم انگلیش در این ملک کرده اند خوب پیوسته و  
 همه روزه میکنند در آزادی خلق در تربیت خلق در حفاظت حر است  
 جان و مال و عیال خلق در افزایش دولت و تجارت و فلاح و آبادی ملک

در ساختن حلقه و شوارع و جاری نمودن ریلوی و جهازات آتشی و تلگراف  
 و در ساختن پلها و عمارات و جاری کردن نهرها در حفاظت و حر است مساجد  
 و معابد هر مذهب و قلمی در نگاهداری عمارات قدیمه در جاری ساختن آموختن  
 علوم و لغات قدیمه اهل ملک در فراهم آوردن اسباب صحت و سلامتی خلق  
 در افزایش دادن و اختراع کردن و مروج داشتن اسباب آسایش و راحت  
 و خوشی خلق و از همه بالاتر در آموختن علم و حکمت و هنر و کمال و تربیت نمودن  
 خلق این ملک و در صد تا و هزار تا امور و کارهای کلی و جزئی دیگر اکثر از مردم  
 این ملک تاکنون ندانسته و نخواهند دانست تا هنگامیکه بخوبی از زبان و  
 علوم و قوانین آنها آگاهی نداشته باشند و اقلاده هزار جلد کتاب هم نداشته  
 باشند - در بمبئی گزرت ۲ اپریل (۱۸۸۵) فقط چند روز قبل نوشته که در  
 سال ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ کم از ۴۰۰۰ دختر (یا زن مطلقا) در مدرسه تحصیل  
 علم مشغول نبودند که از آنکه ۳۱۰۰۰ هند و بودند و ۲۰۰۰ مسلمان - و در  
 تاریخ ۶ اپریل (۱۸۸۵) در رپرت یونیورسیتی کلکته از بابت سال مذکور فوق  
 نوشته که در ۶۰۰۰۰ مدرسه یا مقام تعلیم و تربیت (اینستیتیوشن) قریب  
 یک میلیون و نیم نفس تحصیل علم میگردد اند - این اشخاصی است که همه جانور  
 و جنگلی باشند ولیکن سعی و اہتمام انگریزان اینبار آ آدم کرده اگر چه عقیده  
 مسلمانان خصوصاً بعضی از دوستان ما اینها همه بیدین و تین شده اند  
 و حکومت انگلیس اینبار اہم بی نمان کرده - این چیزها را کسی بعوام بگوید  
 و برای عوام و کسانی که نقیض میگویند بنویسد بکلی بیفایده است و مانع  
 این چیزها را برای آن فرق نمی بینیم بلکه برای آن معدودی می نویسیم  
 کسی بجهت ترقی کرده اند در علم و دانش و قلب تصدیق کنندہ دارند و

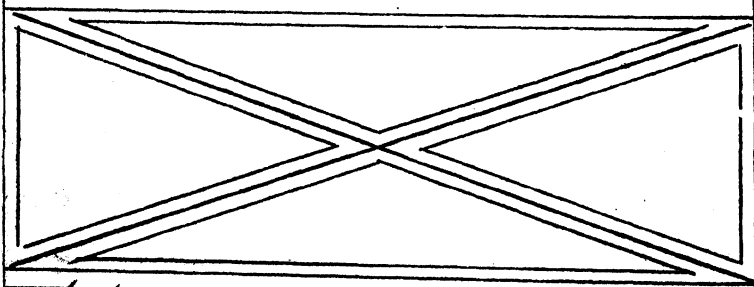
از نوشتن این چیزها برای آن صنف از خلق مقصود ما این است که چون آنها میسرند  
در صد و آن بر آنچه که هما المکن سعی و اهتمام کنند که عوام و جمعی آنها علم  
بیا موزند و رفته رفته این چیزها را خود بفهمند و تمیز آرند و درک کنند  
مقصود آنست که در این سال مذکور لار در فرین (کونست آف دفرین) اندیشیده که اکثر آن  
زن طلب کنند از یورپ یا امریکا بجهت زنان پرده نشین هند و تربیت زنان هند  
در این علم و هنر چه نعمت عظمائی است و هیچکس تا کنون غنیشیده بود و چه بسیاری  
که از اهل هند نمیدانند و شکر آنرا بجای نمی آرند — بنده بخوبی فایده این کار  
را میدانم زیرا که هزارها مرد و زن طفل می میرند بجهت و خود اگر نیستند از سبب  
و نسبت بسحر و جادو می دهند —

اشتهار یکه ملکه انگلستان داد در سال ۱۸۵۸ ع

هنگامیکه فرمانروائی ملک هند را بتخت مستقیم در قبضه خود گرفت بر اکثری از  
اهل این ملک هند و مسلمان معلوم نیست و آنها نیکه شنیده اند و بر آنها معلوم است  
هم بیشتر باور میکنند که ملکه و حکومت ثابت بقدم دستوار استند یا با باشند  
در آنچه که وعده نموده اند و قول داده اند با اهل هند — لیکن ما باور می کنیم  
کمال اعتماد را داریم بر صداقت و راستی وعده ما و قول و قرار آنها — بعضی  
از فقرات آن شتهار اینهاست که ما در ذیل بخط و عبارت انگریزی مینویسیم  
ترجمه میکنیم در فارسی برای خوانندگان این کتاب

"We declare it to be our royal will  
and pleasure, that none be in anywise  
favoured, none molested, or disgusted by  
reason of their religious faith or observance"

ances, but that all shall alike enjoy the equal and impartial protection of the law; and we do strictly charge and enjoin all those who may be in authority under us, that they abstain from all interference with the religious belief or worship of any of our subject, on pain of our displeasure. And it is our further will that, so far as may be, our subjects, of whatever race or creed, be freely and impartially admitted to offices in our service, the duties of which they may be qualified, by their education, ability and integrity, duly to discharge."



یعنی "ما ظاہر علیا زیم کہ میل و خوشی مانہیت کہ بیچکس  
(از مردم ہند) بیچوچہ امور و التفات نباشد و بیچکس مورد شکستہ و در دسترس داند

واقع نشود برای مذہبیکه معتقد آن است و پیروی آنرا میکنند و مراسم آنرا بعمل می آرد ولیکن همه یکسان و بدون طرفداری در تحت و در حمایت قانون باشند و با بحال سخت گیری تا کید میکنند و امر بینا می تمام کسانی را که در تحت ما اقتدار و حکومت دارند که بجای کناره جویند از مداخلت در امور مذہبیته هر یک از رعایای ما و در خلاف آن و انحراف از آن و عید قهر و ناخوشی خود را آبتنا داده ایم - و علاوه بر این میل خاطر ما این است که تا ممکن باشد رعایای ما هر ذات و بهر ملت و مذہبی که باشند بازادی و بدون طرفداری داخل شوند در هر خدمت و عملی در چاکری ما مشروط بر آنکه قابلیت داشته باشند که از عهده بر آیند یا وسیله علم و توانائی (یعنی خردمندی) در استبازی خود در کار -

در سال ۱۸۸۴ (سال گذشته بود) حکومت هند

خواست که چیزی از آن وعده را در فاکت یعنی مجبسترتی های هندوستانی را همان اقتدار دهد در سزادادن به مقصرین انگریز که مجبسترتی های خود آتقوم است و بر سر این مطلب آشوب با وقتها شده که در میان ما مسلمانان بر سر قتل صدر آن کس نمیشود - انگریزان راضی نمیشدند که حقوق خود را از دست بدهند و حکومت میخواست ایفا به وعده ملکه خود کند و بر سر این مطلب مجلسها شد و قطعات داده شد و عریضها به لندن نوشته شد که لکها خلق از موافق و مخالف دستخط کردند و آن نطقها و نوشتجات کتابی گشت مشتمل بر سه هزار صفحه - مگر مردم هندی از هزار اطلاع از آن نذار در هر چند عالم همه آگه شدند - ولیکن خطا کرد مردم زیر تمهنگامیکه لاردرپن دار دکلمته میشد و جسمی از انگریزان آوازها بلند کردند تا به تازی و در هر اخباری چاپ شد و بر سر زبان هر کسی بود بیشک تمام مردم هند شنیدند و فهمیدند همین قدر هست که از هزار بلکه لک میلی اعتنا نکرد و غالباً مسلمانان -

و در این مطلب هر یک از اینگونه مطالب که نسبتی داشته باشد ملک داری  
 انگریز این چندان باریکی حکمتها هست که مردم هند غالباً نمی دانند نمی فهمند  
 یا بخوبی درک نمیکند تا آنکه بخوبی عالم نباشند و انصاف قلبی نداشته باشند  
 و هر جزئی و کلی را بنظر غور و تحقیق ملاحظه نکنند - اقدار سه ماه قید و  
 یکمزار و پیه جرمیانه بیش ندادند به مجبوسیت های هندی که قبل از این هم  
 همین مقدار اقدار داشتند و اکنون اقدار آنها شش ماه و دو هزار و پیه  
 جرمیانه شد ولی مساوی با مجبوسیت های انگریز شدند - مردم این سوی  
 زمین یعنی مشرق بخصوص مسلمانان که از ریختن خون صد هزار نفس از مردن و دله  
 گرفته تا طفل شیرخواره پروائی ندارند و از غارت کردن شهری و ملکی بناحق و  
 ظلم چاه انتنای خواهند کرد به اقدار سه ماه قید و هزار و پیه جرمیانه که کمال  
 بر سر آن گفتگو شود - بلی آنها نمی فهمند و نخواهند فهمید تا آنکه صاحب پیش  
 نشوند و قلب منصف بهم نرسانند - همین مقدار اقدار خیلی اقدار است  
 بی نهایت عزت و حرمت دارد و در نزد عقل و قانون ولی بیدان نشان این ملک  
 نمیدانند که این جزئی اقدار بچه اشخاصی داده شده است - این اقدار  
 باشخاصی داده شده است که نمبر اول یعنی در درجه نخستین استند در علم و  
 دانش و لغت دانی و نهدیب انصاف قلبی و سالهای دراز خدمت از حکومت  
 خود کرده اند و در ملک انگلستان سالهای چندی بوده اند و از عادات و رسوم  
 اهل آن ملک کم و بیش آگه استند و معذالک حکومت را هنوز بحال خاطر جمعی  
 بر آنها نیست از قلوبشان آگهی جز آنکه فقط بطاهرشان نظر میکند -  
 نه چنین است که ظالمان چندی را بکار نند و بخوار و با آنها بگویند که شما را اختیار  
 کامل است خون خلق را بریزید و مال خلق را غارت کنید و هر چه نفوس را به شما

امر میکنند باتباع عمل کنید - من یقین دارم که هر زمانیکه مردم هند خود را  
 تکمیل دهند در علم و دانش و تهذیب و معرفت و لیاقت و اخلاقی و دولت و حکومت  
 راستبازی و ایماننداری همه خدمات لایقه عظیمه حکومت هند را انگریزان  
 با آنها واگذارند و آنها نیز شریک شوند در امور حکومت و ملکرانی بیش از آنچه  
 بالفعل هستند - البته اهل هند عموماً و مسلمانان خصوصاً شکایت هم دارند  
 و بعضی از شکایتهای آنها هم معقول است یعنی آنچه را که علما و دانشمندان آنها  
 میگویند و در اخبار مایندوبند و ما مکرر می شنیم - ولی رفع شکایت آنها  
 نمیشود جز آنکه خود را از عملهای نکو پیده بری دارند و علم آموزند و با سلاح  
 و اسباب دانش رفع شکایتهای خود را طلب کنند از حکومت خود -

در خاتمه این بخش از این کتاب ملاحظه میکنید  
 هم مذهبیان خود که بتامل و غور نظر بر این کتاب و تعصب و بی انصافی را برکنار  
 گذارند و بحال خاطر جمعی بدانند که مانع مسلمانان ستم و برادر با آنها مگر صاحب  
 انصاف و معرفت و با قلب صاف و نیت خالص و بغرض و از روی مملکساری  
 و خیرخواهی و در دو حسرت و بدون طرفداری نوشته ایم این کتاب را محض  
 بجهت آنکه هم مذهبیان ما ترقی کنند و در دنیا خوش باشند و در آخرت  
 نیز خوش باشند - اگر مادعوی کنیم که از بد و اسلام تا کتون احدی  
 در میان ما مسلمانان نیامده است که باین درجه خیرخواه اسلام و مسلمانان باشد  
 که ما هستیم و تا باین حد بغرض و بی تعصب و خیرخواه همه فرق و شعب  
 مسلمانان امطلقاً و در ظاهر و باطن ساعی در ترقی و خوشی و راحت  
 هم مذهبیان خود باشد که ما هستیم احتمال کلی میرود که ما در دعوی خود  
 صادق و سربومی خلاف و اغراق نباشد - کسانی که آمدند و رفتند

و در هر گوشه از عالم زبند و هنوز که ما از آنها هستند در هر شهر و بلده  
 از ممالک مسلمانان الهمه از قبیل این هندی کاذب بوده هستند که افزودند  
 در سودان است و چند کث جاها را پیرو دارد و سایر مسلمانان او را کاذب  
 میخوانند همه باین نحو خلق را بضالت در انداختند و حیوان ساختند و لیکن  
 سعی ما این است که خلق آدم و انسان شوند و حال آنکه دعوی پیغمبری و دیانت  
 و امامت و پیرو مرشدی و حکمت و اجتهاد و فضل هم نمیکنیم - اینها همه  
 سعی نداشتند و کردند که کلیم خویش را از آب بیرون کشند ولی ما سعی داریم  
 که غرق را رانی بخشیم - آنچه مانوشتم فی الجمله بود از امراض مسلمانان و  
 اکنون ما را اراده آن است که ادویه این امراض را هم بنویسیم و امیدواریم که  
 امراض مسلمانان با دویه هائیکه مانسخه آنها را می نویسیم و دستور العمل میبیم  
 این ملت را که بکار برند کم و زیاد شفا یابند و چیزی رو به بهبودی نهند -  
 ما خواب و آرامش را بر خود حرام کرده ایم و امیدواریم که بتوفیق الهی همواره در  
 سعی و کوشش و محنت خود ثابت قدم باشیم بلکه از خون خود هم میگذاریم  
 اگر اهل مذہب ما ترقی کنند و صورت بهبودی و امید بهبودی باشد بر  
 آنها - مبادا هم مذہبان ما از نوشتجات ما چیزی دیگری معلوم کنند برخلاف  
 اراده و نیت ما و خیالات ما را بجز دیگر حمل و تاویل نمایند و تمام سعی و  
 کوشش ما باطل شود - بیشک سستی مانجوی از ما ناخوش خواهند شد و شیعه ما  
 بنجوی و هندی مانجوی و ایرانی مانجوی ولی این است و جز این نیست که  
 جز نادان و احمق دیگری از آنچه مانوشتم ناخوش نمیشود چرا که ماستی و شیعه و  
 هندی و ایرانی را بیک چشم دیده ایم - اگر مسلمانان مطلقاً از ما شکی  
 کنند باید تا مل کنند که ما نیک و بد ظل دیگر و نصار را هم نوشته ایم اگر سستی ما

شکایت کنند تا مل نمایند که ما از شیعیما ابد اطرفداری نکرده ایم اگر شیعیما  
 شکایت کنند تا مل کنند که ما خود شیعه ایم اگر هندی ما (مطلقاً) شکایت  
 کنند تا مل نمایند که ما از ایران خود هم تعریف نکرده ایم و ایرانی و هندی و  
 ترک و افغان و همه مسلمانان عالم را یکسان دهنده ایم و آنچه را که نسبت  
 بآنها و سلاطین و بزرگان آنها داده ایم همه بیان واقع است و بی تمس  
 نیست و نتیجه این همه بهبودی و خیرخواهی آنهاست - ما از آن در بخش  
 و خروشیم و از آن چون ماهی بیرون از آب در التبایم و از آن در آتش  
 حسرت و اندوه کبابیم و از آن بر سر و سینه میزنیم و خواب و آرام را بر  
 خود حرام کرده ایم که می بینیم هندی رفت و ترکستان رفت و ملک ترکی  
 و ایران و مصر هم قریب برفتن است و فقط یک هفته دیگر یا که ما زیادتر  
 باقی مانده است که معلوم شود آیا افغانستان بدست افغانان خواهد ماند  
 یا بدست روسیان (زیرا که امروز که بنده مینویسیم این فقرات و این  
 مره چهارم است که این کتاب را مینویسیم ۱۲ اپریل ۱۸۸۵ عیسوی است  
 و ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۰۲ هجری) ولیکن مسلمانان هنوز در خواب  
 غفلت درند و بصحبت زنان و لهو و لعب گرفتارند و گفتگو با و پلقتیک ما  
 در میان دارند از آمدن روسیان و همدی کاذب -

اللَّهُمَّ وَفِّقْنَا لَافْخَرِ مَجْمُوعٍ مَدِيٍّ وَاللَّهِ



حصه دوم

---

ادویہ امراض مسلمانان

## مَقَدِّمَةٌ

قبل از آنکه شروع کنیم در بیان ادویه امراض مسلمانان  
(یعنی رفع نقایص و قبایح ایشان) باید دانست که مسلمانان در این زمان  
بر دو قسم و صنف اند -

**اول** آن کسانی که از خود پادشاه و دولتی دارند بالاستقلال  
**دوم** آن کسانی اند که از خود پادشاه ندارند و در تحت حکومت  
و انقیاد ملل دیگر اند - صنف اول را امراض پیش است از صنف دوم و  
هر چند که امراض مسلمانان لائقه و لائقه است مگر ما فقط معدودی را  
بیش در این کتاب ننوشتیم و آن معدود را ما اصل صیقل و مادر همه امراض  
ایشان دانستیم و اکنون نیز از جمله امراض مسلمانان ما فقط معدودی را  
که اصل صیقل آنهاست بعلم می آریم -

بجز درای ما صنف اول مسلمانان را هشت مرض است  
رودی هم رفته دهشت دو اهم در کار دارند - صنف دوم مسلمانان چهار مرض است

دو چهار دوا در کار است - امراض صنف اول مسلمانان چهار از طرف حکومت  
 است و چهار از طرف رعیت و لیکن در صنف اخیر چهار مرضی که آنها است فقط  
 از طرف رعیت است و دوا ی آنها نیز چهار و بدست خود رعیت است -  
 مگر یک فرق کلی دارد که در صنف اول چون امراض حکومت سخت تر است و  
 در واقع امراض رعیت نیز عین امراض حکومت و از اثر امراض حکومت است  
 لهذا معالجه آنها هم سخت تر و مشکل تر است - و لیکن در صنف اخیر چون در  
 وجود حکومت مرض نیست بلکه مرض فقط در وجود رعیت است معالجه آن هم  
 آسان تر است اگر رعیت در صدد آن باشد که رفع کند آن امراض را از خود  
 مسلمانانیکه پادشاه یا حکومت از خود دارند و بحسب ظاهر هم پادشاه و  
 حکومت آنها مستقل است چهار طایفه اند مصریان و ترکمان عثمانی  
 و ایرانیان و افغانان - بقیه مسلمانان عالم غالباً بلکه تماماً پادشاه و  
 حکومت بالاستقلال از خود ندارند و رعیت یا مطیع ملل و طوایف دیگر هستند  
 (اگر چه آنها نیز که حکومت از خود دارند در واقع تابع ملل دیگر هستند) از جمله  
 مسلمانان هند وستان اند و در این کتاب بمقصود ما از مسلمانانیکه تابع  
 و رعیت دیگران اند فقط مسلمانان هند است که مایخو هم امراض آنها را  
 دو کنیم اگر میل و خواش داشته باشند -

امراض صنف اول مسلمانان اینهاست از طرف حکومت

- (۱) مطلق العنان بودن حکومت (۲) فقدان مجلس شورا
- (۳) نبودن قانون و (۴) عدم معدلت و انصاف - و اینهاست
- از طرف رعیت (۱) عدم تربیت نیک (۲) عدم پاسداری
- (۳) عدم امانت داری و (۴) عدم محنت و مشقت کشی - و لیکن

امراض مسلمانان صفت دوم فقط همان چهار مرض اخیر است که در صنف اول بود  
 هر چند که در واقع این هشت مرض دو مرض است و دوای آنها هم دو است -  
 یکی مطلق العنان بودن حکومت و ضد آن و دیگری عدم تربیت خلق و ضد آن  
 ولی با حجت بیان کم و کیف و تشریح هر یک را چند شعبه قسمت قرار می دهیم -  
 و علاوه بر این بالظهوره این شعب در هر چیزی هست و بیان هر یک نیز  
 لازم است و ارتباط هر یک بدیگری لازم و ملزوم است و این جمله روی تخریب  
 آن چیزی میشود که مقصود است چرا که احتمال کلی میرود که یکی را کمال باشد و  
 دیگری را نقص و با جمله آخر آن ناقص میخوانند خردمندان - مثال آن مثال  
 عمارتی است که مشتمل است از بنیان و ارکان و سقف و لیکن هر چند که این همه  
 را روی هم عمارت میگویند اگر یکی را نقص باشد چنان است که همه عمارت را  
 نقص باشد - مثلاً جسم انسان مشتمل است از سر و گردن و صورت و دو گوش  
 و دو چشم و یک دماغ و دو دست و دو پا و اجزای دیگر همه متناسب اگر یکی  
 از این اجزا را نقص باشد تمام آن جسم ناقص و ناکامل است - در این صورت  
 احتمال کلی میرود که در حکومت اگر محاسن شوری نباشد بکلی ناقص باشد -  
 اگر معدلت نباشد بکلی ناقص باشد - و در تربیت بسا هست که در علم و  
 دانش نقص باشد یا در تهذیب و اخلاق و بهر حال باز ناقص است -  
 پس ضرور است که وضع و طریق دگم و کیف هر یک بیان شود - و بسکن نیز  
 رای ما آنچه را که اراده ماست در این کتاب درج شود اگر یک نقطه در تمام آن  
 نقص باشد ابد امید ترقی برای مسلمانان نیست و تا قیامت بهمان منوال  
 خواهند بود که تا کنون بوده اند و برخلاف اگر بر آنها عمل شود بطور کمالیت  
 امید است که با دفع ترقی و کمال برسند - و باید دهنست که این امراض و

العیبه در واقع نیک چیز هستند و از یک جنس اند مثل اینکه معده از پر خوردن خراب شود و بهبودی آن به کم خوری باشد و لهذا ما امراض مسلمانان را در واقع ابتدا ذکر کردیم و اکنون معالجات و ادویه آنها را ذکر میکنیم که بهمان اصلاح آنها باشد و دیگر آن امراض را تکرار نسئیم بلکه اصلاح آنها را بیان میکنیم

## باب اول

### در اصلاح حکومت مسلمانان

باید دانست که در حقیقت معنی حکومت و مفهوم آن در ممالک مسلمانان گاهی و هرگز نبوده است و آن معنی و مفهوم که مقصود مطلق دیگر است از لفظ حکومت آن معنی و مفهوم نیست که مقصود مسلمانان بوده است و تاکنون هست از لفظ حکومت - در میان مسلمانان همیشه تمام امور ملک با اختیار پادشاه بوده و قول و فعل او قانون ملک بوده و پادشاه مطلق العنان بوده و اگر چند کسی هم گرد او بود از پیشوایان هر چه من الوجوه اختیاری نداشته اند که مداخلتی در کار او کنند و هرگز این اشخاص مشاوری پادشاه نبوده اند در ملکرانی - ولی حکومت در میان طوایف یا مطلق دیگر مخصوص در این زمان یا پادشاه است و چند وزیر که روی هم رفته و مستفقا حکومت از آن است یا پادشاه هم نیست بلکه فقط جمعی هستند که مثلاً هر یکفای آنها و اگر است و یک شخص واحد را تا اندازه اقتدار پیش است از سایر اجزای آن جمیع و آن هم از طرف خلق - باجمعه در این صورت ما

در هر کجا بیکه لازم شود در این کتاب پادشاه میگوئیم و پادشاه خطاب  
مینکنیم حکومت مسلمانان را -

پادشاهان اسلام را باید بدانند که آنچه تا کنون  
مردمان نادان بخیر و خوشامد گوی متملق در کتب نوشته اند یا بزبان گفته اند  
نسبت به پادشاهان (یعنی پادشاهان اسلام) که ظلال شدستند و مالک  
جان و مال خلق خدا اند برخلاف و غلط نوشته و گفته اند و ابد ابد وقت  
و انصاف ننوشته و نگفته اند و آنچه از این قبیل چیزها نوشته و گفته اند  
همه برخلاف عقل و دانش بوده و مایه تباهی آنها و سلطنت و ملک و رعیت  
آنها (یعنی پادشاهان) - ابد پادشاهان را خست یاری بر جان و  
مال خلق خدا نیست - پادشاهان چاکر و خدمتگزار خلق اند و مواجب خوا  
همچنانکه مزدوران - اینها را خلق گزیده اند و مزد میدهند که حفاظت و حراست  
کنند جان و مال و اهل و عیال آنها را و فراهم آرند اسباب آسایش و رحمت  
آنها را - و خلق هم باید بدانند که پادشاهان بیکچ حق برتری بر آنها ندارند  
جز آنکه آنها گزیده اند که مانند شبان حفاظت از جان و مال ایشان کنند  
و در این صورت میتوانند و حق دارند که کمی را از تحت فرود آرند و دیگری را  
بجای او بنشانند - پس تا هنگامیکه پادشاهان خست یار کامل دارند و  
مطلق العنان هستند و جان و مال خلق را ملک خالص خاص خود میدهند  
و حقوق خود را نمی شناسند و حدی برای حقوق خود مقرر ننمیدند و از خست  
و اقتدار خود نمی گاهند همواره ملک آنها خراب و تباه است و خلق ملک آنها  
در شکنجه عذاب اند و بنده و برده اند و تمام آفتای هر ملکی از مسلمانان  
(غیر مسلمانان) بواسطه همین خست یار کامل پادشاه است و عدم آزادی خلق

البته بیج پادشاهی در میان ما مسلمانان میل قلبی ندارد که خستیا خود را کم  
 کند و از هم او هوس نفسانی و شهواتی خود دست بردارد و آنچه ما از سلطان  
 حال ملک عثمانی شنیده ایم که در اخبار تیز نندن بود و ما خود ترجمه کردیم  
 و نیز از پادشاه حال ایران که بعضی از جمله از زبان و حالت او نقل بر بیان  
 میکنند بطور یقین کذب بوده است و اینها گاهی شوق و خواهش تدارند  
 که از احتیاج کامل خود دست بردارند و چنانکه گفته اند مستی حکومت از مستی  
 شراب بیشتر است نمی توانند بر خور هموار کرد که چیزی از خستیا آتها بکاهد  
 مگر این بواسطه آن است که اینها بطور واقع نمیدانند خوشی و آسایش و بزرگی  
 جلال و عظمت و زور آتها و ملک و رعیت آتها بچیز است و وابسته  
 بچیز باید باشد — اینها نمیدانند که زور و عظمت دولت و دس و  
 جز منی و فرس و نگند و امریکا آزادی خلق این ممالک مذکوره است بلکه  
 و نوپ و جومات تپشی و تار پیده آتها — سلاطین اسلام زور و استیلا را  
 بنچصد زن میدانند و پنجره غلام و خواجه و پیشخدمت و فرارش و باینکه توپیان  
 و فرآشان و سر باز آتها بزنند و دشنام گویند هرگز او بهر که نخواهند از  
 رعیت بد بخت فلک زده آتها وحشی امروزی که از ایران و نظم و نسق قزاق  
 و بهمان تعریف می کنند بی دانشان باز بهمان آتش است و همان کاسه و  
 ما بخوبی میدانیم که «خوی بد و طبیعت یک نشست نبرد و تاقیافتن آزد  
 در حیدرآباد و چو بدار حضور و نوآب و هر یک از امرای پوسیده د نوکر کو توآل  
 و غیره هرگز اینچو آهند دشنام میگویند و اگر سخنی بر لب بر د بطور یقین سر و  
 سوز او را خورد میکنند — در ممالک ایشیا همواره چنین بوده است و امروز  
 هم چنین است که اگر قومی بر آتها حمله میرده اند فقط شکری جنگ میکرد است

ولیکن در ممالک فرنگ خلق ملکی جنگ میگرداند بخصوص از چهار صد تا پنجاه سال  
 قبل از این — مثلاً اگر امر و تزیلی از دولت‌های مسلمانان بایلی از دولت نصارا  
 بجنگند اولین باسی چهل هزارشک جنگ میکند و دوین با تمام اهل ملکش  
 متفقاً زیرا که دولت اولین راز عیت از آنستند و مالک جان و مال خود  
 نیستند و برای آزادی و جان و مال خود جنگ میکنند مگر دوین راز عیت  
 آزاداند و برای حفظ آزادی و جان و مال خود می جنگند — در همین چند روز  
 (اپریل ۱۸۸۵) رعیت فرانس دو صد و پنجاه میلین فرانس دادند برای  
 جنگ دولت خود با چین ولیکن اگر حکومت ما دو صد و پنجاه قران بخواند  
 کسی نمیدهد جز آنکه او را طاب بینه ازند — اخبار روزنامه‌جات و غیره  
 که در ممالک محروسه انگلیش که یکی از دولت نصارا است همه روزه چاپ میشوند  
 اگر کسی بخواند بداند که چه قدر کتابت دارند یا ترجمه در فارسی وار و بشوند  
 احتمال دارد بقدر هزار جلد روضه الصفا بشوند و در سال سید و شصت  
 هزار جلد روضه الصفا کردند — این همه در کلیتیک نوشتن میشوند و  
 نطقهای مختلف اشخاص و اصناف خلق و هر فردی از افراد خلق که بخواند  
 و چیزی بنحاطرش رسد که بنویسد در پلیتیک و در امور حکومت و دولت  
 خود بنویسد و همه بطور آزادی و سخی — اینها لشکر روز در انگلیش است —  
 مگر در ملک ایران یکی دو اخبار هست که اگر پارچه آنها را جمع کنند تا ده سال  
 بقدر یک جلد روضه الصفا کتابت ندارند و همه مطالب آنها سواری و  
 شکار رفتن شاه یا شاهزادگان او و بعضی از این قبیل اشخاص و دولتی  
 از هزار تکی خطابات و القاب این اشخاص است — در حیدرآباد هم یکی  
 دو اخبار هست که بعضی از عقلا و جهلا هم افتاده چاپ میکنند اما همین طور

اند بلکه اندکی بدتر اگر چه گاه گاهی اظهار حیات کرده چیزی در ملتیک هم می بینند  
و آرای خود را هم ظاهر می کنند - بهر حال هیچکس ننید اند مقصود من خلقت  
و مقصود و اراده مرا نمی فهمد جز آنکسانی که تجویبی علم آموخته باشند و آن  
اوضاع عالم خب در او آگه باشند -

اگر بنده بخوانم فقرات چندی را از کتب تواریخ  
و ملتیک و اخبار بیرون آورده در این کتابچه بنویسم و گواه دعوی خود  
گذرانم از حالت سلاطین یورپ و وضع سلطنت آنها این کتاب صد مرتبه  
از ان حکیم تر میشود که مقصود من است و آخر هم شکلی نیست که نیفایده خواهد بود  
چرا که این کارها امروز بر احدی پوشیده و مخفی نیست کم و زیاد و طریقت  
و شوابع باز است و کاری و جهازات استثنای غده ها شهر و در اجبا شهر حرکت  
می کنند و در یک دو هفته مردم اشیا را بمالک یورپ می رسانند و پادشاهان  
مسلمانان بیورپ می روند و پادشاهان یورپ نشست و برخاست می کنند و  
صحت میدارند و وضع حکومت و سکنت و حرکات آنها را ملاحظه مینمایند  
(ولی در این فقره اخیر بنده بر خطا هستم) و غالباً با بسیاری از آنها آمد و شد  
دارند و گاه گاهی چیزها در اخبار می بینند یا از اخبار می شنوند - مگر چون  
طبیعت شان مایل است بظلم و تعدی کردن بخلق خدا و از طفولیت عادت  
کرده اند بدشنام گفتن و خشم گرفتن و حکم بقتل دادن و تجویبی هم تربیت  
نشده اند و کسانی که مرتبی آنها بوده اند همه مردمان بی دانش بوده اند و همه  
ترسیده بوده اند که آنها را منع کنند از ان اعمال خلاف تمذیب و از طفولیت  
بازنان یا پسران یا مردمان مسخره و هزل و در قاص و مطرب و مردمان شهوت  
قباحت نفهم سپرده اند و بصیحت گویان ناله کرده اند آنها را آنچه دوسری و

از لب و تاب و جاه و جلال تعریف کرده اند و از قهر و غضب و ریختن خون خلق  
و گرفتن مال خلق آنسین گفته اند و اینها را بحد رسه نفرستاده اند که علم  
آموزند و بیایه سایر ناس و اطفال آحاد ناس با سیتند بلکه اشخاص چندی را  
گذاشته اند (که غالباً تا محذب بوده اند) در خانه یا بزم و زرمای بسیاری  
خرج کرده اند فقط برای چند دقیقه که این شاهزادگان از اندردن حرم سرن  
آیند و از بازیهای دیگر دست کشیده باین بازی مشغول شوند و آموختن علم  
و خط هم اگر علم و خط بوده فقط جزئی از بازی بوده است آنها را - اگر در ایران  
بوده اند پیرامون آنها گرفته اند پسران جوان امرود و هر یک از مصاحبین  
و استاد و معلم و پیشخدمت و فرآش آنها یکی دو پسر جوان با خود داشته و  
قصاید حکیم قاننی و اشعار یخمار در حضور آنها خوانده اند و قصاید حکیم قاننی هم  
در مدح جد و پدر آنها بوده و ابداً شنیدن و خواندن اینگونه کتب و اشعار و  
قصص در پیش هیچ صنفی از اصناف خلق قبیح و مذموم نموده است و از  
طفولیت یخمار با ختن و مختلف بازیهای بد مشغول بوده اند - اگر در هندستان  
بوده به پتنگ هوا کردن و بلبل پروردن و کبوتر پرانی و خروس بازی درندی  
بازی و خوردن انیون و کشیدن چرس و خوردن تنگ یا پان و صحبت  
سازگلی نواز و ستارزن و طوایف رقص و خواص متعدده عمر خود را گذرانند  
اند - گاهی اینها را در چاکریهای پست تر از شان ایشان مشغول ساخته  
اند و اینگونه چاکری و خدمت مارا منافی شان و مرتبه آنها شمرده اند و هر  
فعل و عملی را که در میان طوایف یورپ نیک بوده و نیک است از پنهان منع  
کرده اند و هر فعل و عملی را که در میان همه خلق عالم ممنوع بوده با آنها آموخته  
اند و تعلیم کرده اند - گاهی اینها بملک دیگر رفته اند و دستوری و اجتماعات

طوایف دیگر نبوده اند و لهذا چون بزرگ شده اند خود را مطلق العنان دیده اند  
و خلق را بنده و عبید خود و تابع ظلم یافته اند نتوانسته اند که آن بیوردگیها را  
از دست بدهند —

پادشاهان عظیم الشان یورپ در مجالس کونسل و در  
پارلمنت می نشینند و نطق می دهند و در دربارها و کلبها و سیستیها  
و دعوتها نطق می دهند و در یونیورسیتیها و کالجها و مدرسهها و نمايشگاهها  
میروند و نطق می دهند و جواب لایحههای مختلفه را می دهند و با خلق  
می کنند و بدعوتها می روند و خود را مؤسس و بانی سیستمها و اینستیتوشن  
انجمنها و اجتماعات و مجالس میشوند و بسیار کارهای دیگری می کنند بر  
تشویق و ترقی رعیت خود — ولیکن پادشاهان ما همیشه اینگونه چیزها را  
خلاف شان و مرتبه خود دانسته اند و کمال حقارت و ذلت شمرده اند که  
در مجلسیکه صد یا هزارها کس جمع باشند همه را آنها بنده و عبید خود  
دانسته اند برخیزند و بر سر پا ایستاده نطق بدهند حالگویی که دیگران یعنی  
آن بندگان نشسته اند — هیچکس را قابل نشستن در مجلس خود نمیدانستند  
و اگر کسی را هم قابل نشستن میدانسته اند هرگاه آنها سر پا ایستاده میشده  
آن اشخاص هم بایستی سر پا ایستند ( ولیکن گاهی چنین نشده و هیچ  
پادشاهی در میان ما نطق نداده است تاکنون ) — احدی از سلاطین ما  
را آن زمان که آن دهن و علم و دانش نبوده است تاکنون که بتواند پنجاه یا  
هفتاد بلتیک در مجلسی سخن بگوید و احدی از ایشان تاکنون ندانسته  
بوده و ندانسته است که معنی بلتیک چیست — در دربار سلاطین یورپ  
و در مجالس مشهور آنها و در مجالس دعوت و بر سر میز آنها یا بر سر میز دیگرها

که آنها دعوت داشته اند کسانی که اهل دربار یا مجلس شورا یا همان بوده اند  
 همه را اجازت نشستن بر کرسی بوده و هست ولی در میان پادشاهان مسلمانان  
 و مردم اشیای گاه‌های این رسوم نبوده است که با آنها بر سر یک سفره یا میز  
 غذا بخورند این گونه اشخاص - در میان سلاطین یورپ همیشه رسم  
 است که هر کسی را که مخاطب می سازند او را بنام نمی خوانند بلکه بلبق یا  
 خطاب او پس لیدیان (یعنی خانم ها) و ازان پس جنکندان را یعنی  
 شرفا و نجبا که همه حاضرند و پس ازان نطقی که میخوانند بدینند میدهند  
 مگر این رسم گاه‌های در میان مسلمانان و مردم اشیای مطلقا جاری نبوده است  
 و پادشاهان اشیای همه را بنام میخوانند و پیمان درجه و مقام جاگری  
 با آنها خطاب میکردند و اگر بلبق یا خطاب بم مخاطب میکردند آنقدر  
 فعیب بوده - در مجلس پادشاهان یورپ کسانی که قابل نشستن در مجلس  
 ایشان نیستند و هر که در مجلس ایشان موجود و حاضر باشد همه را اجازت  
 است که بایکدیگر بگویند و بشنوند و بخندند و این اعمال را که نشان  
 و مرتبه خود نمیدانند اگر بمعقولیت باشد و همه خلق آزاد استند اگر بخوانند  
 در مجلس آنها نطق بدینند و بر سر امری از امور ریاست و غیر ریاست  
 رای خود را اظهار سازند و اینها را مایه ترقی خود و اهل ملک خود میدانند  
 برخلاف در میان مردم اشیای مسلمانان خصوصا گاه‌های این رسوم  
 اینگونه چیزها جاری نبوده است هر چند که مردمان هز آل و مطرب و  
 رقاص و اذال قوم را در مجلس آنها راه بوده ولیکن مردمان عزیز بقدر  
 و صاحبان ذمته را اجازت سخن گفتن نبوده است - دو ماه قبل از این  
 شخصی از اصفهان آرد بود و تعریف زیادی میگردان از صفهان میگفت

افروزد هرگز در هر حال ایران به از بیست سال پیش است که تو از صفهان  
 بیرون آمدی و تا کید دشت مرا که بروم با ایران - گفتم از جمله نیکی ها  
 و محسنات ایران چیزی بیان کن پنجاه آوازه خوان و سنطور زن و کمانچمدان  
 و رقص را نام برد که حالا ترقی کرده اند و چه لباسهای فاخره می پوشند و  
 بچه دستگاہی حرثت میکنند - گفتم هنوز چندی زود است که ما با ایران  
 بیانیتم - این است حالت مسلمانان - در حیدرآباد آنچه میشود و ما خود محترم  
 می بینیم هیچ ضرورتی ندارد که دیگری بیان و حکایت کند برای ما -  
 مثلاً پسره از منی اول نزد اسمیت صاحب نوکر بود و اقبال الدوله  
 اورا ندیم و مصاحب خود قرار داد چندی را و اکنون مصاحب و ندیم  
 پادشاه دکن است و پنجاه روپیه ماهوار دارد -

پادشاهان یورپ زریکه از رعیت خود میگیرند  
 برای حفاظت و حرمت جان و مال و فراهم آوردن اسباب آسایش  
 و راحت آنهاست و برای نگاهداری حدود ملک آنها از دست برد  
 و تاخت و تاراج بیگانگان و فراهم آوردن اسباب صحت و سلامتی  
 مزاج آنها و حرمت زراعت و فلاح و تجارت آنها و فراهم کردن  
 اسباب ترقی و زور و استیلا و علم و دانش آنها - خود بیچاره اند و  
 مواجب خوار و اندازه معیشتی هست برای مخارج ذاتی آنها که یک نیا  
 زیاده از آن نمی توانند گرفت و خرج کرد جز با اجازت مجلس پرلمنت  
 و کلهای خلق ملک خود - لشکری لازم است مع لوازم و اسباب برای  
 حفظ و نگاهداری ملک و حدود و شعور ملک از حمله تاخت و تاز طوایف  
 بیگانه یافته و آشوب در خود ملک - پلیس لازم است برای نگاهداری

و حفظ شهر داده و بند کردن و منع نمودن زبردستی زبردستان بر زبردستان  
 و دزدی اموال خلق و ریختن خون و بردن زن و بچه خلق و حفظ خانه و زمین  
 و باغ خلق - مینوسیدال لازمست در هر شهر و بلدی برای نگاهداشتن  
 و حفاظت شهر از کثافات و غلظتات و آنچه که سلامتی و صحت مزاج خلق را  
 نقصان دارد یا آماده ساختن و فراهم کردن آنچه که صحت مزاج خلق را نماید  
 میسر سازد و خلق را در راحت و آسایش دارد - صاف و پاک کردن و دود  
 طرق و شوارع برای آسایش خلق و برای آمد و شد خلق بسهولت و کسدن  
 جدا دل و امنار و سیراب کردن زمین ملک و آباد نمودن اراضی لم یزرع لازم  
 است - ساختن پلها و آبگیرها و مساجد و مدارس و شفاخانهها و سراما  
 و کندن چاهها در طرق و شوارع و برای آسایش و ترقی خلق لازمست -  
 مواجب و مزد و انعام دادن بکسانی که یا بخیط مستقیم یا بخیط غیر مستقیم خدمت آن  
 خلق میکنند لازمست - چون این کارها شد از آنچه خلق میدهند سلطان  
 یا حکومت سلطان یا حکومت نیزمرد خود را یا اندازه مخارج لازمی خود میگردد  
 و اگر چیزی فاضل آید در خزانه حکومت میماند باز برای یکی از اینگونه کارها  
 نه برای پادشاه یا حکومت - مگر سلاطین اشیا و بخصوص مسلمانان همیشه  
 میدهند آنکه آنچه از خلق میگرفته اند محض برای وجود و آسایش آنها بود  
 و برای آن بوده است که بنحو آسایش نفس خود تلف کنند و بر باد دهند یا بکس  
 بدهند که بهیچ وجه مستحق نبوده اند و بخیط مستقیم و بخیط غیر مستقیم خدمت نیک کرده اند  
 یا عمارات عالیه بسازند برای خودشان و یا بزنان متعدد بدهند که هر یکی  
 در حرم خود نگاه میداشته اند یا بقوه آسایش بدهند یا بمرطوب و در قاصد و شاعر  
 و هنرآل و ادوایش بازار بدهند یا جواهر بیاوردند خود را زینت دهند

یاد در اسباب جاه و جلال و شکوه خود صرف کنند و امثال اینها - بعضی اوقات که ما چیزی در اخبار مینویسیم بسیاری از مردم خصوصاً اهل حیدرآباد از ما رنجیده میشوند - در مذمت اسراف و مدح کفایت خرجی که مینویسیم از همه وقتی بیشتر خشمگین میشوند و حال آنکه ما بی نگذشته است (از همین روز دهمین سال ۱۸۸۵) که در بستی گزنت نوشته بود در پرنس بهمارک نوشت مددگاری در افسیس خود نگا هاداد بهماهی هزار روپیه و مجلس شوزای جرمنی قبول نکردند - ولیکن در حیدرآباد خدا و خود حکومت میدانند (اگرچه حکومت ابدانمیداند) که چه قدر زرتلف میشود و کسانی میگیند که هیچ حق و استحقاقی نینب دارند -

الغرض آن رسومی که در میان قوم نصارا بوده است همیشه موجب آسایش و ترقی آنها و خلق و ملک آنها بوده و آن رسومی که در میان مسلمانان بوده همیشه موجب تنگت و ذلت و عدم آسایش و عدم ترقی آنها و خلق و ملک آنها بوده است - در این صورت سلاطین مسلمانان را باید بداند که تا هنگامیکه بر همین منوال استند روز بروز خود در تنزل اند و خلق ملک شان در تنزل و تنگت و ملک شان در زیر لطمه زور و دستیلای دیگران است -

اگر چه مانعی تو انیم بزور آنها را بران بداریم که این رسوم و عادات بدرامعده مردم موقوف سازند ولی ما فقط راه را با آنها می گناییم و همچنین خلق ملک آنها را می بزنیم که آنها همواره باید آزاد باشند و در راحت زینند و آزادی و راحت حقوق آنهاست و باید در حفظ حقوق خود بکوشند -

در این زمان یک اسباب زور و دستیلای که هست مردم و طوایف یورپ را که زور و سیج لشکر و توپی بان نمیرسد - آن چیست - آن آزادی خلق است که با واسطه اخبارهای آزاد ظاهر میسازند و عموم خلق در هر مردم

از امور حکومت و ریاست آرای خود را اظهار میکنند - مگر این گاهی در میان  
 با مسلمانان نبوده و هیچکس آزاد نیست که رای خود را اظهار سازد و اخبار آزادی  
 نیست - چندی پیش نگذشته است که ما بچشم خود دیدیم دو کس را از حیدرآباد  
 بیرون کردند (که هر دو موجود اندام روز) که برخلاف چند اریلوی رای داده بودند  
 در مخالفت کرده بودند جریان آنرا در حال آنکه خلق را حق بود که آرای خود را اظهار  
 سازند در کاریکه برای آنها نقصان دشت یا آنکه آنها چنان دهنسته بودند که  
 این کار برای آنها در ملک آنها نقصان دارد - و از آن طرف همه روزه  
 می شنیدند که انگریزان بر سر حقوق خود چه کوششها میکردند در مخالفت  
 ایلیت بیل مگر چون آزاد نبودند هیچ نتوانستند کرد - حکومت ایران (امرا)  
 پادشاه است چرا که حکومت واقعی نیست در ایران) هر روز زمینی را بر دوس  
 و امیگزار دور و وسیان را در ملک خود استیلا میدهند و خود مطیع و منقاد آن  
 دولت است و رعیتش همه ذلیل رعیت آن دولت استند و پیوسته میشوند  
 ولیکن خلق آزاد نیستند که سخنی بگویند و نگذارند حقوق آنها پایمال شود و ملک  
 خود را از حمله و دست اندازی و زور و استیلاهای دیگران رهایی بخشند و حرست  
 کنند - چنانچه مرور گرفتند در وسیان چندی نخواهد گذشت که خراسان  
 را به میگیرند - مگر عهده تقصیر رعیت است نه حکومت چرا که رعیت مطیع ظلم  
 استند و ظلم را بر خود روا میدارند و حقوق خود را نمی شناسند و خود را محق  
 هیچ حقی نمیدانند در ملک خود - افسوس است که مانی توانیم کتاب خود را  
 حجم سازیم بعبارات و ترجمه فقراتی که در اخبار و کتب انگریزی نوشته برای  
 کسانی که انگریزی نمیدانند در اخبار اردو هم کسی درج نمیکند که بخوانند و بداند  
 جز اخبار هزار داستان یا اخبار آصفی - دیر و زشام چند خبر میاواوند

که درج بوده است در اخبار آصفی (۱۳ ماه اپریل ۱۸۸۵) العمدة علی الراوی تا  
 ما در اخبار خود ملاحظه کنیم معلوم نمیشود آنچه صدق و کذب آن یا صداقت و  
 کذب راوی آن — باجمک این عرض را همان معاینه بود که عرض کردیم  
 اگر بنحو اینست رفع آن را نمایند و آن را اصلاح دهند —

## بَابُ دُوم

### دَرِ مَجْلِسِ شُورایِ رُمِیَانِ مُسْلِمَانِ

همواره ما را رای این بوده است و هنوز هست و  
 خواهد بود و همه جا گفته ایم و نیز نوشته ایم که حکومت را مجلس شورای  
 در کار است و مجلس شورای اد مشاورت در امور سلطنت اصل و بنیان اساس  
 سلطنت است و تا هنگامیکه مجلس شورای مشورتی در حکومت نباشد حکومت  
 را استقامت و دوامی نیست و همیشه عمارت سلطنت متزلزل است —  
 بهترین مجلس شورای عالم مجلس شورای انگلیش است که ما را بسیار پسندیده  
 است اگر چه در تمام ممالک یورپ مجلس شورای است و همه باندک کم و زیاد  
 یکسان است مگر نبرد رای ما پرلنت انگلیش از همه بهتر است — هر چند که  
 مسلمانان این کارها و هر کاری را که از این قبیل باشد تقلید میدانند و  
 مذمت میکنند چه که تشابه بگفارشود مگر نبرد رای ما ابد تقلید نیست و ابد  
 تشابه بگفارشود بلکه تشابه بگفارشود و حکومت واقعی با حصول طوائف تربیت

یافته میشود - و فوایدیکه در مشورت هست بی نهایت و بحساب است  
 چرا که شکی نیست که یک شخص احد را چندان خیال وسعت ندارد که ده کس را  
 و ده کس را خیال چندان وسعت ندارد که صد کس را - و چون بنای کار را  
 بر مشورت شد دیگر شکی نیست که غالباً بلکه همواره آنچه میشود بر وفق صدا و  
 صواب میشود و دیگر جای شکایت و پشیمانی نیست و اگر مشیت الله تعالی  
 قرار نگیرد که کاری صورت گیرد بر وفق دسخواه و تدبیر کسی را خاطر رنجیده  
 نمیشود که چرابی تدبیر قدم در آن کار ننهد و چرا بموجب قول بزرگان عمل  
 نکردم نه بلکه بموجب فرمان الهی که امر فرموده است بمشورت -

در میان سلاطین اشیا گاهی رسم مشاورت  
 نبوده و ما کمتر در شرح حال پادشاهی دیده ایم که در امور سلطنت و مملکتی  
 مشاورت نموده و بر وفق رای جمعی از بزرگان و دانشمندان عمل کرده باشد  
 بختی که قبل از اسلام گاهی پادشاهان مشاورتی میکردند در امور بزرگ  
 خود ولی بنظر ما چنین میرسد که مشاورت فقط در آن گوناگونی بوده است  
 که مر بولیده اند جنگ کردن با دیگر طوایف و این هم بواسطه آن بوده است  
 که در آن از منته طوایف قویه دیگری هم بوده اند و جنگ با آنها صعب و مشکل بوده  
 است و لهذا فی الجمله در مشاورت فایده می دیده اند - یعنی سبب آن بوده  
 است که جنگ با آنها صعب می نموده است و پادشاهان را اشکال عظیمی بنظر می  
 است جنگ با دیگران و در کار خود حیران بوده اند - چون نوبت سلاطین  
 رسید از حسن اتفاق در آن زمان دولت های قوی یونان و روم روی  
 بتنزل و تباهی داشتند و از آن طرف مسلمانان هم بگری و حرارت دین می کشیدند  
 و در میدان قدم می نهادند بعقیده این که اگر گشته شد بدبختی می رفتند و گرنه

میکشند نیز بهیشت میرفتند رسم مشاورت از میان برداشته شد —  
 ولیکن گاهی در میان مردم اشیا چه قبل از اسلام و چه پس از اسلام رسم نبوده  
 است که در امور داخله و مصالح خاصه ملکی خود مشاورت کنند و آنچه برای  
 سلاطین درست می آمده بروفق همان عمل میکرده اند و تا کنون هم در تمام  
 ممالک مسلمانان همین رسم جاری است و گویا که پادشاهان را عقول و دانش  
 چندان بکفایت است که دیگر مشورتی در کار ندارند و امور ملکرانی همیشه بر یک پنج  
 جاری بوده است گاهی کمتر و گاهی زیاده تر نبوده — فتح و نصرت همواره بدست  
 قضا و قدر و اگار بوده و دولت بتبع بیستر میشده و هر که ضعیف باز بوده و از  
 تیغ زدن عاجز بوده است مغلوب میشده — آمدنی ملک همواره بر یک تیر  
 جاری بوده و مخارج آن نیز بر یک حال بوده گاهی در افزایش آن یک شصت  
 نمیشده و گاهی در زدایش این یک تدبیری نیسرفته — سایر امور ملکرانی  
 چه آبادی و معموری و چه خرابی و تباهی بدون مشاورت و رای دادن  
 مشاوران چندی صورت وجود میگرفته و با سجمه مجلس شورا و مشاورت  
 گاهی در میان سلاطین اسلام در کار نبوده است و ابدا آنها را مشاورت  
 ضرورتی دست نمیداده است —

ولیکن اگر کسی در تواریخ مردم اشیا ملاحظه  
 کند و تجوی غور نماید معلوم خواهد کرد که کم و زیاد حالت و طبیعت خلق و  
 سلاطین اشیا آنچه فی المثل در ایران بوده اند از زمانی که کیومرث تاج  
 بر سر نهاد تا امروز که غره رجب سال ۱۳۰۲ هجری است و آنچه در هند بوده  
 اند نیز از همان آغاز جهان تا زمانیکه نصار استیلا یافتند بر این ملک کیسان  
 بوده — البته چیزی بلکه کلی افتراقی بوده است حالت و طبیعت آنها را در

از منتهی مختلفه بواسطه اختلاف مذہب و لیکن عموماً یکسان بوده اند و این  
 حالات که در خلق و سلاطین عظیم الشان قدیم بوده در خلق و سلاطین حقیر این زمان  
 ایران و هند امر و ملاحظه میشود - اگر گلستان و بوستان سعدی را کسی  
 ملاحظه کند بخوبی حالت سلاطین قدیم و نیز سلاطین اسلام بر او معلوم میشود -  
 از جمله مار احکامی و نیز تستکی هست در گلستان سعدی که از مشاوت نوشیروان  
 بیان نموده است با حکمای مجلس خرد در مصاح مملکت - این حکایت ظاهراً  
 میسازد که اگر بندرت سلاطین مشرق زمین مشورتی بهم میکردند و در مصاح  
 امور مملکت بچ صورت و وضع بوده است - آن حکایت این است «وزیر  
 نوشیروان در مہمی از مصاح مملکت اندیشہ همیکردند و هر یک بردنش خود  
 رای ہی زدند ملک با چنبد بیری اندیشہ کرد - بوزیر جہر راری ملک اختیار  
 افتاد وزیران در نہانش گفتند کہ رای ملک را چه مزیت دیدی برفکر  
 چندین حکیم گفت بموجب آنکہ انجام کار معلوم نیست در رای ہکنان در مشیت  
 الہی است کہ اصواب آید یا خطا پس موافقت رای ملک ادلی تر تا آنکہ اگر خدان  
 صواب آید بعلت متابعت از معاتبه او امین باشم بعلت خلاف رای  
 سلطان را کجستن بہ بخون خویش باشد دست شستن بہ اگر شدہ و وزیر  
 گوید شب است این بہ بباہد گفت اینک ماہ و پروین -

از همین حکایت فوق بر ما معلوم میشود حالت

سلاطین اشیا و وضع سلطنت آنها و حالت و زرای آنها و پایه مودت  
 آنها و طریق مشاوت آنها در امور سلطنت - این پادشاه احمد دل بختی  
 اعقل سلاطین جهان بوده است و در مردم اشیا و سلاطین کہ تا امروز  
 نام او بعدل باقیست و جهان سعدی کہ مثنوی مہرکات را نیز نوشته میگویی

«نوشیروان نمرود که نام نلوگذشت» ولیکن چندین ایراد هست در این حکایت که بیچ خردمندی انکار نخواهد و نتواند کرد - (۱) آنکه رای حکیمان بر مشیت الهی بوده (۲) آنکه بوزر جهمر میترسیده است که اگر خطاشود نوشیروان گردن او را بزند (۳) آنکه نوشیروان هم معلوم میشود عادل نبوده - (۴) آنکه مشاورت آن زمان هم مثل همین زمان بوده و هر یک از مشاوران یک رائی بوده (۵) آنکه آن زمان هم بایستی از سلطان تلقین گفتن و بر سر خوش آمدن پادشاه دروغ گفتن (۶) آنکه وجود بوزر جهمر نیز در ایام پادشاه در کار نبوده است برای مشورت با نوشیروان و او هم در واقع بیچاره محض بود و محض برای دنیا و زرخد مت نوشیروان را قبول کرده بوده است و نوشیروان هم محض برای نام او را حاشیه نشین مجلس خود قرار داده بوده (۷) اینکه بیچاره حکما از خوف جان خود در تنهایی از بوزر جهمر بر سپیدند آن مطلب (۸) آنکه حکمت بوزر جهمر در همین بوده است که در زمانه سازی مهارت کامل داشته مثل همین خردمندان و حکمایکه امروز هستند در استنبول و مصر و طهران و حیدرآباد - سلسله اخیر را که مامی بنسیم همه روزه که یک جی تقصیری میگویند و گاریهای دو اسپه سوار میشوند و ما هوا را گزافی میگیرند (۹) اینکه سعدی این حکایت را نوشته است که سر مشق دیگران باشد و رای او هم همین بوده است - هنگامیکه اعدای پادشاهان را سلطنت و وضع حکومت این باشد دیگران را چه خواهد بود - اگر در این زمان مجلس شورائی برپا شود همه روزه شخصی بچون خویش دست میشود و گاهی در شخص را قول و رای موافق نمی آید - در حالیکه پادشاه استقلال است مثل ملک عثمانی و ایران حکما اگر کسی برای خود را ظاهراً

آنها هر سازد و او را از شهر بدر میکنند - بعضی از مردم را پزدانی نیست که  
 ملک تباه باشد - برخی را آن جرأت نیست که رای خود را ظاهر سازند  
 فرقه را طبعیت طبعیت آبا و اجداد آنهاست - جماعتی را بیم آن هست که  
 اگر نیک گویند بمقتل ایشان را از نوکری و چاکری خارج سازند و گردوی بر  
 نفسانیت نمیکند از آنکه سخن نیک را بگویند بمقتل که از مرتبه خودشان کاسته  
 میشود و نمیخواهند استیلاي خود را از دست بدهند - و حق آنست که  
 اگر معدودی بهم باشند مثل من که بخوانند حق را بگویند کسی را اعتنائی  
 بر سخن آنها نیست و عالم دشمن آنها میشوند و نتیجه آن همواره باید گرسنه  
 مرد و دو باشند - بیشک بسیار کت و گلستان از بوزر چهار هزار مرتبه  
 خردمند تر است و لیکن گاهی جرأت ندارند که رای امپراطور جنی و ملکه انگلند  
 را برابر رای چند صد کس عزت و ترحیم دهند زیرا که اگر چنین کنند نه تنها این  
 اشخاص میسرند و در تنهایی بلکه لکها میسرند و در اخبارها و تمبرلندن  
 مینویسد که اگر مستر گلستان دلار در گرنویل و دیگر اجزای کبیتت مستند  
 در رفتار در چنین اشکال سختی (یعنی جنگ سودان) جای خود را بکسانی  
 و گذارند که از آنها چالاک تر و توانا ترند برای تعمیل امور ملک رانی -  
 (مبشری گزت ۲۹ جنوری ۱۸۸۵) - ایرانیان ما میگویند شاه ایران میخواهد  
 انتظامی دهد در ملک خود مگر کسانی که پیرامون او هستند نمیکند دارند - اگر  
 از آن اشخاص کسی سوال کند که چرا نمیکند از دید خواهند گفت فراموش کرده  
 حکایت امپراتور را - در حیدرآباد مردم بازار و خارجه میگویند  
 پست است اینها و آنچه بهمانند دارند و لیکن اگر کسی از این اشخاص هر چه در جواب  
 خواهند گفت فراموش کرده که ملوک هیچ الملکان و دیگران را از شهر بدر

گردند - با بجملة حالات مردم هشتاد و دو مسلمانان خصوصاً چنین است  
 و از آن است که گاهی و ایداً اثر قوی نیکنند -

مجلس شورای ملی که در مذ نظر ماست و آن را ما  
 مجلس شورای امین و مشاوره می نامیم و مشاوره می نامیم و در وضع آن از اینگونه  
 است که بدنبال می آید - اقلان قسانی را که در رشت های معظم امور سلطنت  
 رئیس است یعنی کارهای عظیمه همه ملک بکف آنها و اگر است مشکل کسانی  
 که امور خزینه و امور دول خارجه و امور و طایف و امور مال و وقاف و امور  
 علوم و تجارت و زراعت و معادن و خراج و مالیات و تعییرات و نظم و نسق  
 شهر و شرع و عرف و محکمه قضا و لشکر و شفاخانه و امثال اینها و اگر گذار  
 یا تباست و اقلان از هر شهری هم یک کس را انتخاب کنند که وکلای خلق باشند  
 بنشانند و در کلی و جزئی امور داخله و خارجه ملک سخن باند و همه بازادی  
 سخن گویند و ارای خود را اظهار سازند - در این مجلس باید اعلی و ادنی  
 یکسان باشند و همه بر وفق رای خود سخن گویند و بدنبال سخن دیگران نروند  
 جز آنکه سخن دیگری یا دیگری را بصلاح مقرون بنینند و اگر سخن دیگری یا  
 دیگری بنظر آنها مقرون بصلاح باشد طرف او را یا آنها را بگیرند و دیگر خود  
 مخالفت و ضدیت نکنند - و هیچ ضرورتی ندارد که همه فرداً فرداً سخن  
 گویند و رای خود را اظهار سازند - همواره باید رای اکثر مضمی و قبول باشد  
 اول قانونی که در این مجلس وضع میشود باید اصول حکومت باشد که بمنزله  
 بنیان بیخ آن است - هر چند که مانعی تو انهم در این وقت و در این کتابچه  
 درج کنیم آنچه که میخواهیم و در نظر ماست و نیز از کتب قوانین دول و نظار  
 چیزی که میگویم یا حکما کان آنچه نیست بی دلیل در این پرانست و حکومت انگلیس را

راین کتابچه نقل کنیم مع ذلک بعضی ازان چیزهایی که لازم است در این  
اصول باشد می نویسیم بطور اختصار - قانون مجلس شورا که بمباراة اخری  
اصول سلطنت است و فقط منحصر بخود آن مجلس نیست بلکه محتوی است بر تمام  
کلیات و محظّمات امور حکومت اقلّا باید بموجب ذیل باشد -

- ۱ اختیار و اقتدار سلطان باید معین باشد -
- ۲ مداخلت و عمل سلطان و حدّ آن در امور سلطنت  
باید معین باشد -
- ۳ اجزای مجلس شورا چند عدد و از کد اعم  
اصناف خلق باشند -
- ۴ آنچه از آمدنی ملک بخش و حصّه سلطان است  
برای مخارج او باید معین باشد -
- ۵ پادشاه را در صحن جلوس او باید بکتاب یا  
بطور دیگر سوگند دهند که آنچه میکند برای رفاه خلق و آسایش و  
وصلح رعیت خود کند -
- ۶ در بخشیدن زر خزانة ملک و در گزیندن  
برای مخارج زاید سلطان و در بستگان سلطان و در گذشتن از جرم  
مجرمی حد اختیار و اقتدار سلطان باید معین باشد و اگر ضرورت بیسر  
بدون امضای مجلس شورا نباشد -
- ۷ اجزای مجلس شورا باید همه سوگند خورند و در  
زمانیکه معین میشوند که جزو مجلس باشند یا وقتیکه ابتدا اینچنینند و در مجلس  
کسانی که آنها عهد کرده و عمل دارند در امور مملکت

و جاری کنند بگلان امور سلطنت کنند اقتدار و اختیار و اختیار هر یک باید  
معین شود و هر یک باید چو لیده باشد در آنچه میکند اگر صواب نباشد

۹ رئیس مجلس شورا که وزیر عظمی پادشاه  
است باید اختیار و اقتدارش معلوم باشد که چگونه آن مجلس را نگاهداری  
کند و چگونه امور سلطنت را جاری سازد

۱۰ جنگ و صلح با اختیار سلطان است

بمشورت مجددی از خواص و وزراء و مشاورین او یا یا تمام اجزای مجلس و  
خطاب و لقب دادن و خلعت و انعام

۱۱ بخشیدن بهر یک از ارکان دولت یا بهر یک از احاد رعیت که خدمتی کرده  
باشد یا بخت یا به سلطان است - منصوب ساختن رد سواران  
سلطنت نیز با سلطان است

۱۲ گزیدن و انتخاب کردن هر یک از اجزای  
مجلس شورا باید بر وفق ضابطه و قانونی باشد

۱۳ کسیکه مداخلت در امور سلطنت نماید  
باید معین باشد

۱۴ هر زمانیکه مجلس شورا منعقد میشود اقلات  
از چند کس کمتر نباشند و اگر کمتر باشند آن مجلس بر هم میخورد و به مجلس دیگر  
می افتد گفتگو کردن بر سر مطالبی این نیز باید معین باشد

۱۵ در سر کدام مطالب باید تمام اجزای مجلس  
حاضر باشند و گفتگو کنند و بر سر کدام مطالب لازم نیست که تمام حاضر  
باشند یا آنکه اگر مطالب هم اتم و عظیم باشند اقل چند کس از اجزای مجلس اگر

حاضر باشد ممکن است که گفتگو شود و آن مطالب مقتضی باید یاد شود۔  
 ۱۶ طریق قوانینی که در مجلس وضع میشود

باید معین و مقرر شود۔

۱۷ هرگاه اجزای آن مجلس بخواهند عریضه بسط

بنویسند در خصوصی چگونه باید بنویسند و چگونه باید برسانند۔

۱۸ اقتدار و اختیار هر یک از حکام بلاد باید

معین باشد که چگونه کارها را میتوانند کرد در عریضه و نصب و گرفتن و بخشیدن مالیات و جاری کردن قوانین و خرج کردن مالیات در امور ملکیت و امثال اینها۔

۱۹ حکام بلاد نیز در زمانی که شهری میروند

بجکومت خود منصوب میشوند یعنی زمانی که مقام حکومت و حکمرانی بکف آنها درمی آید باید سوگند خورند۔

۲۰ زمان نشستن هر مجلس شورای باید معین شود

یعنی پس از چند مدت یا چند سال باید یک مجلس شورا موقوف شود و تغییر و تبدیل ریابد و باز تجدید شود و اجزای دیگر مقرر شوند۔

۲۱ معزول ساختن و خارج کردن هر یک از

اجزای مجلس شورا باید با مضای سایر اجزای آن مجلس باشد اگر خلاف قانون آن مجلس کرده باشد و اگر استعفا دهد خود میدهد مختار است۔

۲۲ آن بخش از اجزای مجلس شورا که از بلاد

و امصاری آیند و شامل این مجلس میشوند باید گزیده شوند با خلق و کلابی خلق باشند۔

۲۳ عرایضی که هر شخصی از هر صنفی از اصناف خلق مینویسد بپادشاه یا وزیر عظم یا مجلس شور یا هر یک از وزراء و اراکین دولت باید بموجب ضابطه و قانونی باشد و بواسطه و ذریعه خاصی ارسال شود و از همان واسطه و ذریعه جواب طلب شود و انتظار رود در رسیدن آن جواب -

۲۴ و هر ملکی که ذاتهای مختلفه هستند بالظهور باید از هر ذاتی شخصی بولکالت از طرف آن ذات در مجلس شور حاضر باشد  
 ۲۵ حاکم هر ولایتی باید یک مجلس شور داشته باشد که مشتمل باشد از چند شخص معدودی -

۲۶ حکام ولایات را باید خود پادشاه تعیین کند  
 ۲۷ ریاستها نیکه مانند حیدرآباد دکن هستند باید بر همان منوالی باشند (یعنی بحسب آن مجلس شور) که بنده وقتی در اخبار شفق و بعد از آن در کتب بچه موسوم بانتظام ملکت نظام نوشته بودم صورت آنرا -

۲۸ طرق درانت ملکت نیز باید معلوم باشد  
 ۲۹ بعبارة اخری در مرگ پادشاهی تاج و تخت حق کدیت یا کدام یک از اولادش محق است و محق باید باشد -

تمام کسانی که بنحط مستقیم و بنحط غیر مستقیم چاکر حکومت اند از وزیر عظم گرفته تا سرباز و فراس که باید بموجب خوار باشند و بموجب هر شخصی بحسب خدمت و درجه و لیاقت او معین شد و لیکن تمام کسانی که بیک پایه و درجه دیک منصب هستند و در تحت

یک نام یا خدمت خوانده نشود بلکه باید نامها بآنها هم یکسان باشد  
مثلاً قریش و سبب باز و میرزا و غیره و الکت با پرته یکسان میباشند  
جز آنکه خدمتی کنند و سزاوار انعام و جایزه شوند یا بعد از مالاکری  
منصوب گردند —

۳۰. احدی را نباید اجازت باشد که یک دنیا از  
دیگر جدا بخورد و بسپرد و یا از خلق بگردد و زیاده از آنچه موجب حق اوست  
۳۱. آنچه در جنگ بچنگ هر شخصی می افتد و آنچه  
جریانه مجرمین است در هر شهر و بلد و دهی و آنچه حاصل میشود از فروز  
اراضی ملک و آنچه حاصل میشود از اراضی ملک مثل معدنیات و نباتات  
و خاک و آب و غیره تماماً باید مال دیوان باشد و داخل خزینه حکومت  
شود و استثنای آن هم باید بزود وقت قانون باشد —

۳۲. هر شخصی از اهالی و ادنی آنچه بطور پیشکش یا  
تعارف بگیرد مال حکومت است و باید داخل خزینه حکومت شود (ولی  
باید دانست که از این عبارت چنین مستفاد میشود که این هر دو بر هم موقوف  
باید بشود زیرا که چون بچکس را اجازت نباشد که پیشکش تعارف بگیرد بر  
خود موقوف خواهد شد و مقصود ما هم این است که موقوف شود) ولی تا آن  
اندازه باید اجازت داده شود اگر بصورت و نمایش رشوت نباشد و مقدار  
آن قلیل باشد — هر چند که رای ما این است که مطلقاً تعارف هم موقوف  
شود زیرا که در ممالک پیشیا و خصوصاً در ریاستهای مسلمانان «سلام  
و دوستی» جز غرض نیست و باید حتی باطل شود و خلافی بهر صورت  
بهرت بشود —

۳۳ اگر کسی از ملکت دیگری چیزی بطور تعارف و تحفه دارمغان بیارد برای سلطان گرفتن آن جایزه است ولیکن برای حاکم ولایتی یا وزیری بیارد باید داخل خزانه شود — ولی اینهم بصورت مختلفه میشود و در مقامات چندی استثناء جایزه است و باید ضابطه برای آن مقرر باشد

۳۴ اگر مردم مطلقاً یا صنفی از اصناف آنها بطور اجتماعی تحفه برای حاکم بیارند و اظهار شکر گذاری از کارهای نیک او کنند و صورتیکه کار نیکی برای عموم خلایق و فایده عام کرده باشد و بطور ختمی باشد نه بجز و زور و وعید باید این استثناء باشد ولیکن زرنفت نباشد بلکه تحفه باشد —

۳۵ هرکاری در رشته از امور حکومت باید گذاشتن شخصی و یا باشخاص خاصی باشد و هیچکس را بدیگری کار و مداخلتی نباشد در امور جز آنکه بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم رابطه بدیگر داشته باشند — مثلاً داروغه شهر را مداخلتی بکار مینوسپال نیست — علمای ایران مداخلت در کار حکومت میکنند و فرانس دارند و مردم را چوب میزنند و هر چه میخواهند میکنند — امرای چید را با دهم غالباً چنین کارها میکنند — چنین نباید باشد بلکه کار هر کسی باید مکنتین باشد —

اینها که نوشته فقط بعضی و بسیار جزئی از اصول حکومت است و هنوز بسیار اند که چون مجلسی منعقد شود بنحویکه عرض کردیم و اجزای آن مجلس و کلای خلق و آزاد باشند میتوانند به افکار زیاد دیگر اصول هم مقرر سازند — و باید دانست که فرقی است میان این قوانین و قوانینی که بعد ذکر می کنیم در جای خود و این قوانین را ما میخواهیم

اصول حکومت که در لغت مردم یورپ **لاکستیتیوشن** میخوانند زیرا که  
در واقع اصل اصل حکومت است و مانند بنیان عمارت و نیز بجهت آنکه اینها  
باشد اینها را با آنچه ما قوانین مملکت میخوانیم و مردم یورپ (لا) میخوانند  
که بمنزله سایر اجزای عمارت است مثل آراکین و دیوار و سقف و غیره -  
و لیکن باید دهنست که چون افتراق کلی است در میان امر جز و طب لاج و  
مشارب و عادات و رسوم و مذاهب مختلفه عالم اصول و قوانین هیچ قومی  
رانمی توان در میان قوم دیگری جاری ساخت کماکان و مقصود این نیز این  
نیست که در میان مسلمانان اصول حکومت نصرا را جاری شود یا در  
مملکت روم و ایران اصول و قوانین فرانس یا انگلت یا جبر منی یا امریکا جاری  
شود بلکه مقصود ما این است که صورت و شکل آنها اینسان باشد و در  
قواعد کلیه از آن طوایف اخذ کنند آنچه را که تا کنون ندانسته اند و عمده  
مقصود استواری این اساس بر اصول است بعبارة اخری پیروی کردن آنها  
این مجلس شورا را چند فایده عظیم است و آن  
افتراق کلیتی که هست در میان دول مملکت یورپ و دول مملکت اشیا  
که از زمین تا آسمان است و طوایف ممالک یورپ را اینهمه زود و آسود  
و دولت است بوجهت همین مجلس شورا است - **فایده اول**  
اهل فرانس یکبار صد کرد و در حکومت خود قرض داده اند و اهل انگلتان  
منصد کرد و اهل سایر ممالک یورپ هفتصد و پنجاه یا کمتر یا بیشتر کرد  
سجکومتشای خود قرض داده اند همه بخاطر جمعی مجالس شورای خود -  
در ممالک اشیا مثل ایران و ترکی و مطلقا ممالک مسلمانان اگر حکومت  
یک پول میانه نخواهد کسی قرض ننمیدند آنها را - **فایده دوم**

وسعت تجارت و زراعت و فلاح و جاری کردن ریلوی و ملگرانی و کین  
 معادن و جریان بنک های متعدد و اجتماع کمپنی های متعدده همه بخاطر همین  
 مجلس شورا است - در امریکا لکسمایل مربع زمین در زیر زراعت هست  
 یکصد و بیست هزار میل ریلوی دارد که ۹۰ میل مسافت را در هشت تا دویست  
 طی میکنند هر پنجینی و بیش از سی میل مسافت در هر روزی ریلوی کشیده میشود  
 در ملک انگلند که یک زمین بسیار کوچکی است اکنون در سال پنجاه کرد  
 حاصل زمین است و در اخبار پیشی گزت ۶ اپریل ۱۸۸۵) چند روز پیش  
 از این نوشته که مالیات این سال گذشته (۱۸۸۴) ۸۸۰۶۲۵۰۰ پوند  
 بوده است یعنی بیش از هشتاد و هشت کرد ۸۴۳۶۵۰ پوند بیش بوده  
 است از سال قبل از آن - در پیشی گزت ۱۶ مایچ (یکماه پیش از این) نوشته  
 که تجارت داخله یعنی آمدنی انگلند سال گذشته ۳۲۶۳۳۰۰۰ پوند  
 بوده است و تجارت خارجه اش ۲۳۲۹۲۸۰۰۰ پوند - دمی نویسد که  
 بجات چندی از هر دو کرده ها زدوده و کمتر شده است از سال قبل از آن  
 این همه بواسطه و بخاطر جمعیتی مجلس شورا است - **فایده سوم** آنکه  
 آزادی خلق و آسایش و راحت ایشان و این بودن از شره اشراق و ظلم  
 ظالمان و پادشاه و امر او ز بردستان و حکام و ولایات بواسطه همین  
 مجلس شورا است - **فایده چهارم** آنکه یک پارچه کاغذی  
 که یک پول سیاه ارزش ندارد و بسیار باشد که واسطه ده کت داد و ستد است  
 و از این قبیل کاغذها که در دست که هر کس میگیرد و در نقد میدهد -  
 اینها بخاطر جمعیتی همین مجلس شورا است - **فایده پنجم**  
 مردم ممالک یورپ در تمام ملک عالم تجارت جاری میکنند و جاری دارند

حکومت های آنها ضامن هستند اگر نقصانی وارد آید آنها را —  
**قایده ششم** آنکه مردم ممالک یورپ علمهای آموزند و هنرها تحصیل  
می کنند و همه روزه کتابهای نویسد و اختراعات می کنند و هر که  
هر چه را بکند و موجب و مسبب شود تمام قایده آنرا خود و اولاد او میزند  
و دنیا بهشت آنهاست و دوزخ دیگران — اینهمه بخاطر جمعی مجلس ششم  
عرض فواید این مجلس شورادر ممالک یورپ بسیارست و گسائیکه فی الجمله  
عقل و هوش دارند خود در می یابند ضرورتی ندارد که ما پیش از این تفصیل بیهم  
ولی از آنطرف این حالات در میان مردم ایشیا همه بخلاف اینهاست که  
عرض کردیم و همنه نتیجه نبودن این مجلس شورا است و مطلق العنان بودن  
پادشاه و اراکین دولت او و زبردستی زبردستان و عدم ظاهر جمعی  
خلق ب حکومت خود —

### (اصول مکررانی انگلیش)

چون بسیاری از مردم و عمده مسلمانان در این ملک  
از اصول حکومت انگلیش آگاهی ندارند و نه معنی معدلت را میدانند و نه  
و علاوه از معدلت انگلیش هم شکایت دارند بلکه حکومت انگلیش را  
حکومت زور و ظلم میدانند و اهل ملک ما ابدًا از حالت ممالک یورپ  
معدلت و اصول قوانین آنها خبر ندارند نه پادشاه میتواند از مناعت  
و بزرگی و استیلای خود دست بردارد و معدلت پیشه کند و نه رعیت او  
میتواند خود را آزاد سازند و از چنگ ظلم حکومت خود رهایی یابند و بخیر  
آسایش و راحت و حقوق خود افتند هر چند پادشاه ما خود به یورپ  
رفته است و بسیاری از رعیتش نیز رفته اند و مع ذلک هیچ ندانسته و

نیافته اند بنا بر این بنده مناسب می بینم که در این مقام چیزی بطور اختصار بنویسم از حکومت و اصول حکومت انگلیش تا مسلمانان مطلقاً هندوی ایرانی و ترک و غیره بدانند که قوام دوام سلطنت و استیلا و زور و قوت و افزایش دولت و ترقی ملت بحقیقت -

و واضح باد که وضع حکومتهای عالم بر چند قسم است

قسمی است که پادشاهی هست و پادشاه را اختیار و اقتدار نامحدود است و قولش قانون ملک است و ظالم است - قسم دیگر آن است که پادشاهی هم هست و مجلس شورای هم هست مگر هنوز تا بیک اندازه پادشاه را اختیار و اقتدار بحد است - قسم دیگر آن است که پادشاهی هست مگر پادشاه را اختیار و اقتدار محدود است - قسم چهارم آن است که سلطنت را پادشاه نیست و حکومت جمهوری است - سلطنت های ایشیا و مسلمانان همیشه از قسم اول بوده اند و امروز هم چنین هستند - بعضی از سلطنتهای یورپ (یعنی نظاراً) از قسم دوم هستند - بعضی سلطنت های یورپ از قسم سوم هستند و برخی دیگر جمهوری هستند - ملک فرانس و امریکا جمهوری است و از همین بنماید که اصول و قانون و رسم آزادی امریکا از فرانس بهتر است ولیکن چند آنکه حکومت انگلیش با قاعده و اسلوب می نماید هیچ حکومتی با قاعده نیست و ما نیز وضع حکومت انگلیش را بهترین وضعی است که حکومت عالم میدانیم و بی نهایت نقل مشش داریم که حکومت ما نیز از این قبیل باشد و ما اکنون فی الجمله از وضع آن وضو ابط آن را بنیان نمی کنیم - ولیکن چنانچه قبل ازین نوشتیم ما نمیخواهیم که بموجب این وضع حرکت کنند مسلمانان یا ایرانیان بلکه میخواهیم که این وضع را سر مشق قرار دهند

و چیزی باین نحو جاری سازند مناسب حالت ملک و ملت خود -  
 اگر با نخبه ایسم تاریخ اصول ملک نگنند در بیان  
 کتب بسیار طویل میشود و کتاب حجیم میگردد و ولی مختصر می نویسم که تاریخ  
 ملک انگلستان شروع میشود از ۵۰۰ سال قبل از تولد حضرت مسیح که تاریخ  
 تمام ممالک نصراست و امر در یک هزار و هشتصد و هشتاد و چهار از آن  
 میگردد و با بجملة تاریخ ملک انگلستان شروع میشود از قریب دو هزار  
 سال قبل از این - اول کسیکه باین ملک قدم نهاد و این ملک را  
 مسخر ساخت بولیس سیریکلی از عظیم الشان ترین قیصره روم بود که هم  
 حالت مردم این ملک را ابتدا نوشته است و اکنون بر مورخین ظاهر است  
 چهار صد سال این ملک در دست رومیان بود و پس از آن طوائف و  
 قبایل مختلفه آمدند و حکومت راندند - از بجملة قومی آمدند که آنها را  
 سلسن میخوانند که قبیله بودند از باشندگان جرمنی - رسم اینها از همان  
 از منته چنین بود که خردمندان و بزرگان خود را جمع آورده در امور خود  
 مشاورت میکردند و آن خردمندان برای آنها قوانین وضع میکردند  
 پس از آن ویلیم که یکی از باشندگان نارمندی بود که ضلعی است از ملک  
 فرانس آمد و انگلند را مسخر ساخت و او نیز رسوم چندی در آن قرار داد -  
 این ویلیم وارد خاک انگلند شد در سال ۱۰۶۶ عیسوی و از زمان او  
 شروع می شود سلسله سلاطین و سلطنت و تاریخ واقعی ملک انگلستان -  
 مگر آغاز واقعی اصول حکومت و پرستش  
 انگلیش از زمان سلطنت پادشاه جان شد - برادر جان که نام او  
 ریچرڈ بود از جان بشد و قانون آن زمان انگلستان نیز بموجب قانون

این زمان بود که پسر آن پادشاه ستونی داشت حقیقی تخت و تاج بود و کپسری  
 که از این پادشاه مانده بود که جانشین پدرش شود و از ده ساله بود -  
 جان مردی بود دیرت و طالحم و مرد مکرده طبع خلاق و می دلشست که  
 خلق نخواستند گذشت او را که بر تخت نشیند و لهذا حکمتی اندیشید که  
 آن طفل را بکشد و آخر اراده خود را بعمل آورد - باین جهت و حیات  
 دیگری از این قبیل خلق همیشه بر سر بنی و سر کشی بودند باین پادشاه  
 بهر حال خلق از زبردستی و ظلم این پادشاه متنگ آمدند و بزرگان نشان  
 که آنها را می نامیدند (برن ها) سلاح بر تن آراستند و ملامتی شدند  
 با جان در میدان وسیعی و او را مجبور نمودند که نوشته بدو بدهد مضمون حقوق خلق  
 این نوشته را جان بداد در سال ۱۲۱۵ عیسوی و موسوم بود به  
 «عهدنامه عظیم» که قوم نگلیش آن را حصن حصین یا پشتبان آزاد  
 خود میدانند تا کنون -

در این عهدنامه چندین مقرر گشت که علمای بزرگ  
 و برن ها و زمینداران عظیم الشان جمع شوند و انفضال دهند یعنی  
 مقرر سازند مبلغ خراجی را که باید پادشاه بگیرد از رعیت - در عهد  
 هنری ۳ در سال ۱۲۴۵ مجلس کلای خلق مقرر گشت و پس از او  
 پادشاه ادورد اول قبول نمود اقتدار پرلنت را و قانونی جاری کرد  
 که بدون اجازت لا ردنا و کامن ها (یعنی اعظم ملک و کلای خلق)  
 پادشاه را اجازت نباشد که زری از رعیت بگیرد -

بهر حال کانتیئتیشن یعنی اصول حکومت این  
 برد و قسم است یکی ایجاد قانون است و دیگری جریان قانون و این فقره خیر

یعنی جریان قانون حق پادشاه است و اگر دست پادشاه —  
 اختیار ایجاد قانون متعلق است مجلس پرلمنت که محتوی است بر پادشاه و  
 لاردها و کامن ها — این پرلمنت و مجلس است که یکی از آنها مجلس اعظم  
 است با ۲۶ ملاً و دیگری مجلس کامن است که مشتمل است بر  
 ۶۵۸ کس که دکلاهی خلق استند — قاعده گزیدن این دکلا این است که  
 کسانی که خراج زمین و خانه میدهند بجز کموت این اشخاص را باید بگزینند —  
 هر یک از این مجلس را شخصی رئیس است — مجلس اعظم را وزیر اعظم که  
 مهر دولتی در دست اوست رئیس است و متکلم و لیکن رئیس متکلم مجلس  
 و کلا هر شخصی است که اجزای آن مجلس از میان خود اختیار کنند و باید  
 با مضای پادشاه باشد — اختیار اجتماع و تعطیل و موقوف ساختن  
 و تجدید نمودن پرلمنت خاص است مر پادشاه را — و نیز هر قانونی که  
 ایجاد شود در پرلمنت پادشاه را اختیار است که اگر نخواهد باطل سازد —  
 و هر یک از این دو مجلس پرلمنت را اختیار است که رد سازد آنچه را  
 که در مجلس دیگری امضی شده است —

تمام مطالب علز و حیه سلطنت و امور

ملک رانی از یکی از این دو مجلس آغاز و انتا میشود جز آنکه گرفتن مالیات  
 یا خراج با ضروره باید در مجلس و کلاهی خلق شروع شود یا انفصال باید  
 هر سبلی (یعنی مسوده قانونی) باید سه بار خوانده شود در هر یک از  
 مجلس پرلمنت و چون هر دو مجلس امضا داشتند و پادشاه مهر خود را  
 بر آن نهاده جاری میشود و قانون ملک میگردد — ولیکن اگر سبلی را  
 یکی از این دو مجلس امضا نداد و یا هر دو امضا دارند و پادشاه امضا

ندارد باطل و مستنسخ است -

تمام اختیار بر او است در جریان کلی و جزئی امور  
حکومت و ملک رانی و اگر راست پادشاه - مثلاً (۱) معدلت  
و انصاف است که باید نشد ریابد از پادشاه با واسطه حاکمان قضائی  
که از طرف او مامور است در تمام ممالک مهر و ستم او - سزای جرایم و  
عفو گناه یا تعویق در فتوای سزای همه با اختیار پادشاه است - (۲)  
دادن و بخشیدن خطاب و لقب و عزت و حرمت و منسوب ساختن  
همرکسی در ملک با پادشاه است - (۳) جریان تجارت و انضباط  
وزن و پیمان هر چیزی و ضرب زر و سیم با پادشاه است - (۴)  
حکومت کلیسای انگلند با پادشاه است و اعلیٰ او باید منصوب کند  
(۵) حکومت دریای و شکر و جہازات آبی با پادشاه است - (۶)  
جنگ و صلح و دوستی کردن و اتحاد و کجی نمودن با دول دیگر و فرستادن  
ایلیچی از دول خارجه با پادشاه است - (۷) حکم هیچ محکمه عدالت و  
قضائی بر پادشاه جاری نیست و گاهی پادشاه جو ابد نیست کسی را در پنجه  
که میکند اگر صواب نیاید -

با وجود این همه اقتدار و اختیار پادشاه تابع  
پرلمنت خود است و بدون اجازت و امضای پرلمنت خود هیچ نمیتواند کرد  
پرلمنت مبلغ معینی قرار میدهد برای مخارج پادشاه هنگامیکه پادشاه بر تخت  
می نشیند و لیکن این مبلغ فقط برای مخارج او است و نگاهداری و حفظ مرتبه  
و بزرگی و جلال او و مجلس چون باید که داون این نذر تجزیه شود و هنگامی که  
پادشاهی فوت می شود یا قسمی دیگر و واقعه رخ میدهد که باید با او شایسته

۱۲  
ایلیچی ممالک خارجه

بر تخت نشیند لکن پرنسنت را اختیار هست که مبلغ مذکور را ندهد تا همت گوار  
 که هر خلاف و گفت گوئی که باشد یا اگر باشد مرفوع شود یا چاره در آن اندیش  
 گردد - (و باید دهنست که خراج هر یک از اولاد و اولاد زادگان پادشاه  
 انگلند را نیز باید پرنسنت مقرر سازد و هنگامی که بی تمیزی رسند -  
 با جمله پادشاه انگلند گاهی نمیتواند سلطنت کند بدو یک پرنسنتی در آن  
 پرنسنت باید در هر هفت سال یکبار جمع شود (یعنی تجدید شود) پس آن  
 چهل روز پیشتر اطلاع داده میشود با جزای آن بر وفق قانون -  
 هر چند که پادشاه رئیس کلیسا است بیچو وجه نمیتواند تفسیر و تبدیلی بدو  
 در امور و رسوم ملزومه مذہب بلکه این امور باید صورت یابد با جمعی از  
 علمای ملک - پادشاه نمی تواند در قانون ملک و جریان آن دخلتی  
 نماید و نیز نمی تواند سر باز زند از امضای هشتن سزا و اذن جرم را -  
 هر چند پادشاه می تواند گناه مجرمی را معاف کند که بدیگری ایدان  
 نموده باشد ولی در صورتی چنین اقتدار را دارد که دادخواه یعنی  
 ستم دیده در گذرد از جرم آن مجرم و یا نجوی دیگر از او راضی شود -  
 پادشاه نمیتواند مقدار زر و وزن و پیمان را تفسیر دهد و نمیتواند لشکر  
 جمع آرد جز با رضای پرنسنت خود - و در ختم کلام باید دهنست که  
 هر چند پادشاه جو ابده نیست در آنچه میکند و او را در معرض بازخواست  
 و جوابدہی و محکمه قضائی آرند (یا نمیتواند آورد بموجب قانون) در کار  
 جو ابده بستند و مورد خطاب و عتاب و حکم قضائی شوند و دکلامی خلعت  
 به مجلس لارده آمده می استند و مطالبه و بازخواست می کنند از وزیر  
 که جوابدہ است ایشان را و آنچه کرده اند و می دادند پادشاه خود را

(ولیکن خوانندگان این کتاب بدانند که تمام لاردها و وزرای پادشاه نمیتند بلکه معدودی وزرای پادشاه مانند که بخط مستقیم امور ملکرانی یکف آنها و انکست اجزای پرلنت همه آزادستند و هر شخصی بشود سوال کند از دیگری در آنچه اورای داده است یا میدهد و هر کلامی که گفته و میگوید ولیکن اجزای هر مجلسی (از اعظم و وکلا) فقط در مجلس خود می توانند سوال و جواب کنند —

سه چیز دیگر خاص و مقرر است برای حفاظت و حرمت آزادی خلق (۱). آنکه حکما باید مقصرا بجهت عدالت حاضر آید و جرم او را معلوم کنند قبل از آنکه او را مقید می سازند و الا سالیهای درازی در قید خواهد ماند و معلوم نخواهد شد که جرم او چیست — (۲) جرم مجرمین باید دریافت شود با جوری یعنی دوازده کس که آنها را از میان تمام خلق انتخاب میکنند که بی غرض باشند جز آنکه مجرم یکی را یا چند کس از آن دوازده کس را نخواهد یا همه را نخواهد پس جوری دیگر طلب شود — (۳) آنکه اخبار آزادست و هر کسی میتواند در اخبار درج کند هر چه را که میخواهد و رای خود را ظاهر سازد در امور حکومت و غیر حکومت و آنچه که کرده و گفته می شود با هر یک از وزراء و اراکین دولت و شاه و گدا — مگر در صورتی که کسی را شتم سازد یا بدی در حق او درج کند در اخبار که موجب بی عزتی و بیهوشی او بشود او را میگیرند و دریافت کرده بفرستند یک فقره در جاتی دیدم نوشته بود که هر چه بگوید بجز در خاک نگلیش قدم می نند آزادی شود و هر دهقانی بهمان سان در حمایت قانون است که شاهزاده و اگر همه شاهزاده آزادی است آن

آن بیچاره در تعلق را بنیال سنا را می یابد که دیگران بی و در همین مقام  
یعنی جمله بعد از این جمله یا فقره ماقبل این جمله است که بخط انگریزی زینل فرشته

"This dwelling may be miserable  
cottage open to every wind of heaven,  
but it is also a castle which the sover-  
-eign can not enter without  
consent."

یعنی اگر چه کلبه آن در میان چنان محقر و مفلوک  
باشد که هر نسیم بادی را در آن راه باشد مع ذلک حصن حصینی است که  
سلطان هم نمیتواند در آن قدم گذارد بی اجازت —

غرض چنانچه گفتیم مجلس شور و ادر عمارت سلطنت  
بسنز لایفیان است و بنیان عمارتی چون بنیسان که عرض کردیم ریخته شود مثل  
آن است که از آهن آن اساس را نهاده باشند و هزار سال دوام دارد  
و از هیچ طوفانی آسیب نمی رسد آنرا — بر خلاف اگر جز باین وضع  
ما قبل الذکر باشد مثل آن است که آن اساس فقط از گل باشد و سست است که  
اگر اندک آبی را ملاقات کند یا نسیمی بران وزد در اندک زمانی منهدم شود  
این همه آفات و بلیاتیکه دولت های ایشیا و عمده مسلمانان می بینند از  
دست دول یورپ و آن هم باندک آبی و نسیم بادی از آن است که اساس  
حکومت های اینها از آب و گل است و بر روی آب و حال آنکه دول یورپ را  
اساس حکومت از آهن و روی است و بر سنگ است — اینک

سختی ادرا بیجا ختم می کنیم و امر بنیادینم خوانندگان را که خود تامل کنند و  
 چاره برای بتاهی روزگار خود بیندیشند - افسوس است که این کتاب  
 را گنجایش آن نیست که ما چیزی به پیش از این بنویسیم در این مطلب نه تنها  
 در اصول حکومت نگذیش - اگر هم مذہبان مال طالب ترقی خود باشند  
 این قدر هم کفایت می کنند و اگر نظر ام حیدر آباد بخوابد که نسل آن  
 قرار دهد باینسان بایدت دارد هدنه بآنان که باز بچه اطفال است -

## بَابِ سُوْمِ

### دَرَجَرِ يَارِقَانُونِ دَرْمِيَانِ مُسْلِمَانَا

واضح باد که ریاست را اگر مآمارتی فرض کنیم و مجلس شورا  
 بنسخته بنیان آن باشد پس قانون بمنزله سایر اجزای آن عمارت است  
 مثل دیوار و ستون و سقف و در و اتاق و چاه و مطبخ و امثال اینها -  
 شکی نیست که استواری و استحکام بنیان اصل صہیل است ولی شکی هم  
 نیست که تمام اجزای عمارتی لازم و ضرور استند زیرا که هر که میخواهد  
 عمارتی بسازد مقصودش این نیست که فقط بنیانی را بسازد و مالآ آورده  
 بازین همواره مسطح کند بلکه مقصودش آن است که آن عمارتی شود و جانی  
 باشد که او را از سرما و گرما و باران و باد حفظ کند و مکانی داشته باشد  
 که در آن استراحت نماید و ملاقاتی باشد که در گریه بر آن راحت کند

و مطبوعی باشد که در این مسجدها بنا بر ما در این خاک است که در این شهر هم  
 است یعنی از آن قبیل است که در زمان محمد بن محمد بن عثمان بن عفان در کوفه  
 صحرا یاد در دما ت یاد در کنارهای شهرهای مسازند که فقط یکت خبر از زمین را  
 می کنند و بنیانی از گل درست می کنند و آنگاه دیواری گلی بسازند  
 می نهند و آن را میخوانند عمارت و جای اقامت - قسم دیگر آن است  
 که مردمان شهر نشین خرد من صاحب دولت می سازند که چندان  
 از زمین را کتده از سنگ و آهک پایه آن را بجمال استحکام می نهند  
 و دیوار و اراکین و سقف و لوازم بسیاری دیگر هم برای آن مقرر میکنند  
 و در نهایت استحکام و استواری هر جزوی از آن را افزا خور حال آن  
 بنیان می سازند - آن فرقه اولین بحسب بی علمی و بیداشی و  
 عدم اسباب آسایش خود مکانی را میسازند و این فرقه اخیر بحسب  
 علم و دانش و خوش سلیقگی و فراهم داشتن اسباب آسایش و  
 راحت خود مکانی را میسازند - ولیکن هیچ عاقل خرد مندی که  
 عالم و عاقل و صاحب سلیقه باشد گاهی چنان نشده است که بنیان  
 عمارت خود را در کمال استحکام گذارد ولی سایر اجزای آن را سست  
 از گل و خشت بسازد. اگر چنین شخصه یافت شود در جهان احتمق ترین  
 خلق عالم هم اوست - بهر حال عمارتی را بنیان استواری لازم است  
 و در همان دقت لوازم چندی هم در کار است که بدون آنها آن عمارت  
 ناکامل است و بموجب استحکام و استواری بنیان آن اجزای دیگر آن  
 هم باید استوار و محکم باشند -

تاداران سال ۱۳۰۲ هجری است تمام

سلطنت های پراکنده و پخش شده مسلمانان از قبیل گن عماراتی بوده  
 که مردم صحرائین و دماقین در صحراها و دوات می سازند که هر دو بنیان و دیگر  
 اجزای آنها ناقص بوده اند — تا با مردم بربسیاری بلکه تقریباً بر یکچشم در  
 ممالک مسلمانان قانون و معنی قانون معلوم نیست — تمام کسانی که از  
 ایران باین ملک آمده و سی و چهل سال مانده اند از قانون خبر ندارند و از مردم  
 هند نقطه یکی از هزار می دانند که قانون چیست و چه معنی دارد — آنچه شنیده ام  
 در ایران و از مردم ایران و در دکن و از اهلی دکن و از مردم تمام آسیا  
 نظم و نسق میگویند و گاهی قانون گفته دمی گویند — مثلاً اگر شخصی امری را  
 از ایران وارد خاک هند شود و از او پرسند که حالت ایران چگونه است  
 در جواب میگوید «خوب نظمی گرفته است و شاه یا فلان شاه را داده یا پهلوان  
 حاکم خوب نظمی داده است در طهران یا اصفهان یا شیراز و راهها همه امن و  
 امان است» — اگر از یکی از مردم حیدرآباد سؤال شود از حالت حیدرآباد  
 در جواب خواهد گفت که خوب نظمی گرفته است — پس اگر سؤال کنند که این  
 چه نظمی است که عین بی نظامی است در جواب میگوید شما سی سال قبل از این را  
 ندیده بودید حالا هزار درجه نظم این ملک پیش شده — بنظر من  
 می آید فرق کلی است در میان مفهوم نظم و قانون و اگر در نزد دیگران  
 این هر دو لفظ را معنی یکی باشد و در نزد بنده دوست — آن انتظامی که  
 اهل ایران میگویند و انتظام میخوانند و حکومت آنها باراده آن انتظام  
 کاری را می کنند و مردم آن کار را انتظام یا اسباب انتظام میدانند  
 معنی انتظامی و خلاف قانون شرع و خلاف قانون ملک رانی و معنیت  
 دین لم دیر جمی و سنگدلی است — مثلاً صد و زود مردم توپ می گذارند

و شکم پاره می کنند یا دست میسازند و هزار کس بی جرم و با جرم را بدون در میان  
 و تحقیق و بدون تمیز و محض بیک حکم حاکم کردن میزنند - اگر خبازان نان آ  
 گو فروشند چند کس از آنها را در تنور انگلنده می سوزند و اگر قصابان گوشت  
 را گو فروشند گوشت و بینی چند کس را از آنها بقناره میزنند یا قطع می کنند -  
 اگر در شهری چند کس از او باشی بی اعتدالی کنند چند کس بکیناه را در عیون  
 میکشند - اینها را همه نظم و نسق میگویند و از قدیم الایام اینگونه  
 چیزها و اعمال خلاف را نظم و نسق دانسته اند و تا کنون هم میکشاندند -  
 در حیدرآباد که می گویند امر و زلمیزاد رجه بهتر است  
 از بسیت یاسی سال پیش از این و کمال نظم را گرفته لکنابی نظمی در آن  
 هست که بنده میخواهم در این وقت بیان کنم - مردم اشیا بداند میدانند  
 معنی نظم و نسق چیست و اگر کسی نام نظم و نسق را بر زبان راند یا او را  
 دشنام می گویند یا عذرهای بسیاری می آرند همه ناموجه یا امور را مرهون  
 اوقات و دهبته بقضا و قدر می دانند یا میگویند رفته رفته (یعنی روز  
 قیامت) بهتر می شود - مثلاً معلوم نیست که حکومت و مردم حیدرآباد  
 چه چیز را ظلم میدانند اگر مقدمه سلطان نواز جنگ و کشتن سی چیل قیدی  
 و تخفیف و تصلیف ماهوار صد هاسیاره و چند شخص بی استحقاق و معطل  
 داشتن هزار هاسیاره و هزارها عده خلاف را ظلم میدانند - اینها همه  
 ظلم است و عین بی انتظامی و بی بندوبستی - غرض آنچه مقصود ما است  
 از این شعر سعدی معلوم می شود « ابی حکم شرع آب خوردن خطاست  
 و گر خون بفتوی بریزی رواست » - ولیکن در واقع در اینجای مقصود  
 ما حکم شرع نیست بلکه قانون و معدلت است -

باجمعه ملک بی قانون عمارتی است که سقف در  
 و مطبخ و بیت الخلاء و دیوار و ستون و لوازم دیگر از این قبیل را نداشته باشد  
 قانون چه چیز است و مقصود ما از قانون چیست - بسیاری از جهلاد  
 هر زمانی که با بیان و ذکر قانون کرده و مینویسم و می گویم قانون در ملک  
 است ما را انگریزی می خوانند (یعنی عیسوی) باین لحاظ که ما تقلید از انگریز  
 می کنیم و مذہب نصاری را اختیار کرده ایم و از آن دوست است که اعمال و رفتار  
 و کردار و کارهای نصاری ما را خوش می آید و خوش می نماید - پس شنام  
 داده و لعنت کرده اند بر قوم انگلیش و مقلدین آن قوم و قانون آن قوم و از نگاه  
 گفته اند قانون ما شرع محمدی است - شکی نیست که قانون ما شرع است  
 و من هم اعتراض بر آن ندارم مگر یک هزار و سیصد سال میگذرد که مسلمانان  
 مسلمان اند من میتوانم سوگند خوردن که آن همه خونی که مسلمانان نچختند  
 که شاید از هزار میلین بلکه هزار کرد و زیاد بوده و آن همه ظلم و جفائی که  
 بر مردم عالم کرده اند و آنچه کرده اند در ملک رانی و در زندگی و خانه داری  
 و تجارت و نسبت تمام امور دنیا داری یکی بر وفق قانون شرع نبوده  
 همه برخلاف قانون شرع بوده است - سبب آن چه بوده ؟ -  
 سبب آن این بوده که قانون در ملک نبوده - شاید کسی بگوید بنده را  
 که آن قانونی که مقصود تو است و تو میخواهی در ملک مسلمانان جاری شود  
 در این صورت از قانون شرع مسلمانان بالاتر است و چیزی نیست که  
 مقدم است بر قانون شرع اسلام در جواب میگویم آری چنین است و  
 تا هنگامی که آن قانون جاری نشود آنگاه قانون شرع عمل نمی کند و  
 قانون شرع فایده ندارد پس آن قانون چیست و طریقی که آن چه

اینک ما بیان می کنیم -

قبل از آنکه ما بیان کنیم قانون و طریق جریان قانون را اعم از اینکه شرعی باشد یا عرفی ما بیان می کنیم حالت خلق عالم و سلطنت و دین و انتظام عالم را - باید دانست که وضع جهان از جهان آغاز جهان چنان وضعی بوده است که خلق عالم و هر قومی در باطن و ظاهر هر سبب بود و چون نفس خود عمل نکند و خواهشهای نفس هر کسی را حدی باشد که از آن حد تجاوز نکند و اگر چنین نمی بودی عالم انتظام نمی پذیرفته و خلق عالم با اعتدال حرکت نمیکرده اند نسبت بسید دیگر - لهذا باید در یک زمان و عهد واحدی یاد زمان و عهد مختلفی هر دو سلطنتی و دینی برای هر قومی صورت وجود یافت - خواه این هر دو را خدا وجود داده بوده یا یکی را خدا و دیگری را خلق خدا هر دو از ابتدای جهان بوده است و همواره باید باشد چنانچه بزرگان هم گفته اند که دین و دولت تو امان اند - دین برای این بوده است که خلق در باطن از قهر و غضب پادشاه حقیقی بترسند و سلطنت بر آنکه خلق در ظاهر از قهر و غضب پادشاه مجازی بترسند - تا هنگامی که این هر دو با هم توأم بوده اند در میان هر قومی آن قوم ترقی داشته اند و بخصوصه دو مین و هرگاه اختلاف این هر دو از یکدیگر بسیار بوده و مخصوصه اولین بسیار آشوب و فتنه بوده است در میان هر قومی - سبب آن بوده است که از پیدایش آدم تا کنون در میان هر قوم و ملت و هر شعبه و فرقه و هر طایفه از اهل عالم جمیلا بیش از عقلا بوده اند و کسانی که در باطن از خدا و قهر و غضب او میترسیده اند نسبت با آن کسانی که از خدا نمیترسیدند و از قهر و غضب او پروائی نداشته اند یکت بهتر بوده اند بلکه یکت

بگردد - مثلاً آنچه خلق عالم اند امروز و بیشتر از هر زمانی هم ترقی دارند  
 کسانی که از اینها در خانه خود یاد در جائیکه هیچ گواهی نباشد و هیچ نوشته  
 ندارند و بگیرند مال دیگری را بطور امانت بگیرند و پس از چندی شخص از خوف  
 خدا و قهر و غضب او و قیامت و حساب آن مال را باصاحبش رد کنند بسیار  
 بسیار معدود باشند - کسانی که در خلوت یاد در صحرا یا در مغار یکدیگر  
 نباشند زن شخصی را ببینند و از خوف خدا نظرش بهت بر او نکنند بسیار معدود  
 بوده اند - اگر دین و جریان دین در دست صنفی از اصناف خلق عالم بود  
 است که همه مطلق العنان بوده اند و بموجب همان طبیعت هر سناک و نفس  
 سرکش که غالب بلکه همه خلق عالم را بوده و خواهد بود عمل میکردند و دین را  
 مایه استیلا و ذریعه اقتدار خود قرار داده بودند هنوز فساد عالم پیش بود  
 است و گاهی امکان ندارد که در چنین حالتی عالم از فساد خالی باشد  
 در این صورت سلطنت و حکومتی لازم بوده است که بظاهر خلق را بر این عهد  
 باز دارد - ولیکن اگر نعوذ بالله سلطنت هم تابع آن صنف نخستین از  
 خلق بوده و این هر دو برای حفظ نفس خود و عمل نمودن بر وفق خواهشهای  
 نفس خود و مزاج شده اند و آن فرقه این فرقه را راهنما بوده اند که  
 ضمانت خود بر احوال و انبساط زینت نتیجه آن همان بوده است که گردان  
 خلق عالم را خون ریخته شده بوده - از اینسان بود حالت مسلمانان  
 در هر زمانی و نتایج آن هم بر خلق عالم و بر خودشان نیز پوشیده نیست -  
 شریعت مایه قومی وارد شد یا در میان قومی  
 وجود بهم رسانید که هزاران سال صحرانشین و بهیمه طبیعت بودند -  
 در ملک آنها متعدد بلاد و امصار نبود - تجارت و فلاحت در رعیت

در میان آنها نبود - گاهی از خود و در میان خود سلطنت و حکومتی  
نداشتند - حکومت هر قبیله که مشتمل بود بر صد یا هزار کس یا شیخی  
بود مستقل و هیچ قبیله مرقبیله دیگری را تابع و فرمانبر نبود یا شیخ قبیله  
دیگری را - غالب این قوم یا قبایل را چندان باطوائف دیگر آمد  
و شد و معاشرت نبود و جز معدودی یا معدودی که در سواحل دریای  
سکونت داشتند چندان این قوم را الکی از حالت و مسیبتی قوم یا  
اقوام دیگر نبود - در این صورت شریعت ما برای آن قوم و آن  
حالتی که آن قوم در آن بودند کفایت میکرد ولیکن پس از آن برای  
اقوام و طوائف دیگر کافی نبود - مثلاً خدا امر فرمود بر رسول خود که  
مشورت کن در امور - اگر ما از مفسسین و علمای خود سؤال کنیم یا  
در تفاسیر و نوشتهجات خود ملاحظه نماییم که در چه مقامی آیه مشاورت  
بر پیغمبر ما نازل شد و پیغمبر ما در چند مقام با اصحاب خود مشورت  
کرد و مشاورین آنحضرت چند کس بودند و طریق مشاورتشان چگونه  
بود معلوم خواهد شد که بحکم یکبار پیغمبر مشورت کرده بوده است و آن هم  
بایکی از صحابه خود - دیگر ما بعد از طریق مشورت و مشاورت الکی  
ندایم و نمی توانیم گفت که چگونه باید در امور مشورت نمود و بخصوصه سلاطین  
چگونه باید مشورت کنند - و اگر تمام علمای ما را جمع کنند و بخواهند  
که آنها قانونی مقرر سازند یا بطریق شرح یا بطریق عقل برای مشورت  
کردن نمی توانند بلکه باندازه بنده هم نمی دانند و نمی توانند قانونی  
صورت دهند - اگر قانونی هم صورت دهند بیجان طریقی خواهد بود  
که ما صورت دادیم و آن وقت آن خارج خواهد بود از طریق شرع و لهذا

مشورت کردن همین شرایط را که ما ذکر کردیم بلکه ده هزار شرط دیگر هم لازم دارد قبل از آنکه مشورت شود و با بجمله این شرایط قانون استند و این شرایط مقدم است بر قانون شرع - در یکی از این جنگها سیکه امروزه و در این زمان می شود در میان نصارا با صدام و هزاره ها توپ که بعضی از آنها در یک ساعت سی و شش هزار گلوله می یازند و در پنج و ده میل مسافت خصم را مانند برگ درختان بجاک می ریزند اگر پادشاهی با سپاه بی نظامی و با چند شمشیر زنگ خورده و چند نیزه شکسته در مقابل آنها بایستد و از علمای ملت ما مشورت کند احتمال می رود بلکه یقین است که آیه که من فتنه قلندت را با و بخوانند در مشورت یا نماز و دعائی با و بیاموزند که بخواند و فاتح گردد و لیکن تا بهنگامی که مهدی کاذب در بر سودان وجود دارد با و بایستد که سپاه و انگریزان با ده هزار سپاه با او جنگ می کنند مانی تو انیم این فقرات را بنویسیم چرا که مدعیان ما بیارند ولی چون مهدی بدست انگریزان گرفتار آمد آن وقت ما ظاهر عیسا زیم که فتنه کشیم در مقابل سپاه قلیل با نظام تاب استادگی ندارد آن زمان و حالت جهان گذشت بالفعل مهدی کاذب فاتح است و دشمنان ما بر کلام ما میخندند و لیکن عاقلان دانند که گاهی مهدی کاذب بمحجره و کرامت بر انگریز غالب نمی آید و غلبه او را اسباب و جهات دیگر است -

شاید هنوز کسی بر مطلب ما بر نخورده باشد و مقصود ما را معلوم نکرده باشد و لهذا ما اندکی واضح تر بنویسیم که معلوم شود مثلا هرگاه پادشاهی یا حکومتی زبانی حکم کند که از غرة محرم ۱۳۰۱ در تمام ممالک محروسه ما باید قانون شرع جاری شود مگر جاری کنند آن باید

یا قاضی باشد یا مفتی یا شیخ الاسلام (یکی از این سه یا هر سه) و در هر شهری  
 یک قاضی باشد یا آنکه در هر محله از هر شهری یک قاضی باشد همین حکم را ما  
 قانون میدانیم و قانون میخواهیم - مگر بالضروره این حکم تا بر کافذای  
 نوشته نشود یا در دفتر ثبت نگردد و بهمه بلاد ممالک محروسه اندرود در همه  
 بلاد بر آن عمل نشود ما آن را قانون نمیدانیم - چون این قانون جاری  
 شود آن وقت ما میگوییم که این قانون مقدم است بر قانون شرع  
 چرا که بدون این حکم یا قانون قانون شرع جاری و پیروی نمیشود و نمیتواند  
 شد و اگر محض تولی باشد آن وقت در جریان آن دوامی نیست -

چون اینهمه معلوم شد (و ما امیدواریم که  
 با این دلایل و حجج بر همه معلوم شود و همه تصدیق کنند قول ما را) آنوقت  
 ما بجمال فرد تنی و ملائمت عرض می کنیم بخدمت همه مسلمانان که قانون  
 شرع در امور دنیوی ما در این زمان و در این حالت جهان کافی نیست برای  
 انتظام ملک بلکه فقط کافی نیست در امور شرعی و بهر تفصیل و تشریح  
 و تفسیر لازم دارد که آنها نیز قوانین جداگانه خواهد بود بلکه در امور  
 عرفیه هزارها کتاب قانون ما در کار است که ابد نسبتی بدین و شرع  
 ندارند - مثلاً در صورتی که قانون شرع جاری بشود و حکم هر مجرمی  
 با قاضی شهر باشد بموجب شرع هنوز گیرنده مجرمین کدام اشخاص و جرایم  
 داشتن احکام قاضی چگونه باشد و اگر مجرم را حبس کنند چگونه حبس کنند  
 و حبس کنند که باشد و اگر مجرم را بجزایمانه کنند زجر جایمانه را که باید بگیرد و  
 آن زجر را چه باید کرد و در کیسه که باید برود و اگر مجرم را بقتل رسانند  
 چگونه و بچه ضابطه و امثال اینها معلوم نیست و بالضروره باید معاینه باشد

اینها همه قانون است و باید باشد و اگر نباشد ملک هنوز هیچ و مرجع است هر چند  
 که قانون مشرعی باشد — تابعیت سال قبل از این که بنده از ایران هرگز  
 آمدم در هر شهری صد کس یا بیشتر بودند که میتوانستند مجرمین را بزنند و  
 جرمیانه کنند و زجر میانه را گرفته در جیب و کیسه خود اندازند —  
 امام جمعه و شیخ الاسلام و کلانتر و داروغه و قزاق باشی و یاد و سرسنگ  
 و میراخور و پیشی مت و سرتیپ و بیگلربیگی و ملک التجار و امین التجار و  
 ناظم التجار و صد نام دیگر حاکم یعنی دیوان قضا بودند در هر شهری از شهرها  
 ایران و همه را اقتدار بوده از جانب خود که هر شخصی را خواه گناه و خواه  
 بیگناه بگیرند و بزنند و جرمیانه کنند و آنچه جرمیانه می کردند در کیسه  
 خود بریزند و ابداً آن زرد خلی بجویمت در ریاست نداشت — در این  
 اوقات مکرر از ایرانیان مرا میگویند که حال هیچ نسبتی ندارد در حالت ایران  
 به طبعیت سال پیش از این مگر بنده بخوبی میدانم که ملک که چار یا پنج  
 هزار سال باشد که بیکت حالت باشد و بسیت سال قبل از این که بنده  
 می دیدم مسلم و هرج و مرج آن بنقطه کمال رسیده بود در بین بسیت سال  
 چندان تفادتی نخواهد کرد و مسلم است که بیکت روز شخصی هیار می شود و  
 بیکت سال علاج می پذیرد و یکساعت طوفان شهری را در ایران میسازد  
 ولیکن قرنها باید که آن شهر بار دیگر آباد شود — ظلم کردن در کمال است  
 می شود ولی رفع ظلم کردن در کمال دشواری — همین حال که در ایران  
 است در تمام ممالک که ریاستهای مسلمانان است در همه روی زمین  
 چنانچه مادر جید را باد کن همه روزه مشاهده می کنیم و از هر بابسته  
 کمال بی انتظامی است در این ملک — تمام امرا و بزرگان و نوآبها

و جنگ با و بهادران سید را با دصاحب زور و هتیملا و اوقات را راند  
 و پیوسته میکنند هر چه را که میخواهند چنانچه دیر و ز مغربی بنده در مکانی  
 بسیار چیزها شنیدم ولیکن مناسب نیدانم که در این کتاب چه آنحضرا را  
 درج کنم و کتاب را حجیم سازم —

غرض منست که در تمام امور کلی و جزئی ملک  
 قانونی در کار است — مجلس شورا — اقتدار هر یک از ارباب دولت  
 اقتدار هر یک از حکام — گرفتن مالیات از زمین — گرفتن مالیات  
 خراج از مال التجاره — نگاهداشتن لشکر — لشکر کشی و جنگ —  
 ساختن عمارات — ساختن طرق و شوارع — جاری کردن یلوی و  
 جاری ساختن جوی و غیره — اقتدار علماء و عمل آنها — مال باوقاف —  
 خراج امام زادها و مساجد و مقابر — منصب و لقب و خطاب خلعت  
 و انعام — وظیفه یا منصب — تجارت — زراعت — بازار و  
 نرخ اجناس و وزن و کیل — شفاخانه — مدارس و مکتبها — تحصیل علم و  
 امتحان در علم — پلیس — مینوسیپالیتی — پستخانه یا چاپخانه  
 صرافی — ضرابخانه — کمرک خانه — و هر کار و هر چیز دیگر که هزارها  
 قلم می شود اگر کسی بخواهد بنویسد همه قانونی لازم دارند جداگانه و همه  
 خراج استند از قانون شرع و تا هنگامیکه قانون جاری نشود  
 ملک با نظم نمی شود و خلق ترقی نمیکنند —

طریق صورت دادن و جاری ساختن قانون

این است که یکی از اجزای مجلس شورا در یک مجلسی سایر اجزای مجلس را  
 خبر میدهد که چون مجلس دیگر منعقد می شود من مسبوته یا صورت قانونی را

در مجلس حاضر میکنم (فی الملئ) برای بند و بست پلیس - پس آن مستور را بموجب رای خود نوشته در مجلس بگذر حاضر میکنم و قره اول از امیخو اند سایر اجزای مجلس در هر جزئی و فقره و جمله و لفظ آن تأمل میکنند - در مجلس ثانی قره ثانی آن مسوده را همان شخص که بانی آن بوده میخواند و هر یک از اجزای مجلس آنچه رای اوست در حکم و اصلاح آن ظاهر میکنند و در مجلس ثالث پس از حکم و اصلاح بموجب رای تمام اجزای مجلس یا اکثر اجزای مجلس آن قانون امضا میشود و میر مجلس را هم هستی است که رای خود را ظاهر سازد و بهر حال آن قانون قانون شده میر مجلس خواهد یا د شاه و خواه حاکم آن قانون را دستخط میکند و موردی بر آن زده میشود و تاریخ جریان آن هم در متن آن نوشته و معلوم است پس آنرا چاپ میکنند در دفتر احکام حکومتی و دستتار میدهند بهمه بلاد و مهندار که در فلان تاریخ فلان قانون جاری می شود یعنی بآن باید عمل شود - فرضاً بموجب آنچه که در صفحه یکم ذکر شد می آید قانونی جاری می شود -

(۱) چونکه لازم بود برای بند و بست پلیس لهذا این قانون ذیل که موسوم است به قانون نمبند برای بهت سری بند و بست یا نظم و نسق پلیس صورت وجود یافت با مصفای حاکم شهر اصفهان جاری خواهد شد از عرّه ماه محرم سال یکترار سیدیکه جاری

(۲) معنی پلیس و عمده پلیس در این قانون چیست و کدام اشخاص مراد استند (در اینجا شرح باید که معلوم شود و غیر

عمله پلیس استن گردد) حاکم قضا یا حاکم عرف یا دیوان یا دار و فده که نام شخص

یا اشخاص مراد است (در اینجا باید تشریح نمود) -

فقرة ۱ - تکلیف این است که چنین و چنان کند -

(تکلیف یا تکالیف پلیس و اجزای عمده پلیس را در اینجا بنویسند و اگر لازم باشد فقرة یا فقرات دیگر هم مزید کنند ولیکن هر مطلب یا فعل یا حکم یا تکلیف هر چه باشد و نام نیست یک فقرة جداگانه لازم دارد) -

فقرة ۲ - سوائی پلیس هیچک را آن اختیار نیست که

کسی را بگیرد (نه شاه را آن اختیار است نه حاکم را نه امام جمعه را و نه هیچکس دیگر را) -

فقرة ۳ - هر که سوائی پلیس کسی را بگیرد یا نگاه دارد یا

حبس کند باید فلان مبلغ جریمه شود یا فلان زمان مقید بماند یا هر دو جریمه شود مقید بماند (مبلغ جریمه و زمان قید را مقرر سازند)

فقرة ۴ - عمده پلیس نباید بخانه کسی داخل شوند (مشروط

بر آنکه - اگر شرط دستنمائی لازم باشد در اینجا بیان کنند) -

فقرة ۵ - عمده پلیس نباید دشنام گویند مجرمی را و

بناید او را بکشند در راه و دست در کمر او زنند و نباید آن مجرم را ایزاد همت (جر آنکه)

فقرة ۶ - داروغه را اختیار نیست که حکم کند مجرم را

چوب بزنند یا جریمه کند تا حکم نشود در حق آن مجرم از محکمه یا دیوان قضا - (عدد ضربت و مبلغ جریمه باید معین باشد) -

فقرة ۷ - سوائی قاضی (یا هر که معین باشد) هیچکس را

اختیار نیست که حکم قید یا جریمه کند یا فتویٰ ضربت چوب یا تازیانه دهد -

فقرة ۸ - هر قاضی را بحسب درجه و عمده ادختیاریست  
که تا یک زمان محبتی حکم قید دهد و تا یک مبلغ معینی حکم جزییانه دهد -

فقرة ۹ - مجرم را باید از فلان روز تا فلان روز قید کنند  
و شام آن روز اخیر را کنند (یا باید بنویسند دو ماه بهالی یا شصت روز  
از روزیکه حکم قید اومی شود) -

فقرة ۱۰ - مجرم هر که باشد و نوکر هر که باشد و وابسته  
رشته دار هر که باشد و از هر خاندانیکه باشد و بهر درجه و پایه که  
باشد مجرم است (جز کسانی که بموجب فلان قانون مستثنی باشند)  
فقرة ۱۱ - وساطت و التماس و توقع و درخواست مسموع  
نیست و مجرم باید حکم سازد -

فقرة ۱۲ - پدر و مادر و هیچکس دیگری از اقرباء و خویشان  
مجرمی جوابده نیستند مجرمی را و عقوبت نمی بینند بعوض و جز آنکه  
ضمین او باشد یا در صورتیکه صغیر باشد مجرم حافظه و الی و  
بزرگ او باشند یا طور دیگری -

فقرة ۱۳ - در هر خانه که مجرمی پنهان شود صاحب آن خانه  
نیز مجرم است و سزای او فلان است و نیز هر که بداند که مجرم  
پنهان است و خبر ندهد سزای او فلان است -

فقرة ۱۴ - حاکم را اجتناب است که هر گونه تفسیر و تبدیلی  
که بخواند در یکی یا بعضی از فقرات این قانون یا شرط یا مطالب آن  
در هر وقت و زمانی که مناسب داند یا اگر مناسب بیند در تحقیق  
یا تضعیف عقوبت جرایم و غیره و غیره -



مسائل دیگر استخراج و هشت بجهت آنکه غالباً اکثری از قوانین را کم و زیاد  
 بایکدیگر ارتباطی هست - و نیز نباید دانست که هر چه می شود بموجب یا  
 برخلاف یکی از فقرات یک قانونی نمی شود پس باید آن فقره از آن  
 قانون نیز ذکر بشود و اشاره بآن رود - مثلاً در قانون مینوسیالیتی  
 در فقره مینویب که اگر شخص خلاف کرد نسبت بآن جماعت و عمل آنها  
 او را بپس بسپارند بموجب فقره ۲ قانون پلیس شماره ۱۳۰۱ صفتان سال ۱۳۰۱  
 پس چون عمده مینوسیالیتی خلاف این کردند و کسیکه مجرم باشد از اینها  
 و جواب ده دیگران باشد در عرض خطاب و جوابدهی در آن درگاه  
 جرم او نوشته اند باید اشاره کنند که این فعل را نموده است برخلاف  
 فقره ۲ قانون پلیس شماره ۱۳۰۱ صفتان سال ۱۳۰۱ - و همچنین باید دانست  
 که قانون برجستہ قسم است - بیشک در این ملک بسیاری از مردم  
 میدانند ولیکن با اعتقاد بنده احدی در ایران نمیداند و اگر بداند  
 سعادت می خواهد بود و لهذا ما را باید از هر چیزی اندکی بنویسیم -  
 قانونی نشر می شود و وجود و صورت می یابد در مجلس شورای عالی  
 که حکومت واقعی است و کم و زیاد محیط است آن قانون بر تمام امور  
 کلیه ملک و تمام ملک - یکی دیگر است که حکام ولایات جاری  
 می کنند مناسب حال قلم و خود - در این صورت حاکم هر ولایتی  
 در تحت حکم مجلس شورای عالی است و بآن موجب مختار میشود که تغییر و  
 تبدیلی بدهد بقوانین قلم و خود اگر مناسب داند و الا او خود نمی تواند  
 خود را مختار سازد - بعبارت اخری از پرلنت پادشاهی ضابطه  
 خاص وضع می شود بجهت اختیار و اقتدار حکام ولایات -



کتاب بالازم است - آنچه در این کتابچه نوشته و مینویسیم فقط مشرفی است -

# باب چهارم

## در معدلت میان مسلمانان

هر چند که قانون خود مشتمل است بر معدلت  
 و عین معدلت است و لازمه قانون افتاده است معدلت و بسیاری  
 که وضع جریان قانون در او ریافتند چنان خواهندست که اگر  
 در معدلت گفتگویی رود پس از قانون و بایبی خاص گردد و براس  
 معدلت هیچ نیست جز تکرار مطلب اطالت بیجا - مگر بنظر بنده  
 چنین میرسد که تکرار مطلب برای کسانی که مبتدعی هستند لازم  
 است و هر قدر که مطالب تکرار شود بیشتر خاطر نشان آنها می شود  
 تا این زمان در میان ما مسلمانان و اهل ایشیا عموماً کسی معدلت را  
 چنانچه باید و شاید ندانسته بود و ندانسته است چیست و معنی واقعی آن  
 چه چیز است - یا آنکه تحیل دانسته اند مگر در محل آن چنانچه باید و  
 شاید استعمال نکرده اند - اگر ما در تمام کتب اخلاق و تهذیبی  
 که در میان ما هست و حکما و بزرگان ما نوشته اند در معدلت و  
 انصاف و امر نموده اند بمعدلت و انصاف و رفتار و گفتار و کردار

مردم از منتهی تاضیه را بیان نموده اند برای مردمان حال و استقبال ملاحظه  
 کنیم معلوم خواهیم کرد که از معنی واقعی و طریقی حقیقی آن خارج بوده  
 و آن معدلت و انصافی نبوده است که بنده در نظر دارم - قبل این  
 ما گفتیم که اگر ماسلطنت را عمارتی فرض کنیم مجلس شور را بمنزله بنیان  
 آن است و قانون بمنزله سایر اجزاء و لوازم آن عمارت - در این خصوص  
 بسیاری خواهند گفت که اگر بنیان عمارتی درست باشد و سایر اجزاء  
 و لوازم آن برقرار باشد معدلت بمنزله چه خواهد بود و احتمال کلی میشود  
 اگر ما بگوئیم معدلت نیز یکی از لوازم است در عمارت سلطنت و لے ما  
 خواهش داریم که دیگری بیان کند که کدام یک از اجزاست بسیاری  
 نتوانند (بلکه احدی نتواند) بیان نمود و خیال نکنند که آن عمارت  
 چیزی دیگر در کار و لازم دارد - ما میگوئیم که معدلت در عمارت  
 سلطنت بمنزله تساوی و تناسب است - مثلاً اگر ستونی کم زور  
 باشد و سقف و زینتی را بر آن بنهند احتمال دارد که تاب استقامت  
 نیارد و اگر وزن کتری را بر ستون قوی تری و وزن زیاد تری را بر  
 ستون سست تری بگذارند نیز همین حکم است و آن - اگر بیت انخل  
 یا مطبخ یا چاه آب را در قرب مکان خفتن قرار دهند باز احتمال  
 نقصان دارد - پس بهر حال همه اجزاء و لوازم هر عمارتی را باید متساوی  
 و تناسب باشد اگر دوام و قوام آن در نظر است - تا این زمان که  
 قلم بنده بر کاغذ است گاهی در سلطنت مسلمانان و مطلقاً اهل شیما  
 تساوی و تناسب نبوده است و این بواسطه آن بوده است که کتر کسی  
 دانسته است تساوی و تناسب چه چیز است - یعنی معدلت تا اول آن

و تعادل اگر واقعی باشد از اینستان است که هر گاه چوبی را که یک ذراع طول دارد و یک کن یک سمر آن ثقیل تر است و یک سمر آن خفیف تر آن وسط حقیقی آنرا بگیرند که مساوی واقعی است یعنی بحسب وزن نه بحسب طول مگر این رسم در میان ما مردم گاهی ملاحظه نشده بلکه همیشه ملاحظه وسط شده است بحسب طول نه بحسب وزن - میزان را که میگذارند وزن میخوانند از آن نه حجم - چنانچه اگر یک گلوله پنبه و یک گلوله آهن را که هر دو یک حجم داشته باشند در ترازو گذارند بخیل که وزن این آهن صدر برابر آن پنبه باشد و این در صورتی است که هر دو بزرگی یعنی حجم گلوله توپلی باشند احتمال میرود که آن وقت اختلاف وزن میان این دو پنجبرابر بار باشد پس وزن در کار است نه حجم - شایع عام هم سبب پادشاه است و هم معبد گدا و همین چیزهاست معنی معدلت که بنده فقط نمونه از آن را ظاهر نمودم در این وقت و صاحبان ادراک باید خود درک بکنند که مطلب و مقصود بنده چیست -

در حکایت پادشاه و وزیر

تا این زمان اگر عدل میشده است پادشاه میکرده است و اگر ظلم میشده است پادشاه میکرده است یعنی بجز مستقیم و با اختیار خود و بزرگان مانیز آنچه تعریف کرده اند از عدل و انصاف پادشاهان کرده اند و آنچه امر نموده اند بمعذلت و انصاف پادشاهان نموده اند - مگر سخن ما این است که پادشاه نیز باید در تحت قانون و معدلت باشد و او هم نباید استثنای باشد از قانون جز آنکه خلق او را استثنا کرده باشند و برضای خلق مستثنی باشد - و این در صورتیست که قانون غیر قانون مشرع و نه بر فتوای اهل شرع باشد و باینکه

پادشاه هم ابد بموجب قانون شیع مستثنی نباشد جز آنکه بموجب شرع و  
 فتوای اهل شرع در بعضی از مقامات پادشاه مستثنی نگردد - پس اگر  
 پادشاه خود ظلم کند هر چند که قانون معدلت در میان رعیتش جاری باشد  
 هنوز خودش هم مورد سزا و عقوبت خواهد بود - دیگر آنکه غالباً بزرگان  
 بواسطه خاندان یا بجلایه دولت یا بجلایه علم و دیگر ملاحظات معاف  
 بوده اند چه در یافتن عقوبت و سزا چه در دادن خراج ب حکومت و این  
 هر دو عین ظلم است در حق سایر خلق - بلکه بزرگان و صاحبان حرمت  
 و دانش هم بهمان سان سزا و عقوبت اند اگر محرم واقع شوند که فقرا و  
 اذال قوم و بلکه سخت تر و نیز بهمان سان آنها نیز باید خراج ب حکومت  
 بدهند که فقرا و ضعفا و آنها هم بحسب طاقتشان نه باندازه فقرا - کسی که  
 یک جریب زمین و زراعت دارد اگر یکت روپیه یا یکت قران بدهد آنکه  
 صد جریب دارد باید صد روپیه یا صد قران بدهد بلکه رای مانیت که  
 اگر نخواهند ملاحظه تساوی را آید همیشه باید طرف فقرا بگیرند -  
 یعنی هر چند که گرفتن یکت روپیه از آن شخصی که یکت جریب زمین دارد  
 و صد روپیه از آن کسی که صد جریب دارد تساوی واقعی است و آنکس  
 آن شخص اول را باید تخفیف بدهند اگر میدهند بلکه چیزی از او نگیرند  
 و از شخص دوم بالضرورة باید گرفتن - اگر مردی بجزمتی یکت روپیه  
 بزرده و او را یکت ماه حبس نمایند شخص با حرمتی که چنین کند او را باید  
 یکت سال حبس کنند - مگر فائده خیالات مردم هشیما برخلاف این  
 است و میگویند آن شخص محترم (و بعبارة اخری صاحب دولت و زبیر است)  
 را نباید عزت و حرمت بر خاک نریخت چرا که آبرو دارد مگر ما بر آن هستیم که

سزای این اشخاص باید عیش باشد چرا که اینها غالباً بد را از نیک می شناسند  
 یا آنکه مجبور نیستند خلافی را بکنند برعکس فقرا و اذال که نه بد را از نیک  
 می شناسند و غالباً مجبور هم هستند - اگر مردی صاحب دولت باشد  
 هیچ سببی ندارد که دزدی کند یا برای زرقار بازدهد اگر بتواند زن بگیرد و  
 از عهده خرج زن براید هیچ سببی ندارد که زنا کند یا عمل خلاف دیگری  
 نماید مگر احتمال دارد که مرد فقیر بهر حال ناچار باشد از زردی اجبار  
 مرتکب عصبیانی شود - و دیگر آنکه فعل اذال چون از مردمان محترم  
 سرزد آفتاب نیز در زمره اذال محسوب میشوند و بیشک هستند - آنچه را  
 که ما می دانیم از بی اعتدالی های بزرگان ملک خود که گاهی یکی از آنها در  
 معرض بازخواست و عقوبت در نمی آید اگر نوشته شود صد جلد کتاب  
 می شود ولی غالباً مردم بی دانش ملک را بطور نصیحت ما را می گویند  
 ای فلان ماهمه می دانیم که چه بی اعتدالی می شود و میسرود در ملک ما مگر  
 خوب نیست که تو در اخبار یا کتابها می نویسی - ولیکن ما می نویسیم  
 که این اعمال را موقوف سازند و اگر نسازند هم نساخته اند تا تکلیف خود  
 را بعمل می آوریم - بچشم خود دیده ام در حید آباد که برای او و پسر محمول  
 پسر زنی را معطل دهشته اند در چوکی ولیکن امرا و بزرگان غالباً  
 بلکه تماماً محمول نمیدهند و معاف اند - مردم حیدرآباد ما را میگویند  
 شما چرا چنین و چنان مینویسید و حال آنکه این بی اعتدالیها معدوم  
 نمی شوند و خلق دشمن شما میشوند ولیکن ما همین اراده مینویسیم که این  
 بی اعتدالیها معدوم نشوند و خلق هم دشمن ما شوند - بهر حال همیشه  
 باید تساوی و تعادل ملاحظه شود در میان شاه و گدا و امیر و فقیر

و شاه و گدا و امیر و فقیر همه باید در تحت قانون باشند جز آنکه ملاحظه  
دیگر و بر وفق معقل بموجب قانون استثنائی رود نسبت با آنها -

اینجا بود معالجات امراض حکومت و سلطنت  
مسلمانان که جز با استعمال این ادویه آن امراض رفع نمیشوند و تاقیامت  
آن امراض بحال خود باقی میستند و همیشه ممالک مسلمانان و مسلمانان  
لطمه خورد دیگر طوایف استند - اکنون ما شروع می کنیم در بیان  
معالجات امراض خلق یعنی رعیت هر حکومتی از مسلمانان یا مسلمانانیکه  
رعیت است حکومتی را خواه آن حکومت مسلمان باشد و خواه قوم و  
ملت دیگر - و هر چند که حکومت و رعیت هر دو دست بگیریان و  
لازم و ملزوم یکدیگر و مخروج استند چون ما را مقصودی در مد نظر بود  
و هست اینها را از یکدیگر جدا ساختیم و در ابواب مابعد ظاهر میسازیم  
که مقصود ما چه بوده و چسبیت -

## باب پنجم

در بیان تربیت مسلمانان

فَضِّلَتْ عَلَيْهِ

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان تربیت  
 و آموختن مسلمانان خوانندگان و ناظرین این کتاب را خاطر جمع میسازیم  
 که در نوشتن این کتاب اصل صیقل مقصود ما این باب و مطلب است و  
 در واقع سبب تصنیف این کتاب همین است و این باب در میان سایر  
 ابواب این کتاب بمنزله یاسین است در کتاب مجید و در آیه که خدا فرموده  
 است «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ما  
 یعبودن را تا مدلی نمی کنیم به سبب این و می گوئیم مقصود خداوند علی‌الغالب  
 از آفرینش انسان تحصیل علم بوده است و پس — و اینکه خدای تعالی  
 آدم را فضیلت بر ملک داد برای علم او بود و چنان آدم را خلق کرد که او را  
 قابل آموختن علم ساخت و هیچ ملک مقرر نمی نمودت اسمای خود را  
 ولی با آدم آموخت و او را بواسطه علم بر تمام ماسوی الله برگزید و خلعت  
 نبوت و اطفا در بر پوشید — و اینکه آدم را اشرف مخلوقات گفته اند  
 بواسطه علم اوست نه بدیگر صفات نیکی که در وجود او باشد و هیچ شکلی  
 نیست که کمالیت انسان در علم اوست و اگر بمرتبه رسد چه در دنیا و  
 چه در آخرت بواسطه علم خواهد بود — اگر مقرب درگاه احدیت شود  
 انسان محض بواسطه علم اوست نه بواسطه صفات دیگر او و آنچه گفته اند  
 که « آدمی زاده طرفه معجونی است از فرشته سرشته و زشتیطان  
 گرگن میل این شود به ازین و رگن میل آن شود به از آن »  
 مفهوم همین مطلب است یعنی انسان قابل تحصیل علم هم هست قابل  
 تحصیل جهل هم هست اگر میل بعلم کند فرشته میشود و اگر میل بجهل کند  
 شیطان می شود — « که بعینم انتران خدا را شناخت » — شایعیت

که مراد علم با عمل است ولی مطلقاً علم نیک است و غالباً علم صاحب خود را  
 با عمل می‌کنم کند اگر بطور نیک آموخته شود - اگر ما هزار کتاب بنویسیم  
 در تعریف علم هنوز کم است و بنهایت و غایت تعریف آن نمی‌تسیم و در این  
 وقت مختصر می‌کنیم که از علم انسان خالق و معبود خود را می‌شناسد و  
 بعلم بندگی او را می‌کند از روی معرفت و بعلم خلاف مرضی او عمل نکند  
 و بعلم در دنیا ترقی میکند و خود را مردی می‌سازد بسیار قوی باز و در هر چند  
 که بحسب جسم و قوای جسمانی از دیگران مجتهدان خود و نیز دیگر حیوانات کمتر باشد  
 بواسطه علم خودش می‌خورد و خوش می‌زید و بر همه استیلا دارد و صاحب ولت  
 می‌شود و اسباب آسایش خود را فراهم می‌آرد - ولی باید دانست که  
 در این وقت و در این مقام مقصود ما تعریف خود علم است نه اینکه در وجود  
 بعضی اثر کیمیا دارد و در وجود برخی تاثیر آتش سوزان و زهر بپلاک  
 فرقه را انسان کامل می‌سازد و فرقه را حیوان جاهل - هیچ سلطنتی  
 برای حفظ نفس انسان به از سلطنت و دارائی علم نیست - هیچ غذایی  
 لذیذی بلذت علم نیست - هیچ جامی برای حفظ نفس خوشتر از همان آتش  
 نیست - این همه چیزهایی که دیده میشود و اسباب آسایش و راحت  
 و خوشی و حظ است همه برای حظ جسم است ولی علم برای آسایش و حظ  
 روح است - بنزد رای و میلان خاطر من اگر شخصی در باغی نشسته  
 باشد و گلغذاری را در کنار داشته باشد چندان مسرت نمی‌اندوزد  
 از اینکه در جنگل یا کلبه‌ی نشسته باشد و کتابی در کنار داشته باشد -  
 مگر البته این گوهر نایاب گرهن بچارا بسیاری از خلق و بخصوص مسلمانان  
 هیچ در نمی‌شمارند و با خاک راه یکسان می‌دانند و هیچکس قدر آنرا نمیداند

جز آنکه بر رفیق که یا غیر جبری باشد یا غالباً جبری باشد تحصیل اینها کرده باشد  
 و از حقیقت آن گهی یافته باشد - من خود سوگند میخورم بخدای  
 زمین و آسمان که "هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آنکه دارد با  
 دلبری و صفا" - بر هیچ شخصی حسد نمیبرم که جاهل و بازاری باشد  
 و بر خیل سوار باشد یا گاری دو اسپه و چهار اسپه در زیر دشته باشد  
 یا ساعت هزار روپیه بر خود آویخته باشد یا صاحب و ندیم فلان پادشاه  
 و بهمان شاه هزاره و وزیر و امیر و نواب و جنگ و بهادر باشد یا  
 پنج هزار روپیه ماهوار داشته باشد یا زنان متعدده صاحب جمال  
 داشته باشد یا صد مازندی رفیق و آشنای او باشند و این همه  
 را داخل انسان نمی شمارم بلکه از حیوانات هم سبقت ترمیدانم - ولی  
 رشک میبرم بر کسانی که اقل از سر موئی از من در علم و هنر پیشرو ایشانند  
 و یک درجه از من بالاتر اند و حال آنکه کسانی هم هستن که در علم و دانش  
 یک درجه از من بالاتر اند و من خود را خاکپای آنها میدانم و خود را در  
 نزد آنها کمتر از ذره در نزد آفتاب می شمارم - ولیکن چه بسیار کسانی  
 در جهان هستند بخصوص در ایران و هند و ستان و بخصوص در میان  
 ما مسلمانان که شصت و هفتاد سال عمر عزیز خود را صرف می کنند در عشق  
 و پرورش نلبلی که قیمت آن یک پول سیاه بیش نیست - اکثر و اغلب  
 مردم ایران بیک جام عرق و یک لیسرتیاه روزگار روزگار خود را تباه  
 دارند و اکثر و اغلب مردم هند و دکن خود را بیک جام افیون و  
 بیک غلیان مدک و صحبت گنیز سیاهی یا درنی یا یک لوطه سندی یا  
 پرورش چند کبوتری یا چند خرده سی خود را خوش دارند و عمر خود را می گذرانند

و احتمال کلی می رود که اگر دیگری (یا دیگرانی) کتابخانه درست کرده و کتاب چندی بجزن جگر جمع آورده باشد در بین سالهای درازمی باشد مانند ک بهائی بفروشد و زر آنرا با نیکو نه چیزها و در اینگونه طرق اعمال تلف سازند

## موانع تربیت و تحصیل علم در میان مسلمانان

غرض نیست که اگر در دنیا چپیزی باشد که در آن حظی باشد و مایه کمال و ترقی انسان باشد علم است و بس - مگر احتمال کلی می رود که در هر عهد و زمانی و بخصوصه امروز هیچ ملتی در تمام ربع مسکون چندان بی علم و بیدانش نبوده و علم را مکره و نشمرده و بتقدیر نداشتند که مسلمانان - اولی هیچ چیزی و هیچ کاری در عالم نبود و جیتی نیست و این بیدانشی و کره از علم و دانش را در میان مسلمانان چندین (بلکه هزارها) سبب و جهت عظیم است که بحتمل بوسطه این اسباب و جهات بکلی امید قطع باشد که گاهی در عالم و تاقیامت مسلمانان صاحب علم و دانش بشوند فراختر ترقی کون و لولوا ایف و ملل دیگر جهان -

**اول** - اعظم سد و دیکه در راه ترقی مسلمانان است و از ابتدا گذشته شده یا گذاشته اند در هر خصوصی بخصوص علم و دانش و تحصیل هنر و کمال این است که این ملت را بیش از هر ملتی تکیه بر تقدیر است و نصیب و قسمت - و عجب این است و غایت حماقت این است که اگر فی المثل در هر یک از کتب آسمانی یک آیه یا آیه معدود رسیده باشد در یک خصوصی مثل تقدیر یا توکل و امثال این آیات متعدده دیگری وارد شده است بخلاف آنها - و اگر انبیا و اولیا و

و صلحی و عرفا و بزرگان مادر مقامی از این قبیل چیزی گفته باشند در  
 مقامات متعدده خلاف آنرا گفته اند مگر مسلمانان را آن اورا کثرت  
 و چندان در دریای جبل و نادانی غرقی هتند که نمی توانست حقیقت کار  
 را دریافت - هر چند خداوند علی اعلی فرموده است "وَالسَّمَاءُ  
 رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ" در جای دیگر فرموده است  
 لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا فَسْعٌ - مایگوئیم که این سعی و کوششی که  
 خدا در این آیه فرموده است شامل دارد تمام امور دنیا و آخرت را  
 و لهذا خلق باید سعی و کوشش بکنند در هر امری از امور عالم -  
 محمد ابن عبد الله با و از بلند فرمود با توکل زانوی شهر بند - نیز  
 فرمود کاسب صیب خدا است و نیز فرمود تحصیل علم کثرت یادگر  
 همه در چین باشد - حضرت امیر المؤمنین علی فرمود اگر من سنگ  
 حاصل و نقل کنم از قلعه جبال و در روزیکه افتاب نباشد چشم از  
 پوست جدا سازم و هر کار بسیار سختی را بکنم بهتر است مرا از این که  
 دست پیش خلق دراز کنم و گدائی نمایم - دیگری گفته است  
 رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقلست جستن از درها و گزند آنکه  
 هزارها از اینگونه کلمات هست که دلیل قول ماست که نباید بکلی تکلیف  
 بر تقدیر کرد - دلی عجب تر این بود که حال حماقت در این است که  
 یک شخص واحد در میان مسلمانان از بد و اسلام تا کتون نیامده است  
 و نیست که بکلی تکیه اش بر تقدیر بوده یا هست - هر فردی از  
 افراد این ملت صبح که سر از بستر بر می دارد اول خیالی که میکند  
 این است که امروز بجا بروم و چه بکنم برای تحصیل نان خود -

نعلین نکا بود بر پا کرده این خانه حسن و آن خانه حسین میدود و باقیام  
 حیل و تدبیر و تراویز و سعی و کوشش تحصیل میکند آنچه را که شکم او را پر  
 کند و آنچه را که بدن او را پرورش دهد - و هر یک از افراد ایشان را بیخ حس  
 باطنی است و بیخ حس ظاهری و اسباب بسیاری برای احساس و همه  
 میدانند که این همه شیا میکه در جهان با واسطه حسهای آنها محسوس میشوند  
 در زمانی که حضرت آدم خلق شد هیچک نبود و وجودندشت و هیچک از آنها  
 بتقدیر صورت وجود گرفت بدون میابنجی گری و تدبیر انسان و اگر فکر و  
 تدبیر انسان نبود یکی از اینها صورت وجود نمی یافت مع ذلک تکلیف بر  
 تقدیر دارند و هر چیزی را از تقدیر نصیب میدانند - در همین جا  
 که ما فرصت خوبی بدست بعضی از حقایق هستیم که ما را بیدین بخوانند و  
 بگویند بتقدیر معتقد نیست ولی ما خود هستیم که چه نوشتیم - بیشک  
 زمین بود ولی آنچه امروز بر روی زمین موجود است انسان نهاد بتدبیر -  
 بیشک در زیر زمین بسیار چیزها بود ولی انسان بیرون آورد آنها را  
 بتدبیر - بیشک جبال بود ولی آنچه در جوف جبال بود انسان ظاهر کرد  
 بتدبیر - بیشک رزق خلق در آسمان بود ولی بخت انسان حاصل  
 شد - بیشک حیوان و نبات و جماد در جهان موجود بود ولی برای  
 آسایش و راحت انسان آماده نشد هیچک جز بتدبیر انسان - یکی  
 از این مکت گاهی بدون سعی و زحمت و بدون فکر و خیال و حیل و تراویز  
 و فکر و تدبیر و تدبیری هیچ چیز را حاصل نکرده است و همه را معلوم  
 است که چه کرده اند در تمام عمر خود و پیوسته شب و روز میکنند -  
 تلمای این مکت پیوسته نصیحت و موعظه میکنند جملای خود را که

مستوکل باشند و تکلیف بر تقدیر کنند و حال آنکه خودشان در تمام روز مشغول  
در فکر مکر و حیل هستند که نانی بچنگ آرند و زری حاصل کنند —  
مگر بآن لغت و زبانی که دارند که همه مشتمل است بر الفاظ عربیه و آیات قرآنی  
و احادیث و اخبار چنان باب و تاب بیان می کنند کیفیت تقدیر و  
نصیب و قسمت را و چنان میگویند کار ما همه بدست و اختیار دیگری  
است و همه امور و سبب تقدیر است و بهشت آبی تعلق دارد که جهال  
را غرق کرده اند در محیط جهل و نادانی — و معلوم میشود که سبب چیست  
که تقدیر در میان هر ملت دیگری همه خوب است و در میان ما مسلمانان  
همه بد — از معدلت خدا دور است که غالب مسلمانان را جاهل و بد  
و بد فعال و بی کار و تن پرور و دروغگو و وعده خلاف و نامعذب و متصرف  
ببهر از آن صفت تا محمود خلق نموده باشد و سایر ملل عالم را غالباً  
نیکو کار و کاسب و محنتی و هنرمند و راستباز و جهذب — چرا که این  
افعال و خصال را مسلمانان غالباً بلکه تماماً نسبت میدهند و تقدیر و  
نصیب و لهدا باید همه از تقدیر و نصیب هم باشند —

اگر مسلمانان دانستند که آنچه می کنند برای تحصیل  
اسباب معاش و خوشی خود هیچکس و هیچ کاری خالی از تدبیر نخواهد بود  
و همه تدبیر است پس ما میگوییم که فرق میان سخن ما و اعتقاد آنها بسیار  
نیست اگر درک بتوانند کرد — مثلاً ما میگوییم که مسلمانان بیشک تدبیر  
بکار میبرند که نان جو یا جو را بپزند بهترین است که اندک سعی کنند و  
که بهشت بر بندند که نان گندم را هم بپزند و در ایام مستقبل نان بپزند  
هم بخورند یا سعی کنند که پلاو بپزند و پلاو بخورند — مگر غایب مسلمانان

اعتقاد این است که بخت نان جو دگندم و پلاو یا تحصیل علم بختن این هر دو  
قسم از نان بسته بسبب نوشت و تقدیر و نصیب است - ما میگوئیم که  
چون بناچار شما ما محنتی را می کنید در گدائی و هزار با عمل و فعل خلاف  
دیگر که نانی بچنگ آرید این محنت را بکنید در کاسبی - شما را حکما تدبیر  
می کنند که گناه دیگری را بردارید و مال دیگری را بدزدید و بخورید یا  
نان خود را بطری و در قاصی و اعمال دیگر از این قبیل حاصل کنید  
همان تدبیر را بکنید که بطریق نیک تری پسندیده و محمودان خود را  
حاصل کنید - معذالک مسلمانان هم تکیه بر تقدیر و نصیب دارند  
و هم از اعمال خلاف خود دست برنمی دارند و پیوسته سعی و کوشش  
دارند که نان خود را بچنگ آورند از ممر بیعرتانه خلافتی و هم قایل چنین یا  
کافر و بدین و دهری و عیسوی میخوانند و میپندارند - با اعتقاد بخت  
در این مقام یعنی در این عقیده که اینک ما ذکر می کنیم حماقت و جهالت  
ختم است بر مسلمانان یعنی بر ۹۹۹ از هزار ایشان - آن که ایم عقیده است  
این است که نان را باید بطری بچنگ آورد ولی بر زبان نباید نام تدبیر را  
برد بلکه تقدیر باید گفت چرا که کفر و شرک می شود - تقدیر سطر  
این است که سطر باشد و تقدیر قو آد این است که قو آد باشد -  
رضا بقضاء الله و تسلیم الامره -

چون وضع زندگی در زیست در دنیا و

طریق معاش همیشه در حماکت اشیا وضع و طریق دیگر بوده است  
خلاف آنچه ما امروز می بینیم و در وضع و طریق زندگی نصرا و مردم  
یورپ لهذا اکثر بلکه تمام کسانی که نظم برگرفته کتابی نوشته اند و لگشوده

سخنی گفته اند در میان ما مسلمانان چون خود نیز در میان همان خلق و خرق  
 در محیط همان عادات و رسوم بد و بهمان عقاید و آراء بوده اند غالباً نوشته  
 گفته اند " اگر روزی بدانشن بر فرزودی زن ادا ن تنگ تر روزی نبود  
 بخت و دولت بکار دانی نیست جز بتائید آسمانی نیست اختیار  
 است در جهان بسیار بی تمیز از جنت و عاقبت خوار" - "جوی طالع  
 ز خرواری همزیه" - "اگر نهر بر سر موت دو صد هنر باشد هنر کار  
 نیاید چون بخت بد باشد" - مگر این همه خلاف عقل سلیم است و ما بهیچ وجه  
 اینگونه سخنان را قبول نمیکنیم و صاحبان اینگونه اقوال را نادان شماریم  
 سعدی خود در جانی گفته است " تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار  
 بازی و ظرافت بند میان بگذار" - مگر این بیت را هم سعدی ندانسته  
 گفته است و بخاطر او نگذشته بوده است که امر و زقوتی میشود کلام مارا -  
 دیگری هم گفته است " رومسخرگی پیشه کن مطربی آنوز تا داد خود از گهتر  
 و بهتر بتانی" - عزیزان من این نکته را باید بر خور د که هر که قدر  
 و قار خویشتن را نگاه داشت گاهی در میان ما مسلمانان نان نیافت  
 هر که بازی و ظرافت و مسخرگی پیشه نمود صاحب بخت و خوش نصیب شد  
 در تمام ممالک مسلمانان بی هنر از جنت دست و عاقل خوار ولی در تمام  
 ممالک رضا را خردمند از جنت دست ولی هنر خوار و این بواسطه آن است  
 که در میان آن ملت مسخرگی طالب دارد و در میان اینها خردمندی و  
 هنر - در میان آنها قانون نیست و در میان اینها قانون هست -  
 میان آنها کسی را در علم و دانش امتحان میکنند و در میان اینها امتحان  
 نمیکنند - بسیار دور همیک رویم در پیشی و کلگتته و مدراس بی امتحان در

علم و هنر کسی را بخواه رویه خدمت نمیدهند و بهمان جهت است که  
 هر بازاری کنندۀ و ظرافت کنندۀ و مسخرۀ از بسبب و کلمتۀ و در اس میدو  
 بجد رآباد و هزار رویه بیشتر ماهوار میخورد - رندی بی سرد پائی  
 بی اجازت پیش امیری میرود و ابداً حاجب و چو بدار او را مانع نمیشود مگر  
 هر شخص عاقل خود مندی که بخواد آن امیر را ملاقات کند یا سلام د  
 او آب بجا آرد باید دو یا چهار ساعت بیکار بنشیند روی پای خود و  
 بچشم چو بدار یا جوانی آمده میگود امر و ملاقات نمیشود - امر  
 حیدرآباد در خانه خود تا استیشن حیدرآباد خلاق زمین و آسمان اند  
 ولیکن بجز در یک درگاری آتشی نشستند دیگر کسی نمی پرسد که شما امیر است  
 یا مزدور - محنت را من بچشم خود دیده ام و بگوش خود شنیده ام  
 که در مجلسی بچندین زن که همه خود را عقیقه و شریفه پنداشته اند  
 دشنامهای بسیار قبیح داده است یعنی بطور مزاح و ظرافت و همه خندید  
 اند و همین سان از هر یک دو آینه و چهار آینه دیگر رویه گرفته و همه داده اند  
 و چون بنده از قباحات آن کار تعجب نموده ام مرا گفته اند که رسم این  
 ملکت چنین است و این مخنثین بزنان امرای این ملکت اینگونه دشنامها  
 میدهند و زرمیگیرند - در این صورت اگر مخنثی پازیب طلا و  
 و سبب طلا و گلوب طلا داشته باشد و تلبان کنج پوشیده  
 باشد و چولی ابریشمین در تن داشته باشد و عقیقه نجیبۀ هنر مندی را  
 یک لباس نوی بیشتر نشود این بتائید یا عدم تائید آسمانی است چاشنا  
 و کلام - آنچه من میدانم از این ملکت و اهل این ملکت خود میدانند  
 صد هزار مرتبه پیش از من بگویند آسمانی نیست خلاف آن غضب آسمانی نبندد

اینک در حیدرآباد هر صاحب وقاری که تائید آسمانی او را یا رغبت مخفی  
می یابد و هر بازی کننده و طرافت کننده را که تائید آسمانی یا رست ماه بود  
مضاغف میشود - بهر حال اراده بنده این نیست که اشخاص را ذکر  
کنم بلکه مقصود من وضع و حالت مسلمانان است مطلقاً و طرق اصلاح تعالیر  
کار آنها و الاینده اشخاص بسیاری را می شناسم که قدر و قار خود را  
نگاه داشته اند و گرسنگی میخورند و اشخاص بسیاری را می شناسم که  
بسخرگی نان میخورند - ولی از دروازه فضا گنج حیدرآباد اگر کسی  
بیرون شود دیکت میل مسافت طی کرده به چادرگات برود یا شش میل  
مسافت طی کرده بسکن درآباد برود که در تحت حکومت انگریز است  
افتراق تائید و عدم تائید آسمانی را خواهد یافت -

ما از این پیشتر سیر و یک تمام شعرای ما خوش آمدگو

و مسخره بوده اند - خود سعدی خوش آمدگو بود و قلاش - انوری و  
قرخی و فلان و بهمدان همه متعلق و لا ابالی بودند و قلاش - در بارگاه  
سلطین اسلام تمام مسخره و هزل و قواد در قاص بوده و همه خوش بخت  
بوده اند و برخلاف هنرمندان این آئینا نیز شکایت داشته اند و گرسنه بوده اند  
امکان نداشته و ندارد که عالمی و فاضلی و فقیری و درویشی و هر که  
بهر لیباسی که بوده و بهر اراده که با سلطین و امرا و بزرگان ما آمد و شد  
داشته و کرده دروغ نگوید و خوش آمدگوئی و چاپلوسی نکند - اقل دروغ  
دروغ لفظ "بجا" است و احدی نیست در حیدرآباد و من سوگند بچوم  
و عقیده من نیست که احدی نیست در حیدرآباد که اگر امیری یا شخصی  
که اندکی مرتبه و ما هوارش از او زیاد باشد سخن بگوید و او نگوید "بجا"

همین تصدیق دروغ و محض دروغ هست و محض با میدانان هست یا هم جان  
 ولیکن چه بسیار اشخاصی هستند که در هر مجلسی بهر محفلی هزارها دروغ  
 میگویند و به هزارها صورت و شکل خوش آمدگویی میکنند و اینها همه  
 صاحب بخت و خوش نصیبانند - در ملک ما هر سپهر مردی و هر مظهری  
 صاحب بخت است و هر فاضل و هنرمندی بد بخت - در حیدرآباد  
 هر سارنگی و الا و خنثی صاحب بخت است و هر صاحب کمالی بد بخت و  
 فلک نشده - اگر من مسخرگی پیشه کرده بودم از ایران نمیکند اشتند بیرون  
 ایتم و از بمبئی نمیکند اشتند پیشته قدم بهم و در حیدرآباد باستی  
 حالا گاری دو اسپه میانه دشته باشم و از در در جنگ خطا بکم باشم  
 و در آفتاب و بارش و باد و گرما و سردی پایای پیاده راه نرم و در باره  
 یا باغ جهان نما اقامت گزینم و برندی نمبر اول بخورم و مصاحب ندیم  
 امیری باشم - ولیکن دوستان مشفق من میگویند که اگر شما بخورید  
 اینگونه گشتی را چاپ کنید این عبارات القاطر را خارج کنید و دیگر  
 ننیدانند که این کتابها محض برای این عبارات القاطر نوشته شده  
 و بهر طریقیکه هست وقتی چاپ خواهد شد - و با اعتقاد بنده کسانی که  
 سخت بخواب در سهند بمالش بپا و لمس بدن و نرم نرم حرکت بیدار نشوند  
 و آنهارا باید بیدار کرد و بمشت و لگد -

بهر حال یکی از موانع و سد و عظیمه در راه  
 ترقی مسلمانان در هر امر و بخصوص در علوم و دانش و هنر مندی تکیه کردن  
 است بر تقدیر و توکل و از آن طرف حاصل آوردن اسباب زندگی  
 است کم و زیاد به بازی و ظرافت و مسخرگی -

**دوم -** نسبت که از ابتدا و همواره و تا کنون  
 سلاطین بزرگان مسلمانان از بازی و ظرافت خوش بوده و هستند و بله و  
 و لعب مایل و لهند اندام و صاحبین در فقای آنها همه اهل ظرافت و  
 بازی و لهو و لعب بوده و هستند - مثلاً اگر کسی ده روپیه خرج کند  
 پنجاه چوبدار یا نوکر را سندی بخوراند بر او معلوم خواهد شد که در مصیبت  
 امرای حیدرآباد که ام اصناف از خلق اند و مشاغل آنها روز و شب  
 چسبست - کسانی که از هندوستان و دیگر جایهای هند که در قبضه  
 انگلیز است بواسطه سخت گیری انگلیزگر نیخته اند و بدکن آمده اند غالباً  
 بازی کنندگان و ظرفا هستند و غالباً صاحبین امرای این ملک اند  
 کمال خوشی میگذرانند و ماهوارهای خوب دارند و تائید آسمانی آنها را  
 یار است - مگر بر این فقره سخن را طول نیست بهیم و تکرار نمی کنیم  
 آنچه را که در فقره اول نوشتیم -

**سوم -** نسبت که از ابتدا مسلمانان را  
 آموختند و اعتقاد می آنها کردند که خداوند علی اعلیٰ همواره و سزده را  
 صاحب دولت ساخته و فرقه را گردان فقره نموده است و در این کلام صحت  
 آن بوده است که اغنیار آزمایش کند و کفالت حال فقرار با غنیا  
 و گذشته و سخاوت را کلید در جنت قرار داده و سخاوت درختی است  
 جنت و هیچ کاری در دنیا بهتر از سخاوت نیست برای نجات و فلاح آخرت  
 و هر که تا م خدا را بر زبان جاری کند اگر همه فاسق باشد باید او را نا امید  
 نکند و بهترین طرق برای صرف و خرج زریکه از خلق بزور و ظلم گرفته میشود  
 و غارت و یغما می گردد این است که تجمی از او باش که چه کند بد بکند و جمعی از

کلاشان بیکار را بخورانند و بپوشانند زیرا که با وجود فسق و هیزاران اعمال  
 خلاف شرع اینها مستجاب الدعوه اند و دعای اینها برای دوام عمر و دولت  
 و یافتن عزت و حصول ماهوار و طفل و شفا و علاج امراض و نیز رحمت و  
 مغفرت اغنیابسیار مفیدست - لهذا پادشاهان اسلام آنچه بظلم و  
 زور گرفتند از بیچارگان بادباش پاشیدند و بار ذال خورانیدند -  
 هر چه امرای با بیازی و سحرگی و تلقین و خوش آمدگویی حاصل آوردند بکوه کرد  
 بذل کردند و آنچه را که تجار و بازرگانان بدروغ و سوگند و حرام و حلال کردند  
 و بتقلیب بی امانتی و بی دیانتی بچنگ آوردند براه خدا بخشیدند و نیاز اولیاء  
 نمودند و سفره و خوان ضیافت در ویشان نهادند - با جمله همین یادداشت  
 از خلق باین سان بیکار و بی پیشه ماندند و شغل و کاسبی را مگروه شمردند و  
 کلاشی را هنر و مکتسب بزرگان و آباد اجداد خود دانستند و موجب افتخار خود  
 شمردند - و چون چنین داشتند که آنها را حقیقت است در مال خلق بزور و  
 دشنام و هزنگی گرفتند و خوردند و بخیل که قباح است این کار را در هیچ  
 جای دیگر بیشتر معلوم نمی توان کرد از حیدرآباد دکن - اکثر  
 از فقرای این بلد قوی بازواند و فاسق و بد معاش و شارب الخمر - بعضی  
 بدرخانها میروند و بیک صاحب را مخاطب میسازند با آذینهای خشن و بسیاری  
 بر در دکانهای مردم می ایستند و باقسام صورت و اشکال یاد و حلقه در  
 دست دارند یا گری دارند باز بنجیرها با طرف آن یا کار و دوغخوردارند و بچشم  
 و گوش و پهلو و بازو و ران خود فرو برده خون بر می آرند یا اعمال بسیار  
 قبیح دیگری از اینها قبیح تر بجای آرند و از مردم زر میگیرند - این  
 سلسله همین مشاغل خوش استند و خلق هم بآنها زرمیدهند و از طرف

حکومت هم ابد امانتی نیست و معلوم نیست که سیویلیزیشن کی جاری می شود در مملکت

## چهارم - آنست که ملانادا اهل شرع مسلمانان

از ائمه مسلمانان را موعظه کردند همه روزه و هر ساعتی که دنیا دور دست  
و در دنیا باید کاری کرد برای آخرت - باید همه را شب و روز عبادت نمود  
و تضرع و زاری کرد در دنیا آسایش نیست و آسایش را خدا خلق نکرده  
حرص نباید زد و هنر و کمال نگارنی آید در قیامت دنیا را ندان مومنین است  
و بهشت کفار و در ملک کفار نباید رفت و از دست کفار چیزی نباید خورد  
و معاشرت با کفار و خدمت و چاکری کفار حرام است و من تشبه بقوم فهو منه  
اگر شما بهیچ لوزم نیست و زندگی خود را بکفار محتاج باشی مضایقه نیست  
ولی هنر و کمال اخذ نکنی زیرا که تشبه با آنها میشود - اسباب آسایش  
بناید مانند کفار فریاد هم کرد که تشبه میشود - نباید تکیه بر تدبیر کرد و این عقیده  
کفار و ملاحظه است که بخدا و روز قیامت و تقدیر معتقد نیستند - قانون  
و انتظام دادن ملک و محنت کردن بلکه نان خوردیم تقلید از کفار است و  
بناید پیروی کرد که تشبه میشود - هر که با خدا شکم داده است رزق هم میدهد  
حرص نباید زد خدای زن و فرزند هم بزرگ است - آموختن  
لغت کفار حرام است - کار با را بنجا و گذارید و دیوان و منطالم خود را  
بقیامت اندازید - و چون اکثر آنها دنیا دار اند و میدانند که تا هنگامی که  
خلق بیدار نشد استند آنها را سلطنت و ستیلا هست و بینهایت منبسط  
و خوش میشوند که بلبینند بیست صف یا پنجاه صف از جهل و عقب آنها  
بنهاز جماعت ایستاده اند ولی نهایت مسرور میگردند که ببینند این همه  
جاهل دست آنها را می بوسند و در قدم آنها می افتند و در عقب آنها

روان اند و در هر مجلسی در صدر می نشینند و چون پای دین در میان است  
 شاه و گداز از آنها حرمت بلکه خوف است و باین ملاحظات و جهات  
 بی پروا هستند و هر چه میخواهند میگویند و میکنند و پیوسته سعی دارند  
 که مردم را در حالت بیدار نشی بدرند یا اینکه تحصیل علوم دین امر و ترغیب  
 کنند که آنهم بهر حال فایده دارد بحال خودشان چرا که تا هنگامی که مردم  
 طالب علم هستند در نزد آنها میروند و در نزد آنها تحصیل علم میکنند چون  
 علوم دین را بایشان درجه رسانند آن وقت حواشی مجلس و مایه اقتدار آنها  
 می شکونند. اگر بجهت اجتهاد رسیدند و آنها نیز علمای قوم شدند آن وقت  
 بر اقتدار و تهیلهای آن سلسله می افزاید. ولیکن اگر کسی علوم دیگر را  
 تحصیل نماید مثل ریاضی و حکمت و غیره ابداعتهائی با آنها نمی کند و  
 در هر مجلسی معارضه با آنها می کند و ایرادی بر آنها میگیرد و حکما در زندگان  
 و محاجبه گونی سبقت از آنها می برد. لهذا تحصیل سایر علوم را  
 حرام میدانند و بدمی گویند.

مگر کسی سخن ما را بر ما ایراد نکند یعنی تیر ما را  
 بر ما نماند که این نضایح علما مفید بوده است خلق را پس چای  
 نکته گیری نیست - شکی نیست که اگر این نضایح را شخصی مانند ما می کرد  
 که نیت او خالص بود و شکر را با سکر که می آمیخت و زهر را با تریاق  
 عجین میکرد یعنی خلق را امر میکرد که با توکل زانوی شتر بپوشد و با وجود  
 قناعت کاسب باشند البته خوب و مفید بودند مگر خلق را - و این هم در  
 از منته قدیم و آقا از اسلام بود و اکنون مردم است خصوصاً در هند  
 باز در ایران چیزی بود قبیل از آنکه ما از آن بیرون آیم ولی حالامی شنویم

که در اینجا هم روز بروز معدوم میشود - مختصر می کنیم که گاهی در میان مسلمانان کون در ترقی نبوده و همیشه در تنزل بوده - آنرا از مسلمانان باریاست و به از زمان نیست و ترک آن نعوذ بانند هست -

**پنجم** - نسبت که معدودی که در میان ما دیگر علوم را کم و بیش تحصیل کرده اند یا لغت قوم دیگر را فی الجمله آموخته اند آنچه ما تجربه نموده ایم در عمر خود این است که این فرقه برخلاف فرقه اولین که غالباً آنچه میکنند از روی ریاضی و هر داری است ریاضی هر داری را برکتنا گذشته اند و در ایران کمتر ولی در هندوستان که ملک آزادی است بسیار بیشتر و بکثرت چادر را یک شتخ انداخته اند و آنچه میخواهند میکنند - ولیکن من کمال حیرت را دارم که چگونه بنویسم که مردم ایران و هند را از یکدیگر افتراقی باشد و ضمناً مطلب خود را هم بیان کنم (مردم سایر ممالک مسلمانان را بنده ندیده ام و از احوالات آنها بخوبی آگهی ندارم) - همین قدر می نویسم که چون در ایران هنوز ملک هرج و مرج است آزادی نیست و علمای ریاضی کار و نظایر هم هستند و غالباً عوام آنها تابع آنها میباشند و احتمال دارد که از روی تعصب و نادانی کسی را بکشند یا کسی را اذیت کنند فی الجمله مردمان لاابالی خایف استند و بطانها را بطن خود را بروز نمیدهند و اگر عملی میکنند و سخنی میگویند در خفیه است جز آنکه زور و استیلا داشته باشند و چاکران حکومت باشند - ولیکن در ممالک دیگر که میروند آن وقت آنچه را که خلاف مذهب خودشان و تمذیب جهانیان است مرتکب میشوند - مسلمانان هند آنچه در این زمان علم دیگر می آموزند اقل کاری که میکنند این است که لباس و اسباب و لوازم

مسکن خود را انگریزی میکنند و کار را بجائی میسر رسانند که دیگران اگر چه  
 خود بیدین سبقت داینهارا بیدین می شمارند - این فرقه از دیگر هم ذاتهای  
 خود کناره میجویند و خود را مکروه طبع دیگران می سازند و چنان فتا  
 می گفتند که دیگران بیزار میشوند از تحصیل نمودن علم و ادب هنگامیکه رفتا  
 و کردار اینها طعمی ببینند - اگر چه مسلمانان هند از صدی ۹۹ بیدین  
 استند و از صوم و صلوات و خدا و رسول و قیامت و حساب جز بی نامی  
 نشنیده و نمی دانند معذالک این فرقه را یحیی و دهری و مهر سری و غیر  
 میخوانند - مختصر میکنم در این فرقه اخیر بعضی از ایرانیان هم  
 شامل اند و اکثر یا تمام ایشان دین را بد میگویند و حتی اینکه بعضی از اینها  
 را عقیده این است که تا دین سلام را از میان برندارند و تمام علمای ملت  
 را گردن نزنند ملک قوام و نه نظام نمیگیرد - مگر اینهمه خلاف راه  
 سلیم و حکمت است و هیچیک از طوائف که امر و زخرد مند و صاحب نش  
 اند چنان کاری را نکرده و نخواهند کرد و این هم یکی از جمله نادانیهای  
 مسلمانان است بلکه حماقت این عقیده و رای از هر چه پیش است زیرا که  
 بنزد رای ما (فقط رای ناقصا) اگر مسلمانان یا هر ملت دیگری در عالم  
 همه عالم و فاضل و حکیم باشند ولی بیدین دولت آنها قوام و دوام ندارد  
 اگر همه جاهل باشند ولی دیندار و متعصب دولت آنها قوام و دوام ندارد  
 اگر همه عالم و حکیم باشند و دیندار ولی ملک آنها بی قانون باشد باز دولت آنها  
 قوام و دوام ندارد پس قوام و دوام هر دولت و ملت و وابسته باین است که  
 خلق دیندار باشند و محجوبی تربیت شده باشند و قانون در ملک خود  
 داشته باشند - بعضی از این فرقه بر آنند که در دین محمدی و اسلام

بعضی اصول هست که منافق ترقی اند و در واقع سدد راه ترقی اند ولی این  
بنزد ما خلاف است بلکه فقط چیزی که هست نهیت که مسلمانان طالب رغبت  
ترقی نیستند و سعی ندارند و جهد نمیکند که ترقی کنند -

**ششم -** فرقه کوچکی دیگر هم تازه پیدا شده اند

و دعوی خیرخواهی اسلام و اهل مذہب و ملک خود را میکنند ولی  
دعوی آنها باطل است - این فرقه کسانی هستند که در این زمان ایام  
اخبار چاپ میکنند - آنها خود بینهایت نامتدب هستند و اخبار آنها  
پرست از خرافات و تملق گفتن از بزرگان و امراد پادشاه و شاهزادگان  
و اشعار سبعی و اشتہار ادویہ جات بیاری همه برای تقوہ باه -

در واقع اخبار اینها ذریعہ خوبی است اخذ زر را برای اینها چون نمی توانند  
راه های بعید و مسافات دور را طی کرده بنزد امراد بزرگان بردند و  
بجمله آن چیزی را که ممکن است بقلم بنویسند ممکن نیست که بزبان بگویند لهذا  
در اخبار چاپ میکنند و با دسطه پسته روان میکنند و کسانی که طالب  
نام هستند زر برای آنها می فرستند بدون زحمت - از جمله یکی اخبار شفق  
است که هنگامیکه ما تازه در آن اریکل می نوشتیم مگر مدیر آنرا نصیحت  
کردم که خود را از عملهای نگوئید بری دارو نیز اخبار خود را آزادانه و  
بیغرضانه بنویس ولی بیفایده بود «خوی بد در طبیعت یک نشست  
نزد و تا قیامتش از دست» نه آنرا از دست داد و نه این را چنانچه  
در ضمیمہ این کتاب اشاره بان شده - یکی دیگر اخبار مفتح القلوب  
است که شرح طوطی در میان ما گذشت که در ضمیمہ درج است -

**هفتم -** تلون مزاجی که در میان مسلمانان است

بدین‌صورت عجیب و حیرت‌انگیز است که وقتی از دروازه بیرون می‌روند و  
 وقتی از سو راج سوزنی بیرون می‌شوند - هر چه میکنند بی‌اندیشه و  
 بی‌تأمل میکنند - عمارتی را بهر ارشوق می‌سازند و بی‌کتاب خواب و  
 خیالی تا تمام می‌گذرانند - لشکری را بملکی می‌گیرند و چون نمی‌آزان  
 بر باد و پایمال شد جنگ نکرده باز می‌گردند - ریلوی جاری میکنند  
 و چندین بار بخمال خود تغییر و تبدیل می‌دهند - تلگراف می‌کشند  
 بهمان تلون مزاج - ملک خود را می‌بخشند و تهنیت نام بدین‌جهان تلون مزاج  
 جواز آشتی روان می‌کنند بهمان مزاج - مصاحبه و معاهد و جنگ می‌کنند  
 بهمان تلون مزاج - مذهبی را شایع می‌سازند و پیغمبر و امام و پیشوا  
 و پیر و پیر و مرید می‌شوند بهمان تلون مزاج - انجمن و کلب و مدرسه و  
 کالج برپا می‌کنند بهمان تلون مزاج - یونیورسیتی یا دارالفنون جاری  
 می‌کنند یا می‌بخشند بهمان تلون مزاج - و بهر حال در تمام کلی  
 و جزئی امور مسلمانان تلون مزاج را مدخلتی هست - مثلاً اگر در میان  
 و از میان خودشان کسی جان فشانند در خیرخواهی آموهند و از روی قصد  
 و اخلاص صدی را اعتنائی نیست و حال آنکه اگر غیر کار می‌کنند آنرا  
 نیک میدانند و اظهار شکر گذاری میکنند - بعضی از جمله چیزهایی  
 که از چندین سال قبل از این ما گفتیم و می‌نوشتیم یا فی‌الحقیقت صورت  
 گرفت یا مشهور گشت که صورت گرفت و بعضی از کسانی که نقیض ما  
 می‌گفتند اول خود بیان میکردند با پسندیدگی و تعریف که دیگری از  
 غیر مسلمانان جاری کرده بوده است (از آنجمله در این وقت باید بنویسیم که  
 سال گذشته در ماه شعبان بنده در کتابچه نوشته‌ام که اگر چه هزار سپاه ایرانی

در تحت فهران نگلیش باشد بسیار مفید است ولی بشرایط بسیار دیگری هم  
 در آن بود - در اخبار بمبئی گزنت سه روز پیشتر ۶ رجب که امروز هست  
 ملاحظه شد که شاه ایران قول داده است که اگر جنگ میان روس و انگلند  
 وقوع یابد پنجاه هزار سپاه بگذارد در قبضه انگریزان - عثم از اینکه  
 این کیفیت حقیقت داشته باشد یا نداشته باشد چیزی هست که تکیان پیشتر  
 من رای دادم و منصوبه من بود و اگر چنین بشود همه ایرانیان خوش  
 خواهند شد و تعریف خواهند کرد و بدون آنکه ذکر می کنند از منصوبه  
 من - از این قبیل است منصوبه مستر بلنت و یونیورسیتی براس  
 مسلمانان هند که ما سال گذشته در این کتاب نوشتم ولی کتاب ما  
 چاپ نشد و در این وقت ما چیزی و فقراتی بر آن مزید نمیکنیم و رجب  
 چندی نگذشته است که مستر بلنت نامی باین ملک آمد و دعوی خیرخواهی  
 مسلمانان نمود و در واقع خیرخواه هم بود و دوست و تحریک نمود که  
 دارالعلوم برای مسلمانان برپا کند همه تعریفها را کردند و تجبه  
 نمودند - ولیکن بنده قریب دو سال پیش از این در این باب شرح  
 مفصلی در اخبار شفق نوشتم و احدی اعتدالی بر او نکرد - کتاب که  
 بنده نوشته ام سه سال قبل از این موسوم تجفه محبوبه جلایشاهی و دو سال  
 در خدمت اقبال الدوله بجا در افتاده بود که وعده بمن داده بود و آخر  
 پس از دو سال بوعده او هم مثل وعده تمام مسلمانان عالم و تمام اعرای  
 حیدرآبادی و غالباً بود در هر لایت از امور مملکتی و همچنین در تربیت  
 مسلمانان سبقتی در آن درج است ولی کسی راعت نمانی بان نیست -  
 بهر نحو ما امید داریم که بسعی و کوشش انگریزان یا بسعی و کوشش فرنیسیان یا

سعی و کوشش روسیایان یا بسعی و کوشش مستر بلنت یا بسعی و کوشش دیگر  
 و از هر ملتی که باشد مسلمانان تربیت شوند و مذهب برگردند و ترقی کنند  
 این هم از خوش نصیبی نصار است که هر یک از آنها باید در کاری نامی کند  
 و هر چه خلق عالم را پسند آید و چون خود آن قوم قدر و قیمت این کار را پیشانی  
 و اینگونه اشخاص را حرمت و عزت می نهند و نام آنها را در تاریخ روزگار  
 به نیکی یادگار می نهند لهذا اکنون باید یکی از آن ملکت موجب ترقی مسلمانان  
 شود و در هند بلکه در عالم - این فقره ذیل ملاحظه شد در اخبار بمبئی گزرت  
 تاریخ ۱۹ فبروری ۱۸۸۴ که از اخبار سیکنتی تار گرفته و نقل کرده بود -

"We understand that an elaborate  
 scheme has been drawn by this sincere  
 friend of Islam for the establishment  
 of a central University with collegiate  
 institutions in different parts of the  
 country affiliated to it -"

یعنی "چنین معلوم میشود بر ما که تدبیر بسیار نیکی اندیشیده  
 است این دوست واقعی و مخلص اسلام (مستر بلنت) که یونیورسیتی برپا شود  
 در وسط ملک هند مع کالج های متحدی در مختلف جاهای این ملک که منسوب  
 و مربوط باشند با آن یونیورسیتی" - مدیر اخبار مذکور مستر بلنت را  
 خیر خواه اسلام خوانده است - در تاریخ ۱۲ همان فبروری در بمبئی گزرت

بود که جمعی از بزرگان پخته مثل نواب ولایت علیخان سی ای ای و غیره  
خطی نوشته بودند به مستر بلنت و اظهار تشکر و اطمینان نموده بودند از آن  
که خیرخواهی نموده بوده است از مسلمانان - در تاریخ ۲۶ بهمان فبروری  
درج بود در سل و در سایل مستر بلنت و نواب سالار جنگ حال - نواب  
معظم الیه پس از آنکه اظهار اطمینان و تشکر مینماید از مستر بلنت و مینویسد  
که حضور بندگانه عالی مینماید شایق آن است که این یونیورسیتی در  
در حیدرآباد برپا شود و این فقره ذیل را مینویسد -

• As, however, the scheme has originated  
with you, and you have taken the trouble  
of ascertaining the views of the leading  
Mohammedans in all parts of India,  
His Highness would have wished that  
you had prolonged your stay in this  
country so as to see it carried out -

یعنی " چون مبدا و بانی این کار از ابتدا تو بودی  
تو شدی و چندان زحمت بر خود قرار دادی که آرا و میلان خاطر سایر  
بزرگان و روسای مسلمانان را خاطر و معلوم کنی در تمام هست و لکن  
بندگان عالی (نظام دکن) را خواهش آن است که اگر تو بتوانی زمان استقامت  
خود را در این ملک چندان طویل سازنی که میوه این شراخ را بخشیم به مبنی " -

هفته گذشته (یعنی سلخ جمادی الثانی همین

سال ۱۳۰۲) پس از نیک سال از تاریخ فوق ما شنبیدیم که باز میخوبند  
مجلسی برپا کنند و منصوبه مستر بلنت را در میان گذارند و در آن روز  
بنده نیز منضم شدم که بروم با مجلس و ملاحظه کنم جاری حالات این منصوبه را  
ولی شنبیدم موقوف شد و بروز دیگری افتاد و عاقبت معلوم گشت که  
چه شد و چه رفت - اگر ما زنده بمانیم سال دیگر بلکه خیال دیگر در همین  
ایام و تواریخ هم خواهیم دید که این منصوبه معوق و معطل است چرا که مستر بلنت  
باز بند دستار تشریف آورد - (در چند صفحه بعد ملاحظه کن)

بنده هم مذہبان خود را خاطر جمع می سازم که  
من در خیر خواهی اسلام و مسلمانان سسرگرم ترم از مستر بلنت و بحتمیل که  
مبدع اول من باشم - ولی افسوس که من مستر بلنت و ممبر پارلمنت نظند  
نیستم و شخصی ام گنم هر چند که این مره چهارم است که این کتاب را ایندو لیسیم  
و بدست خود و شب و روز عرق میریزم - قریب سه سال پیش از این بنده  
این مطلب را در اخبار شفق نوشتم و در آن روزی که رسل در سایل مستر بلنت  
و نواب سالار جنگ را ملاحظه کردم در پیشی گزنت به بزرگواری که یکی از  
سر جنابان حیدرآباد است امروز نوشتم و در روز بعد هم از جناب بوصوف  
ملاقات کردم مشارالیه در جواب این مطلب فرمود "فایده این کار چیست" -  
این آب سرد اول بود که بر آتش تیز ما ریخته شد باید دید که فایت این کار کجا  
میرسد - خدا مسلمانان را آن ادراک دهد که بدانند و بفهمند که  
مقصود و مطلب ما از نوشتن این چیزها چیست و مطلب ما یعنی بر چیست  
از روی کدام عزم و اراده و چه نیت و قلب نوشته ایم و همه خیال ما این است

که هم ندیمان مامطلقاً در امور دنیا و آخرت خود خط او سطر را از دست نزنند  
 و از جاده خیر الامور و سطرها قدم بیرون نگذارند چه در  
 عبادت و چه در عصیان یعنی در همه امور —

مخفی نماند که قبل از آنکه مستر بلنت این خیال را  
 در زمین رخا ط خود نشانده ما آن آب میباید و بخون جگر پرورش مینماید  
 جز آنکه زمین آن سنگلخج و شوره زار بود — چندین سال است که مایه  
 چیزی مینویسید پس از نوشتن محنت خود در اینجا کنان میکنیم و یار و  
 غمخساری نداریم که از مایاری کند — در این مدت هر چه اخبار از هر جا  
 یافتیم نگاهداشتیم باین اراده که چیزی از آنها نخوانیم و در کتابچه درج نمایم  
 و بسیاری از آنها هم کجا افتاده و که برده معلوم نیست — بهر حال  
 چهار سال پیش از این بنگامیکه لب العمان مارسته که تعلق دارد به  
 انجمن اسلام بمبئی امتحان داده بودند و در مجلس امتحان یا جایزه آنها  
 میر مجلس مانزابل شهر نیز بود و مشارالیه اسپیج داده بود مشتعل بر نصایح بسیار  
 بسلمانان و ناخدا محمد علی رگی نیز در آن مجلس لفظی داده و عدم ترقی مسلمانان  
 ابعاد التفات حکومت انگلیش نسبت داده بود بده چیزی در آن باب  
 نوشتیم در واقع بخیالفت ناخدای مذکور — در آن کتابچه هم که چند دورتی  
 پیش نبود باز عدم ترقی مسلمانان را بنده نسبت داده بودم بحالت خصال  
 عادات و افعال ذمیه خودشان مگر آن او راق نزد بزرگواری مانند و چنانچه  
 در ۵ ماه ذیحجه ۱۲۹۹ هجری مر اسلئله باخبا رشفق فرستادم در صورتی نوشته  
 رای خود را طی هر نمودم که اگر بآن موجب و صورت مسلمانان سعی کنند  
 ترقی خود مناسب است و در آن چنین رای دادم که بهتر از همه این است که

در هند موسس بانی این کار نوآب مختار الملک (سر سالار جنگ) باشد - اینک هم اراده بنده این است که همان طریق و صورت را بنویسم در این کتاب ولی موسس بانی آن را مقرر نمیکند مگر میخواند موسس آن باشد باشد و در هر جایی از ملک هند - در حیدرآباد اینگونه امور از هر جا که هند مشکل تر است زیرا که کسی طالب نیست و مردم حیدرآباد را دیگر مشغول بسیار و بشمار است و گاهی امید نیست که اهل این سرزمین پیش ترقی کنند از آنچه که بالفعل کرده اند - و ما که با این ملک سروکاری نداریم و از ترقی و تنزل آن بی پروا هستیم هیچ تفاوتی نمیکند ما را که این کار را این سرزمین آغاز شود یا از جای دیگر بنده ولی اینقدر می نویسم که بنظر ما هیچ طریقی برای علم و تربیت مسلمانان از این طریق نیست که ما در این کتاب مینویسیم -

## حالت علم در میان مسلمانان درین زمان

قبل از آنکه شروع کنیم بیان وضعیکه رای ماست که مسلمانان اجماع نموده بآن وضع و بآن موجب خود را تربیت کنند و ترقی دهند حالت علم و تحصیل علم را در میان مسلمانان ایران و هند و استان فی الجمله بیان نمیکنیم (دیگر جاها بر ما معلوم نیست) ولیکن این بیان از روی تحقیق نیست بلکه از روی تخمین و قیاس خود ماست -  
**اما ایران** - حالت علم و تحصیل آن در ایران مطلقاً از اینسان است - از هزار کس (۱) ۹۰۰ کس بکلی لایعلم استند - (۲) ۹۰ کس بکتاب میروند و علم آنها از خواندن کتاب خدا و یک کتاب قصه بمعنی و امثال اینها تجاوزه میکنند و اگر تجاوزه کنند یک صرف میر و عوامل

هم در عربی است و بس - (۳) کس فی الجمله مقدمات عربی میدانند و طبیب هستند و منجم و شاعر و منشی و فایز و میرزا در ریاضی دان و مهندسان حکیم و از این قبیل اشخاص - (۴) کس طالب العلم هستند در عربی یعنی تحصیل فقه می کنند - (۵) کس ملای فاضل است که گویا علم را زینتی فقه و علم مذہب را بجد کمال رسانیده و مجتهد شده است ولیکن باید دانست که اگر کسی در فن ادب یا علوم غریبه کمالی داشته باشد و فاضل باشد در همان صنف سوم است -

مکتب خانه مکانی است که غالباً جزایا

حجره است از مدرسه یا گوشه است از مسجدی - در این مکتب خانه صد طفل است و یک معلم و این یک معلم آن صد طفل را بدون مدد و همدستی دیگری می آموزد تا بآن حدی که عرض شد بخجرت خوانندگان غایت علم آنهاست - گاهی رسم امتحان نبوده است در ایران -

گاهی رسم کلاس یعنی درجه نبوده است در ایران - رسم تہذیب یعنی معدوم است در مکتب های ایران و معلمین هم غالباً نامذہب هستند این اطفال از هفت سالگی و ہشت سالگی غالباً میروند بکتب و کجستل در پانزده و شانزده سالگی بیرون می آیند و در این مدت همان مقدار علم را تحصیل کرده اند که عرض شد اگر نہ کستہ از آن -

مدرسه مشتمل است بر چند حجره و در ہر حجره

طالب علمی یاد و ستہ اقامت دارد و یاد دارند و در آن مدرسه فقط یک ملا یاد و ملا هم هست و این طالب العلم ان نزد آن ملا تحصیل علم می کنند - علم آنها بسبب است بطلالعہ و مباحثہ ولیکن چونکہ پای امتحان در میان نیست

و این تحصیل محض دل نخواهد است مطالعه و مباحثه بکنند و نکنند علی السویه است  
بندرت اتفاق می افتد که معدودی را شوق و سرگرمی بر آن دارد که سعی  
و اهتمام کنند در تحصیل و الا غالباً مباحثه آنها منجر میشود بسخنان ناهنجار  
نا بابیست و بیشتر این طایف اوقات خود را در لهو و لعب اعمال خلاف  
صرف میکنند و تحصیل علم فقط نامی است و برای شهرت است -

مآثای ما که در علم بمرتبه قاب تو سین رسیده  
اند غالباً بلکه تمام اسوای فقه و اصول دیگری انمیدانند و جز علم دین هر  
علمی حرام و بیهوده و بیفایده می شمارند - مگر البته معدودی در میان  
این فرقه و فرقه اولین که طالب العلم باشند یعنی آنها که در این فقه و اصول  
بتدری اندک تا کم میکنند و اراده دارند که بنهایت و کمال رسانند آن را  
بنهایت رحمت میکنند بلکه خود و آرام هم از آنها قطع است بکمال  
تکلیف و عسرت هم میگذرانند -

اصنافیکه در میان جدید علم واقع شده  
اند که لغت عجیب و منحجم و مهندس و ریاضی دان و غیره هستند گاهی در  
فن یا فنون خود یکی یکسان نرسیده اند و هر صنعتی که دعوی کنند که در فن خود  
کامل است ابتدا بناید قبول کرد و دلیل ماین است که ابدار و تحصیل آن علم  
یا فن را انمیدانند و اسباب تکمیل و تجربه آنها ندارند و هیچ وجه ترقی نمیکنند و  
همیشه بدنبال علم یا علوم ناکامل قدمه روانند - و بهر حال آنچه نتیجه علم است  
گاهی حاصل نمیشود و نشده است و نخواهد شد در میان مردم ایران مطلقاً و  
هر چند که همواره در تمام عالم کون در ترقی بوده است در ایران گاهی کون در  
ترقی نبوده است و مردم گاهی از این پیش ترقی نمی کنند تا هنگامیکه انسان است

حالت علم و تربیت در میان ایشان - چون ما نمیخواهیم که کتاب خود را  
 حجم سازیم لهذا بیش از این تفصیل ننیدیم همین حالات این اصناف مختلفه  
 را دلی اینقدر میگوئیم که در این حالت یکم با الفعل علم هست در میان  
 تمام مسلمانان بعضی از این اصناف اوسط تا بیک اندازه ترقی و کمال  
 دارند - مثلاً بعضی از اطبای بابایه بوعلی هستند و قانون بوعلی را  
 خوب میدانند هر چند که بوعلی نیمی از راه هیچ ننمیدانست -

مدرسه هشتاد در طهران که میخواهندش معلم خاسته  
 که از برای بزرگ زادگان و شاهزادگان است که لغات و السنه بگیرد  
 با ما موافقند و هر دو کمالات مردم پورپ را تحصیل کنند - هر چند  
 که ما آن معلم خانه را ندیده ایم ولی شنیده ایم البعثت بدل علی البعیر  
 این هم چون کسی را چیز نایب ملک ما است - در واقع این دار الفنون  
 نیست و برای تحصیل علم و هنر نیست بلکه از برای اجتماع بعضی بزرگ  
 زادگان است که بملای و مسکنهای اوقات خود را در آن بگذرانند -

اما هندوستان - هر چند که اراده ما بابت این بود  
 که یک طریقی معلوم کنیم و ظاهر سازیم که حالت علم و تربیت در میان  
 مسلمانان هند تا بچه اندازه است مطلقاً و اگر رپورت صاحبانیکه  
 در سال (دو سال) گذشته مقرر شدند از طرف حکومت هند برای  
 دریافت حالات علم و تربیت در تمام ملک هند بدست مامی آمد تکمیل  
 چیزی که ما کان بر ما معلوم میشد ولی افسوس است که آن رپورت هنوز  
 بدست ما نیفتاده است - معذالک ما تخمینی میتوانیم کرد  
 پیش خود از تجربه که خود ما را حاصل شده است از شوق و سرگرمی

مسلمانان هند در تحصیل علم و کمال و نیز بعضی از نوشتجات و اخبار نامی نکرده  
را مانده خود نگاه داشته ایم که تسکات قوی هستند ما را زیرا که در آنها  
بعضی چیزها در خصوص تربیت مسلمانان درج است و امتحاناتیکه داده  
اند در این مورد سستی بسبی و همچنین در جاهای دیگر -

باجمله اگر ما بخواهیم مقابل کنیم عدد قسرت

یا فرهنگان و صاحبان علم مسلمانان را در هند و درجه علم و کمال آنها را  
با اهل ایران بنظر منظر ما چنین میسر شد که لایحه مسلمانان هند از عدد  
فقرة (۱) مردم ایران بیش باشد و درجه علم و دانش در فقرات (۲) و (۳)  
و (۴) و (۵) گاهی بدرجه علم و دانش مردم ایران نمی رسد - ولیکن  
یکت فرق هست در میان مسلمانان هند و ایران در این زمان و آن نسبت  
که در عهد فرمانروائی قوم انگلیزشان و علوم انگریزی را معدودی  
مسلمانان هند آموخته اند و در آن کم و بیش کمالی دارند ولی مردم  
ایران باین پایه نیستند در علوم مردم مغرب یعنی اهل یورپ و  
بنظر منظر منظر می آید چند صد کسی بیش نباشد در ایران که علوم مغرب  
کم و زیاد بدانند و آن بهسمت کمال واقعی - اما حرف در این  
سخن ما بر این است که اگر ما بخواهیم تخمین کنیم که آیا این فرتقه و صنف از  
مسلمانان هند نسبت تمام مسلمانانیکه در هند هستند از هزار کس  
چند کس خواهند بود یا یقین داریم که از هزار ربع یک عدد اینها بیش  
صاحب این علوم نباشند یعنی البعبارة آخری از چهار هزار کس  
یک کس یا از یک میلین ۲۵۰ کس - و در این صورت اگر فرضاً  
چهل میلین مسلمان در هند باشد بحتم بیش از ده هزار از آنها در لغت

و علوم انگریزی کمال نداشتہ باشند بلکہ از این ہم کمتر نظر می آیند — شاید بعضی از مسلمانان ہند این تخمین مارا معقول ندانند یا حاصل بر غرض کنند و گویند کہ چون تو تمام ہند را ندیدہ و از بنگال و پنجاب و مدراس و بمبئی خبر نداری این تخمین درست نیست — شاید من پر خط باشم و سلی از روی غرض نیست آنچه مینویسم زیرا کہ بندہ میخواہم مسلمانان ہند را از حالت خودشان خبر دارم و آگہ سازم و لہذا بعضی فقرات اخبار و غیرہ بندہ را در دست بہت کہ بحجت اثبات این مدعا مستک و گواہ خوبی ہستند و اینک می نویسم و امیدوارم کہ مسلمانان ہند حالت خود را بہ بینند و بدانند در صد تلافی مافات باشند و علاج عدم ترقی خود را بکنند و سعی نمایند کہ خود را با دیگر ذلتا و ہم وطنان و اہل ملک خود یکسان و برابر سازند و بیک پایہ رسانند —

### ماتریکیولیشن الگزمینیشن بمبئی سال ۱۸۸۰

"No. of successful candidates 436  
317 were Hindus, 96 Parsis, 11 Europeans and Indo-Europeans, 11 Portuguese, and 1 Mohammedan."

یعنی در امتحان متریکیولیشن (کہ بہت ترین ہمہ امتحانات بہت) در سال مذکور فوق ۴۳۶ طالب العلم کامیاب شدند — از این عدد ۳۱۷ ہند و بودند ۹۶ فارسی ۱۱ یورکوپین و یورپی ہندوستان آئیدہ شدہ

اپر تکیز و فقط یک مسلمان -

## کَلْبِدِ مَسال ۱۸۸

در این کلندر یار و ز نامه درج است نام کسانی که در درجات عالیہ کامیاب شده بودند در تلم و بیٹی -

از سال ۱۸۴۵ الی ۱۸۸۰ در درجہ ام ای یک مسلمان نیست -

از سال ۱۸۴۲ الی ۱۸۸۰ در درجہ بی ای اشخاص ذیل

کامیاب شده بوده اند -

در سال ۱۸۴۱ ابراهیم محمد سیانی -

در سال ۱۸۴۲ میرزا صادق علی فریدون -

در سال ۱۸۴۴ مولانا فیضل بہائی لقمان جی -

عبدلطیف - قمر الدین - میرزا عباس علی بیگ -

در سال ۱۸۴۹ آخوند علی محمد حسن علی -

(در درجہ ال ال بی)

از سال ۱۸۴۲ الی ۱۸۸۰ یک مسلمان کامیاب شده بوده است

(در سال ۱۸۴۹) محمد رحمت اللہ سیانی -

(در درجہ ال ام)

از سال ۱۸۴۲ الی ۱۸۸۰ این اشخاص کامیاب شده بوده اند

شیخ عبد الکریم - حکیم شیخ سلطان - حکیم عبد الرحیم

حکیم عبد الغنی - وشمس الدین سلیمانی -





ہندی (غیر از انگریزی) تحصیل میکرده اند در قلمرو بمبئی ۲۷۵۰۰۰ بوده اند  
در عدد ولیکن از این عدد فقط ۳۳۵۶۱ مسلمان بوده اند حالکونی  
کہ ہندو آہنا کمتر از ۲۳۵۰۷۷ نبوده اند در عدد۔

خوانندگان را ملتسمس تیم کہ رجوع کنند  
بجو آن عرض داشت و بقیہ مطالب و فقرات زاد آن ملاحظہ فرمایند  
ما افسوس میجو کہ بیانات ما نرا بل بدرالدین برادر قمر الدین سابق الذکر  
و معاذیریکہ مشارالیه پیش کردہ بود در حضور کامیشن از طرف مسلمانان  
از نزد ما مفقود شد و ہرچہ در اخبارات گشتیم نیافتیم و الا از آن ہم  
چیزی بجز رض خوانندگان و ہم مذہبان خود عرض سیک کردیم۔

بنگال۔ افسوس کہ اخباری یا نوشتہ دیگرے در  
دست ما نیست کہ بدینیم حالت کلکتہ و مدراس چیت و مسلمانان آنجا  
چگونہ اند و بزرگان و رؤسای مسلمانان در نزد کامیشن چہ گفتہ اند و  
حالت ہم دہلتان خود را چگونہ ظاہر کردہ اند۔ در کلکتہ نواب عبداللطیف  
خان و سید امیر علی کہ دو ما نرا بل و رئیس بزرگ ہند مسلمانان را  
آہنا نیز انچہ از حالت مسلمانان انہی داشتہ بودند بیان کردہ بودند و  
آرای خود را ظاہر ساختہ بودند ولی اظہارات مشارالیمہا اکنون نزد ما  
نیست ہمین قدر بالفعل چند فقرہ موجود است از بیانات آہنا و حالت  
مردم بنگال می نویسیم بیشک برای آنکہ مشتی نمونہ خریداری باشد بس است  
پارچہ در نزد ما ہست از اخباریکہ موسوم است بہ " بہار بہارہ"  
تاریخ ۱۶۔ ماہ مے سال ۱۸۸۲ عیسوی این فقرات ذیل  
در آن درج است۔

"Accordingly in the evidence recently given by Nawab Abdul Latif Khan Bahadur and the Amir Ali before the Education Commission we find that both these gentlemen strongly plead for a special education of the Mohammedans, and suggest specific and distinctive measures for carrying out that proposal."

یعنی "در انظار یکدیگر در این تازگی نواب عبداللطیف خان مستر امیر علی دادند نزد او یو کمیشن یکا میشن ما مداحطه می کشیم که هر دو این بزرگواران تاکید و مبالغه نموده اند که طریق خاصی مقرر شود در تربیت مسلمانان و تدابیر مخصوصی اندیشیده شود برای تربیت این فرقه بروفق دستور العمل این بزرگواران مذکوره" - پس فتره دیگر بدنبال می آید که مضمون آن این است "صاحبان مذکوره این رشته را گرفته اند که در این زمان مسلمانان از همه ذاتهای دیگر سپت تر هستند در ترقی چه در اسباب آسایش و راحت و چه در تمذیب و اخلاق و عمده بحجت آنست که نه آلت آنرا دارند نه حالت آنرا که بتوانند در

ترقی و بسند و تدابیری اندیشند برای ترقی خود و ابدًا امید می نیست  
 آنها را که مدعی حاصل کنند از خودشان و در میان خودشان و از  
 صاحبان دولتی که مستند در میان خودشان و بدون علاقه و بستگی  
 بحکومت هم کاج و اسکولی نمیتوانند از خود برپا کنند—

## انرا محمدن آبرود

۲ جنوری ۱۸۸۳ — ”هم مذهبان ما باید بخاطر دارند که  
 نصیحتی را که ستر الفرد لیاال در یکی از نوشتهجات یا اسی خود نموده است  
 که اگر مذهب اسلام بخوابد که استیلانی بهم رساند بر ذاتهای دیگر باشند  
 هبند و نیز اسباب ترقی و تربیت گردد مسلمانان دیگر ممالک گردد اگر  
 را که بی تربیت هستند باید کمال شتاب را بعمل آرد و نگذارد که  
 فرصت از کفش بشود—“

لطاف حسن خان دهلوی اشعاری گفته است  
 در خصوص ترقی زمان ماضی و تنزل زمان حال مسلمانان و در آنجا  
 نسبت داده است عدم ترقی مسلمانان را بعیاشی و خود پستی و  
 نمایشات ظاهری به معنی ایشان—

۲۲ سپتمبر ۱۸۸۳ — ”بلای عجیبی بیناید که فرا گرفته شد  
 هم مذهبان ما را در رسد اسر ملک هبند زیرا که حالت مسلمانان در  
 طرف جنوب هبند عموماً حالتی است که ما بمشکلی می توئیم خود را خوش  
 گردانیم و مبارکباد گوئیم—“  
 ”اگر کسی در هم و خیال بهیوده بشمارد این عقیده

چنان خاطر نشان گشته است عموم مسلمانان را که هر مسلمانیکه بکلی  
فاقد و محروم از علم لغات فارسی و عربی است کمین است یعنی  
نزد دانشمندان این ملت؟

۲۹ سپتمبر ۱۸۸۳ - "یک نشنل محمدن شیشین نیز در

مدراس برپاشده"

۲۰ اکتوبر ۱۸۸۳ - مدرسہ کلکتہ - "افسوس کہ بجبات

چندی کہ لزوم ندارد و تفصیل آنہا در اینجائی ترقی و کامیابی این مدرسہ  
مذکور بان پایہ نرسیدہ است کہ نام و شہرت آن بہت و چندان  
قدر و حرمتی ندارد در نزد مسلمانان چنانچہ باید و شاید"

۳ نومبر ۱۸۸۳ - "ما بیشک ایعنی را قبول درایم و

معترفیم و مکرر در مقامات مختلفہ ہم در این اخبار ذکر کردہ ایم کہ  
بہیچ مسلمانانی نمیتواند دعوی شرافت و بزرگی کند و خود را محترم  
شمارد و دیگر شرفا و اعزہ مسلمانان او را در اجتماعات خود راہ  
دہند تا ہنگامیکہ بخوبی الگئی نداشته باشد از لغت عرب و عجم"

(جرنل آف دی نشنل ایندین شیشین ماہ اپریل ۱۸۸۲)

در این جرنل یار و زنامہ کہ موسوم بنام فوق است

دیده میشود لکچری کہ سید محمد اسرائیل نامی دادہ است در لندن در  
ایشیشین مذکور در خصوص تربیت مسلمانان - سید محمد اسرائیل  
شرحی بیان نمودہ است از حالت زنان مسلمانان خصوصاً شرفاد  
اعظم آنہا در آیام ماضی و حال - بیانات مشارالیه بسیار خوب است

و آرائی هم که ظاهراً ننموده است پسندیده است ولیکن در یک فقره نوشته است که باید از طرف حکومت انگلیش تاکیدری رود که زنان مسلمانان هند انگریزی هم بخوانند و بیاموزند - این فقره بالفعل خلاف رای ماست و بعد معلوم خواهد شد که رای ما چیست در اینخصوص مخصوص

## اخبار ممبئی گزینت

تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۲ در امتحان متریکولیشن در ممبئی  
 ۵۶۱ جوان کامیاب شدند - از این جمله بنده نمود شش مردم  
 فقط ۶ مسلمان بنظر آمد -

تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۲ این فقرات ذیل نوشته بود از  
 رپورت ادیو کیشن کامیشن - فقره اول آن در انگریزی نیست -  
*"the question of Mohammedan education is one of which the importance was long recognised."*

یعنی "مسئله یا مطلب تربیت مسلمانان یکی از امور  
 است که اهمیت آن روزگار در ارزی معلوم و در نظر است" -  
 از دیگر فقرات بعضی اینهاست -

"از دو میلیون و نیم مسلمانیکه در مردم شماری سال ۱۸۷۰  
 معلوم گشت که درست کم و ممبئی هستند بیش از یک میلیون و سیصد هزار  
 از آنها ساکن اند فقط در سند مگر از تمام دو میلیون و نیم خلق فقط

۴۹۹ اکس نظا هر گشت که در مدرسه های انگریزی میروند - صحبت  
 عظیم موجب آن است که مسلمانان از دیگر ذاتهای خلق همد عقب  
 افتاده اند در علم و تربیت و افتراق کلی دارند از همنود - اول  
 این است که هندیانی که تحصیل علم و دانش میکنند او را آموخته اند  
 و بر او ظا هر کرده اند که در آن کار اول و آخر باید بفکر نان باشد و  
 غایت تحصیل علم تحصیل نان است - مگر این حال نیست در وجود  
 مسلمانانی که فقط در ابتدای جوانیش در خانه و پنهانی علمی می آموزد  
 که ابداً او را مفید نیست در زندگی او - دوم اینست که میگویند که  
 در میان مسلمانان بیچ پدری چندان مایه و دستگاه ندارد که لیسر خود  
 را بطور کمال تربیت کند بیچنانکه پدر هندی می تواند بطور کمال  
 تربیت کند پس خود را - سوم و آخرین و بحکم اهم تر از همه این است  
 که هر مسلمانانی اندیشه میکنند که اگر لیسر من صاحب علم شود یکی خواهد  
 بود و خواهد شد از اهل علم دلی قابل و تیار نخواهد بود بجهت کسب و  
 تجارت و پیشه وری در این زمانیکه حالت روزگار حالت دیگر  
 و بسیار عجیب و غریب حالتی شده است و کسب کار چالاککی و زود بند  
 و هشیاری در کار دارد و زمانی است که گشت و زراعت کم شده و  
 پیوسته خلق هم روی بفرایش دارند در عدت - پس می نویسید  
 (مبشئ گزت) که در رپورت ادیو کیشن کامیشن چند فقره درج است  
 که بجهت چاره و علاج این معاذیر مسلمانان اندیشیده اند -  
 از انجمله یک فقره یعنی یک علاج این است - در رپورت مذکور  
 رای اجزای کامیشن این است که تاکید و مبالغه و توجه خاصی شود در

ترغیب کردن و تشویق نمودن مسلمانان در تحصیل علم و تربیت و این  
 تاکید و مبالغه باید از طرف حکومت های کلکته و بمبئی و مدراس و بامبای  
 دیگر باشد و اندرزی باشد که جمع میشود برای مخارج دیگر در این مأمور  
 می خوانند « لوکل فند - مینو سپال فند - و پرویشیل فند »  
 و لیکن یکی از اجزای کایشن برخلاف این رای است که از این فندا که  
 زر عموم خلایق است و باید در امور عامه خرج شود صرف گردد و تربیت  
 یک صنف خاصی از خلق و لهذا مسلمانان خود باید این ملاحظه را  
 بکنند که در تربیت و علم و دانش از سایر ذوات متافرو تر اند و از همه  
 بدین حال افتاده اند - فقره که آن جز کایشن موسوم به ستر بر پور  
 گفته این است که ما ترجمه آن را در فوق کردیم -

*"I do not think it is possible to justify  
 the taxation of the general community for  
 the special benefit of one class."*

معنی واقعی این فقره این است « من گمان میکنم ممکن  
 نباشد که بانصاف درست آید که حراجی بر عموم خلایق نهاده شود  
 مخصوص برای فایده یک صنف از آنها » -

در بمبئی گزرت ما ۱۱ ماهه نومبر ۱۸۸۳ دیده شد که بیش از یک صد کس  
 امتحان داده و کامیاب شده بودند در درجه پی ای و از آنها فقط یک  
 مسلمان بوده - در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۸۸۳ دیده شد که قریب یا  
 بیش از شش صد کس امتحان داده و کامیاب شده بودند در متریکولیشن

ولی بنده شماره نمودم از این عدد فقط ۸ یا ۹ کس مسلمان بودند -

در مبثی گزت تاریخ ۵ جنوری ۱۸۸۴ رقیمه نگاری

از جوناگر مینویسد این فقرات را که بدنبال می آیند - از ساکنان

شهر جوناگر ۱۴۰۰۰ مسلمانند و ۱۲۰۰۰۰ هندو و حال آنکه از فهرست

مدرسه عالیته این شهر ظاهراً میشود که فقط ۶ مسلمان طالب العلم هستند

در مقابل ۲۰۰ هندو و یا ذواتی دیگر - بسیار حسرت آنگی می نماید

و مایه دریغ و افسوس است که رعایای مسلمان این ریاست این سان

بی پروا هستند و دورگشی میکنند از این که دم را غنیمت شمرده

نصیب حظی برگیرند از فوایدیکه با آنها بخشیده شده است برایگان و

فوایدی هستند که جز به تحصیل علم حاصل نمیشوند و من در خواست میکنم

یا توقع دارم که نواب مستطاب و مشاوریین خیر اندیش او توجه خود را مبذول

دارند باین کار اہم بامیتد اینکے پیش از این مسلمانان ترغیب شوند که

پسران خود را بمدرسه عالیته بفرستند -

در تاریخ ۴ مارچ ۱۸۸۴ در مبثی گزت نوشته بود که

مجلسی منعقد شد از اجزای انجمن اسلام و دیگر مسلمانان مبثی در خانه

ناخدا محمد علی رگی و مستر ویلفرد بلینت آله بانگلستان روان بود در آن

مجلس حاضر شد و مجلسیاری همه بر پا خاستند و شکرانه اورا بجا آوردند که

سعی و جهد نموده بود و مینمود برای ترقی مسلمانان و پس از آن ادرسی

(یعنی عرصه اشتی) خوانده بودند در زبان اردو و میرزا کوثر بزبان انگریز

ترجمه کرده بوده است - یکی از فقرات آن ادرس این بوده است که

» ما بکمال اخلاص و ارادت امید داریم و از درگاه الهی مسئلت میکنیم که

بزدلی نتیجہ سعی و کوشش شما در خیر خواہی و ترقی ما ظاہر گردید و آنچه کہ  
 مراد دل مسلمانان است بر آورده و حاصل شود" - آنچه کہ مستر بلنت  
 در جواب آن ادرس گفت غالب فقرات آن همان بود کہ رای ماست  
 کہ مسلمانان خود باید سعی و کوشش نمایند"

در سببی گزنت ۲۶ اپریل ۱۸۸۴ دیدہ شد کہ

۵۰ طالب العلم امتحان و کالت ہی کورت داده بودند در سببی و کامیاب  
 شدہ بودند ولیکن یک مسلمان ہم در میان آنها نبود -

در سببی گزنت غرۃ ماہ مارچ ۱۸۸۴ شخصی آرٹیکل

نوشتمہ بود بسیار طویل و رقم کرده بود (امیکران) یکی از فقرات  
 آرٹیکل امیکران این است "من مسلم میدارم کہ فایده بخشندگی  
 آن فایده حاصل نمیشود جز با شکل و نقصان بسیاری - و اقامت

از یک چیز مر کمال خاطر جمعی است و آن این است کہ سعی مستر بلنت کہ  
 یونیورسیتی بر پا کند برای مسلمانان گاہی مسلمانان را در این ملک  
 موجب ترقی نخواهد شد کہ بلبند شوند بدرجہ ذلتہای دیگر" - تمام

این آرٹیکل چنین نوشته شدہ اگرچہ نویسنده آن دوست نبوده بلکہ  
 دشمن بوده مگر من بندہ کہ دوست واقعی دارادت کیش مسلمانان استم  
 نیز نا امیدم از ترقی مسلمانان و در میان امید من و ترقی مسلمانان

فقط موئی بند است - اکنون بواسطہ همان یک دوست کہ بندہ  
 این کتاب را مینویسم و با خود می اندیشم کہ شاید این ہمہ سخنی و  
 سستی و تلخی و ترشی دشمن و دوست مسلمانان را بر غیرت آرد و  
 آنها را برانگیزد و دیگران ہم تاشی با کنند و سعی در تربیت و ترقی

هم مذهبیان خود نمایند - مگر تاکنون غیرت در وجود هم مذهبیان ما  
 نبوده و نیست و از تلخ و ترسش و سخن بیگانه و آتشنا و از شتمت و ملامت  
 و طعن پروائی نداشته اند بلکه رنجیده خاطر شده و بوده اند -  
 تا هنگامیکه هم مذهبیان ما بر سر غیرت نیایند و با دیگران بمحبت نمیکنند  
 و کمال سعی و کوشش را بجای نیاورند ترقی نمیکنند -

مسلمانان سکندر آباد عریضداشتی به لاردرین  
 نوشته بودند هنگامیکه معظم الیه در حیدرآباد بود و در آن عرضداشت  
 ذکر می از تربیت خود نموده بودند و مدد و یاری از معظم الیه خواسته  
 بودند مگر جناب موصوف در جواب فقرات چندی فرموده بود که بعضی  
 از آنها را ما مناسب میدانیم که بحجت اثبات مدعای خود و قوت  
 کلام و رای خود در اینجا بنویسیم بموجب ذیل -

"I assure you gentlemen, it is entirely  
 in your own hands to educate your people  
 and I hope that you who are educated, will  
 take an interest and exert yourselves in  
 this matter. I can assure you I am always  
 ready to support the Mohammedan com-  
 munity"

«صاحبان معظم من شمارا خاطر جمع میسازم که بکلی این کار در دست خود شماست که اهل یایم مذہبان خود را تربیت کنند و امید دارم که شما ما که خود صاحب علم و تربیت یافته هستید لطفی بفرمایید و کمال سعی را بجا آرید از این دو در این خصوص یعنی در این کار - من میتوانم خاطر جسمی بخشید شمارا که همواره من آماده و حاضرم که یاری کنم مسلمانان را»

## فقرات مزید شد

چون این کتاب را سر آلیور بکشمیر برده بود و در آنجا قریباً ماه بود و در این وقت که مره چهارم نوشته میشود یکسال است گذشته و هنوز این کتاب چاپ نشده لهذا مناسب بینماید که آنچه در این بین در اخبار ملاحظه شده در اینجا عرض شود -

دو عریضه دادند مسلمانان کلکته به لار و دوزین

یکی در تاریخ ۱۴ جنوری ۱۸۸۵ و دیگری در تاریخ ۲۲ ماه مذکور -

عریض مذکوره و جواب هر یک از آنها را سر اسرمانی نویسیم و در اینجا چرا که بر همه مسلمانان هست معلوم است و اگر معلوم نمیشد چندان ضرورتی ندارد فقط اشاره میکنیم یکی دو فقره که منقوض و ما

در آنهاست - یکی از فقرات جواب عریضه هم مسلمانان این است که بدنبال نمی آیند -

"But it was scarcely necessary to warn the descendants of warriors, poets, and philo-

-sophers of olden times that the mental  
 ability and acquisitions obtained in sch-  
 ools and colleges constitute after all a  
 portion of man's equipment for a battle in  
 life, and that love, truth, appreciation of  
 the dictates of honor, nobility of characters,  
 cultivation of modesty, manliness of dem-  
 -eanour, and the habits of self-obedience  
 are as necessary in training the youth of a  
 great nation as proficiency in a dozen  
 languages or ample acquaintance with  
 the mysteries of the arithmetics or mathema-  
 -tics."

معنی این فقرہ مختصرًا این است کہ ضرورتی ندارد کہ کسی  
 اگر ساز و نثر آدو عقاب جنگجو یا ن دشمن او حکما را (یعنی مسلمانان) را  
 کہ بیش یاری و دانشی کہ در مدرسه و کالج حاصل میشود آخر الامر معلوم  
 گشت کہ فقط بخشی انداز سلاح مردیکہ میخواهد جنگ کند در میدان زندگی

در زیست در جهان - محبت و داد و شناختن قدر و حرمت و  
 علوهت و بزرگ منشی و کسب حیا و فروتنی و نیک رفتاری و نیک  
 کرداری و عدم نفسانیت (و دیگر از اینگونه صفات و خصال) نیز  
 در تربیت جوانان قومی بهمان اندازه ضرور اند که کمال یافتن در دو  
 درجن السنه مختلفه یا اطلاع داشتن بکمال خوبی بر کم و کیف دهر  
 مخفیة علوم هندسه و ریاضی -

در جواب عریضه سهیلانان پس از آنکه تعریف  
 بسیاری کرده است از مسلمانان و اظهار عنایت نسبت با آنها نموده  
 مکرر لار و دفرین گفته است که مرا بنیاییت حرمت و دوستی با خلاص  
 است نسبت باین ملت و این مذہب و این فتره را می فرماید  
 (مقوله قول نامه نگار بسببی گزت است) -

"Persons in his position never made pro-  
 mises, but if patient study would enable  
 him to give them satisfaction, he would be  
 certain not to fail to do so."

یعنی اشخاصی که بحالت و مقام او باشند گاهی وعده  
 نمیدهند ولی جناب مشار الیه بطور یقین فراموش نخواهد کرد که مسلمانان  
 را خوش و از خود راضی گرداند اگر چنانچه صبر و تامل در امور ایشان در  
 قدرت نباشد - یعنی پس از تعمق و تامل اگر قدرت یابد و مصلحت را  
 مقتضی بیند البته کاری برای آنها خواهد کرد - (مادر مقام خود

بر سر هر یک از این فقرات نکته بیان خواهیم کرد و ایرادی خواهیم گرفت) -

در بمبئی گزت ۲۶ جنوری گذشته شرح امتحان یونیورسیتی بمبئی بموجب ذیل است -

در امتحان ابتدائیه کامیاب شدند ۱۲۴ هندو -  
۳۴ پارسی و یک مسلمان و غیره و غیره -

در امتحان دوم درجه بی ای ۵۳ هندو کامیاب شدند  
۱۴ پارسی ۲ یہودی و یک مسلمان و غیره و غیره -

در امتحان اول ادویہ (یعنی دکتری) ۱۰ هندو کامیاب  
شدند ۱۴ پارسی ۲ یورپی اپر تکیز مسلمان و ۱ یہودی -

باجمله در تمام امتحان یونیورسیتی ۸۳۹ کامیاب شدند  
و از آنجمله ۳ مسلمان بودند -

در بمبئی گزت ۹ فروری ۱۸۸۵ این فقرات ذیل را  
خوانندگان ملاحظه کنند " پُرگزس آف ادیو کیشن یعنی

ترقی علم و تربیت در تلم و بمبئی " صاحب اخبار مینیرد که  
این فقرات ذیل را ما گرفته ایم از رپورت مستر کورتنی که نوشته است

در خصوص فرمانروائی و بند و بست بمبئی در سال ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ -

" In five years the total number of schools  
has increased from 4,875 to 6335 and of  
scholars from 2,75,133 to 4,13,341."

یعنی "در بین پنج سال جمله عدد اسکول ها افزوده است  
 و از ۳۸۶۵ رسیده است به ۶۳۳۵ و عدد طالبان علم این اسکولها  
 از ۲۵۱۳۳ رسیده است به ۴۱۳۳۴" — خوانندگان این کتاب  
 بخوبی ملتفت باشند مقصود ما را یعنی که مدرسه های مسلمانان طالب العلم  
 مسلمانان تا چه اندازه افزوده

"In other districts also Mohammedans are abandoning their exclusiveness and attending Marhatti schools in increased numbers in Satara, for example, the number of Mussulman boys attending Marhatti Schools increased during the year from 622 to 769."

یعنی "در دیگر اضلاع مسلمانان نیز از دست داده اند

کناره کشتی خود را و بد رسامی مراقتی حاضر میشوند بکثرت —  
 از آنجمله در ستاره عدد اطفال مسلمانان که بد رسامی مراقتی حاضر  
 میشوند در بین این سال از ۶۲۲ رسیده به ۷۶۹" —

"Altogether 51,839, Mohammedans are now receiving instruction as compared with 46,381, in 1882-89."

یعنی "در این وقت بالتامه ۵۱۸۳۹ مسلمانان مشغول  
تحصیل هستند در مقابل ۴۶۳۹۱ که تحصیل میکردند در سنوات  
۱۸۸۲ و ۱۸۹۹" —

فقرة طویل دیگری هست که مافقط مضمون و ترجمه  
آنرا مختصر می نویسیم "منسوب به تربیت مسلمانان چیزیکه بنیابت  
لازم دلی عدیم الوجود است معلم و معلمه قابل است در مدرسه های اردو  
۶۶۵ کلاس در اضلاع جنوبی فقط ۱۳ آموزنده قابل است — و در  
اضلاع شمالی و شرقی در مدرسه ها و کلاس های مخصوصی که ۵۵۶۹ جوان  
مسلمان حاضر میشوند فقط ۲ معلم قابل است — این قلت بحکم  
قابل بخشی بواسطه آن است که جوانان مسلمانان رغبت و خواهش ندارند  
که اضلاع خود را بگذارند و بکالج های نظم داخل شوند لعمده  
بجست است که قوت و استعداد ندارند که خود را تکمیل دهند در رشته  
ششم علم — لهذا بجست آنکه راه بر آنها صاف و هموار شود و سختی و  
اشکال آنها برطرف گردد استند دردی که آنها را قابل دخول در  
رپونه ترینیک کالج سازد از ششم فرود آمد به پنجم — در این سال  
۶ طالب العلم داخل شدند کالج پونه را بموجب ضابطه مذکور و ما همان  
الکون بموجب ضابطه مذکور تربیت میشوند در کالج دهر وار ،  
در بمبئی گرت ۱۲ افروری ۱۸۸۵ انقراض فیل است بنده کجید را

استند در  
تلفظ این لفظ ابتدا  
ساکن است در واقع  
یعنی آن دو هم است  
دهر وار نام جایی  
است

"In matters educational Hyderabad may be said to be in a somewhat backward state - Education has not kept pace with the other reforms that have been effected during the past years in the country. But in saying this I must not be understood to mean that education has not advanced at all. It has made a certain progress, slow though it may have been, and Mr. Syed Hourain Bilgrami, whose new title is Motaman Jung and who until lately held the position of the Secretary to Government in the Miscellaneous Department, has done excellent work in the cause of education. Of late years the nobility and gentry of Hyderabad have evinced a laudable anxiety to give their sons the benefits of a liberal education. And in present

Minister, who himself is an educated and travelled noble, has during his short term of office, done much to encourage education among all classes"

یعنی " در امور تربیت یا علم باید گفت که حیدرآباد چندی در حالت تشرل است و نسبت بسیار ترقیاتی که داده شده است در این ملک در بین این سی سال گذشته تربیت را ترقی نموده — وی از این کلام نباید چنان فهمید که مقصود من این است که تربیت ابتدا پیش ترفته و از حد خود تجاوز نموده — تا بیک اندازه پیش رفته است هز چند بکمال آهستگی و سستی سید حسین بلگرامی که خطاب جدید است مؤتمن جنگ است و تا این زمان اخیر معتمد ارالمهام سرکار عالی بود در علاقه متفرقات بینهایت سعی نمود در تربیت و تعلیم حیدرآباد در این سنوات اخیر امر او بزرگان حیدرآباد میدان و رغبت عجیبی ظاهر کرده اند که پس از خود را از فایده تربیت مستفید سازند — و این دیوان حال که خود هم تربیت شده و علم آموخته و هم سفر کرده است در این ایام قلیل عمل وزارت خود بینهایت کوشیده است در تشویق و ترغیب علم و دانش در میان هر ذات و صنفی از خلق —"

هیچ جمله از این فقره فوق خالی از ایرادی نیست ولی  
 ما منحصر می کنیم باین ایراد - سه ماه قبل از این جمعی از جوانان را می بینیم  
 کردند برای سیدویل سرویس و از اتفاق فارسی آنها را دادند که بنده ملاحظه  
 کنم - چند فقره از انگریزی بفارسی ترجمه کرده بودند همه همینجی  
 پس مرا گفتند که عبارتی بنویسم و جوانان مذکوره آنرا بفارسی سلیس تر  
 بنویسند این را هم توشه گفتند کرد و از بسبب آن یک هند و در درجه  
 اول خوب نوشته بود یکی دو مسلمان در درجه دوم - ولی در نتیجه  
 دانش که تهذیب است همه فاقد اند و ابداً تهذیب با آنها نمی آموزند -  
 در سببی گزرت (بای ویکی) تاریخ ۲۷ اپریل ۱۸۸۵  
 دو ارتیکل مفصل ملاحظه شد یکی منسوب به محمدن کالج حیدرآباد و دیگری  
 منسوب بشاهزاده ایران ظل السلطان و بنده مناسب دانستم که هر دو  
 را در اینجا ذکر کنم - در این مقام با اولین این دو ارتیکل را اگر  
 است نه با دومین ولی اینقدر می نویسم که آنچه در ارتیکل دوم نوشته  
 بود موجب شرم و خجلت باشد که هنوز در ایران همان اوضاع است  
 که عبسیت و پنجبال بیشتر بوده - اگر عمر باقی باشد این ارتیکل را ترجمه کرد  
 در آخر این کتاب خوب نوشته - با جمله گرچه ما رویداد و مجاری خطیه  
 باغ هائمه را در خصوص دکن یونیورسیتی (بقول هزارداستان) و  
 محمدن کالج (بقول سببی گزرت) در روزانه هزارداستان تاریخ ۲۶ اپریل  
 حال دیده بودم و نزد ما هست ولیکن ما خوش نداریم که فتنه را  
 از اخبار را در بگیریم چرا که در آن خوشامدگویی و تعلق بسیار است بلکه  
 یک دو فقره را از ارتیکل سببی گزرت اخذ و نقل می کنیم -

"He expressed regret that he had not drunk deep at the fountain of learning. He then drew a vivid picture of the present low state of the Mohammedans, especially in Hyderabad, and earnestly impressed upon them the necessity of exerting themselves to acquire knowledge and learning. He further said that in future no employment would be given in the state to those who are not well educated."

یعنی " او (نظام دکن) انہما درینج واقفوس نمود کہ  
خودش کماکان سپراب نشدہ بود از چشمہ علم و دانش - پس بیک  
وضع خودشی بیان نمود حالت تنزل موجودہ مسلمانان خصوصاً در  
حیدرآباد و بخلوص نیت و از روی صداقت تاکید ذمبالغہ نمود  
اہتار (یعنی حاضرین) کہ بگوشند تا حاصل کنند علم و دانش را -  
علاوہ بر این گفت کہ در زمان مستقبل عمل و عہدہ دادہ نخواہد شد  
در این ریاست بکسانیکہ بجز بی تربیت نشدہ اند تحصیل علم نکرده اند"

رکورد این وقت کتاب ہذا در مطبع ہست ابد از کالج مذکور نامی درینا  
نیست و گاہی وجود نخواہد گرفت۔

در بمبئی گزت (بای ویکی) ۲۵ می ۱۸۸۵ء

آرتیکل دیدہ شد کہ عنوان آن این ہست

*"The Muslim claims on  
the Education Budget"*

یعنی "مسلمانان دعویٰ می کنند کہ آنها را حقوق

ہست بر دخل و خرچ سررشتہ تعلیمات بجات اُخریٰ دعویٰ  
می کنند کہ حکومت باید در تربیت اطفال آنها اعانتی کند از زیکہ  
جمع می شود و خاص ہست برای تربیت عموم خلائق بموجب سفارشات  
ادویشن کا میشن و برنجیکہ در رپورت آن کا میشن ثبت ہست۔  
معلوم میشود کہ اجزای انجمن اسلام بمبئی عریضہ بطور یادداشت  
بکومت بمبئی فرستادہ بودہ اند در این اوقات مشتمل بر دعویٰ چند  
اصل آن عریضہ را ما ندیدیم در اخباری ولی ایراد مانیکہ در بمبئی گزت  
مذکور فوق درج است مختصر اینہا است۔

عریضہ مذکور بمبئی و مشورہست بر سفارشات ادویشن

کا میشن کہ انجمن مذکور را بنیادیت پسندیدہ ہست زیرا کہ متسکی ستند  
مرآن جماعت را و قدرت می بخشند آنہا را کہ تاکید و مبالغہ نمایند کہ  
نور آن سفارشات را حکومت بعمل آرد۔ ماسٹر یک قول  
و حامی عارضین مذکورہ ہستیم بیشیک و نہ فقط خود مسلمانان خوشین شوند  
بلکہ تمام خلق ہند خوش میشوند لہ چارہ بکار رود کہ چندین ہلیان خلق



که مایه عدم ترقی مسلمانان است و در رپورت ادیو کیشن کالمیشن آن جهات  
 مذکور و مستدرج اند - (در این بین مدیر اخبار بمبئی گزنت آن جهات  
 را بیان میکند که ما خود در سراسر این کتاب نوشته ایم و حاجت تبرک است  
 پس میگوید) هیچ سعی و کوششی از طرف حکومت این جهات را مرفوع و  
 معدوم نمی سازد - در حقیقت اگر حکومت بخواهد بدرگرمی تمام سعی  
 کند که مسلمانان بدرسه روند آن چیزیکه قبل ازان مانع بود آنها را از رفتن  
 رفتن بدرسه پیش از پیش قوت می یابد و در ادامه آنها (یعنی مسلمانان  
 خیال می کنند که حکومت میخواهد آنها را از مذہب خود خارج می سازد) -  
 " " " سفارس کالمیشن این بود که توجه و تقویت خاصی بشود  
 نسبت بتربیت مسلمانان و از فندهای (بیت المال های) میزبیدیالتمی  
 و پردیشیل مددی بدست برای تربیت مسلمانان - عریضه گزاران  
 تاکید و مبالغه دارند که این سفارش بعمل آید از طرف حکومت و در هر جا  
 و هر حال چیزی از این فندهای مذکوره که بحیث تربیت خلق خاص و  
 مستقر لاجت افتاب بحسب عدت آنها نسبت بسایر خلق این ملک و باندازه  
 بخش آنها برسانند - چونکه مسلمانان این شهر نسبت تمام ساکنین  
 این شهر یک ثلث است لهذا یک ثلث از این فندها بخش و حصه  
 آنهاست - ولیکن چون طالب علمان مسلمانان نسبت بطالبان  
 علم دیگر فرق ثلث نیستند لهذا اگر ثلث از این فندها را با آنها بدهند  
 ظلم می شود و در حق دیگران -

پس از آنکه شرح مفصلی مینویسد صاحب اخبار

بمبئی گزنت فقراتی را می نویسد باین مضمون که "عریضه گزاران مذکور

بهین اندازه که دعوی حق خود را می کنند بهین اندازه دعوی حق خود را  
 میکنند در چاکری حکومت و تا کید دارند که حکومت معلوم کند چه عدد  
 از مسلمانان در خدمت و چاکری حکومت هستند نسبت بد دیگر ذرات  
 با تجمه این ارتیکل بسیار طویل است ولی مطلب بهین است که  
 مسلمانان نمی توانستند پیش از حق خود دعوی کنند از حکومت -

بسی گزنت (بابی ویکلی) ۴ جون ۱۸۸۵

*Mohammedan Education*

شخص مسلمانانی از راجکوت در جواب بسی گزنت شرحی می نویسید  
 که خلاصه ترجمه ان این است - « قطع نظر از اینکه مسلمانان را  
 حقوقی است بر حکومت انگلیش از بابت خدماتی که کردند هنگامی که  
 انگریزان بعنوان تجارت بهت آمدند و نیز قطع نظر از ان فوایدی  
 بخشیدند بان تجارت که آن فواید را بخشیدند تجاب عرب و عجم مسلمانان را  
 دعوی این است که بیشترین بخش رعیت و فادرا حکومت انگلیش هستند -  
 ضرورتی نیست که من بگویم بر حکومت فرض و لازم است که رعیت خود را  
 تربیت کند بلکه من باید بگویم که چون ما چنین رعیت و فاداری هستیم لهذا  
 توجه خاصی باید باشد او را بر ما - این فقط برای فایده خاصه و شخصی ما  
 نیست که حکومت باید ما را تربیت کند بلکه برای فایده خودش نیز است  
 اگر روسیان بر خطا هستند در این تصور و خیال که باشندگان هند  
 خوش نیستند از حکومت انگلیش و هر آینه اگر فرصت یابند تماماً با بنی الفتن  
 حکومت مذکور گردن کشند و علم یعنی لغز از پس روسیان چشم پاری

از که میدارند اگر نه از باشندگان هند دارند - فقط چیزیکه مایه  
خوف است از طرف باشندگان هند (یا از مسلمانان) بیدانشی و  
تعصب کورانه است که در وجود آنهاست از رگد ز مذهب -  
هر چند که مسلمانان تربیت یافته بخوبی پاس دارند و سخا می کنند  
استایش و راحتی را که آنها را حاصل است در تحت حکومت ملکه انگلستان  
و بیشتر محظوظ دارند از ادنی را که ادنی رعیت آن ملکه را حاصل است بعد از  
عوام الناس و ناخواندگان مسلمانان این فواید را نمی فهمند و نمی دهند  
با جمله سلامتی در این و علاج همین است که آنها تربیت شوند -

در اخبار خود جناب ظاهر می کنند (خطاب مدیر  
بمبئی گزرت است) شکے در این که آیا فقر و مسکنت حاصل اسیل جهانی  
است که مسلمانان را باز داشته است از توجه و رغبت تحصیل علم -  
از قراریکه ضلع کاتیوار ملاحظه می شود و باندازه که مرا تجربه و آنگهی حاصل  
است و نمی توانم گفت عمده جهات عدم رغبت مسلمانان تحصیل علم همین  
است و جز این نیست - محتمل است که این ضلع از سایر اضلاع قلمرو  
بمبئی در علم و تربیت پست تر باشد ولیکن چندان فرقی نیست در میان  
تربیت یکسان است در میان مسلمانان این ضلع و مسلمانان ضلع دیگر  
در مدرسه عالیته چون اگر که مدرسه است در یکی از عظم ریاستها  
مسلمانان بندرت یک طالب العلم مسلمان یافت می شود در میان  
صدگس از طالب العلمان سایر ذواتها و اندمیب - این حالت عمده  
بوسیله فقر است - جوانان ۱۲ ساله و ۱۵ ساله در مختلف رشتای حکومت  
پاپلیس نوکر میشوند بموجب شش یا هشت روپیه ماهانه محض برای این که

پرورش دهند عیال خود را (یعنی خانواد خود را) — بعضی هستند که ست هستند در تحصیل علم بجهت آنکه پدرانشان صاحبان دولت اند ولیکن از این قبیل اشخاص نغدوداند زیرا که مسلمانان این ضلع غالباً و عموماً مسکین اند — اگر توجه خاصی در حق ایشان بکار رود من هیچ سببی نمیدانم و نمی بینم که رغبت نکند تحصیل علم و اکنون شروع نموده اند که بخوبی فهمند که چه قدر نقص هست آنها را بواسطه آنکه فاقد علم و دانش هستند (بعضی چیزهای دیگر هم این مسلمان نوشته است همه از این قبیل و مطلبش ظاهر و هویداست)

### *Native Opinion.*

در همین تاریخ ۳ جون یکی از اخبارات هندی موسوم به نیو اپنین بموجب ذیل ایراد میگردد بر عریضه اجزای انجمن سلامت — «امکان ندارد که خوش سازد هر ذات و فرقه و ملتی را در هند باین که برای هر یک یک ضابطه جداگانه ترتیب دهد براساس تربیت آنها که منی باشد بر قواعد مذمبه عینه آنها و معلمین نیز از براساس خودشان معین کند — حمد خدا را که هیچ ذات دیگری چنین دعوی ما را طها هرگز نکرده و حال آنکه مسلمانان تاکنون سه بار زدند و قبول نکردند که فرصت را غنیمت شمارند و نصیبی برگزینند از خوان نعمت تربیتی که برای هر ذاتی یکسان چیده شده و سایر ذاتها آزادانه نصیب خود را می برند و بیخود آن است که این ملت لنگ لنگان بدنبال دیگران روانند و گاهی بگرد آنها نمیرسند — بیشک این نیست حالت تربیت یافتگان مسلمانان و اینها بسیار معدود هستند و آن اکثر و اغلبیکه هستند

بهیچ وجه قبول نخواهند کرد و طریق دیگری را جز این طریق که تربیت شوند بهیچ  
 مذهب خودشان و در زیر دست معلمین و آموزگارانیکه از هم مذہبان  
 خودشان باشند - عریضه گذاران شکایت دارند که در سلسله آموزشی  
 میتوان گفت که باب هرگونه منصب و عہدہ باعتبار و باعتباری را بر روی  
 مسلمانان مسدود کرده اند یعنی علمای عظیم را در خدمت حکومت  
 با آنها نمیدهند) - ما امیدوار هستیم که این نیست صورت حال  
 و بیان واقعی که عریضه گذاران ظاہر کرده اند و طرف داری حکومت  
 از طرفسارهای دیگر ذاتها چندان نیست که ایستامی پندارند -  
 عریضه گذاران باید بطور یقین بخاطر داشته باشند مقدمه کلی از امر  
 عظیم الشان مسلمانان را که در احمد آباد کالکتورت بیجاگری حکومت  
 مشغول بود ولی حکم شد که خارج یعنی معزول شود زیرا که نمیتوانست  
 امتحان بسیار ناچیز کم مایه بد در رشته عہدہ خود و ظاہر سازد  
 که استعداد و قابلیت آن عہدہ جلیل معززانه را دارد که حکومت  
 با وعینایت کرده بود -

در سبستی گزیت (بای ویلی) ۱۲ اکتوبر ۱۸۸۵

مراسله نگاری این جمله ذیل را در ضمن رتیکل بلوچی می نویسند از ششم -

"I am afraid that the Mohammedans

here are not more earnest in educating  
 their sons than elsewhere, but, the Pundits  
 the Hindus, that is to say - for Hindus  
 here are all Brahmans and of the same cast.

do regularly instruct their sons, but not their daughters

یعنی "من میترسم (یا گمان میکنم) که مسلمانان این سرزمین طالب و راغب نیستند که پسران خود را تربیت کنند پیش از مسلمانان سایر بلاد و لیکن پندیت ما و هندو (چرا که هندو پنجا همبره بر همین استند و از یک ذات) با ستمبرار پسران خود را تربیت می کنند ولی دختران خود را تربیت نمیکنند" -

مبسنی گزنت (بابی دیگلی) ۱۲ نومبر ۱۸۸۵

Mr. Lee Warner and the Pona  
Savajnik Sabha

مستری در رز که منضم در میکر آف پبلیک ایستیشن است در جواب معارضه انجمنی که دیوننه است موسوم به (سر و اجنیک سبها) مینویسد لکه فقره که در جبهه آن باینمضمون ذیل است -  
"سال گذشته در مدرسه های عالیته حکومتی

۶۵۶۵ طالب علم بودند و از آنها ۲۹۸۶ برهمن بودند و فقط ۲۶۶ مسلمان بودند و غیره و غیره" - بعد از آن مینویسد "ولیکن فقره بیچاریگی مسلمانان و غیره در مدرسه های عالیته خود سش یک داعی است بر دفتر ضابطه تربیت ما و جو سبکه من بطور عموم دیک زبان یعنی متفق علییه از هر کسی شنیدم بسؤال خود در این مطلب همان بود که از اجزای انجمن اسلام مبسنی دادند نسبت بهم مذمیان خودشان یعنی اطفال مسلمانان بنیاییت فقیر و بی بضاعت بودند (استند) و می توانستند

که بهره واقعی خود را حاصل کنند از تربیت ازادانه —

در مبسوطی گزنت (بای ویکلی) ۱۶ ماه بعد کو نوشته

### *On Indian Mussulman*

یعنی "یک مسلمان هندی" و شرح مفصلی نوشته است در  
تعریف و توصیف جناب سید احمد خان ستاره هند ولی کارهای که جناب  
موصوف کرده است در تربیت و ترقی مسلمانان — ما را ابدکار نمیست  
بدیگر مطالب آن اثر تکمل و تعریفاتی که در آن ذکر شده است و تعریفاتی  
که در آن ذکر شده است از آن سید عالی مقدار ولی ما را کارست مابین  
جمله اخیر که مضمونش این است "ضرورتی نیست که بیش از این نوشته  
یا گفته شود که تا بجه اندازه سعی این شخص و کالج او فایده بخشیده اند و  
اینقدر باید گفت که مسلمانان خرد متدی که عقل سلیم دارند باید تا مل  
کنند که یک مدرسه یا کالج با ترتیب نمیتواند کرد ملتی را که عدت آنها  
پنجاه میلان است و کار این مدرسه فقط نیم تمام خواهد بود جز آنکه مشقتی  
بشود که دیگر اجز او اهل این ملت نیز بد بنال روند و جاری دارند و  
دهند کاری را که آغاز شده است با سید احمد خان —

در مبسوطی گزنت . ۳۰ نومبر مذکور

### *The Education of Mohammedans*

حکومت بمبئی جوانی فرستاده است عریضه انجمن اسلام را  
که در آن بعضی خواهش شده بود که حکومت ملحوظ دارد نسبت تربیت

مسلمانان — در این جواب گاورز صاحب بهادر در کونسل انجمن  
می فرماید خواهش خود را که بر طرف سازد هر گونه مشکل خاصی را که در  
راه مسلمانان باشد و قبول می فرماید در این سعی و کوشش که بهتر سازد  
حالت تربیت آنها را و این علامت بسیار نیک است کامیابی آنها را  
در زمان مستقبل — قبل از آنکه شرح جزئیات حکومت  
سعی می فرماید که خاطر نشان مسلمانان سازد که اهم ترین طرق براساس  
بهبودی آنها این است که بهیچوجه صورت تدابیر دیگری نیندیشند که  
شاید موجب جدائی و تفرقه طالب العلمان آنها شوند از طالب العلم  
فرق و ذلت های دیگر یا که آنها را خارج سازند از ضابطه که حکومت  
قرار داده است برای تربیت عموم خلائق یا اینست که موجب این شوند که  
آنها بواسطه تحصیل در علوم ابتدائیه و در مدرسه های ابتدائیه لوصحما  
خاصه خود ناقابل دهند و پس از آن نتوانند که در مدرسه های عالییه  
و کالجها تحصیل علوم عالییه مشغول شوند و بهره ور و کامیاب گردند —  
لیکن حکومت نیا هر میسازد میل و خواهش خود را که چندان حاکم و  
اصلاح نماید ضابطه تعلیم و تربیت را که مناسب باشد بحال اکثر و غالب  
طالب العلمان مسلمانان — رای اولی که انجمن اسلام داده است  
این است که حکومت تشویق خاصی بنماید از مسلمانان و ترغیب خاصی در  
آنها را در تربیت و تحصیل علم و از فند های مینوسیب القی و لکل نخبشی مقرر  
سازد بطور مدد خرج بحسب عدت آنها نسبت بسایر ملکت — در  
جواب این مسئله حکومت ابتدا الهی هر میسازد تشکیک خود را که آیا مسلمانان  
بقتسی میخند هستند که تمام اراضی و یکت رای شوند در صرف آنچه که حکومت

اجانت میکنند از آنها - پس از آن ظاهر میسازد در درس و تکلیف را که  
 زایش خواهد کرد از این عمل حکومت اگر سایر ذمه‌ها نیز فرقه فرقه در اجزا  
 یک چنین دعوی نمایند بر این فنذهای مذکوره - رای دوم بجزایم  
 این است که از طرف حکومت تشویقی شود که مدرسه‌های علی‌حده از مدرسه  
 حکومتی نیز سوای درسه‌های دینی به درسه‌های دنیوی هم بخوانند و علوم  
 غیر مذہبیه هم تحصیل کنند - حکومت در جواب این مطلب میگوید که  
 سعی و کوشش حکومت در این کار تا کنون ابدافایده بخشیده است و شفا  
 میکند که مسلمانان خود نیز در این کار سعی و کوشش نمایند به مدتی حکومت  
 رای دیگر انجمن اسلام این است که گذشته از این که اسباب سهولت  
 فرازم آید که مسلمانان کمالی یابند و در لغت هند وستانی تدابیر  
 اندیشه شود که مسلمانان تحصیل نمایند هر لغتی را از هر جا و مقامی و هر  
 که باشندگان آن سرزمین غالباً با آن زبان متکلم است و با آن  
 مسلمانان باید بچشمی کنند نه فقط در قابلیت و استعدادیکه لازم آن  
 است در خدمت حکومت بلکه در تجارت و دیگر امور زندگی - حکومت  
 فایده عمومیته این رای را پسند می‌کند ولی ظاهر میسازد سقاماتی را که  
 این بکلی بیفایده است و کم‌قدر - بعد از آن متوجه میسازد خیال آن  
 انجمن را بمشکلاتی که در راه است از حیثیت ذریکه باید صرف بشود  
 و در جریان این مطلب معذالک وعده میدهد اجزای انجمن مذکور را  
 که هماکنون سعی خود را در این مطلب در بیخ نخواهد داشت خصوصاً اگر مسلمانان  
 خود مانده باشند که یاری کنند خود را - رای دیگر این است که تشویق و  
 ترغیب معقولی شود از مسلمانان در تحصیل علوم اعلا در لغت انگریزی و

مسلمانان در این خصوص محتاج استند با عانت مخصوصی - حکومت میفرماید که این گناه خود مسلمانان است که با نینسان پس افتاده اند و تنزل دارند و علم و تربیت زیرا که زمانی را که طالب العلمان دیگر ملل و ذاتا صرف میکنند در حصول و آموختن انگریزی و ریاضی و امثال اینها طالب العلمان مسلمانان صرف میکنند در خواندن عربی و فقه یا علوم مذموبه خود - فقر و مسکنت را که سبب اینگونه حالات خود میدانند و می شمارند مسلمانان حکومت میپندارد که نتیجه تنزل آنهاست در تحصیل علم و تربیت - حکومت مخالفست با عریضه نگاران در این مسئله که ضرور و اهمیت است که ضابطه قرار داده شود در مسلمانان باین نحو که اسکا بر شیب (یعنی مسکتری) و انعام و جایزه که بطالع می دهند و همچنین فری استو دنت شیب (یعنی آزاداند بدون ما با تحصیل علم نمودن) آنها مخصوص باشد - سبب را اینسان بیان میکند حکومت که اگر چنین مستمری مقرر گردد برای مسلمانان اینهاست میشوند و می گیرند که با دیگر ذاتا به چشمی تحصیل علم کنند - در خصوص مطلب دیگر اجزای انجمن حکومت خواهش میکنند که کایشنی مقرر شود که دریافت و خوض نماید آن کایشن که تمام طرق آمدنی زیریکه مسلمانان را هست برای تربیت خود و وضع حصول و خرج آن و کثرت و قلت آنرا معلوم کند - آخرین مهم ترین همه مطالب یا آرای عریضه نگاران این است که حکومت های هر جایی از هند (یعنی حکومت های انگریزی) مامور شوند که دریافت نمایند که از روی بخش و تقسیم نسبت بدیگر ذاتا و فرقی عدت مسلمانانی که در چاکری و خدمت حکومت استند چند است - بجواب این مسئله حکومت وعده کرد که شرایط محشومی را در ضوابط تربیت کسانیکه چاکری حکومت را

طالب هستند بیش از این سهل و آسان سازد برای کسانی که استعداد و علم خود را حاصل کرده اند کم و زیاد بموجب و در تحت نه و اباط دیگری خلاف ضوابط حکومتی - پس حکومت ظاهر میسازد که عریضه گذاران بطور اغراق و انبوه اند که عدد مسلمانانیکه در چاکری حکومت هستند بنیهایت کمتر است نسبت به سایر ذاتها - در خاتمه حکومت بیان میکند که نه بهیچ وجه لازم است و نه فایده می بخشد بحال خود مسلمانان که آشتیا باشند از تحصیل علوم و خواندن کتبی که مقرر شده است برای کسانی که خدمت حکومت را طالب هستند -

در بمبئی گزنت (بای دیکنلی) ۲۴ جنوری ۱۸۸۶ اعلام محترم شد بمسئولین

«صاحب - بنیهایت متبج میسازد و مرا که در این تجارت هم گنم ترقی تعلیم و تربیت مسلمانان را در قلمر و بمبئی - این را باید تاریخ جدیدی قرار داد و روشنیات تعلیمیه و کلندر (یعنی روزنامه) یونیورسیتی - من یقین دارم که این خبر مسرتی انگیز در قلوب کسانی که در این مقدمه و از این حال محظوظ میشوند - چونکه من خود سالی در از اینست که بنیهایت محظوظ شده و میشود یعنی لطفه و خوشی برگرفته ام) و در این مطلب این خصوص لند اجزایی میداد که گاهی پندان میداد از طالب العلمان مسلمانان جمع نمیشدند برای امتحان یونیورسیتی که سال جمع شدند - یک شخص بجهت امتحان در ادویه یعنی علم و اکثری آماده بود و کامیاب شد در جبهه الام و اس یادت - سه کس بجهت امتحان اول بی ای آمدند و همگی کامیاب شدند - ولیکن برای امتحان اینفیرسریج متریک و لیسن کم از ۳۰ کس حاضر نشدند و از آنها یک شلث کامیاب شدند و در امتحان در ادون حال آنکه چند سال پیش از این بشکلی یعنی ندرت شش مسلمان طالب العلم می آمدند شش برای امتحان متریک و لیسن - از این معلوم میشود و ظاهر میگردد که مسلمانان این جانب ملکند

حالا شرح کرده اند که خطی حاصل کنند و لطفی برگیرند از تربیت این زمان  
و این بحیثیت آن است که بعضی از طرق مشکلات آنها را حکومت آسان کرده  
شکی نیست که از این حالت که اهمیت یکمه حال دارند و با آنها نسبت میدهند  
در مدت چند سالی باز خواهند آمد اگر حکومت مهربان باشد و کماکان  
که نماده دارد هر چه را که آنها محتاج هستند - این حال (یعنی ترقی  
مسلمانان در علم) اگر بالفعل کماکان بروفق و سخاوت نیست تا یک اندازه  
بر وفق و سخاوت است -

الکون بر حکومت پدرانه ما فرض است که لیاقت و ولایت  
این اشخاص فوق را در مد نظر بدارد و تشوق از آنها فرماید باینکه علمای  
مناسب با منافع است که بحسب استعداد و شایستگی آنها در مختلف شعب  
و ادارای حکومتی تا آنکه حاصل آرند مراتبی را دیگر ذراتها حاصل کرده و  
جاملاتی را (یعنی علمانی را) که دیگر ذراتهاست اگر فته اند - این فعل  
منصفانه بیشک رخصت خواهد داد و بسیاری از مسلمانان را که قدم  
پیش گذارند و خود را ترقی بخشند و به مدارج عالی رسانند یا اقل  
خود را شایسته و قابل سازند بحسب خدمات و چاگر بهای حکومتی  
ولیکن ما فراموش نمی کنیم بنویسیم از قراری که در  
بمبئی گزشت تاریخ ۲۱ قمری دیده شد در این امتحانیکه بنده مسلمان  
در درجه بی ای کامیاب شدند ۶۵ هند بودند و ۳۳ پارسی و ۳ از  
مختلف ذراتهای دیگر که کلاً ۹۴ بودند - و عیب کلی این است که این  
همه اشخاص دعوی میکنند که حکومت عهده و خدمتی با آنها بدهد -  
(ملاحظه کن در ضمیمه)

## مُقَدَّمَةُ رَأْيِ مَا دَر تَرْبِيَةِ مُسْلِمَانِ

در آنچه که نوشتیم در صفحات ما قبل بجهت تسکین اشکات مدعا و تقویت رای خود هیچ چیز را نافرنگ نداشتیم - ما ظاهراً هر سه ختمیم که

(۱) مسلمانان شوق بعلم و تحصیل دانش و کمال نداشتند - (۲) مسلمانان خود سعی نمیکنند که خود را تربیت کنند - (۳) معاذیر مسلمانان همیشه بیجا است - (۴) مسلمانان بیپوده و عبث انتظار می کشند که حکومت بدهند تمام آنها را تربیت کند و اسباب دانش و کمال را برای آنها فراهم آورد - (۵) مسلمانان بی سبب و بیجا شاکلی اند که حکومت توجه در تربیت آنها ندارد - (۶) حکومت بهت در کمال سعی و اهتمام را دارد که مسلمانان تربیت شوند هر چند شاکلی اند - (۷) مسلمانان بدیندایت بطی الحکومت بهت در هر کاری خصوصاً در تحصیل علم و تربیت ملت خود - (۸) مسلمانان ابدار راه کار را نمیدانند اگر چه علم جمع علم و دانش هم باشند و گوشن برای دیگران هم فراموشند و بهت در تربیت کار را از دیگران هم اخذ نمیکنند - ما رای خود را فی الجمله با دو صاحب بزرگوار عالیشان در میان نهادیم که یکی مسلمان بود و دیگری بهت در هر دو تعلق داشتند با امور تربیت تعلیم حیدرآباد ولی ابداً جوابی مطابق سؤال نشنیدیم و بهیچ وجه جواب آنها قانع نگشتیم بلکه جوابشان را نپسندیدیم - یکی از ایشان فرمود که مژگ کج از طرف حکومت بهت لازم است و دیگری گفت که نمیتوان مردم را مجبور کرد و گوئیم که ظلم می شود در حق مردم

اینکه مسلمانان شوق ندارند تحصیل علم و دانش  
از اینجایی میگوئیم که ملک ایران و ترکی و جاهای دیگر که از خود حکومت با  
استقلال دارند و باندازه خود صاحب دولت و مکتب هم هستند  
چرا ترقی نمیکنند در علم و دانش - و دریند هیچ جایی امروز مثل  
دکن نیست و هزارها صاحب دولت هست و هزارها جاگیر دار و منصب  
هست ولیکن در بعضی خانها من بچشم خود دیده ام که بیست یا بیشتر  
جوانان هستند که یکی از آنها گاهی در کتابی ملاحظه نمی کند و از صبح  
تا بنیم شب بصحبتای هم یعنی نامعقول و بیگ نوع لهو و لعبی و استعمال  
یک قشم مسکری مشغول و سرگرم اند - اینکه مسلمانان سعی نمی کنند  
در ترقی خود در این هم شکلی نیست زیرا که اکثرشان مفت خورده  
و میخورند در هر کجای عالم که باشند و نان بر ذالت پیدا می شود  
و لهذا ضرورتی نیست که سعی کنند در تحصیل علم و کمال - اینکه  
معاذیر مسلمانان عالم و خصوصا مسلمانان هند بمعنی و بوجه است  
و از آنجمله یکی اینست که همیشه بی نوا هستند و همواره از حکومتهای خود  
میخواهند حتی در هند و بر دینان بخلق خود از آن میگوئیم که کردار ما  
زردی سال در هر یک از ممالک مسلمانان خرج میشود بطریق خلافت  
همه خلاف و سر اسر خلاف که ما در این وقت تفصیل نریدیم  
شاید بعضی از آنها خلاف عقاید مذموبیه و توهمات و خیالات  
جاهلان آنها باشد و ما را کافر خوانند - اقل اینقدر می توأم گفت  
که کردار ما در عروسی و عزا و بسم الله خوانی و چله و ختنه و نواج و  
جذبه یا رندی بازی صرف می شود - اینکه مسلمانان هستند همه

انتظار می کشند که حکومت هند آنها را مدد کند بزرگواران بخود دیگری و همچنین  
 بیپوده بوده است این انتظار و توقع از آن میگوئیم که اینها تا مل نسکینند  
 که چهل یا پنجاه میلیون مسلمانان را حکومت نمیتواند تربیت کند - بیست  
 کرد و خلق دیگر هم همین توقع را از حکومت خواهند داشت و حال آنکه هیچ  
 ذات دیگری چنین توقعی ندارد امر و زولی در صورتیکه حکومت مسلمانان  
 مدد دهد دیگران هم توقع مدد خواهند داشت بعد از این - حکومت  
 کرد و راناز را سایر رعیت ملک خود بگیرد و صرف تربیت مسلمانان کند  
 و اگر از خودشان بگیرد خواهند گفت ظلم است و آن وقت بیشتر سبب آن  
 میشود که از خدا بد عالم طلب کنند آمدن روسیان و رفتن انگریز از آنرا -  
 اینکه مسلمانان بطبی الحکمت و در کارها بسیار شست هستند از آنرو  
 میگوئیم که هر زمانیکه ذکر می از انتظام و قانون و ترقی علم و دانش و  
 امثال اینها شده است نسبت به ملک ایران ایرانیان گفتند  
 رفته رفته حالا ابتدای کار است و نسبت بریاستمای هند هندیان  
 گفته اند رفته رفته حالا ابتدای کار است و همچنین نسبت به تمام  
 ممالک اسلامیان - و همیشه هر شخصی اعلی یا ادنی عامل یا جابل همین  
 سخن را گفته و همین جواب را داده جز من نیست که همواره بر این سخن  
 و بر این عقیده لعنت کرده ام - در این ملک هر یک از این کارها و  
 صفات را در این حالات که هست میگویند «مغلائی است» -  
 اصل لفظ مغل نام قبیلته است از تاتاریان که هنوز هم هستند -  
 این قبیله بر ممالک هند و ایران تاخت آوردند و هر دو را تباہ و خراب  
 و پس از آن اولادشان در هر دو ملک قامت گزیدند و فرمانروائی کردند

اگر چه اولین آنها چنگیز خان کافر بود ولی اولاد او مسلمان شدند و در  
 ایران فرمانروائی کردند -- پس از آن تیمور آمد از همان قبیله و باز  
 اولاد او منتشر شدند و بعضی در ایران و برخی در هندوستان حکومت  
 راندند و بآن مناسبت سلطنت هند را سلطنت مغل خوانند و بهمان  
 جهت یا جهات دیگر در این زمان ایرانیان را هم در هند مغل می گویند  
 و باجمه مطلب این است که هر کاری را بی انتظام و هر کاری را که در آن تعویق  
 و تعطیل و دزدنک بسیار و وعده بیوفای بسیار و خوارانه دروغ بکثرت  
 باشد مغالائی میخوانند خواه نسبت با ایران و ایرانیان داشته باشد  
 خواه نسبت به هند و مسلمانان هند و خواه نسبت به اردو -- ولیکن  
 بنده می گویم این کلام باین مفهوم شامل است بر تمام مسلمانان جهان  
 که اکثر و اغلب از اولاد مغول استند چه در ایران و چه در توران و چه  
 در هند و چه در ترکی و چه در مصر -- بهر حال ایشان که مسلمانان حرکت  
 می کنند صدگر در سال بعد با وج کمال خواهند رسید -- ولیکن باید دانست  
 که گاهی اثر کشتن یعنی جذبیه کرده جمالت از مسلمانان انفکاک نمی پذیرد  
 و لذا صعد این ملت غیر ممکن است -- اینکه مسلمانان راه کار را  
 نمی دانند از آن میگوئیم که ما گاهی بخاطر ندانیم که این ملت بمنزل مقصود  
 رسیده باشند و تمام کارهای اینها همواره خام بوده است (۱)  
 بوسیله آنکه صاحبان علم و بزرگان ما با وجود علم بی تجربه بوده اند (۲)  
 بوسیله آنکه صاحبان علم و بزرگان ما همه خود پسند بوده اند و نفسانیت اینها  
 نگذاشته است که در کارها تامل کنند و با یکدیگر مشورت نمایند و بی  
 رای دیگری را پسند کنند (۳) بوسیله آنکه صاحبان علم و بزرگان ما

ابد گویند فرا نداده اند گاهی بقول کسی که بظاهر از علم و ذرا از خودشان  
 فروتر باشد - (۴) بواسطه آنکه همت و نیز خیالات آنها محدود و  
 قاصر بوده است - (۵) بواسطه آنکه گاهی عقلای ماهیچه کاری را در  
 معرض امتحان در نیارده اند - (۶) بواسطه آنکه همواره در میان  
 مسلمانان جاهل از هر همت و قومی بیشتر بوده - (۷) بواسطه آنکه مسلمانان  
 گاهی چندین پروا داشتند که بدنبال روند کارها و امتحانات دیگر مطلق  
 و طویف عالم را - (۸) بواسطه آنکه قدمای این ملت در زمان علو عظمت  
 و اقتدار و استیلاي خود گاهی این کارها را نکرده بودند که اولاد و اعقاب  
 آنها در این زمان پستی و نکبت و ذلت بتوانند تاسی به پدران خود کرد  
 بهر حال مسلمانان راه را نمی دانند و امید نیست که گاهی بمنزل مقصود برسند

## رای مادر و وضع تربیت مسلمانان

قبل از آنکه ماری خود را ظاهر سازیم حکایتی بیان میکنیم و متوقع ایم  
 که خوانندگان بکمال دقت ملاحظه کنند که مقصود ما چیست -

### حکایتی ماس کلرکسن موقوف شدن رسم برده فروشی

پیش از سال ۱۷۹۵ هجری راجرات آن نبود در امریکا که لب  
 بگشا بدستگاه خرید و فروش غلامان که در سال هزار ما از افریقه می بردند -  
 در سال مذکور مسلم مکدالن کالج در شهر کمبریج یکی از بلاد انگلند شاگردان خود  
 را احکم نمود که رساله بنویسند در این مسئله برای یکی از جایزه های یونیورسیتی  
 کلرکسن که یکی از طلاب بود در آن کالج رساله نوشت در این مسئله و آن جایزه

را حاصل کرد. پس تمام خیالش مصروف گشت بر رساندنش و سوار شده ببلند رفت ولی پیوسته دل خود را شکسته میدید از ناامیدی (همچنانکه حالت بنده است در این وقت) و آخر اسب خود را از رفتار بدشست و بدریای اندیشه و ناامیدی فرود رفت. ستم دشت که کمال ظلم بود از طرف مردم انگلستان بر سیاره زنگیان افریقه مع ذلک خود داری نمیتوانست کرد در این اندیشه و تا تل که فرض و واجب بود یک شخصی را که زیر آن بار سبکین سنگین برود شاید که انصاف قلبی خلق را بهیجان و جنبش درآورد. — بهر حال بلندن روان شد با کمال پریشانی و بجز رسیدن رساله خود را چاپ و مشهر ساخت و نتیجه آن این شد که اندکی خلق متحرک شدند. — ولیکن چاپ کردن رساله کافی نبود برای آن کار بهم معنی موقوفی برده فروشی. — ملاحظه کرد که از یک شخص ناگزیر بود آن کار را بکلی خیال و توجه خود را مصروف همان کار دارد و بس. — خود سؤال کرد از خود که این کار تو نیست و خود جو آنچه داد که این کار خود تو هست و بیچکس دیگری نمیتواند از عهده این امر خطیر برآید. — باجمله حکایت را مختصر میسازیم که کس سستی بر پا کرد و تا شش سال چندان بسختی محنت کرد که قوای ظاهری و باطنیش همه تحلیل رفت و بیمار شد. — هشت سال بعد خود را صحیح المزاج یافته باز خود را مشغول محنت ساخت. — در این مدت هزارها سخن سخت و دست تلخ و ترش شنید از کسانی که فایده میبرند از برده فردوسی و حتی اینکه چند باری جاننش هم در معرض خطر و هلاک رفت. — نتیجه محن این مرد این شد که در سال ۱۸۰۶ پرلنت انگلند قانونی جاری کرد در موقوفی برده فردوسی و حتی اینکه چند باری جاننش هم در معرض خطر و هلاک در افتاد. — نتیجه محن این مرد این شد که در سال ۱۸۰۶

پرزنت انگلند قانونی جاری کرد در موقوفی برده فردوسی<sup>۱</sup> - سایر دول یورپ  
 نیز تاسی بانگنند کردند و آخر در سال ۱۸۳۳ در تمام ممالک انگلیش رسم  
 برده فردوسی موقوف شد بصرف و خرج بیست کرد در روپیہ - و این کار  
 بسیار عظیم را یک شخص واحد کرد -

مالکتر این قصه را برای بعضی از ہم مذہبان خود  
 بیان کرده ایم ولی ابد کسی عتنائی بکلام ما نکرده و اکنون می نویسم و  
 بسیاری خدا چاپ و شتر خوہیم کرد و ہمین قدر از خود یادگار میگذایم  
 کہ یک چنین شخصی ہم در یکت زمانی در میان مسلمانان پیدا شده بوده  
 است در جهان - اگر مسلمانان رای ما را پسند و بان عمل نکرند و سخن  
 ما را بسع قبول استماع ننمودند معلوم است کہ نکبت و ذلت این ملت  
 آسمانی و خدائی است و گاہی علاج نخواهد پذیرفت تا قیامت -

پوشیده نماند کہ ترقی دادن و ترقی یافتن مسلمانان  
 امری است بسیار بسیار باہم و عظیم - و غرض این است کہ قریب یا  
 بیش از سیصد میلین مسلمان باید تربیت و تعلیم شوند و حکمت و تدبیری  
 باید اندیشید کہ سیصد میلین مسلمان در روی زمین تعلیم و تربیت شوند  
 و اگر نہ اینہمہ و بیکبار اقلاسی میلین از آنها و بتدریج - ولیکن از سی میلین  
 و تدریج مراد ما این نیست کہ فقط این عدد را تا قیامت تربیت کنند بلکہ  
 در یکت زمان باید این قدر مسلمان تربیت شود در تمام عالم و اقلادرت  
 بیست سال - این کار بسیار مشکل می نماید مسلمانان ولیکن در نزد ما  
 بسیار آسان مینماید - فقط اشکال آن این است کہ چند شخص باہمت یافت  
 نمی شود - افسوس کہ مرا یک شخص واحد ہمدست نیست کہ بہمان حالت

سرگرمی من باشد و آنکی ز رسم در کفش باشد که در بعضی موافق ضرورتیه  
 خرج کند. کمال افسوس است که تاکنون مرا یکصد روپیه هم در ماه آمدنی  
 نیست که اقلامیست روپیه آنرا در اشتهاوات و اخبارات نوشتجات خود  
 صرف کنم.

این کار تا باز بچه نیست - در زیر باری عظیم یا غیر عظیم نیاید  
 رفت برای فایده جزئی نباید زحمت بر خود قرار داد برای تربیت سم رو دلی  
 در هر یک از ممالک مسلمانان از آنچه خرج میشود در طرق بسیار نامسقول  
 و تباه کاری اگر ریج آن در سال صرف تربیت خلق شود هزار تا تربیت  
 می شوند - اگر ما را اختیار و استیلا باشد در هر یک از ایران و  
 هندوستان و ترکی پنجاه کرد و از مردم میگیریم بزدور یا اقل پنج کرد و میگیریم  
 بخوشی - عجب این است که مسلمانان همواره میگویند الناس علی دین  
 ملوک هم و در واقع هم همواره چنین است - ولیکن در میان  
 ما مسلمانان ناس بدین ملوک خود بوده اند و در طرق خلاف در لیه و  
 لعب و در استعمال سکر و ارتکاب منکر - معذاکت اعتقاد ما این است  
 که اگر سلاطین و بزرگان ما که همت بر بندند در کارهای نیک خلق هم  
 بدنبال آنها روان میشوند - فقط یک استجانی در ابتدای هر کاری  
 لازم است - در هندوستان چهل میلیون مسلمان است - اگر هر  
 فردی از مسلمانان چهار آنه بد هدده میلیون می شود - اگر بیست میلیون  
 از آنها هر یک هشت آنه بد هدده میلیون میشود - اگر ده میلیون از آنها  
 هر یک یک روپیه بد هدده میلیون میشود - اگر یک میلیون از آنها هر یک ده  
 روپیه بد هدده میلیون میشود - و اگر یک لک از آنها هر یک صد روپیه

بد بد ده میلین روپه میشود - و من یقین دارم که در حیدرآباد و گلگت و  
 مدراس و بمبئی و پنجاب و مختصر در سرسزمک هند اقلایک لاک مسلمان  
 یافت میشود که قدرت و استعانت آنرا داشته باشند که هر یک صد رو  
 بد بد - مگر شخصی میخواهد که مانند کلر کس باشد و در دوا داشته باشد  
 اندکی از خواب و آرام خود بکاهد و اندکی در آفتاب و بارش و سرما و گرما  
 حرکت کند و اندکی محنت بر خودت دارد بد - کمال بشیر می هست برای  
 آن کسانی که قدرت و استعانت با خود و استیلا دارند ولی پروا ندارند  
 و کمال افسوس و حسرت هست برای آن کسانی که در آتش حسرت و غیرت و  
 حیثیت بیسوزند ولی دست قدرت شان بسته است و در میان سلطنت  
 افتاده اند که بزرگان و صاحبان استعانت و استیلا می آن قدرت  
 همه بی غیرت اند و بی پروا -

غرض اعتقاد بنده این است که اگر یک شخص  
 عالیشان یا پادشاه یا شاهزاده یا وزیر یا امیر یا صاحب دوستی  
 که همه بنده و در اسن بهت بر گیرند یا جمعی از بزرگان و صاحبان  
 طاقت و قدیمت مسلمانان که همهت بر بندند و بر جوی که مانوشته اند  
 دست واصل داده ایم انجمنی بر پالند لاک تا خلق بجزکت در می آیند  
 و شریک میشوند و لاک تا بلکه گرو را از جمع میشود بدون آنکه از حکومت  
 چیزی طلب کنند و از دیگر ذلتها مست برند و سود همان کفایر  
 که هزار بار اتر بیت کنند با حسن وجه - من از سوز قلب از دل  
 و نیت خالصا لوجه الله و از حرارت حیثیت دین و برادری و بندگی  
 ملت و قومی دست با آسپان بلند دارم و میگویم بار اله سبحی مقربان در

اصدیت خودت بجم مذہبان مرا از خواب غفلت بیدار کن و ہمہ را توفیق  
تحصیل علم و دانش و تمذیب اخلاق و غیرت و کسب کمال و کسب مال و  
ترقی خود و ملک خود عنایت کن و از این مذلت و نکتبت آذنت رہائی بخش -  
در خاتمہ این مطلب با عرض میکنیم سجدت مسلمانان

ہند و ہر کہ از ایشان گوش حق نبوش داشته باشد کہ ہیچو جہ ملکن الوجوہ ما  
پسند نمیکنیم بونیورسیتی حیدرآباد را و این کار را کار طفلانہ و جاہلانہ  
می شماریم و ابدآدرآن ترقی نمی بنسیم برای عموم مسلمانان بلکہ رای مائت  
کہ اگر شاہ و وزیر دکن یادگیری یا دیگرگی کفحتی بر خود قرار میدہند و زر  
میدہند کاری بکنند کہ فایده درآن باشد برای ملتہی نہ برای مخطو و  
از ہم مذہبان آنها و طریق آن همان بہت کہ ما نوشته ایم برای انجمنی کہ خود  
نام نہادہ ایم انجمن تائید اسلام و بدنبال می آید -

# انجمن تائید اسلام

## (۱) انتظام انجمن و شغل ہنرای آن

- ۱ بنزد رای حقیر در ہر ملکی از ممالک مسلمانان  
باید انجمنی باشد برای تربیت خلق (یعنی مسلمانان خاصہ) و آن انجمن  
موسوم باشد بہ " انجمن تائید اسلام "
- ۲ سلاطین باید در چنین انجمنی مرتبی بلکہ  
سیر مجلس باشند -

- ۳ وزیر علمی لازم است از طرف حکومت که تمام امور  
مختصه علوم بالو باشد و باد مغفوض باشد - یاد صورتیکه سلاطین  
میر مجلس نباشند وزیر علوم میر مجلس نباشد
- ۴ چند کس خاص باید نایب میر مجلس باشند -
- ۵ کاییتی یعنی کار گزاران این انجمن باید از یکصد و  
بسیت کس کمتر نباشند
- ۶ این کاییتی باید شتمل باشد از علما و فضلا و  
بزرگان عالی شان
- ۷ اگر دار الفنونی هم برپا کنند (یعنی یونیورسیتی)  
همین اشخاص و عدد میتواند اجزای آن دار الفنون شوند و باشند -
- ۸ در هر شهر و بلد و قریه باید شعبه در رشته از این انجمن  
باشد و حکام ولایات در شهرهای بزرگ و بزرگان یارین سفیدان و  
دو هات میر مجلس باشند - و در مثل حیدرآباد ریاستی تعلق داران  
و در ایران ضبناط میر مجلس باشند در اضلاع -
- ۹ جز این اشخاص (یعنی اجزای کاییتی) هر که بخواهد  
در این کار قدم گذارد و برای هم ند همان خود محضاً کند کوشش کند باید  
میسر باشد و اول در خوصت کند از کاییتی و اگر قبول کردند نام او را در  
دفتر میسرها (یعنی اجزای کاییتی) درج کنند -
- ۱۰ مسکرتری و خزانه دار نیز هر که بخواهند در هر عدد  
که لازم باشد مقدر کنند -
- ۱۱ بنزد رای بنده همه وقت از شاه گرفته تا گدا باید

بزرگترند این انجمن را بحسب استطاعت خود واجزای این انجمن  
نیز مستثنی نیستند -

۱۲ اجزای این انجمن تا بایده سعی و کوشش جسمانی هم میکنند  
و باید دهنست که اینها خاص برای سعی و کوشش مقرر میشوند و اصل اصل  
و شرط اعظم و اہم این انجمن همین است که اجزای آن بکوشند و محنت کنند

۱۳ بزرگترین من تمام کاییتی و اجزای این انجمن باید  
سوکند بخورند و نذر و عہدی کنند و بر خود لازم شمارند که محضاً  
و برای قایدہ ملت و ہم مذہبان خود و ہما اکن بجان بکوشند و سعی و  
جہد نمایند نہ برای نام و قایدہ خود و اگر زری باننا و اگزار شود یا کار  
باننا محول گردد بہ جمعی یا نسدوی از افراد آنها حیف و میل در آن زر  
و کوتاہی در آن کار نکنند -

۱۴ کاییتی مذکور را اختیار باید باشد کہ ہر قانونیکہ  
نخواہند جاری سازند -

۱۵ کاییتی مذکور را اختیار است کہ ہر کہر انجمن ہند شامل  
خود سازند اگر جای یکی یا بیشتر خالی ماند -

۱۶ این کاییتی باید ماہی کیبار بنشینند و ملاحظہ کنند  
در مجاری حالات مدارس و تربیت اطفال و تمام امور متعلقہ انجمن مذکور -

۱۷ در ہر جاتی کہ شاخی از این انجمن ہست و چند ممبری  
ہستند و یکی دو مدرسہ یا مکتب ہست آن ممبران را لازم است کہ ہفتہ یکجا  
در آن مدرسہ یا مدرسہا یا در آن مکتب یا مکتبہا رفتہ مجاری حالات آن

یا آنها را دریافت نموده بمجلس عالیہ بنویسند یا رپورت دهند

۱۸ داخل و مخارج هر مدرسه را هر هفته باید بنویسند  
و بمجلس عالیہ بفرستند -

۱۹ رشتنائیکه در شهرها و بلاد بزرگ هستند نیز همین  
منوال عمل نمایند و بمجلس بزرگ آن شهرها و بلاد همه ماهه مجاری حال  
مدارس و کارگذاری خود را نوشته بمجلس عالیہ فرستند چند روز قبل  
از آنکه مجلس عالیہ منعقد میشود -

۲۰ مجاری حالات در شهرهای بزرگ و جاهای دور دست  
و عظیم باید در کتابچه مفصلاً چاپ گردد و مجاری دوات خورد قریب  
بقلم نوشته ارسال شود -

۲۱ این نوشتجات همه باید بنام سکرتری (یا مهتم)  
ارسال شود و سکرتری خلاصه آنها را بجهت ملاحظه اجزای مجلس عالیہ  
یعنی کابینتی نوشته در مجلس پیش کنند -

۲۲ تمام مجاری حالات هر شهر و بلد و قریه و تمام مجلس عالیہ  
و تمام تغییر و تبدیل در امور و تمام دخل و خرج انجمن مذکور باید ششماهه  
یا سالانه چاپ گردد مفصلاً و تمام بلاد و امصار و قرائیکه رشته  
از این انجمن مهبت ارسال شود -

۲۳ بنزدای بنده تمام مال اوقاف و امثال آن باید  
با اختیار کابینتی این انجمن باشد و در این کار و راه زر آمدنی آنها  
صرف گردد -

۲۴ زریکه جمع می شود اگر تجاریت بیند از ندادا گذارند

بجسم از تجار یکه خود نیز ممبر این انجمن باشند -

۲۵ بجبت مخارج هر کالج یا مدرسه یا مکتبی یا هر کار دیگری  
باید رجوع شود بان کامی و اگر زری زاید باشد یا از جای دیگری حاصل  
شود که در مقابل آن خرجی نیست باید فرستاده شود نزد خزانه دار انجمن -  
باید دهنست که در واقع زری را که خلق می دهند

۲۶ و مددی کنند عمده برای فقر است بعبارة اخری اطفال فقرا باید معاف  
باشند از دادن مائانه و بلکه برای ترغیب و تحریص آنها در تحصیل علم و هنر  
باید چیزی هم بجبت سایر مخارج با آنها داده شود -

۲۷ شغل این کامی منحصر باین چیزها و کارها نیست  
بلکه تمام امور علمیه و مذہبیه و اخلاق و تعیین کتب درسیه و نظم و نسق  
مدارس و مکتب ها و کتب خانها و اگر کلب ها نیز باشند نظم و نسق اکلب ها  
باین جماعت و گذارست - تصحیح کتب و ترجمه کتب باید با اینها  
یا با اجازت اینها باشد -

۲۸ بنزد رای بنده لغات و السنه مختلفه نیز باید  
تحصیل شود و کتب قوه های دیگر باید ترجمه شود و خلق ترغیب و تحریص  
شوند در نوشتن کتب جدید و ترجمه لغات و السنه دیگر و کتب طوائف دیگر  
در هر مدرسه یا کالج یا مکتبی کتابخانه نیز لازمست  
۲۹ بحسب ترقی و درجه طالبان علم و در آن کتب خانها بعضی از کتب حکایات  
و قصص جهنم بانه مع تصاویر نیز باید باشد که اطفال هم خوش گردند  
از خواندن آنها و هم فایده برگیرند -

۳۰ رسم حق تصنیف و تالیف بر رویه جاری باشد

و ملاحظه گردد -

۳۱ تربیت خلق یا اطفال فقط منحصر نباید باشد فقیر  
بدرسه دخواندن و تحصیل علم و شغل این انجمن نباید همین کار باشد بلکه  
این انجمن باید این فقرات ذیل را ملحوظ دارد و شغل را اکتین و اجینس  
این مجلس اینها نیز باید باشد -

(الف) فقرا و ضعفا اگر استحقاق داشته باشند مدد باید کرد

(ب) مردان و زنان بیکار را بیکار باید گماشت -

(ت) مردان فقیر و زنان فقیره را باید زن و شوهر داد

که تباه روزگار نگردند -

(ث) دها ممکن نگذارند که زنان و دختران از روی

فقر و اخبار تبه روزگار شوند -

(ج) تا ممکن باشد رسم بد فعلی را از میان زنان و دختران

بموقعه و نصیحت و دادان زود داشتن بر شغل و تحریر نمودن تحصیل

علم دهند -

(ح) قابل در مساجد باید و قانن را بگمارند که وعظ کنند

برای زنان -

(خ) مجالس باید مقرر شود برای شعرا و اهل هنر فنون از

فنون و اشعار و فنون آنها را در کتب یا اخبار چاپ کنند که دیگران

هم بقبض برسند - و شعرا و ادبیا نیز ترقی کنند و آنچه از آن نمر

حاصل نشود صرف مجالس آنها کنند -

(د) کلب یا لازم است که تفریح گاه و جا

صحبت اطفال و غیر اطفال باشد ولی با کمال نظم و قاعده -  
 (ذ) اشعار خوب و عبارات خوش و نوشجیات مفیده  
 و کتب مفیده باید انعام و جایزه داشته باشد -

۳۳۲ بزرگوارای بنده در محاکم مسلمانان این انجمن و  
 این کالج ها و مدارس باید خاص باشند اطفال و طالب العلمان مسلمانان  
 را - اگر حکومت ملی بخواهد ذاتهای دیگر رعیت خود را نیز تربیت کند  
 مختار است ولیکن مدارس باید برای مسلمانان خاص باشد زیرا که  
 زریکث ذات صرف نمیشود در تربیت ذات دیگری و ترقی هر ذاتی  
 هم معلوم میگردد - ولی در صورتیکه ملاحظه شود که باینسان که  
 عرض شد احتمال میرود که کم توجهی شود نسبت بهنود و غیرهنود آن وقت  
 باید دیگران را هم اجازت بدهند در مدارس مسلمانان و این در  
 صورتی است که ذاتهای دیگر هم زربدهند و همبر هم باشند -

## (۲) تربیت اطفال

۳۳۳ مدرسه باید منظم باشد - معلمین باید با علم و  
 ادب و معقول و جهذب و دیندار باشند - معلمین نباید بسیار هم ملائم  
 و حلیم و سلیم الطبع باشند زیرا که اللینت طبع معلم مستعلم را خراب می کند  
 و ترش مزاج هم نباید باشند -

۳۳۴ شرط نیست که اطفال مسلمانان لغات و السنه  
 دیگر طوایف را تحصیل کنند در صورتی که خودشان یا والدین آنها را  
 مطبوع نباشد - مثلاً در هند اگر مسلمانان و اطفال مسلمانان نخواهند

انگریزی بخوانند مختار اند - ولی در این زمان اقل تر جنبه بیاری از کتب  
انگریزی را با تصر و ره باید بخوانند -

۳۵ شرط است که ابتدا اطفال مسلمانان باید کتب  
مذهبتیه و اخلاق خود را بخوانند و پس از چندی در صورتیکه بخواهند یا  
والدین آنها بخواهند لغات و السنه دیگر از این زبان یاد تحصیل کنند -

۳۴ کتب درسیه در مدارس نباید غیر از کتب مذمتیه  
و کتب اخلاق و تاریخ و جغرافیه و حساب و امثال اینها باشد و بکلی اطفال  
باید ممنوع باشند از خواندن کتب افسانه به معنی و تمامه زبانه -

۳۶ بر معلمین و پدران و مادران فرض است که همگرا  
نگذارند معلمین یا اطفال آنها با ناهنجس و نامذهب هم صحبت شوند -

۳۸ از برای هر مدرسه یا مکتبی کلاسی هم لازم است  
یعنی صنف و طبقه و نباید چنین باشد که یک معلم صد طفل را سبق آموزد  
بلکه معلمین متعدد باید -

۳۹ در سایر ممالک مثل ایران رسم امتحان هم باید جاری  
باشد و هر شش ماه یا یکسال یکبار اطفال امتحان شوند در هر حالی که  
مقتدر شود -

۴۰ بجهت تشویق و ترغیب اطفال رسم دادن  
العام و جایزه دنیوی جاری باشد -

۴۱ در سایر ممالک مسلمانان از اینگونه چیزها کسی  
الگویی ندارد و از درجات و مراتبی که مردم یورپ بطلبان علم میدهند خبری  
نیست آنها را و این هم لازم است جاری باشد -

۲۲ کتبی باید بنویسند که اطفال بحسب طاقت خود  
 بخوانند بدربجه و نوبت یعنی اول بسیار سهیل و دوم اندکی دشوارتر و سوم  
 و چهارم و پنجم قدری دشوارتر - مگر این کتب محقول و هندیانه و اخلاق  
 باشد -

۲۳ در ایران کتب تاریخ و جغرافیه و حساب و جبر و مقابله  
 و امثال این علوم باید در فارسی هم باشد و با اطفال مدارس هم تعلیم شود  
 قبل از آنکه عربی میخوانند - بلکه صرف و نحو و معانی و بیان و از این قبیل  
 چیزها هم باید مختصراً در زبان فارسی باشد و در هندی زبان اردو -

۲۴ در هندی باید همه کتب در سینه نوشته و صحیح شود  
 یا اهل زبان و معلمین هم باید اهل زبان باشند و کس که نه مردم بازار  
 بلکه صاحبان علم و کمال -

۲۵ بنزد رای بنده اطفال هندی باید ابتدا کتب تاریخ  
 بخوانند در فارسی که جملهای مختصری نوشته باشد در آنها برای هر کلمه  
 و محاوره دانی و تا هنگامیکه اطفال زبان ندانند و سخن نگویند کتب  
 دیگر با آنها نیا موزند -

۲۶ در ایران و دیگر ممالک مسلمانان ابتدا معلوم نمی شود  
 که پایه علم هر کسی تا چه اندازه است - مثلاً شخصی را که حکیم باشی یا مهندس باشی  
 میخوانند و خطاب نمیدهند بسا هست که هیچ نمیداند و گاهی امتحان  
 نداده و درجه ندارد که خلق را بعلم و پایه دانش او اعتماد باشد - پس  
 لازم است که ناهما برای درجات و مراتب مقرر شود و هر شخصی را بحسب علم  
 و دانش او نامی یاقبی بدهند -

۴۶ کمال سعی و اهتمام را بعمل آرند در امتحان اطفال و مردم ایران و سایر ممالک مسلمانان که گاهی معتاد نبوده اند باین چیزها لازم است که در یافت کنند که در ممالک یورپ طریق اینگونه رسوم چیست و کتابها طلب شده ترجمه کنند - اگر چه بسیاری بپاریس رفته و علم اجتهاد اند مگر آن بیچارگان نیز مثل بنده از اینگونه امور خبری ندارند و رفیق پاریس محض برای نام دلجو و لعب است مثل مردم هند که در کالج نادرجا می یابند و به لندن میروند معذالک هیچ خبری از عالم ندارند -

۴۸ روزهای جمعه در هر مدرسه باید موعظه شود و وعده در تنذیب اخلاق و اطفال آن مدرسه جمع شود بجهت اجتماع موعظ و انصاح -

۴۹ در صورتیکه اطفال مسلمانان شیعه دستی در یک مدرسه یا مکتب باشند کتب مذمومیه آنها باید خاص و جدا جدا باشد و اگر غیر مذمومیه باشد عام باشد -

۵۰ اطفال را منع کنند که بر سر مذہب گفتگو نکنند و الفاظیکه بد باشد نسبت بمذہب یکدیگر از زبان جاری نکنند و معلمین باید بیچوچیه اختلاف فیما بین مذہب اطفال را با یکدیگر با اطفال نیاموزند که موجب خصومت و عداوت در میان آنها شود و بنزد ای بنده در این خصوص معلمین بسم باید جدا جدا باشد -

۵۱ مخالفت این فقره فوق (۵۰) باید سزایم دهم باشد

۵۲ بنزد رای حقیر زدن و سزا دادن اطفال بسم تا سجدی لازم است زیرا که اطفال ما مردم غالباً تا مذہب استند و در ملک و کن از اطفال خلاف بسیار هم دیده میشود - در میان ما مردم اطفال غنیها

د بزرگان را بنحوی خطا هست و اطفال فقرا را بنحوی دیگری و اگر بکمال سختی  
قانون تهذیب ملاحظه نشود در مدارس اینها با هم بسیر نمیتوانند برد -

۵۳ اگر چه بازی برای اطفال نیک است مگر بازیهای  
معقول جهنم خانه و بدون حرفهای بد و گفتگوهای ناشایسته و دشنام -  
در یکی از مدرسه های حیدرآباد من بگوش خود شنیدم که چند طفل در بازی  
دشنامهای بد میدادند و همین حال است در مدارس دیگر حیدرآباد -

۵۴ بنزدای حقیر دختران مسلمانان هم باید بر سه  
بروند و خواندن و نوشتن بیاموزند - مگر آرای خلق در این خصوص  
بسیار مختلف است و بخصوص در هند و عمده بوسیله پرده نشینی است و  
در اینصورت رای ما فقط بموجب فقرات ذیل است -

(الف) اگر جمعی از زنان بزرگان متفق شده گاه بگاهی در  
مدارس رفته رسیدگی نمایند بر احوال مدارس و مجاری حالات را در ذمیت  
کنند بسیار خوب است - ولیکن من افسوس میخورم که زنان بزرگان ما  
چون مردان بزرگان ما با اینگونه چیزها دکارها آشنا نیستند بلکه غالباً یا  
تماماً از علم و هنر هم بهره ندارند و این بسیار مشکل است - ولیکن این  
بسیار آسان است که بزرگان ما آنچه لازم باشد بزنان خود بیاموزند و  
گذشته از این در هر مدرسه استادان انگریز و بنگالی و هندوی متعدده  
هستند و زنان آنها اکثر بنحوی تربیت شده اند و از همه چیز آگهی دارند  
اگر آنها را بفرستند بسیار مناسب است -

(ب) زنان معلکه بهتر مند و خاندانی شریعه را بگمارند بر  
تعلیم و تربیت دختران و مواجب دهند - رسم تعارف و اخذ موقوف

باشد مدح آنکه والدین دختران نجوشی و مرضی خود چیزی بجا نهند تعارف کنند

(ت) تربیت دختران مسلمانان بالفعل بنزد رای بنده باید منحصر باشد بخواندن قرآن و یکی دو کتاب دینی و حدیث و فقه و اگر کتاب اخلاق خوب هم باشد که محض برای دختران باشد و برای آموختن امور خانه داری و بچتن و دوختن و پهنرهای یدیه بسیار خوب است - تاریخ مختصر سلیمان جغرافیة و چیزی هم حساب و نوشتن هم لازم است - از این اندازه کفایت بسیار خوب نیست برای دختران و زنان مسلمانان و تا ممکن باشد در خواندن از خواندن کتب اشعار و غزل و قصص نامتدبانه آنها را ممنوع دارند -

(ث) یک مطلب بسیار اتم دیگر هست و لیکن اظهار آن بسیار مشکل است نزد جهلا و فقر اولی بیشک امکان دارد برای بزرگان این نیز و صاحبان دانش - آن نیست که بنزد رای بنده دختران مسلمانان تلید مآدون شانزده سالگی عروسی کنند خصوصاً اگر والدین آنها بنحوا هستند و اراده داشته باشند که آنها را بنحوی تربیت کنند -

(ج) امتحان دختران نیز لازم د نواید آن بسیار و انجام و جایزه و محضه بخشیدن بحسانی از آنها که ترقی آنها بیش از دیگران باشد ضرور و اہم است -

(۵۵) بنزد رای بنده تا نہ سالگی و دہ سالگی دختران را در نزد مردان شریف نجیب بی پرده اجازت میتوان داد یعنی فقط برای تعلیم و امتحان - اگر ہفتہ یکبار شخص شریفی دعوت کند برای آنها و امروز ہمبیتہ را با آنها بیاموزد نیز بسیار مناسب است ولی آنچه نسبت خاص داشتہ باشد بزنان و در تکالیف شرعیہ بنزد رای بنده زنان بیاموزند

پد خستران چرا که بظاہر بجایانی است که مردان از حیض و نفاس و امثال اینها سخن گویند در نزد دختران -

(۵۶) ممکن است که پرده بکشند و شخص مستحق بنشینند و خادمه او یا پیرزنی یکی یکی نام دختران را بگوید و از پس پرده امتحان آنها را بگیرند و در هندی ممکن است که زن انگریزی یا هندی در میان باشد بجهت زیادتی بنده است در امتحان آنچه سؤال و جواب است باید نوشته شود (۵۷)

بر کاغذ ولیکن اگر نخواهند معلوم کنند که اطفال چگونه عبارت را میخوانند یا الفاظ را تلفظ میکنند باید عبارت را با او از بخوانند - سؤال باید بر کاغذ چاپ گردد و آن کاغذ داده شود با اطفال که جواب هر سوالی را پسروی آن بنویسند بنزد رای ما در این زمان که طوایف دیگر ترقی کرده (۵۸)

اند و همه بوسطه علم و هنر است علوم غریبه هم لازم است و بخصوصه باید ترجمه از کتب طوایف یورپ شود - چون جوانان قدری پیشتر رفتند باید آن علوم را بیا موزند و لغت و السنه دیگران که عده در واقع اهل یورپ میخوانند بنزد رای ما در ایران و جاهای دیگر غیر از ملک هند (۵۹)

که دران بالفعل نظم و نسق در هر کاری است) جوانان باید تا در مدرسه هستند کتب چندی ترجمه را بخوانند تا یکدربده خاصی قبل از آنکه بدالعلوم داخل میشوند - مثلاً گلستان و بوستان و انوار السبیلی و تاریخ مختصری و مختصری صرف و نحو عربی و منطق و حساب و جغرافیه و اخلاق ناصری و هفت اینها و امتحان داده داخل دارالعلوم بشوند اگر نخواهند داخل شوند و الا خود مختارند - مگر شرط نیست که همه ساله این کتب درستی را تغییر و تبدیل نمایند -

باش (۶۰) در دارالعلوم ابتدا تاریخی از تواریخ عالم کی از کتب  
شعراى متقدمین که مشکل باشد درّه نادری یا وصاف و سعانی و بیان و  
حساب و اقلیدس و منطق و جغرافیه و علوم غیریه مثل علم کیمیا و آب و هوا و  
مکنیک و هیات و طب و امثال اینها و علوم ادبیه -

(۶۱) همیشه باید سه یا چهار از این علوم با هم باشند و  
هر طالب اعلیٰ مختار باشد که هر چه بخواهد ختم یار کند برای تحصیل خود -  
مثلاً تاریخ ایران و دیوان خاقانی در فارسی و معنی و مقامات حریری در عربی  
بس است - یا درّه نادری و سعانی بیان و یک تاریخ عربی و بعضی از  
اشعار عربی -

(۶۲) کسانی که بخواهند مطلقاً در ادب کار کنند باید رشته  
ادب را بگیرند و هر چه متعلق بان باشد - کسانی که میخواهند رشته ریاضی  
را بگیرند آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بان است - کسانی که بخواهند  
رشته طبیعی و حکمت را بگیرند باید آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق است  
بان - کسانی که بخواهند رشته فقه را بگیرند و علوم مذهبیه را باید آن  
رشته را بگیرند و آنچه متعلق بان است - کسانی که بخواهند رشته علم ابدان  
و ادویه را بگیرند آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بان رشته باشد -

(۶۳) بنزد رای بنده باید تحصیل این علوم را سه درجه و  
مرتبه باشد بان موجب قرضاً (۱) درجه نا کامل (۲) درجه کامل و  
(۳) درجه اکمل در درجه نا کامل در هر رشته که شخصی استیجاب داد او را  
بخوانند یعنی خطاب دهند «ادیب» در درجه دوم چنین شخصی را بخوانند

«معلم» و در درجه سوم چنین شخصی را باید بخوانند «حکیم» ولیکن ضرور نیست که همین خطابها را برگزینند بلکه آنچه را که مناسب دانند باین نحو و شکل مقرر سازند بلکه اعتقاد بنده این است که از مردم یورپ تقلید کنند یعنی بی ای و ای ام و ال ام و ال ال بی و امثال اینها خطاب دهند -

(۴۴) اگر در علم طب خصوصاً درجه سوم را طی کرد شخصی او را نیز بخوانند حکیم و در صورتیکه بخوانند فرقی در میان این حکیم و آن حکیم باشد لفظ دیگرکے با آن ملحق سازند -

(۴۵) اگر در علم فقه خصوصاً آن درجه اکمل را طی کرد و همچنان داد بابد او را بخوانند «مجتهد» و اگر بجهت اجتهاد نرسیده باشد او را فقط بخوانند «ملا» یا برخلاف این ترتیب یا غیر از اینها -

باین موجب که ذکر شد شخصیکه میرزا محمد نام دارد چون امتحان داد و کامیاب شد مخاطب میسازند او را باین نحو «میرزا محمد ادیب (یا ابی) - یا میرزا محمد محکم (یا م م) - یا میرزا محمد حکیم (یا ح م) - یا میرزا محمد ملا (یا م ل) - یا میرزا محمد مجتهد (یا م د)» پس باین نحو پایه دانش هر کس معلوم میشود -

(۴۶) شرط یافتن این درجات یا خطابها این است که این اشخاص نوشته داشته باشند مصحح و مهور بدستخط و مهر میرزا محمد مجتهد نیورستی و نه چنان باشد که شاگردان معتمد خانه ایران اند و مولویان هستند که حیدرآباد دکن پُرست از آنها دلی همه اسم بی مسمی هستند و «برعکس ننهند

باش نام زنجلی کافور -

(۶۷) بنزد رای بنده باید در ایران چهارم سکا از پیش  
 (یعنی انعام و جایزه) مقرر شود برای اطفال و جوانان طالب العلم -  
 (الف) لهر طفلی که در مکتب یا مدرسه امتحان دهد در تمام طغاف لیکن  
 امتیاز باید در اطا و عبارات خوانی و غیره و غیره و جواب هر سوالی را بخوبی  
 بدهد تا بحد دخول در دارالعلوم ده تومان با و جایزه بدهند - (ب)  
 اگر در درجه اول دارالعلوم بر سایر امتیاز یافت پنجاه تومان - (ت)  
 در درجه دوم اگر بر دیگران امتیاز یافت صد و پنجاه تومان -  
 (ث) در درجه سوم نصد تومان - در بند پنجاه روپیه و دو صد  
 روپیه و پنصد روپیه و هفتاد روپیه - ولی این همه مشروط بر آنست که همین  
 طالب علمی نمبر اول باشد و برای نمبر دوم و سوم جایزه دیگر باید مقرر نمود  
 برای هر امتحانی نیز باید فیسی می مقرر باشد یعنی  
 (۶۸) فرد امتحان گرفتن که طالب العلمان باید بفرستند نزد سگری داریان  
 یا یونیورسیتی - در ایران باید (۱) یکت تومان باشد (۲) دو تومان  
 (۳) سه تومان و (۴) چهار تومان - و در بند (۱) ده روپیه و  
 (۲) بیست روپیه و (۳) سی روپیه و (۴) چهل روپیه -

(۶۹) هر طالب علمی که یکبار کامیاب شد در امتحان  
 بار دیگر یعنی سال بعد از آن هم می تواند داخل شود مشروط بدو بست  
 و فی جدیدے -

(۷۰) بنزد رای بنده اگر مدارس و کالجها و دارالمعلمین  
 ممالک مسلمانان منظم و بموجب قانون و توجه حکومت باشد و معلمین

متعلمین بطور تمذیب زیند شاهزادگان و امیرزادگان نیز باید درهم تحصیل کنند همچنانکه شاهزادگان و امیرزادگان یورپ -

(۵۱) امیرزادگان و کسانیکه بخواهند در خدمت و چاکری حکومت بسیر برند باید این علوم را باالضرورة در لغات و السنه طو ایف یورپ تحصیل کنند -

(۵۲) بنزد رای بنده این سنه اقلًا باید تحصیل و آموخته شوند عموماً در همه جا و خصوصاً در ایران و ممالک دیگر مسلمانان (سواى مملکت هند که کم و زیاد تحصیل میکنند) - فرانسوی - انگریزی - جرمنی - لاتین - یونانی - ترکی - سنسکریت - زبان اهل ایتالیا - اسپین و عربی -

(۵۳) این اشخاص ضرور است که هر چند در ملک خود تحصیل کنند این سنه را یاد در ملک خود محکمین داشته باشند از مردم مختلف طو ایف یورپ و هند و ترکستان معذالک چند سالی را بان ممالک بروند و زبان و علم خود را در یونیورسیتهمای آن ممالک و معاشرت با مردم انجا با تکمیل گویند -

### (۳) شرایط ذیل باید ملاحظه شود

(۵۴) شرط اول اینکه چاکری حکومت و عمل و عهد و پیشه باید مشروط باشد تحصیل علم و تکمیل آن و با جمله این کار یعنی تحصیل علم در تمام ممالک مسلمانان مجبوری باشد - مثلاً طبیب تا هنگامی که امتحان نداد و نژاده نشده باشد و نوشته در دست نداشته باشد نباید

باشور جوع شود و از طرف حکومت و بموجب قانون باید ممنوع باشد از  
اطبات کردن -

(۶۵) شرط دوم بحجت تشویق اینها و عبرت دیگران  
تا هنگامیکه این صاحبان علم و دانش هستند حکومت نباید عمل و عهد  
به بیدانشان دهد -

(۶۶) شرط سوم در صورتیکه علم و قابلیت نباشد  
سفارش و نام و خاندان نباید ملاحظه شود -

(۶۷) شرط چهارم در صورتیکه در ملک از اینگونه  
صاحبان علم باشند حکومت نباید عمل و عهد به بیگانگان دهد -

(۶۸) شرط پنجم کسیکه در چاکری حکومت است  
از اعلی گرفته تا ادنی باید صاحب علم نباشد - مثلاً عهده پلیس و عملیه  
پوست خانه و عهده گمرک خانه و سایر امثال اینها نیز نباید اقل  
نوشته و خوانده اند -

(۶۹) شرط ششم و اخیر و سخت تر از همه این در این  
بر این است که حکومت تمام ممالک دریاستهای مسلمانان باید چندان که  
تحصیل علم و کمال و هنر را ترغیب میدهند و تشویق میکنند برخلاف  
باید رسم گدائی و فقیری و درویشی و قلاشی را موقوف سازند و خلق را  
بر آن دارند که مشغول تحصیل علم باشند و یا بزراعت و کاسبی اشتغال  
یابند - هر که ضعیف و مستحق است چیزی باو بدهند و هر که قوی بازو  
باشد تاکید کنند بکار و کسب و زراعت و اگر باز زنند بقید  
در افکند و محبت از او بگیرند -

احتمال کلی میرود که این شرط اخیر را بسیار از مسلمانان مخالف عقاید خود بدانند خصوصاً اهل سنت و بگویند این فخره را شیعه نوشته و خلاف عقیده ماست و لے این اگر خلاف عقیده جملا باشد البته خلاف عقیده عقلا نخواهد بود بلکه گدائی و کلتش باین موجب که در میان تمام مسلمانان خصوصاً در میان اهل سنت جاری است خلاف شریعت محمدی و قرآن و حدیث است و ایذا از روی تعصب مانعی نویسیم - در ویشی دیگر است و تکدی و قلاشی دیگر - آن در ویشی که مردم بهند بکضم وال (در ویش) میخوانند غیر از این فقرای چرسی افیونی مدکی است که در آهند و خصوصاً در حیدرآباد هزار بار از آنها در هر محله بستند و حرام است که باینها کسی چیزی بدهد و مطلقاً سؤال حرام است -

(۱۰) در ملک هندی بنظر بنده چند کار لازم است که حکومت انگلیش بجهت تالیف قلوب مسلمانان (و غیر مسلمانان) اینمک (الف) زبان اردو را ترغیب و تشویق دهد که در بعضی از شتمای امور سلطنت و حکومت جاری باشد که مسلمانان در آن هم کامل شوند و امتحان دهند و خدمت و ملتسی یابند -

(ب) بموجب رسم قدیم سلاطین هندی فرمانروای هندی در روز نوروز بید هلی برود و در آن روز اشعرا آمی هندی اشعار گفته در خدمت بنخوانند یا باو بفرستند و هر یک از آنها که قابل صلہ و جایزه باشد صلہ و جایزه برای او مقرر شود که بگبید و و هر کس هم که بخواد در آن روز در هلی حاضر باشد -

(ت) هر که کتاب خوب مفیدی در اردو بنویسد باید

حکومت هند انعام و جایزه باو بدهد و آن کتاب را گرفته چاپ کند و نتایج سازد  
 در ملک هند تمام معلمین مدارس مسلمانان باید (۸۱)  
 مسلمان باشند و در انگریزی اقلتا درجه ای ای باید معلمین مسلمان باشند  
 و از آن بالاتر انگریز - باین نحو صاحبان علم را در میان مسلمانان مشاغل  
 حاصل میشد و مخارج کم میگرد -

باجمله فواید تحصیل علم باین نحو که ذکرش بحیاس است  
 و ما مختصر می کنیم که حیوان انسان می گردد و بعلم مسلمانان باطوایف و ملل دیگر  
 بیگت پایه و دوش بدوش می ایستند و هموزن و همسنگ میشوند - لیکن  
 باید دانست که فقراتی که مادرین صفحات ما قبل نوشته ایم بحجت ضوابط  
 و اصول انجمن تائید اسلام و غیره کفایت نمیکند و البته فقرات و شرایط  
 چند دیگری نیز لازم است چه برای خود مجلس و چه برای کابینتی (یا هر چه که  
 نام نهند) و لکن کابینتی و غیره و غیره - و دیگر آنکه در هندی امثال  
 اگر مجلس عالیته این انجمن در حیدرآباد برپا شود و در حیدرآباد باشد و جمعی  
 در کلکته و مدراس و بمبئی و جامای دیگر بنحواهند شامل این انجمن شوند  
 یا آنکه انجمن های موجوده دیگری مع گردند باین انجمن (۱) باید نام خود  
 را تغییر داده بهین نام خوانده شوند (۲) باید آن انجمن باینر بموجب  
 ضوابط این انجمن عمل کنند و کابینتی آنها نیز تابع کابینتی این انجمن باشند  
 که سنی نشین خود را از میان خود خستیار کنند (۳) هر سه ماه شش ماه  
 رپورت آن انجمن نوشته باین انجمن فرستاده شود - عظم فواید این  
 اشتمال و اتحاد انجمن های است که در شکل و سختی مایکدیگر را مدد  
 و اعانت می کنند -

در جواب عرضیه انجمن اسلام بمبئی ما بخوبی غور  
 کردیم و پس از اندیشه بسیار می نویسم که در واقع چند مشکل در راه مسلمانان هند  
 هست که در راه مسلمانان جامای دیگر و همچنین در راه ذاتهای دیگر اهل هند  
 نیست - (۱) در اینکه مسلمانان باید چیزی از کتب معتبره خود را  
 بجا نهند و از اصول مذهب خود واقف شوند قبل از آنکه در مدرسه حکومتی  
 داخل میشوند شکی نیست دگرزیری نی - این حال در مسلمانان دیگر ممالک  
 نیست که حکومت آنها نیز مسلمان هستند - و نیز این حال در هند  
 ذاتهای دیگر این ملک نیست و جرات آن بسیار است که مانی تو اینم ذکر کنی و  
 عمده همین است که اگر مسلمانان از طغولیت بمدرسه های حکومتی بروند بدو  
 آنچه چیزی از دین و آئین خود بجا نهند و بدانند عاقبت گمراه بر می آید  
 ولی این کیفیت در حالت هند و ذاتهای دیگر نیست و آن نه بوسط نیست  
 که بند دین بر پای آنها باشد بلکه بوسط نیست که بند ذات در پای آنها  
 و قید ذات از قید احکام کتاب و دین سخت تر است در میان هند -  
 در این صورت اگر مسلمانان بخواهند اطفال خود را از ابتدا بمدرسه های  
 حکومتی داخل کنند و از حکومت مدد خواهند ناگزیر استند که بموجب  
 ضوابطی که حکومت قرار داده است عمل کنند و چون مسلمانان این ملک  
 نسبت به مسلمانان هر ملک دیگری بیشتر لاقید و لا ابالی هستند لهذا هم آن  
 است که در اندک زمانی بکلی نام اسلام از این ملک معدوم شود -  
 (۲) اینکه مسلمانان این ملک نسبت به مسلمانان سایر ممالک هزار وجه  
 بیش نا اتفاق هستند و بسیار مشکل است اتفاق آنها با هم زیرا که هم بسیار  
 مختلف هستند در طریقه و هم بسیار از یکدیگر جدا و پراکنده افتاده اند

(۳) اینکه اگر نجو اہت کتب مذہبیہ خود را نجو استداقل بوسطہ تعذ  
 طرق بسیار امر مشکل میشود بر آنها خصوصاً اگر در مدرسہای حکومتی باشند  
 ہمیشہ از دیگران بدبنال اند و صورت بستن این کار امکان ندارد۔

بہر حال امر مسلمانان در ہر جای عالم کہ باشند

و خصوصاً در این ملک بسیار مشکل است و واقعاً چنین مینماید کہ السبب  
 عدم ترقی اینہا چنان فراہم آمدہ و موجود شدہ کہ گاہی تا قیامت  
 دیگر اینہا ترقی نجو اہت نکرد۔ ولیکن نیز در ای بندہ بالفعل دو چارہ ممکن  
 دارد و احتمال کلی میرود کہ بذریعہ این دو چیز فی الجملہ امید بہتری و

بہبودی باشد۔ (۱) اینکه چون لغات عربی و فارسی ہم در مدرسہ  
 حکومتی جاری است اگر نجو اہت ریگی از این دو لغت را ختیار کنند و  
 نجوانند بموجب ضابطہ حکومتی ممکن است۔ (۲) اگر در مدرسہ خود

کہ بدون بستگی بکومت است علاوہ برین کہ لغات عربی و فارسی تحصیل  
 می کنند یکی دو کتاب اخلاق ہم نجوانند کہ ابد باختلاف مذہب آنها ملاحظہ  
 نداشته باشند ولی سراسر بر وفق قرآن و حدیث باشند آن ہم ممکن است و  
 بسیار مطبوع است۔ سوای این دو چارہ دیگر چارہ دیگری بنظر ما نمیرسد  
 و لیکن اگر مسلمانان متفق باشند بموجب ضابطہ کہ ما قرار دادہ ایم در این  
 کتاب عمل نمایند ہر چه نجوانند بکنند امکان دارد و امید است کہ اطفا  
 مسلمانان دیندار و مہذب ہم بر آیند۔

من امید وارم کہ مسلمانان نجوبی این باب را

ملاحظہ کنند و الگاہ بفکر تلافی مافات و فلاکت و نجبت خود افتند کہ  
 در میان آنها یافت شود یار و مددگار من تاکہ این عہم عظیم و امر خطیر را از

پیش برداریم و صورت وجود دسیم - اَللّٰهُمَّ وَقِنَا تَوَقُّفَ الْخَيْرِ

## باب ششم

### در سپاسداری مسلمانان

مخفی نماند که مراد و مقصود ما از سپاسداری  
 در این باب و در این مقام دو لتخواهی و هواخواهی و فرمانبرداری و عتوت  
 است نسبت بپادشاه و حکومت خود - و بیچ رعیتی در عالم بطور حقیقت  
 دو لتخواه پادشاه خود نمیشوند جز آنکه پادشاه آنها عادل و مهربان باشد  
 بآنها - آنچه از تواریخ بر ما معلوم میشود که صدق و کذبش را خدا میداند  
 سلاطین قدیم ایران یعنی قبل از اسلام غالباً نیک خصال و نیک روان  
 بوده اند و از بعضی از کلماتیک نسبت بآنها میدهند ظاهر میشود که نیکو  
 صفات بوده اند و مهربان نسبت بر عایای خود - چنانچه سعدی  
 در بوستان میگوید - " شنیدم که در وقت نزع روان بهر مرچین  
 گفت نوشیروان که خاطر نگردد درویش باش نه در بند آسایش خویش  
 باش" - و باز میگوید " شنیدم که خسرو بشرویه گفت در آندم که  
 چشمش زدیدن بچفت بر آن باش تا هر چه نیت کنی نظر در صلاح  
 رعیت کنی" - در حکایت دیگری میگوید - " شنیدم که فرماندهی دادگر  
 بتباداشتی هر دور و دستری یکے گفتش ای خسرو نیکروز ای چینی

قبالی بدوز گفت این قدر ستر و آسایش است و زمین بگذری زیر پای او است  
 است " " " چو دشمن خرد و ستانی برد ملک بجز و ده یک چیز  
 می خورد مخالف خورش برد و سلطان خراج چه اقبال بنی در آن تخته تاج  
 از قول جمشید گوید " چو بر دشمنی باشد دسترس فرخانش کورا  
 همین غصه بس عدو زنده سرگشته پیرامت به از خون او گشته  
 در گردنت -

در میان سلاطین اسلام هم در اوایل و اواسط  
 تاریخ اسلام معدودی یعنی یکی یا دو نیک ذات و نیکو صفات بودند اگرچه  
 نه تا با اندازه که مراد ما است - دوران از منتهی به سده تیکوئی خصال سلاطین  
 رعایای آنها هم کمال حرمت و جانفشانی با آنها رفتار میکردند و هوادار  
 بودند و چون تابایت اندازه رعیت بچ بودند و سلطان درخت ملکشان  
 نیز سرسبز بود و معمور و خلق خوش - در این از منتهی اخیر که همه از طرف  
 سلاطین تباه کاری و ظلم بوده و از طرف رعیت ناسپاسی و نفاق و خصم  
 این هم یکی از خصال و عادات قبالی مسلمانان است و ما را حکایات بسیاری  
 در نظر هست که میتوانیم نوشت در دفتر خودیمی از ملک ایران بدست  
 دیگران در افتاد و نیمی از خلق ایران از ظلم و ستم حکومت خود در عالم گرفتار  
 شدند یا بواسطه گفتگوهای بیوذه مذسبی تباه شدند یا از تحطی و غلامت  
 گشتند - آنچه که باقی مانده اند امروز از آفت زدگان برد و دستم و  
 دو فرقه اند - (۱) آن فرقه هستند که بجان و دل میخوابند که قومی  
 از نصار بملک آنها تاخت آرد و علمای آنها را از تیغ درگذرانند و شراب  
 را در کوزه و بازار جاری دارد و خلق را مطلق العنان سازد که هر چه میخوبند

بکنند از فسق و فجور و بیچ نامی از مذہب نماند جز دہر (۲) آن فرقه اند  
 کہ بجاقت شاه خود را اهل اند میدانند و میگویند مسلمان است و او را باید  
 دو دست و شہت یا از خوف جان یا با میدانان و لیکن این فرقه اگر خدا بخواند  
 دشمنی ملکشان آید بکلی نسل اند را فراموش میکنند خصوصاً اگر پای زر  
 و قطع بیچ ہم در میان آید - اگر شاه آنها بسرداری آنها قدم در میدان  
 جنگ گذارد چون خصم را غالب دیدند شاه خود را میگذارند و جان خود را  
 بسلامت بیرون میبرند بلکه سامان و سلاح خود را ہم غارت می کنند چنانچه  
 در جنگ حمزه کردند - غرض پایی امتحان اگر در میان آید خرابی کار نامعلوم  
 میشود و سپاسدار و حق شناس و ہواخواہ معلوم میگردد - مگر سلسلہ  
 این مطالب دراز است و عرصہ دفتر مانگ - مثلاً اگر ما بنحو ہم حقیقت  
 معدلت را با زنبوییم و از آن پس با زطکا ہر سازیم کہ چقدر نظم تکیشو دور  
 ملک ایران (دو در ہر یک از ممالک مسلمانان) و از آن پس ظاہر سازیم کہ  
 مردم ایران ابداً و مطلقاً عالم و جاہل از معدلت و انصاف الہی نداشتند  
 و گاہی معدلت را ندیدہ اند چگونہ چیزی است و نیز ظاہر سازیم کہ کسانی  
 کہ میخواستند قوم دیگری بملکشان تاخت آرند تا بچہ اندازہ دشمن ملک  
 و آسایش و آزادی اہل ملکشان اند و کسانی کہ بجاقت تعصب دارند  
 و بعضی از آنها گاہی در این ملک سخنان سخت بمن گفتہ اند و خواستہ اند  
 مرا بزنند یا بکشند تا بچہ اندازہ احمق اند و کسانی کہ از معدلت و نظم و  
 نسق سخن میرانند نمیدانند کہ صد در در اشکم پاره کردن یا دست و پا  
 قطع کردن یا دم توپ گذاشتن معدلت نیست و برادر را بجای برادر داشتن  
 یا پدر را بجای پسر آزار کردن انصاف نی و مال مردم را بزور گرفتن و

یا دختر و پسر کسی را تباه سخن عین ظلم است یا کسی را دشنام لقتن و چوب زدن  
 محال بی انصاف نیست و قتر ما هم قتا دامن کاغذ میشود - همین قدر مختصر نمائیم و  
 مختصر نمیکویم که امرکان ندارد و محدلت در ملکی که در آن قانون نیست و  
 بدون قانون عدل و انصاف وجود نمیکرد -

اما مسلمانان هند - اولاً آنکه سلاطین مسلمانانی که در

هند بودند اگر در ظلم و بیداد از سلاطین مسلمان جاهای دیگر بیشتر نبودند  
 کمتر نبودند چه نسبت هم مذهبان و ملت خود و چه نسبت ملل و فرق دیگر  
 چنانچه شاهجهان تمام خانواده خود را هلاک و تباه ساخت که تاج و تخت  
 بر خودش مقرر کرد - تا نیا اینکه بهمان نحوی که در این زمان ایرانیان  
 (یعنی حکومت شان) بجمالت و نادانی بخشی از ملک خود را همه روزه  
 بر روسیان و امیکندارند و چندی نخواهد گذشت که استماع خواهد شد  
 که خراسان هم بدنبال مرود و سرخس روان شد هند و ستانیا نیز نسبت  
 بخشی از ملک خود را بانگریزان سپردند و امروز از انگریزان شکایت آنند  
 هر چند که ما نمیخواهیم این کتابچه را حجیم سازیم بیشتر

فقرات چندی از کتب تواریخ انگریزی ولی لازم می شماریم که مسلمانان را بر او  
 خودشان آگاهی بخشیم و اول هندیانی را که در تاریخ ملک خود ملاحظه کرده و نسبتند  
 خبر دار کنیم که پدران و پادشاهان آنها ملک خود را به بیگانگان واگذاشتند  
 بچه رسوائی و امروز اینها شکایت دارند از بیگانگان و بعد ایرانیان را که امروز  
 پیوسته ملک خود را بر روسیان و امیکندارند و آن قوم را دوستی بجهت  
 خود می شمارند ولیکن چون بدست آنها گرفتار شدند زبان بشکایت  
 خواهند گشود - هر چند که روسیان هم ملک ایران را بهمان سان آباد و

مسور و بلقش را خوش خواهند داشت که انگریزان در آن ملک نمودند و این مسلمانان را  
 التي می بخشیم که هیچ قومی بهتر از قوم نگلیش نخواهد بود برای آنها و ایرانیان  
 را اگره میسازیم که در میان هزاران درجه در انصاف و مروت از انگریزان  
 کمتر و سست تر اند بلکه ظالم و اذی اند و در صورتیکه انگریزان بهمان بدی هستند  
 که روسیان و بهمان ظلم را کنند که روسیان بهندیان را تا کید می کنند  
 بجا که مت انگریزان قانع و خوش باشند و ایرانیان را تا کید می کنیم که اندیشه  
 کنند که مانند هندیان بدست قوم دیگری گرفتار نشوند -

«عظیم نهره اوزنگ زیب بجا که است بنگال و بهار و اوسیا  
 مقرر گشت و این شاهزاده (چو تن سانسری) و دیات اطراف آن که گویند  
 و کالیکو تیه باشد با انگریزان و اگر کرد» - «با وجود زور و مخالفت  
 بعضی خان کمپنی نگلیش قدرت بهم رسانید که زمین خود را وسعت دهد  
 و به طه امر عجیبی بود که واقعه شد - مستر هیلتان که یکی از اطبای کمپنی بود  
 با ریافت در بارگاه اوزنگ زیب و مرض شدیدی را از او معالجه کرد و در  
 عوض آن بعضی توایع عظیمه او را حاصل گشت - یکی آنکه فرمان شاهنشاهی  
 نهاد که گشت که تمام مال التجارة کمپنی معاف باشد از باز دید و دادن خراج  
 (حماقت را بین) - دیگر آنکه کمپنی را اجازت باشد که در ضرابخانه  
 مرشد آباد زر سکه کند بنام خود (حماقت را بین) دیگر آنکه هر شخصی خواه  
 ایرانی و خواه هندی که قرض دار باشد بکمپنی او را گذارند به پرزیت  
 یا حاکم کلکتة که از طرف کمپنی بود - و دیگر آنکه سی و هشت ده خرید شود  
 و با بهمان توایع و معاینه های که شاهزاده عظیم مقرر و خاص گردانیده بود  
 و گذارند بکمپنی» - «ملک شاهنشاه هندوستان را صدمه عظیمی وارد

آمد از حمله نادر شاه - صوبدار بنگال و بهار و او ریا علی وردی خان بود که پس  
 از آنکه اقامی قدیم خود را که وارث یا مالک واقعی این صوبجات بود گشت بجای او  
 نشست و صوبجات مذکوره را قابض و غاصب گشت و در واقع شخصی گشت  
 مستقل و اطاعت پادشاه دہلی را نمی کرد - وزیر او که صوبدار او ده بود  
 او نیز دعوی نمود بر آنچه باقی مانده بود برای شاهنشاه ہند در جانب ہندوستان  
 بہمن نوح آصفیہ شاہ دکن بود اگر چه بنام و خطاب صوبدار بود - نواب  
 ارکات نیز بیک چنین استحقاق و بہانہ خود را شاہ کرناٹیک میخواند ہر چند  
 کہ نظام دکن دعوی میکرد کہ نواب مذکور چاکراو بود - مصاحبہ درین  
 دولت فرانسز نگن شد و آن مصاحبہ موجب آن گشت کہ مجدداً مدرس  
 و اگدا شود و تلبس و نگیش و لبس کن بار دیگر خصومت و تنازع برپا گشت  
 این دو پسنی در مرگ آصفیہ - عمدہ سبب خصومت این بود و این شد  
 کہ تنازعی افتاد در میان خاندان دادلاد آصفیہ - مدعیان مذکورہ حمایت  
 خود ہند از مردم یورپ و پسنی ہامی محشم فرانسز و نگیش فرصت را  
 غنیمت شمرند کہ دست و پائی کنند یعنی چیزی بجنگ آرنڈ برای خود -  
 فرانسیان حمایت کردند از مظفر جنگ کہ سیرہ آصفیہ بود و انگریزان  
 حمایت نمودند از نظیر جنگ کہ سپردوم آصفیہ بود - در این وقت فرانسز  
 غالب آمدند و سردار بزرگ فرانسز آن کہ موسوم بود بہ دوپلی و حاکم  
 پانڈیچری بود حرکت میکرد مانند یکی از نوابان حیدرآباد و لباس ہندی در  
 برگرده دربار میکرد - " از سال ۱۷۶۰ عیسوی و قبل از آن  
 استیلای انگریزان در بنگال بسیار شد و در آن وقت میر جعفر نامی صوبدار  
 بود و مردی بود کہ علاوہ بر آنکہ مطبوع طبع بیچ فرقت و صنعتی از رعیت خود

نبود و نهایت تن پروردشوت پرست و ظالم بود و همیشه خزینه اش خالی بود  
 هر چند که رعیتش همه در شکنجه عذاب بودند از بس زور میگرفت از آنها -  
 داماد او قاسم علی را انگریزان مخالف او ساختند ابتدا از ان پس وزیر او  
 ساختندش - در این بین قاسم علی اراده کرد که پدر زن خود را بکشد و  
 بالاخره او را کشت و انگریزان او را نواب بنگاله نمودند و اصلاح بردند  
 و میدان پور و چیتاکنج را خود متصرف شدند - همین اوضاعی که مادرین  
 چند سال که در حیدرآباد هستیم شنیده ابو آنوقت در بنگال رواج دشت  
 یعنی رشوت بصورت تعارف بازاریش گرم بود و اجرای کونسل انگلیس  
 حکومت آن زمان بودند در ما متصرف کمپنی زرهای گزافی گرفتند از  
 قاسم علی یادگیران - مستر و نسیتات میر مجلس کونسل ۵۰۰۰۰ پوند گرفت  
 (پنج لاک) - مستر مالول ۲۶۰۰۰ پوند - مستر سومر ۲۲۳۰۰ پوند -  
 کر نال کالیند ۲۲۰۰۰ پوند - مستر مک گیر ۲۶۰۰۰ پوند و دو کس  
 دیگر هر یک ۱۳۴۰۰ پوند -

اگر اینقدر کفایت میکند ما عرض میکنیم که  
 مختصر مسلمانان را یک و دو و ده خصلت بد نیست بلکه تمام خصال  
 بدست - شخص بسیار خردمند بنحیده باید که سخن بالقیقات آید و  
 مقصود ما را دریابد - مسلمانان اول سرت و لایعتمل می افتند و  
 خواب غفلت در میشوند و در خانه و مکان و صندوق خود را گشاده  
 میگذارند تا که دزد آمده تمام مایملک آنها را بتاراج میبرد و انگاه بهوش  
 می آیند و بسر و مغز خود میزنند و از خدا شکایت می کنند و از بخت بد خود  
 مینالند و دزد را دشنام میگویند و لعنت میکنند -  
 آنها را

ملاست می کند و از بخردی و غفلتشان که سازد آن وقت آفت خود را نسبت میدهند بتقدیر و نصیب - ما همیشه گفته و میگوئیم که یکی از ترسها را باید کرد (۱) در خانه را بازنایید گذشت و مال خود را حفاظت باید کرد (۲) اگر دزد مال را بر دزد در باید نباید گفت (۳) یا آنکه آفت را از تقدیر باید دهننت و بس - مگر مسلمانان نصیحت نمیشوند -

مسلمانان هند (۱) ملک خود را با نگریزان دادند (۲) خودشان را لیاقت ملکرانی نبود (۳) دشمنی و خصومت در زیدند (۴) خود را ذلیل تر از همه ذاتی نمودند به بید انشی و بیکارگی خود (۵) و اکنون سیکا از انگریز دارند و آرزو میکنند که ردسیان با این ملک آیند -

در شبی گزیت تاریخ ۲۲ مارچ سال گذشته (۱۸۸۳) باید مسلمانان هند ملاحظه کنند که ملک هند را انگریزان چگونه مسخر کردند و آن زمان حالت مردم هند چگونه بود - هیچیک از سلاطین و حکومتهای یورپ هزار یا پنجصد سال پیش از این یکت جریب زمین ملک خود را به بیگانگان نگذاشتند و امر دزیکت و جب از ملک خود را بغیر نمیدهند - ولی مسلمانان با این تحتشهای بیجا ملک خود را بر باد دادند و هنوز هم میدهند و گاهی از خوب غفلت بیدار نمیشوند - و اکثر را هزار رده پیه باید دهند نه بیست ملک زمین و دست را یکدزد دعویت کنند و یکبار بر سر خوان باید نشاندند آنکه خانه و مایملک خود را با و بخشند -

من از رو خیر خواهی هم ندانم همان خود را تا کی می کنم  
 بو فاداری کردن نسبت بحکومت خود و باید بدانند مسلمانان هند که دیگر  
 «چو در طاس اغرنده افتاد مور راننده را چاره باید نه زور» - هیچچه

نمی توانند این ملت خوش باشند در این ملک جز آنکه وفادار زمینند و  
 آن وقت امید همربانی از حکومت خود داشته باشند. هیچ قوم دیگری  
 به از انگلیش با این ملک نخواهد آمد و باین انصاف رفتار نخواهد کرد با مردم  
 هند و باینسان در صد و نیکی و خوشی مردم هند نخواهد بود -  
 این زمان دولت هند و زراعت هند و تجارت هند و کسب و پیشه و  
 کار هند و عدول و انصاف هند هزار بار فزون تر است از زمان جهانگیر  
 و اکبر و در این صورت اگر کسی محنت نکند و نان خود را حاصل نکند و علم  
 نیاموزد و معتدب و وفادار نباشد دیگری را چه تصور است - من به  
 خلق هند را عموماً و مسلمانان هند را خصوصاً تا کید میکند بی شناسی از  
 حکومت و فرمانروایان خود و خاطر جمع می سازم آنها را که انتظار آمدن  
 روسیان را نکنند که امکان ندارد در روسی با این ملک قدم گذارند -  
 در صورتی که روسیان با این ملک آیند انگلیش هم دولتی است قوی  
 صاحب دولت و زور و در این کار صد کرد و خرج می کند و اگر ضرورت  
 بهم رسد پنجاه لاک خلق هم پائمال میشوند انگاه یاروسیان غالب می هند  
 یا انگریزان - اگر روسیان غالب آیند ابتدا غارت عظیمی خواهند  
 نمود و زربیاری خواهند برد از این ملک و بعد از آن بآن انصاف  
 و محروقت هم با مردم این ملک سلوک و رفتار نخواهند کرد که انگریزان با  
 آنها می کنند - و دیگر آنچه ممکن نیست که مسلمانی در این ملک حکومت  
 کند و باین ملک بیاید تا قیامت و روسیان هم اگر بیایند چندان  
 بدانش نیستند که ملک و سلطه آباد دهند را بسلامتی یا راجه یا بدگیری  
 و اگر اند و فقط بخرابی قناعت کنند پس حاکی مقدر خواهند کرد تا

انگلیزان و بازمهمان قانون جاری خواهد شد که در میان تمام اهل یورپ  
نصارا جاری است و هممان رسوم و عادات جاری خواهد شد که اکنون انگلیز  
جاری دارند و موجب شکایت مردم هند است - و این قواعد و رسوم  
همه سخت تر خواهد بود از قواعد و رسوم انگلیزان - پس مردم هند نا  
بهستند که زنجیر اطاعت آنها را در گردن بیندازند و حلقه عبودیت  
آنها را بگوش بکشند و منظر بنشینند که یا جندی آخر الزمان خرچ کند  
نقشه صورت بد - و نعوذ بانند که اگر مردم هند بار و سیان در سا  
و حال آنکه آنها هم قومی هستند از اقوام نصارا و اهل یورپ چون تو  
حاصل کردند از بیوفائی مردم هند همین موجب میشود که تاقیاء  
اعتمادی نکنند بر مردم هند و اوقای آنها - هندیان هیچوقت  
روسیان بسیاری از مردم راجستراال میگیرند و خدمات لایقه میدهند  
ولی نمیدانند که روسیان باین کلام سعدی رفتار خواهند کرد  
"سپاهی که عاصی شود بر امیر و راتا توانی بخدمت گلبرند لنت  
خود را سپاس ترا هم نداند ز غدرش هراس" - و اگر جنرال خود  
دهند باینسان قرار خواهند داد که شاهزادگان هند را مواجب خوا  
می کنند و ملک شان را در قبضه خود میگیرند - (۲) در صورت  
انگلیزان غالب آیند و در این بین مردم هند با آنها مخالفت کرده با  
چون جنگ و تنازع از میان برخیزند و صلح شود مردم هند  
با خاک یکسان خواهد کرد -

با جمله مسلمانان عالم را ما امر می کنیم بسیار  
خصوصاً مسلمانان هند را زیرا که مسلمانان ممالک دیگر هنوز در زیر تسلط

و سپاسداری آنها امکان ندارد تا هنگامیکه پادشاهان آنها عادل نشوند  
 و آنها آزاد نگردند و نیکی نه بینند از حکومت خود - و تا قانون نباشد  
 سپاسداری و بیوفانی هیچ قومی معلوم نمیشود - ولیکن مسلمانان هند  
 بهیچوجه جرات شکوه و کله نیست بلکه جرات شکر گذاری و سپاسداری بسیار  
 است و اگر شکر گذاری و سپاسداری نمایند حالشان هزار درجه بهتر و  
 برتر خواهد شد از آنچه که بالفعل هست - و باید دهنست که در واقع این با  
 و بابی که بدینال می آید خاص است فر مسلمانان هند را و مخصوصاً بر آن  
 مسلمانان هند نوشته ایم این دو باب را -

## باب هفتم

### در راستبازی و امانت امر مسلمانان

یکی از جمله صفات مذمومه که سد راه ترقی است هر قوم  
 و هر فردی از افراد خلق را در تمام روی زمین عدم راستبازی و امانت دار  
 است - در این وقت ماننچو اسپینوزا هر سازیم که آیا کدام قوم و کدام  
 ملت راستباز و امانت دار استند بلکه فقط کیفیت راستبازی و امانت دار  
 را نظا هر میسایزیم و این هر دو را میزانی قرار میدسیم برای خلق عالم و چون  
 خوانندگان این کتاب خود در یافت خواهند کرد از نگاه ما بر سر مطلب و  
 مقصود خود میرویم - محل اعتراض نیست اگر مانچو اسپینوزا قانونی نگار را اسان

کنیم از آنچه که شب و روز می بنییم و بر همه کس ظاهر و هوید است و لیکن  
 غالباً هم ندیدیم که ما اعتراض می کنند بر هر چیزی مگر ما میگوئیم که در این  
 مقام زبان اعتراض را این ملت بر بندند و چشم حقیقت بین را بگشایند  
 و اگر کلام ما حق است بنویسند - غالب نیست که هر که دزدی میکنند  
 روزی در ایام عمر او دزدی او ظاهر میشود و سزای می یابد - مگر سزا  
 را دو صورت است یکی ظاهری و یکی باطنی - سزا ظاهری این سزا  
 این است که چندی در حبس میماند یا اگر دزدی او سخت باشد در شرع ما  
 دست او را میبرند و در قانون انگلیز سالهای درازی محبوس می ماند  
 یا بجای دیگری او را نقل می کنند که سالهای چندی در آنجا بماند -  
 ولیکن سزای باطنی او این است که اقلأ چندی را آن دزد از راحت  
 و آسایش ممنوع است و اگر صاحب غیرت باشد از آنگونه زندگی سزا می گرد  
 که از اهل و عیال و دوستان و آشنایان و خویشان خود دور و مجبور ماند  
 و آن سان ذلت و خواری بیند و آن سان عمرش بسر آید و برباد شود  
 و اگر دستش را قطع کنند چه نعمت و دولت عظیمی را از او میگیرند و اگر  
 او را حبس تمام کنند یا بارض دیگری فرستند در واقع زندگی در گور  
 است - سعدی بگوید « دروغ گفتن بضررت لازم ماند که اگر حجت  
 درست شود نشان بماند چه برادران یوسف که بدروغ فسوب شدند  
 بر سرست گفتن ایشان نیز اعتماد نماند » همین سزا بیا سختی است همان  
 غیرت را که یکبار در دروغ بگوید و سالها در از یعنی تمام عمر بر قول ادعاهای  
 مقصود ما این است که ظاهر سازیم نتایج نیک  
 یا بدی را که زایش می کنند از هر چیزی و هر فعلی نیک یا بد بخت مستقیم یا

بخط غیر مستقیم و لهذا خوانندگان این کتاب را ما امر می کنیم که در امور عالم  
 بدقت و تعمق نظر کنند و هر گوشه را از کار ما رسیدگی نمایند و فقط سر  
 بر آنها ننهند زیرا که سخن ما بسیار تو در تو است و بار یکبارهای بسیار دارد  
 بچیز چه من الوجوه در پیش میزان معادلت خدا و خلق و انبیا و اولیا و حکما  
 و خرمندان عالم فرقی نیست در میان آن شخص که خانه مردم را می شکافد  
 و مال مردم را بسرقت می برد و شخصیکه خدعه و فریب دلو کند جو را  
 بجای کند می فرود شد و جنس بدر جای جنس خوب بدگیری میدهد  
 و شکسته نیست که اگر مردم آگه شوند از آن خدعه دیگر از سخن جنس نخواهند  
 خرید و سزا او همان حکم دارد که دزدی کند و او را بزندان فرستند -  
 و اگر همه خلق ندانند و نفست البته خدای دانند می فهمد و همان عقوبت  
 را خواهد یافت که آن دزد راست و احتمال بسیار کلی می رود که وقتی از ادق  
 در دنیا هم سزا بیا بد اگر نه از حاکم مجازی از حاکم حقیقی - مگر چون گفتیم که  
 باید در نتایج ملاحظه نمود که غالباً بخط غیر مستقیم زایش می کند خوانندگان  
 را باید همیشه رشته نتایج را از دست ندهند و ملاحظه کنند که از کجا و چگونه  
 زایش می کنند - اگر چند کس از تجارت پوسته یا یکبار یا مدت در کالانی  
 خدعه کار بر بند و در گند می جو داخل کنند و وقتی که خمی بر آن حال آبی  
 یافتند حکماً بازار آن کالا یا گند می رونق میشود و دیگر بر آنها اعتماد  
 نمی ماند - اگر شخصی یکت روپیه یا بیست قران رشوت ستاند بسیار باشد که  
 حق مظلومی را پایمال می کند و دزدی را راهدار قرار میدهد و نتیجه آن  
 ملکه راتبه می سازد و غالب این است که پس از آنکه آفاسه که  
 بردیگران وارد می آرد خود نیز گرفتار میشود و سزا می ما -

اینک مامی انیم بر سر مطلب مقصود خود و در اینجا هم تدبیرات با از جاده انصاف خارج  
 شده میگویند این مرد عیسوی است ملی ما را از این سخنان پروائی نیست - مابعد گفتیم که  
 مطلقاً هر قومی را هر فردی از افراد خلق و در آن همه مذاهب ملل شامل بودند و در آن هر فردی  
 از افراد خلق عالم شریک بودند - نهایت این است که مایه خواهیم ظاهر سازیم بر این سخن  
 که آنچه گفته اند از دنیا سخن کمون و جنت الکافرا و ایلات دیگر هم دارد و بتا ایلات دیگر این قول هم بنا  
 ملاحظه نمود - مایه گوئیم که هیچ معنی دیگر مراد نیست از لفظ مؤمن جز مسلم و در این شامل است هم خدا  
 شناس هم خدا نا شناس پس مؤمن بحسب ظاهر مراد از هزار کس نیست که بروفق او امر و نواهی الهی  
 عمل کنند (اگر چه در واقع و باطن بین جماعت مؤمن و مسلم اند) بلکه مراد از نسبت یاسی کس است  
 که ظاهر و بلباس مسلمانند و در حقیقت از اسلام هیچ نکیدانند که بروفق شرع اسلام باشد  
 بهر حال غرض ما بر رضای مسلمانان نیست بلکه غرض ما بر استبازی و صحت او امانت اری است  
 و مطلقاً میگوئیم که استبازی هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را ترقی میدهد برخلاف عدم استبازی  
 هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را تنزل میدهد و دلیل میکند بیگانه و طریقی - اگر ما بخواهیم  
 بدنبال این مطلب و آن شویم باید از ابتدا این کتاب گرفته مجدداً آنچه پیشتر نوشته ایم بنویسیم -  
 حکومتها یورپ که هزار و نصد و هفتصد کرد و ریازاده تریاکتر مقروض عیت خود استند  
 بوه طه استبازی آنهاست اگر مردم هندی بچند کرد و رتد انگلیش بقرض هندی بضمین هندی  
 لازم نیست یکت پارچه کاغذ کفایت میکند و اگر شاهزادگان هند و سلاطین مسلمانان مطلقاً  
 هزار روپیه بقرض بگیرند بالضرورة ضمیمه هندی لازم است احد را بقوان فعل آنها عماد می باشد  
 از آن است که فخلت تمام امور و ترکی هم امر و زبانه است از ملطنتها و استبامی مسلمانان  
 هر کدام که زری بقرض گرفت از یکی از دول نصار انجشی از زمین ملک خود را بر زمین گذشت  
 نزد آن حکومت یا جمعی مقر بشوند که آمدنی و مخارج آن ملک بقضه ضمایر گیرند - فیکه حالت  
 پادشاهان یا حکومتها مسلمانان اینسان با بطریق اولی حالت عیشتان چنین خواهد بود - هر



و خواه در جاهای دیگر غالباً دروغ میگویند و سواکن میخورند که خلیفه خود را با فرودشند و این یک نوع  
 خلاف استبانه و دیانت است بلکه زودی است - تجارتها و امور محرز و محترم باشند و خواهش  
 غالباً بلکه تماماً جفسنیک بد را نخواهد کرد و میفرشند بیچ پروانه و نوازند پیشکش از شاه گرفته تا فرزند  
 میگیرند هیچ قباحتی در آن نمی بینند امر او در آمویشانشان را روزی بچوب می بندند که فلان  
 خلاف را کرده اند و روز دیگر خلع می میدهند و لند لبتاحت آن کار معلوم نمیشود - و حیدرآباد کن  
 اعلی و ادنی دروغ میگویند و خلاف عده میکنند و باید اقباحتی ندارد در میان آنها بسیار اما  
 شنیده ایم که خلاف کرده اند نسبت به شاه خود و خلق خدا و باز خطاب اده و حرمت و عزت نموده اند  
 و اینها بسبب نیست که خلاف را چند آن عظمتی نیست بلکه خطایوشی و خطایوشی را بیشتر عظمی میکنند  
 تجویز میکنند - و لیکن غافل هستند از تاج بدین اعان عدم استبازی - نه تقدیر است که ما بگویم  
 بواسطه همین عدم استبازی است که مطلقاً مسلمانان حق نیستند در بر بند حکومت انگلیش سلطان  
 را خدمت نمودند و کارها عظیم هم را با اینها میگذارد و کسانانی را که ماضی بستم حیدرآباد  
 بعد های جلیده گماشته اند حکومت انگلیش را بعد های بسیار است هم نمی گمارد پس تا تبلیغ رسالت کنیم  
 و توقع داریم ملت مستقیم که هم بد زبان استبازی را شعاع خود و در دنیا و آخرت خوش باشند -  
 دشمنی نیست که اگر این دولت در ملک هند استبازی اختیار کنند هر بعد ما عظیمه همه می گمارند و  
 صاحبان دولت میشوند و ترقی میکنند و همچنین تجارت و کاسبی خود ترقی می کنند - و این  
 سرزمینی که ما بالفعل سکونت را یعنی سکندرآباد ما چیزها شنیده می شنوم نسبت بختلف اشخاص  
 همه از نوکران چاکران ما مانا و چهره بسیار آنها - نعوذ بانند اگر اینها است باشد و این اشخاص و قبا  
 چنین کنند معلوم نیست که جواب خدا را چه خواهند داد و در دنیا - این اشخاص همه عمده دیوان عدل و  
 نصفت و محکمه قضا و تعیین هستند - اینها کسانانی هستند که مقرر شده اند که داد و نطلومان را بربندند  
 دست جنای ظالمانه از گریبان نطلومان کوتاه سازند و جفاکاران را سر او بندند و کم گستران را  
 عقوبت کنند - و حق یکی از ایشان شنیدیم چیزها شنیکه این فقره دنبال از آنجا مکلیست اگر چه

زندانگونه تنها عظمی نندارد و در زمین معدن عدل حقیقی عظمت بسیار دارد - همیشه فروشی  
 یک بندی همیشه بدیگر آنچ رو پیشه فرود شد و نوکر این شخص هم به سخر و پیس سخر دولی چون همیشه فروش سنگ  
 آنج الاشان میر و همیشه فروشی آوردند و پیس بست و میگن دارند و اگر سخری بگوید حکم میشود بجانان که او  
 بگیرند و بیگ صورتی برسانند تا عاقبت الامر ناچار شده راه خود را پیش گیرد و بگوید "زور است  
 پیش میرد با ما با خداوند غیب آن نرود -"

حکایت بسیار سودمند خود بنده است از همین مان که هنوز نفضل نشد و هنوز سمرقند  
 بنده است جوانی فریدالدین پسر کریم الدین نامی برادر زنی که محمد بنی خان کن سکن در بابا از نا کپور آمد  
 و در خانه داکتر محمد یوسف نامی اقامت گزید با متی آنکه عفا بموجبه صلت بنده با خود داکتر تذکره چون  
 از کیفیت همان ماضی حال او وقف شدند که در نا کپور سکند آید هیچ مسکری نبوده که نوزده با هیچ شکر  
 بنده که نکره باشد از موصلتس ابی کردند چون محمد بنی خان محمد یوسف گذشته از آنکه هم نشدند  
 آشنا دوست هم بودند این جوان شوخ چشم بد خانه محمد یوسف آمد که زنا خانه مابعد وی همه دند و زیور آلات  
 چندی در کار دارند - آنها اندو یک جوره دست بند طلائی دادند که در این ملک پوچی میگویند  
 بخانه بنده فرستاده یک جوره پازیب نقره هم از نا گرفتند پسرک شوخ چشم فور اسامان را به دکان  
 مرواری برد و بگرد نهاد و چند زن فاحشه را در مختلف گوشها و محلات سکند آید نگاه داشت -  
 چند ماه بنیوال گذشته است ما مطالبه مال خود از محمد یوسف کردم و مختلف محاذیر شنیدیم ولی  
 بدستی او خاموشان ندیم شش ماه و هشت ماه گذشته عاقبت معلوم گشت که این پسرک برده و در واقع  
 خوزه و حال اینچو بنده را و مقدر جباری کند به پیرک جان تسلیم ده ماه گذشته و آخر مرگفتند که اگر  
 تو نیز زور آری احتمال کلی میرد که هر دو مال چنگت یه دین پسرک که چهری مستردن با پها پها پها پها  
 نوکر است مرا که مزاج از آتش گرم تر است و از نگر و فریب حد عه نفرت دارم و از رفتار و کردار مردم  
 این ملک خصوصاً بجان نجید ام و امن بگر زدم و عاقبت رور پسرک شوخ چشم را در خانه یکی  
 از خویشاوند گرفتار کردم و تا شام از خانه بیرون نشد و به خاک افتاد و بوسه بر قدم زد و مال آخره

بگو ای چند کس نوشته گرفتیم از او که پس از یکماه اگر تمام مال ندهد پناه نمی از ما هوارش بگیریم سخن  
 بر این تخم شد و در دنیا بکار از چنگ عسکرت است - چون ایام موعود منقضی شد برادر نیک سیرت  
 با او از یک کلبه ایند شد و از یک صلبی دو آمده گفت در این ماه پنجاه روپیچه داده میشود و در ماه پنجاه  
 نیز پنجاه و چون آن تو وصل شد بعد فکر مال فخریوسف اخوی هم کرد - ولی ما را خبر دادند که آن جوان  
 بد فعال بکدامی گنهای از کچهری دلدل صاحب بر طرف شده و روز دیگر بنده از سینه منظر حسین  
 کچهری دلدل جویا شدم گفت یکماه است که بر طرف شد و این مرقه ثانی است و شرفعه از رفیق  
 بیان کرد - مخصوصه در دوسر و هم در دنیا بکار اکنون از نظر ما مجرب است و از قراریکه میگویند آن  
 فاشته محشود و زبان حالش بر این شعر گویا اگر تصریح کنی و گرفتاریاد دزد زرباز پس نخواهد داد  
 اگر چه مایه تو اینم مال خود را بگیریم ولی بسیا آب میرود - این است حالت هم مذمبان که سر کار انگیز  
 همواره شکایت میدارد و از عدم دیانت داری آنها و آنها شکایت دارند که سر کار خدمت مانع  
 و چون در ریتا انگیزی خدمت نمی یابند بچیدر آب نامی آیند و جیدر آب هرج و مرج است امر و از یک  
 کچهری بر طرف میشوند و فردا در کچهری دیگر خدمت می یابند - خدا توفیق امانت دیانت را می بهم مذمبان را

## باب هشتم

### در مشقت کردن مسلمانان

منعی نهد که یکی از اسباب ترقی عالم و خلق عالم مشقت کردن است و بر هر فردی از افراد بشر  
 معلوم است که هنگامیکه حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد بر بنه دعور بود - در آنوقت  
 نه اکل بود و نه شرب نه عمارتی نه لباسی و نه هیچیک از اسباب معاش گذران بود و با شرف  
 آسایش و لیکن حالت امر و در جهان این است که هر کسی بخت خود می بیند - تمام انبیاء و اولیاء را نوشته  
 اند که مشقت میکردند - پس بدین مشقت هیچ چیزی هیچکس را نمیشود و هیچ اسباب آسایش موجب

میکرد - در یک وجب بر زمین کرد و در مسابا کسایش موجود است ولیکن یکی بچگونگی  
 نمی آید جز بمشقت - ابر و باد و مه و خورشید و فلک و هوا و خاک در کارند و رزق خلق بهم  
 در آسمان موجود است مگر خداوند علی اعلیٰ را حکمت مقتضی است که لقمه نانی و شربت آبی  
 بخلق احدی از بندگان او فرو نرود جز آنکه مشقت کند - و عجب است که هیچ ذیر و حی هیچ  
 جان داری در دنیا و صحرا و هوا نیست که بی مشقت روزی خود را حاصل کند و کمال قدرت  
 خالق نیز از همین حکمت معلوم میشود - پیل با آن عظمت جسته اگر در صحرا است باید پیوسته در حرکت  
 باشد که شکم خود را پر کند و اگر در شهرستان است باید ذلیل انسانی باشد بجهت قوت پنجه یا  
 صد بار ضعیف تر از خودش و پیوسته در مشقت آزار باشد برای نواله چندی - ضعیف  
 را باید دید که بیچاره چه مسافات بعیدی را باید طی کند و تا با بیاباری که چندین برابر جسته  
 خودش است و بیچاره شب روزش کیسان است و همه را در مشقت و محنت است -  
 عنایت بیچاره که بسا باشد بجهت هشتاد و پنج رزنی است بجهت محنتی باید تا خود را بزند و بچشم  
 حوصله انتظار کشد و چشم بر راه ماند تا پشته خردی بدامش در آید - خزان گاو و بیچاره چه  
 بارهای گرانی را باید بکشند و چه مسافات بعیدی را باید طی کنند و چه جوت تا زیاشته باید بخورند  
 و چند رزق و جراحت بر ران پهل و پشت و گردن خود ببینند و تحمل شوند تا شکشان پر گردد  
 مگر عجب از همه این است که مسلمانان غالباً زیر درختی میخوابند و کیمه بر توکل میکنند که میخوانند  
 درخت در داناتان افتد و افتاد و نیفتان کنیوه را و البته بقدر و نصیب قسمت میدهند  
 هر چند که آخر لاعلاج میشوند که سنگی برگرفته بران درخت زنند و شاخه از آن بشکنند و میوه  
 بسیاری را از آن برخاک افکنند یا مثال رمازند تا آنکه چند دانه در دمان خود گذارند از درختی  
 که خود بدست خود نمشاند و بدست خود آید اوده و بدست خود محنت آنرا نکرده باشد -

از زمانیکه حضرت آدم از بهشت بیرون شد تا زمانیکه حضرت ختم المرسلین از

جهان رگدشت در هیچ کتابی زمینی یا آسمانی و در هیچ تاریخ و حدیثی دیده نشده است که احدی

از انبیا و اولیا و صلحا و علما و صلحا و عباده دعوی کرده باشد که در تمام ایام حیات خود یکجا  
 آب و نان در امیس شده باشد بدون مشقت - اگر مانده از آسمان آمد برای حضرت عیسی  
 یا پیغمبر دیگری آن فقط یکجا بود و در آن هم حکمت و مصلحت دیگری بود و اگر چهل سال ربادی  
 تیه مرغ سلوکی از آسمان نازل شد برای نبی اسرائیل آنرا هم بشقت حاصل میگردید آن قوم  
 چنان چه در کتب نوشته - پس امکان دارد که احدی بی مشقت نان نخورد و حتی محمد ابن عبدالله  
 و اهل اولاد او هم بی مشقت نان نخوردند بلکه با کمال تکلیف بلکه سنگ بر شکم می بستند مگر  
 امت همان محمد غالباً بی مشقت نان خوردند و بی مشقت نان طلبیدند و بی مشقت نان نخوردند  
 و بی مشقت نان می طلبیدند -

هر چند که بی مشقت هیچ حیوان انسانی نان نخورده و راحت نگیرد و نان نخورد  
 و راحت نخوهد دید تا بصبح قیامت لیکن مشقت هم بر دو قسم است یکی شریف و دیگری خفیه  
 غالباً بلکه تمام حیوانات را مشقت شریف است و مشقت آن صنف از حیوانات شریف است  
 که بهتر خود شکم خود را برمی کنند پس مانده دیگر آن اینم خوردند - مگر خست در مشقت حیوانات بهایم  
 از یک شرمش نیست آن همان است که پس مانده و فضله دیگر آن اینم خوردند و لیکن در مشقت  
 انسان خست را قهام بسیار است و طایف اشکال بشما - هزاران قسم مشقت انسان بصورت  
 و حالت طبیعت مشقت بهایم است آن هم خسیس و مذموم است - و بسیار مشقت انسان است  
 که اگر در میان بهایم هم بود ممکن بود که باشد خسیس و مذموم بود پس مشقت شریف و مذموم  
 مراد و مقصود ماست که غالب هم مذموم بان میکنند و اما مشقت خسیس و مذموم بسیاری  
 می کنند و در راحت هم هستند -

بهر حال بشود که غالباً لا آدم در روی صفحه ارض هر یکا مانده مشقت  
 نمی کنند ولی احتمال بسیار کمی می رود که چند آنکه در میان مسلمانان مطلقاً خست و مشقت  
 کم است (یعنی خست و مشقت واقعی) در میان هیچ ملت دیگری نباشد و اگر هم محنت می

و مشقت می کنند از همان محنت و مشقتی است که در فقره ما قبل آن ذکر کردیم و در واقع این محنت  
 مشقت از قبیل محنت و مشقت بهایم است که غالباً محض برای شکم است و چندان از شکم تجاوز  
 نمیکنند - مگر کمال تعجب این است و کمال افسوس حسرت این است که این بهایم طبیعتاً آنکه  
 آخر الامر ناچار و لا علاج میشوند که سنگی برگرفته بدختری زنند و میوه بچنگ آورده شکم خود را  
 پر کنند دست از دم تقدیر کو تاه می کنند و یک قدم از شارع نصیب و قسمت بیرون نمیکنند  
 هزاران معذرت می کنند و هزاران آیه حدیث میخوانند و هزاران دلیل بران بیان می کنند  
 و معذاک سنگ ر دست دارند و بد زنت مردم میزنند و غایت امر باز همان است که مشقت  
 بران قرار نگرفته است که هیچ ذی روحی بی مشقتی زنده ماند و سخن ما دیگران همه این است که این  
 محنت را بطریق دیگری باید کرد که بهتر از این شکم پر شود بلکه اسباب دیگر آسایش و رحمت هم بگیرد  
 و از مشرف و معدوح و حلال هم باشد - و از بهر عجبیت این است و مادر جانانی بگیریم و نشویم  
 که در عین توکل مسلمانان از بهر ملت دیگری حریص اند و از بهر ملت دیگری بیشتر از طرق غیر حلال  
 و مذموم اسباب زیست زندگی خود را حاصل می کنند -

آنچه مسلمانان هر زمانی از از بنده جهان زبده و سلام تاکنون بروی زمین دیده اند  
 همیشه نمی از آنها صاحب نشینان ده اند که غالباً اسباب زندگی و معاش آنها از بهر زنی و تاخت  
 تاراج حاصل شده است یا بزرگتر آنکه ویرود و شکار پایان و سپهر کردن بگیر طوایف - از آن  
 نیم دیگر و ثلث گدا و فقیر بوده اند که فقط بگدائی و کلاشی بسیر میبرده اند و از آن ثلث خیر هم  
 باز و ثلث بطریق نانی اسباب زندگی خود را حاصل می کرده اند که برخلاف مرضی خدا و شرع  
 و ندیشان بوده - مثلاً اگر امروز در تمام رنج مسکون سیصد میلیون مسلمان باشد یکصد پنجاه  
 میلیون آنها از قبیل صنف اول اند و یکصد میلیون آن از قبیل صنف دوم و سی و سه میلیون آن  
 از قبیل صنف سوم و فقط تخمیل هفده یا بیصد میلیون از مسلمانان در تمام رنج مسکون کاسب شدند  
 از طریق نانی اسباب آسایش خود را حاصل میکنند که اقل آن بجز بی هر مذموم و خلاف شرع نیست

یعنی مشقت آنها مفید و با حاصل و شریف است و الا در آنهم بجز غیر مستقیم خلاف مرضی خدا  
 هست کم پیش مقصود ما این است که آن اشخاص کم واقعا کسب می شود بلکه کافی می شود  
 و کسب تجارتی می روند یا زراعتی نمی کنند و محنت آنها محنت حقیقی و واقعی است از این علت  
 بنیادش باشد در تمام عالم - و اگر ما از حد تجا و زکیم و دست بالا را بگیریم می توانیم گفت  
 احتمال کلی می رود که تمام محنت کنندگان مسلمانان در روزین پنجاه میلین پیش کننا شده اند  
 سید صد میلین - مگر خوانندگان این کتاب باید مقصود اصلی ما را بداند و خوبی بداند که جا  
 شکست نماند آنها را در مقصود ما - مقصود ما این است که اگر صحرا نشینی چند کوفسند دارد  
 و امرش فقط از آن می گذرد یا زراعتی نمی کند این مرد داخل صنفی است که از عمر نیکانان  
 اسباب زندگی خود را حاصل میکند - ولیکن اگر روزی هم بکند و هر روزی هم بکند از وقت  
 داخل آن صنف محسوب خواهد بود که از عمر نیکانان اسباب معاش خود را حاصل میکند  
 شخصی که پینه روزی نمی کند و از صبح تا شام ده پول پیدا می کند داخل صنف اول است  
 و شخصی که دست تکی در از می کند و آن ده پول را از مرد سیکم دو داخل صنف دوم است  
 چون مقصود ما کم پیش معلوم شد بر خوانندگان میگویم که احتمال می رود  
 از این سید صد میلین مسلمانان همیشگی شهر نشینان نباشند و بنزد داخل این بخشند کسانی که  
 قصبات و دوات سکونت دارند که بلاد عظیمه آمد و شد دارند و از آن قبیل نیستند که  
 تمام عمر خود را در صحرا و جنگلها و کوستانها بگردند و از جای جایی حرکت میکنند - از این  
 این شهر نشینان تمام کسانی که بجز مستقیم کسب پیشه دارند اگر ما تخمین کنیم بجز پیش از  
 پنجاه میلین باشند پس یکصد میلین بگیریم که باقی ماند بیکار و بی گسبند و مستقیم تخمین  
 هر فلکی و هر شهری دولت خلق بیکارند و بی عارند مقصود ما این نیست که اینها را هم خدا  
 نماند بدهد بلکه مقصود ما این است که خدا اینها را نماند بدهد از طریق مذموم بد و غیر حلال  
 در واقع خدا خود مقصود ما این است که اینها را نماند بدهد که اینها را نماند بدهد در این صورت

هر که با بگوید این از تقدیر است مادر جوابی نگوید گفت خدا جبار است اگر او میگوید  
 خدا جبار نیست عادل است در جواب او میگوید تمس خلاف انصاف و سعادت خداست  
 که یک شخص تمام روز و شب محنت کند و دو شخص دیگر آنرا بخورند که تمام روز و شب در مدیحه  
 و سندی خوانند آنگاه اندر هیچ وجه برشته و قرابتی بهم بایک ندارند -

عزیز من نصیب قسمت موردی و طبعی نیست و بسته زمین آب هوا  
 نیست بلکه اسباب جرات دیگر دارد - ما بهیچ وجه نمی فهمیم که چرا باید مسلمانان در هر جا عالم  
 که هستند چه در ایران چه در هند چه در ایران چه در هند چه در عربستان چه در افغانستان  
 چه در روم چه در مصر چه در افریقا چه در ترکستان چه در چین چه در امریکا همه بدبخت و  
 اگر نصیب باشند و فقط تقدیر اینها بد باشد و تقدیر سایر خلق عالم نیک باشد پس این  
 مسلمانان هند سؤال میکنم که هنوز در میان در تحت حکومت قوم دیگری هستند امر و که  
 آنها هستند و ستم باز در عدالت از آنها پیش اند آیا در دولت و دانش چند بار از آنها ستم  
 اند؟ - اگر دولت و دانش هند و ستم باز زیاد باشد از مسلمانان آنوقت مسلمانان  
 هند و مساوی هستند و ما میگوییم نصیب قسمت هند و نیز نیکان است با نصیب قسمت  
 مسلمانان اگر نچاه و صد چند آن زیاد باشد آنوقت ما میگوییم این بسته بخت و مشقتی  
 است که آنها می کنند یعنی هند و اینها می کنند یعنی مسلمانان -

مگر ما میخواهیم ببینیم که در کدام ملک در میان مسلمانان بیشتر بیکاری و بیچارگی  
 هستند و اقسام بیکاری و بیچارگی آنها چیست - بنده اهل ایرانم و ایران را دیده ام  
 و بخوبی از حالت مردم ایران آگاهم - چیزی از عراق خوب را هم دیده ام و اکنون بیش از  
 بیست سال است که در این ملک هند و ستانم و چیزی هم از حالت مردم این ملک خبر دارم  
 بنظر بنده چنین می آید که چند آنکه بیکار در نیکت بوده است از ابتدا و است امروز هیچ  
 ملکی نبوده و نیست و بخصوص در جاهاست که ریاست مسلمانان است - در ملک ایران بیکار بسیار است

و ششقی بشمار - تاکنون مردم آزاد میسند و این آزادی و عدم آزادی خیلی یافیل است  
 در حالیکه مردم آنجا با هنوز بجز بی صاحب علم و ادب نیستند - مثلاً در تمام ایران یک کاس  
 شراب فروشی نبود در زمانیکه بنده از آن خاک بیرون آمدم و هنوز مردم خلاق عادت  
 شراب نینجوروند - در ایران بسیار از بازیهای بیهوشی اینملک عموم ندارد - و طیفه که  
 مانند منصب هندوستان است بمردم بسیار رذیل داده میشود و کسانی که طیفه خوا  
 غالباً بلکه تا ماهل منور کمال شعر او خوشنویسان اند و اینها غالباً به سر و کمال خود  
 اند - ز تان فاحشه در ایران وجود دارند یعنی بوضع و حالت بند - در ایران محنت  
 وجود دارد و در ویش فقیر و لوطی و بازیگر و شعبه بازیگر بسیار معدود اند - فقر این  
 اند که گدائی میکنند از روی بیچارگی و اجبار ولی معدود هستند و غالباً بر سر راه می  
 و بدر خانهای مردم کمتر میروند - بعضی از سادات ما مانند سایر گدایان گدائی میکنند  
 مگر آنها نیز میروند - سایر بیکاران هم بالنسبه به بند بسیار معدود اند - سرم فقی  
 و پیر و مریدی و سلسله در ایران نیست و اگر هم باشد بسیار کم است - هیچ شخصی شغل  
 خود را برکنار نمیگذارد که فقیر شود دریش خود را برتر شد و گدائی را پیشه خود سازد -  
 مگر برخلاف اینملک این چیزها همه موجود است - در این ملک کسانی فقیرند و کسان  
 گدائی میکنند که هیچ فوت طویل ندور قانت و شاید ورزش یا تعلیم هم می کنند و بهیچ  
 اند - در صفهان یک بازار هست که بخط مستقیم میرود بقدر سه میل مسافت و در  
 پنجاه یا صد قدم شاخ دیگری پیدا می کند آن هم صد قدم و در هر محله هم  
 یکی دو بازار هست و اینها همه برست از مردمان کاسب و دکاندار - در نینجا آباد  
 یک بازار هست از دروازه افضل گنج تا چهار مناره و از چهار مناره از سه طرف  
 تا پنجاه قدم دکان چندی هست و در یک بازار هم تا صد قدمی دکان هست و یکین  
 کسی ملاحظه کند در این بازار ما اکثر و اغلب میروند و موارای اند - تمام بقان عطا

و خیاط و حلوائی و صراف و برآز و کفش دوز و بسیاری از کسبه حیدرآباد دهند و اندک فقط  
 چند دکان مسلمان است که گل فروش و پان فروش و نانو و قصاب هستند - در هر شهر  
 که در ایران صد هزار خلقت باشد اگر اشتها دهند که زری خیرات می کنند مثلا آذوقه  
 به فقیری میدهند احتمال میرود که بیش از پنجهزار کس جمع نشوند بر خلاف در دکن که چندین  
 شهری اقلای چهل هزار فقیر جمع میشوند و اینهمه بیکار اند و بیچاره و کوه گرد و مفت خوار -  
 مالتون میخوایم بگویم که سبب چیست که در میان مسلمانان بیکار و مرگ  
 بیش از هر ملت است در عالم (۱) بوهطه بی انتظامی ملک است (۲) قصور سلطان  
 است که خلق را از بیکاری منع نمی کنند و خود رعیت خود را بتباه روزگار می کنند بدون  
 بخشیدن ز رفعت و خوراک مفت بهم که میرسد خواه مستحق باشد خواه مستحق نباشد -  
 (۳) بوهطه این است که مسلمانان گمان می کنند که خدا را هم میتوان رشوت داد و به  
 بخشش بیاد خوراندن جمعی از فساق و مردمان بد فعال خدا از گناگان آنها میگذرد  
 و ده در دنیا و هزار در آخرت با آنها عوض میدهد و لهذا آنچه را که بدو رخ و سوگند  
 مکر و خدعه و رشوت و خلاف حاصل می کنند بگدایانی امثال خودشان میخورانند  
 محض بخت نام و نتیجه آن جمعی را بیکار و بیروزگار میسازند (۴) نیست که مسلمانان  
 مطلقاً از مننه قدیمه معتاد شده اند و جلی آنها شده است بیکاری و حاصل  
 کردن نان خود از مخرلاف و ترک عادت را موجب مرض میدانند (۵) این است  
 که مسلمانان غالباً پیروی کرده می کنند این شعر سعدی را که گفته است " بدریادر  
 منافع بشمار است اگر خواهی سلامت بر کنار است " و اینها غالباً از سلامتی و آرام  
 دتن پروری خوش هستند لبر خلاف نصارا و ملل دیگر که همه محنتی و مشقتی هستند و در تمام  
 ربع مسکون پرانگنده اند و در همه جا تجارت خود را جاری داشته اند و در همه جا رعیت  
 می کنند و در همه جا جوازات آنها روان است و همه کاری خود را مشغول به دارند و

از بیگاری و تن پروری ناخوش اند و عاقد خود میدارند که دست پیش دیگران  
 دراز نگند و سربار دیگران باشند و نتیجه اینها همیشه بر روی حصیر بخوابند و بر بفرقه  
 دیگران نخورند و همیشه لباس چرکین مندرس بپوشند و همواره در غلاضات و  
 کثافات بسر برند و از دیگر ملل و اقوام کفش نخورند و مطیع و منقاد دیگران باشند -  
 عمده سبب بیگاری و تن پروری و تمام خصایل و نفعان صفات مذکور  
 مسلمانان بجهت اقتدار کردن ایشان است بسلاطین و حکومت خود و نتیجه الزام  
 عالی دین ملوک هم - پادشاهان اسلام در واقع پادشاهان و سالاران بیگاران  
 و همیشه بوده اند و خود بهتر از بنده میدارند که مشاغل ایشان چیست - شکار است  
 و قمار و شراب صحبت زنان و لهو و لعب - یکی از مراسله نگاران اخبار تمبر لندن  
 پامی تحت ملک جرمنی با اخبار مذکور نوشته است در تاریخ ۲۳ ماه مارچ گذشته همین  
 سال (۱۸۴۲) عیسوی که دیر در شاهنشاهی جرمنی قدم گذاشت در مرحله ۸۸ از  
 عمرش - چه بسیار خوب است که این مراسله را سلاطین ترکی و ایران سایر شاهان  
 و فرمانروایان اسلام در هر کجا که هستند ترجمه کرده سر مشق خود قرار دهند چنانکه  
 پیشک سلاطین عظیم الشان فرنگ بالفعل سر مشق خود قرار داده اند - اگر چه  
 انگریز نوشته است ولی انگریز با انصاف بیغرض نوشت است مانند من و بر  
 سر مشق اهل ملک خودش - مختصر من ننمیدم که ام جمله آن مراسله ترجمه کنم زیرا که  
 تمام آن مراسله از آغاز تا انجام سر مشق عالم و شاهان جهان است - از بس بنده  
 میخواهم خود را بیغرض و انما یک و صادق القول همواره راغب و مایل کنم که هر کجا  
 را در هر بابی بهمان عبارت و لغتی بنویسم که اصل آن نوشته که اثر آن برین باشد  
 و لکنه ایک جمله از آن مراسله طویل بر اینک در انگریزی بنویسم مع ترجمه آن -

Every hour, almost every minute

of the day brings the Emperor a duty  
and that duty is punctiliously  
performed."

یعنی هر ساعتی بلکه تقریباً هر دقیقه از روز آن شاهنشاه عالیقدر مصروف است  
یک شغل خاصی که هر یک را بر وقت خود صورت انجام میدهد چشم بر هم زدنی  
در آن اختلاف واقع نمیشود. این است حالت سلطان عظیم الشان ۸۰ ساله که  
امروز کلید تمام ملکت یورپ بلکه تمام عالم در قبضه اوست و نه فقط این یک خصلت  
نیست بلکه هر خصالی در وجود این مرد نیک و ممدوح است.

غرض اینست که تا مسلمانان محنت و مشقت نکند خوش نمیرنید  
و براحت نمی گذرانند و اسباب آسایش و ترقی شان فراهم نمی آید و این مختصر  
است فقط با موردینا بلکه امور اکثر نشان نیز وابسته است ب محنت و اگر محنت نکند  
از هر خلائی مثل دروغ گفتن بیجا و سوگند خوردن و گدائی و دزدی و سایر  
اعمال ذمیره از این تبیل باز میمانند و انسان محقول میشوند.

## خاتمه

بر صاحبان دانش و پیشواضاف و حییت و غیرت که بصیرت قلب  
و خلوص نیت آرزو مند ترقی و خوشی و آزادی و بهبودی و افزایش دولت و  
حرمت و عزت و دانش و هنر مندی اهل ملکت و هم ند بهمان خود استند  
امید قوی است که پوشیده و مخفی نخواهد ماند که این ادراک هم بهما هر چند خالی  
از نقص و عیب نیست و نخواهد بود و در نظر کسانی که فاقد عقل سلیم و انصاف قلبی اند

یحتمل که واقعا عیب و نقصی هم داشته باشد ولی قلمی نوشته و بنیتی تحریر یافته است  
 پاک و منزه از هر عیب و نقصی و هر غرض و مرضی و نویسنده آنرا هیچ اراده دیگری  
 در خاطر و هیچ خیال دیگری در مد نظر نبوده است جز ترقی و خوشی هم مذمبان خود  
 - این اوراق بزعم این خاکسار چنان نوشته شده است که تحمیل هیچ حکم محقق  
 تاکنون مانندش ننوشته و نخواهد نوشت در میان اهل اسلام و با وجود هر عیب  
 نقصی که در آن باشد بطور واقع یا دیگری در آن بیاید نه بطور واقع شکل نیست  
 که اگر بر آن عمل شود امید قوی است که ترقی کامل حاصل شود مسلمانان را چه  
 در امور دنیوی شان و چه در امور اخروی شان - و اگر چه در این ادویه مجرب  
 تلخی و ترشی و تیزی بنیابت ممزوج و مرکب است ولی امر ایقین است که از استحال  
 آنها هر گونه امراض و آلام و اسقام هم مذمبان من دفع و رفع گردد و شفا حاصل  
 کاملی یابند - و خوانندگان این کتاب بدانند که این کتاب را دوست نوشته  
 نه دشمن و بد دستی نوشته نه بدشمنی و در نوشتن آن مقصود او نه توپین مذمب  
 بوده نه تحقیر بزرگان نه تحقیر ملت و نه طرفداری قوم و ملت دیگر بلکه مقصود  
 این بوده است که هم مذمبان او از امراض خود آگهی یابند و بمعالجات آنها  
 بکشند و بدانند که معالجه امراض آنها بکدام ادویه و بچه نحو و طریق میشود و امر گنا  
 دارد که بشود - این جوش دخروش و این افغان و فریاد و تیزی و تلخی همه  
 از آنست که طوفان شده و عالم را آب فرا گرفته و پری نمانده است که دین  
 ملت ما خرق گردد مگر دل سنگین اهل ملت ما ابد آگهی ندارد - دل سنگین آگهی  
 ندارد که بچون دیکت روئین میزنم جوش " چراغ اسلام را روغن تمام شده  
 از نور و ضیاء افتاده و آفتاب اسلام بمغوب زوال رسیده و چند دقیقه پیش  
 نمانده است که فرو نشیند و فقط بموئی بند است بیم نیست که این موی هم بگسلد -

مگر بهل اسلام قافل نشسته اند دست شراب بخودی و بغيرتی اند - این کلمات  
 شیرین و عبارات شکرین بمذاق این ملت زهر نمیناید و مزه تریاک میدهد -  
 این نشتر مائی که خون فاسد را از عروق ایشان بیرون میکشد و مزاج ایشان  
 از بهر اران الام و اسقام سالم میماند و صحت و اصلاح می پذیرد نیز راست  
 بر جگر و شمشیر راست بر پهلوی ایشان و مکر ز شکایتها کرده اند از سخت نویسی  
 و تلخ گوئی بنده و دیگرانی که از قبیل بنده استند - اگر امروز هشتم صدی و دوم  
 صدی بودی بنده هم ند بهمان خود را بقسم دیگری ترغیب و تحریص میدادم  
 و بزبان ملائم تری نصیحت میکردم که ای عزیزان و برادران من بکوشید  
 تا جامه زنان نبوشید ولی امروز که آغاز چهاردهم صدی است و در میان  
 در پنجه اقامت دارند و بقول هندیان خوشدل متلج در دروازه دلهی نشسته  
 اند (کیسال گذشت و جنگ بصلح تبدیل شد) و در تمام جهان و از چهار سو  
 کفش بر سر مسلمانان فرود می آید ولی مسلمانان قانع و خوش اند و بیک لقمه  
 و یک جرعه شراب و صحبت یک زنی یا بچه امرودی مسرور اند بنده مینویسم  
 ای بیغیرتان بحیثیت قافل بکوشید شاید این جامه زنان را از تن بیرون  
 کنید و این بچک زنان را از سر خود دور سازید - ولیکن بعضی از دوستان  
 بهین آسوده خاطر دشا اند که یک لوطه سندی یا جام بنگی در کشته آنگاه  
 اخبار آصفی را در دست گرفته بخوانند که روسیان هرات و قندهار را گرفتند  
 و عنقریب داخل دلهی میشوند و اینها را جزا می کنند - مگر قافل اند که اگر روین  
 بیایند و اگر فرنگیسان و اگر جرمنی ها و اگر امریکائیها اینها باید کفش بخورند  
 تا بهنگامیکه قانع اند که شاعر اند یا فاشی اند یا میرغشی اند در فلان کچه بی صاحب  
 و ندیم امیر لوسیده اند یا مطرب رقاص یا قصه خوان فلان امیر زاده اند -

این کلمات و این عبارات و این ادراک و این نوشتجات بر اگر در با  
 مردم بغیرت نوشته ننمیشود بلکه برای چهارم در با غیرت نوشته میشود که اقل اگر نتواند  
 علاجی کرد بر سر و سیننه زند و بر نکبت و مذلت هم ملتان و هم مذهبان خود بنا کند  
 با غم داند و حسرت و افسوس ما شریک گردند - اگر هم مذهبان مایه اند که با چه  
 خلوص نیت و صفای قلب غمخوارگی و گرمی غیرت و حیثیتی این ادراک را نوشته ایم  
 و در چه اوقاتی از شب و روز تحریر نموده ایم هر آئینه باید (دعا امید داریم) که همه  
 شاکر و ممنون ما باشند و این ادراک را در ایضه نجات و فلاح و خوشی و ترقی دنیا  
 و آخرت خود شمارند و در صد آن بر آیند که بمساجد امرض خود بکشند و چاره و  
 اصلاح تباهی خود را بیندیشند -

هر چند که ابتدا و بهیچوجه امید نیست که گاهی مسلمانان ترقی کنند در  
 عالم یعنی زنده شدن مرده امکان دارد و حمل و نقل کوه همالیه امکان دارد و  
 خشک گردن محیط امکان دارد ولی ترقی مسلمانان امکان ندارد و امید نیست  
 که در ایران ما حکومت نیک شود و در هند مردم معتدب گردند با وجود این هنوز  
 سر موئی ما را امید هست که مسلمانان ایران زود ترقی کنند از مسلمانان هند -  
 سبب آن هست که وضع هند وضعی هست که گاهی که مسلمانان در آن ترقی نمی کنند  
 اگر یک میلین پنجم بر آیند در آن ولیکن احتمال کمی میرود که اگر یک پنجم در ایران پیدا  
 شود در راه راجنوبی بمردم آن ملک بیاموزد همه براه راست در آیند و امکان دارد  
 که در یکسال (من نمیگویم در صد سال یا پنجاه سال ده سال) ایران کمتر از دول  
 یورپ نشود - یک رهنمای درست کامل لازم دارد و مردم باید بدانند و معلوم کنند که  
 بهتری و بهبودی و ترقی آنها در دنیا و آخرت چیست و الله اعلم - خدا یا بار الهاتر ابرقربان  
 درگاه حدیث محمد صلیت و گوئید هم که بذریعہ این و حیثیتی عاجز بخش الام و مقام اهل اسلام و ملت را

# ضمیمه

این ضمیمه مثل است بر بعضی از آریه‌گسائی که مادر مختلف اوقات  
بعضی از اخبار و روزنامه‌جات فرستاده ایم که هر یک از آنها متناسبی دارد  
بیکدیگر یا بعضی از ابواب این کتاب و نیز آنچه تا کنون که ما جمع کرده ایم در این و از هر سو  
و خاص بحدک خودمان و لهذا متناسب می‌دانیم که در این کتاب هم نقل یا ترجمه کنیم  
بر خوانندگان معلوم شود که همواره خیالات ما اینسان بوده یا آنکه خیالات ناچگونه است

(۱)

۱۹ ماه رمضان ۱۲۹۹ سکنه رآباد

مدیر شفق را سلام  
صاحب‌الکری ابا بی‌ناشد بنده را ایراد بکنید  
است بر شفق و تمام روزنامه‌جات و اخبار یک در هندی و ایران چاپ میشود  
جناب میدانید که یکی از اسباب عظیمه اتمه ترقی و تربیت خلق یورپ چه در امور  
دین و چه در امور دنیا اخبار است - در هندی و ایران اخبار نیز چون سایر چیزها  
باز آنچه طفلان است اگر چه خلق هندی و ایران پیش از این هم نمیخواهند مطالبینند  
و در کار ندارند - اخبار باید همه چیز در بر داشته باشد و همه چیزهای مفیده -  
ولی در اخبار جناب سایر روزنامه‌جات هندی و ایرانی بجا چیزی نیست که ترقی  
قوم و خلق را عموماً مفید باشد - مثلاً در اخبار بمبئی گزت ۱۲ جولائی شرح حال  
سوانح عمر شخص عظیم الشانی را نوشته است که تازه از جهان رفته اگر مردم هندی و ایران  
طالب اخبار باشند اینگونه اخبار را باید درج روزنامه‌جات نمودن - اینک بند

اشاره میکنم بچند فقره از آن شرح حال که بموجب ذیل هست

«خبر مرگ جنرال اسکلاف یکی از جنرالهای روسی مانند شهاب ثاقب در رسیدن عالمی را متزلزل ساخت - چند ماهی نگذشته است که در عین شباب و کمال صحت و تندرستی و با استقامت قوای روحانی جسمانی این جنرال مورد اندیشه و مایه توهم عموم مملکت یورپ گشته بود -  
لیفتنت گرین که ابتداء لشکر امریکا بود و در جنگ روسی و ترکی شامل لشکر بود به دو در تعریف این جنرال مینویسد که از بسیت حال دیگر زنده بماند در هر جنگی که بشود منسوب بطلاب شرقیه این جنرال سپه سالار خواهد بود و همچنین خواهد گشت چنانچه جنگی عظیم الشانی را که در این صد سال حال آمدند یعنی نپلیان و دینکانت و گرت و مالنگی - ولیکن این جنرال را دیگر خصمال بود که بایستی بر این اثنی هفتاد و سه سبقت گیرد - این مرد سپاهی سببی بود - سید است که چه چیز میخواهد در کار دارد و آماده بود که خود را در هر بلا و حادثه در افق تاحاصل آورد آنچه را که میخواهد همه روزه ظاهر تر میساخت که توانائی و جوهر فائیش میکرد و قدرت خواهد بخشید که بچنگ آورد آن گوهر مرادی را که در کان خیال پرورش مینماید»

با بجمله این مردی که محلی از اداء صافش ذکر است که ده ورق میشود  
در سال ۱۸۴۳ عیسوی بزاد و در این سال که از جهان بشد ۳۹ سال از عمرش گذرشته بود که از عمر بنده و بسیاری از اهل ایشا و آفریقا و کباب و ایران کسانیکه تعریف این مرد را نوشته اند همه نگرینند هر چند که او یکی از اهل روم است و تعریفی که دشمن کند تعریف واقعی است - مینویسد که این جنرال محبوب القوا بود نزد تمام لشکری که در تحت حکومت او بودند و آن هم نه محض بجهت رشادت و جلا دتش بلکه بجهت خصمال نیک دیگری که او را عزیز ساختند در نزد هر کسی

اورا می شناخت و با او آشنایی داشت - فرزند نیک و خلفی بود و همواره بکمال  
عزت و حرمت مادر خود را یاد میکرد که تمام صداقت و راستبازی خود را از آن  
زن داشت که همواره اولاد خود را با اینسان نصیحت میکرد -

« نوح چنان من اگر شما صادق القول و راستبار نباشید شکی نیست که  
حقیر و ذلیل خواهید بود - ولیکن اگر شما اراده دارید صادق القول و راستبار  
باشید عزتم خود را بجزم کنید که مانند مردان سلطنتی عمل کنید در امور جزئی همانسان  
که در امور کلی - در اجبار دیگری موسوم به (تروت) در شرح حال اسکلاف  
نوشته مشارالیه مردی بود دیندار و دینداری او حقیقی بود نه مجازی - در امور  
پایلیتکینه گاهگاهی اتفاق می افتاد که مشارالیه دروغ بر زبان جاری کند ولیکن  
مانند استخوان در گلویش گیر میکرد - وقتی از اوقات شخصی از تدبیر و طرح جنگی  
جنگی سؤال کرد که مخاطرات عظیمه مربوط بود بان مطلب مشارالیه خلاف واقع  
بیان نمود زیرا که نمی توانست ظاهر سازد حقیقت آن امر مخفی را - و لے  
این فعل گویا در دماغش در دلش و چون آن مرد در کالسکه خود نشست که ردان  
شود پیش آمده گفت « تو بیگانه ای که شخصی باشی با اعتبار و شریف اگر ترا شکست  
بودی در اهمیت بعضی از مطالبی که از من سؤال کردی هر آینه دست خود را  
قطع می کردی و آن مسائل را در میان نمی آوردی زیرا که هر چه من جواب گفتم  
خلاف و کذب بود و من نمی توانم بر خود هموار کردن که دروغ گفته باشم  
و البته تو صدق این قول را خود قیاس میکنی و با جمله من از خود را بتو ظاهر  
میسازم و بگردانگی و مروت تو و امید دارم و امیدوار هستم که چنان نشود که  
تو مرا از این کرده پشیمان سازی »

صاحب من شرح حال جنرال اسکلاف را کسانیکه در روز پنج

متعدده خود نوشته اند همه بجهت سر مشق دیگران و اهل ملک خود نوشته اند و بنده  
راشکی نیست که لکن خلق را در ممالک یورپ این حکایت سر مشق میشود ولی  
یقین دارم که یکی از اهل هند و ایران را تغییریری در مزاج راه نیابد باین گونه  
حکایات - اینگونه صفات و خصایل خلق یورپ را ترقی داد و عکس آن خلق ایشیا  
را تباہ ساخت - شاه و گدا و امیر و فقیر در میان ما مردم کرد و در مادی و غمی یونان  
و ابد ایشیا نمیشوند و از نتایج بد آشنائی اندیشند - راقم (م - د)

## ب

سکن در آباد ۲۰ شوال ۱۲۹۹

مدیر شفق را سلام صاجا در این ایام همچنانکه در هر ایامی که  
جنگ واقع میشود در میان طوایف عالم هر شخصی بهر درجه و مقام و بهر اندازه  
مایه دانشی که باشد پولیتیک دان میشود و در هر کوی و برزنی سخن از پولیتیک  
میرود - ماکه دعوی هیچ بنی نسیم و ابد کاری بکار عالم و اهل عالم و فتح و شکست  
هیچکس هیچ قومی ندارد کم زیرا که ابد النفع و نقصانی برای ما ندارد و معذالک ما نیز  
چیزی فصولی نمی نسیم که بغیر ضایع و محققانه و با دلیل بر می نگاریم -

آنچه بنهیدیاک اندیدانند که (۱) خواه انگریزان شکست بخورند و خواه  
فتح کنند و خواه زرب بسیاری خرج و مرد و بشماری تلف شود از آنها احتمال گاهی امر گنا  
نداشته باشد که این قوم از هندوستان بیرون شوند (۲) طوایف یا قباثل  
که داخل دول قوی نمیشند و صاحب دولت و حکومت قوی نمیشند اگر همه متفق شوند  
بهیچ وجه مقابلی نمیتوانند کرد با انگریزان و مراد ما از اینها افغانان یا مصریان و  
امثال اینهاست - (۳) در صورتی که انگریزان شکست خوردند از یکی از دول

یورپ (یعنی روسی) معلوم نیست هنوز که آیا بکلی هند را ماکند یا نه بلکه یقین است که این امر وجود نخواهد یافت - (۴) در صورتیکه انگریزان اندک به زمین شوند امکان ندارد دو امید آن نیست که دیگر باره تاقیامت فرمانروائی هند با یکی از باشندگان خودش باشد یا مسلمان یا هندو و البته یکی از طوایف دیگر یورپ خواهند آمد در این محک فرضاً روسی - روسی چه بهتری دارند از انگریزان و شکی نیست که آن قوم ظالم تر اند از این قوم و با جمله مردم هند تاقیامت به همین مذلت گرفتار و باقی خواهند بود - (۵) مانند صفات سؤال میکنیم از مردم هند که کدام یک از طبقات مسلمانان یا هندو دیکه در هند پادشاهی نمودند بهتر از قوم انگلیش بودند سو آنکه مسلمان یا هندو بودند دیگر همیشه اعمال و افعال آنها ظلم و ستم بود از حکومت یا پادشاه مذہب دین نخواستند بلکه معدلت انصاف نخواستند - اگر تاریخ مسلمانان هند را کسی بخواند بر او معلوم می شود صدق قول ما - اگر چه پادشاهان مسلمان در ظلم و ستم و ستم و غیر مسلم گویا نکرده اند اگر هم کرده اند مورخین و کسانی که شرح حال و تاریخ آنها را نوشته اند مفتخرانه یک به هزار نوشته اند اعمال خلاف آنها را - انگریزان چنین نکرده اند نخواهند کرد و سایر طوایف نصارا هم چنین نمی کنند ولی فرق بسیار هست در میان نصارا هم - در همین سال روسیان چندان آزار و اذیت از یهودان ملک خود کرده اند که لکن از آن بیچارگان بملکت امریکا و دیگر جاهات رفتند - بهر حال خواه مردم هند از انگریزان شاکتی باشند خواه شاکر تاقیامت گرفتار آنها خواهند بود و بهترین است که شاکر باشند و دفا دار و حق شناس -

آنچه ایران اند بدانند که فتح و نصرت هیچ قوم دیگری مفید بحال آنها نیست و غالب مغلوب شدن روسیان و انگریزان ابد ابرای ملک و

آزادی و آسایش و بهبودی و ترقی آنها فائده ندارد زیرا که هنوز ما مرد ضعیف  
و کم قوت و ذلیل هستیم بدست هر قومی خواه روسی باشد خواه انگلیش خواه فرانسوی  
خواه جرمن و خواه دیگر کسی - دیگر آنکه هر یک ازین دول خارجه را دوستی و محبتی  
با دولت ما عین دشمنی است و امروز دوستی روسی و ایرانی دوستی لقلق و درو باه  
است و فائده که برای ما در این دوستی این است که دولت ما تابع و منقاد  
و مطیع آن دولت ساخته و اهل ملک ما ذلیل رعیت روسی اند - کمال شیرینی  
و بغیرتی است که اهل ملک ما دولتی را از طوایف یورپ قوی شمارند و دیگری را  
ضعیف و ابد از ضعف و ذلت و بکشت خود فراموش کنند و بی خیال و قانع علیا  
نشینند -

باجمله ما باین گفتگو مشغولیم و عربی پاشا شکست فاحشی خورد و فرآ  
کرد و تمام خمیه و خرگاه و لشکر گاهش و پنج توپ و هفتاد و پنج گنبد ریلوی پرآ  
اسباب و لوازم جنگ بدست انگریزان در افتاد - قاعته و ایاد و اولابصار  
راقم (م - د)

(ت)

سکندرآباد ۵ ذیقعد ۱۲۹۹

مدیر شفق و اسلام صاحب دار ماه اپریل سنه ۱۳۰۰  
مسلمانان هند بنام سید اسرئیل کوچری داده است در لندن در باب تربیت و  
تعلیم زنان مسلمانان هند - هر چند روی هم رفته کچر سید مذکور بدنیست ولی  
ما را ابدی پسندیده نمی نماید - یکی از فقرات کچر مشار الیه این است که باید زبان  
انگریزی هم آموخت بزبان مسلمانان - شخص دیگری سید محمد حبیب الله نامی نیز

در آن مجلس حاضر بوده و چنین رای خود را ظاهر کرده که کسانی که در میان مسلمانان  
 اقتداری دارند آنها را باید تاکید نمود که سعی نمایند و سخت گیری را در امر پرده نشینی  
 کم کنند در میان زنان مسلمانان و بهر حال است که اول باید از راه ترقی آنها  
 برداشت رسم پرده نشینی است - این هر دو رساله بکلی برخلاف رساله ماست و بواسطه  
 همین دو تدبیر یک زن مسلمان با عصمت و عفت نخواهد ماند در هند زیرا که  
 روزگاران باید تا مردم هند بطور کمال ادب آموزند و تربیت شوند و مذهب  
 گردند که بدر از نیک فرق گذارند - در این صورت هنگامی که مردان را بکلی  
 تمذیب نیست و زنان نیک و بد را تمیز نمی آرند هر دو موقوفی رسم پرده نشینی  
 و آموختن زبان انگلیزی کمال نقصان را دارد بر آن زنان مسلمانان -

رساله بنده در تعلیم و تربیت زنان مسلمانان این است که چون زنان  
 مسلمانان تاکنون در اجتماعات شامل نبوده نیستند و در هیچ یک از امور دیگر  
 هم مداخلت نداشته و ندارند فقط شغل ایشان منحصر است اول بدینستن تکالیف  
 مذمبگیه خود و ثانیاً با امور خانداری خود لکنذا علم و تربیت ایشان باید منحصر باشد  
 با آموختن و خواندن قرآن و بعضی از کتب مذمبگیه و تکالیف شرعیه و پس از آن  
 یکی یاد و کتاب اخلاق خوب یا تاریخ مختصری - کتب قصص و افسانه را ابدان باید  
 با آنها بیاموزند - چون در بسیاری از مواضع نوشتن هم لازم میشود آنها را  
 نوشتن نیز باید بیاموزند - دانش اندکی حساب هم از ضروریات است زنان آن  
 در این زمان بهیچ وجه لازم نیست که زنان مسلمانان لغت انگلیزی بیاموزند -  
 هنرهای یدی همیشه در هند بسیار بوده و هنوز هم هست اگر آنها را از زنان مسلمانان  
 بیاموزند و پیروی کنند کافی است آنها را ابداً ضرورتی ندارد که هنرهای قوم و  
 دیگر را بیاموزند -

طریقہ تعلیم و تربیت زنان مسلمانان بزرگدای بنده نسبت آنچنانکه در میان  
 مردم یورپ کثرت نمائیم یعنی زنان بزرگان هم بسیار کارهای را می کنند و بجهت بسیار پائینتند  
 زنان بزرگان نیز چنین کنند. بیخود چه من لوجو و چه از زمان سلطین و وزیر و افسر اما چه در  
 ایران چه در هند افر قبحی نیست که در جمعی جمع شوند و بجهت از بجهت تربیت دختران بلکه  
 بسیار اینگونه کارها تعریف و تحسین دارد. اگر زنان شریفه بجهت از خاندان علمای و صلحی که صاحب  
 علم باشند با اینها مع شوند از همه بهتر است. پس بعضی از زنان نیو کردار پاک امین با علم را  
 از خاندان علمایا غیر علمای مقرر سازند بجهت تعلیم و تربیت دختران. هر جانی را که بدست  
 قرار دهند باید زنان بزرگان که اجزای آن بجز آنند هفته یکبار یا ماهی یکبار آن مدرسه  
 رفته ملاحظه مدرسه احوال دختران ترقی و تنزل آنهارا بکنند. در صورتیکه زنان را عقل  
 بکفایت نباشد شوهرانشان ایشانرا از مهمائی کنند و ضابطه مقرر سازند که زنان  
 ایشان بموجب آن ضابطه عمل نمایند.

طریقہ امتحان دختران نسبت که پرده کشیده جمعی از بزرگان نشینند و  
 از پس پرده دختر را امتحان گیرند اگر بسیار بزرگت جوان باشند و اگر خرد باشند  
 یعنی تا نه سالگی و ده سالگی هم بزرگدای بنده میتوانند در حضور بزرگان آمده امتحان  
 دهند. بجهت تشویق و تحریک عایزه بخشیدن بدختران نیز بسیار مفید و لازم است.  
 مگر شرط آنست که کسانی که طالب اند خلق یا اهلی مذہب خود را ترقی نماید خواه مردانرا  
 خواه زنانرا باید خود مردان خدا و شرفا و نجبا و با غیرت و دیندوست و پرهیزگار  
 و از اعمال خلافین و تهذیب برادرکنار باشند و استقام راقم (م-د)

(ث)

مدیر شفق را سلام صاحب من هر دم از این باغ غبری  
 میرسد تازه تر از تازه تری میرسد - در این هفتۀ اخبار بجهت افزائی بمبارسید که  
 اگر واقفانته باشد ماید بجاک فقیوم و شکر خدا را بجا آریم که اکنون ملکات بهشت برین شده  
 و عدل انصاف سرسهر ایران را فرا گرفته و مسافرت پادشاه با بملکات یورپ نتیجه نیکی  
 بخشیده - ایلی در صفهان هست که معروف است به ایل مختیاری و این قبیله را ائسی هست  
 حسینقلیخان نام که پسری دهمت است جوانی بمیت پنجساله بمه گونه کمالات و خیر است  
 شاهزاده جلال الدین میرزا که حاکم صفهان است در طلب که ده است از آن خان پسر جوان  
 او را گرفته بقتل رسانیده و اکنون فتنه عظیمی در صفهان پاشده - و جب دیگر می هست که  
 آن ایل صفهان را تا قتل و شاهزاده را کشتند و پادشاه کجگاه ماحکم فرموده است که صفهان  
 را توپ بمبند و قتل عام کنند - سبحان الله و عهد بیچ پادشاهی از خلف و خلف هم  
 انصاف و سعادت چندان در ایران جاری نبوده است که امروز جاری است و در  
 هیچ کتاب تاریخی ذکر نیست از عهد و سعادت به از این عهد و این سعادت و ما شکر  
 میکنیم که آسایش آزادی مردم ایران را بچشم خود دیدیم -

چکتم که فرصت چندانی ندارم که دفتر خود را باز کنم بلکه تیغ خامه را  
 بر انم و سرسهر ایران را بش در زخم - بخدا از ظلم شکایت نیست بلکه از مظلوم شکایت است  
 و از ستمگر نباید گله کرد بلکه از ستم دیده باید گله کرد - بگوش خود شنیدم در همین حیدرآباد  
 که یکی از ایرانیان می گفت پادشاه ایران ظلمت است مالک است بر جان مال و عیال  
 رعیت خود و هر چه بخواهد بکند فخر مطلق است - افسوس افسوس کسانیکه چشم دارند  
 و نیک را نمی بینند و گوش دارند و نیک را نمی شنوند -

(معلوم باد که چون بعد از آن ما تحقیق کردیم ظاهر گشت که مقبول خود  
 حسینقلیخان بوده و قاتل ظل السلطان و کیفیت آنرا ماکماکان معلوم کردیم و خود فرزند

جس ستند - و باید دست که این همان آتیکل است و بسیار هم طول است که متد عبا  
 نامی ترک کاغذ روزنامه آنرا بایران یا صفهان فرستاد و این همان شخص است که  
 میگفت پادشاه ظل شدست و مالک جان مال سعیت خود - شرح احوال اردور  
 جای دیگر مفصلاً ذکر خواهد شد -

## (ج)

سکن در آباد ۱۰ رجب ۱۳۰۰ -

مدیر صاحب هزار داستان را سلام صاحب مدتی در این مضمون  
 شرحی ملاحظه شد در هزار داستان در خصوص بیوی حیدر آباد و محفل دهرتن آن  
 ادگورنات - مانیزاراده دشته و درایم که چیزی در خصوص بنویسیم و لیکن بی چند  
 اخطاب نمیدیم - همین قدر میگویم بدانیم که آیا این بیوی را حکومت حیدر آباد بخوشی و  
 اختیار میجوید جاری سازد و یا بزور و جبر و اگر باختیار است چرا باید حکومت ملاحظه فایده  
 و آسایش بی سود در میان خود و ملک و خلق خود درانگند - اگر بزور است بچه صورت و بچه  
 قانون حکومت انگلیش حکومت حیدر آباد را مجبور شدم است که چنین کاری را بکنند و  
 حال آنکه بکلی نقص است برای این حکومت و ظلم است در حق رعیت آن دلی افسوس که  
 خلق این ملک چنین خود را ذلیل می کنند و بدست خود خود در ایاه در می اندازند -  
 خلق حیدر آباد تاکنون ندانسته اند که آزاداند و معنی آزادی را نمیدانند - من بش  
 مردم حیدر آباد را اگر چه میازم که این کار بالفعل در این فرمان بر آستنا و ملک آنها  
 بکلی و کسر نقصان است و همه باید مجتمع شده آرا خود را اظهار سازند - حضرت  
 ولیعهد قیصر را بر باد میدهند بر آوستالی - میخواند ملک نظام را تباها سازد  
 برای آن فایده که او را در مد نظر است که حاصل کند - ما بسیار افسوس میخوریم که

دکتر او گورنات را معطل داشته اند و حال آنکه وجود او و سیرت او بسیار بسیار مفید بود. علی العجله زیاده از این نمی نویسم و والسلام راقم یکی از خیر جوانان کن

(ح)

سکندر آباد ۲۰ رجب ۱۳۰۰ -

مدیر هزار داستان اسلام - صاحب من فهوس استند دکتر او گورنات  
آخر تیشه بر پای خود زد و از حیدرآباد بر شد - حقیقت دکتراوند کور بسیار خلاف  
کرد که باشدند این ملک نبود و چاکر این رستیا هم بود خود را مع ساخت باباشندگان  
این ملک - رست است که در این ایام در تمام کمالک تربیت یافته عالم خلق آزد  
استند که در کاری از کارهای حکومت و در هر امری از امور ریاست آرا خود را  
ظاهر سازند معذالک مرد خود رسد باید بدانند که مانند حیدرآباد ریاستی هنوز  
خلقش تربیت نشده اند و از اینگونه کارها انگهی ندارند و هنوز از اصول آزد  
اگر نیستند - جای شکر باقیست که دکتر او گورنات در ایران نبود که او را  
طنباب اندازند یا شکم پاره کنند -

ولیکن در این زمان هر خصیکه رئیس ملکی است باید بدانند که هر چه  
میکند عاقبت مورد گفتگو میشود و خلق ملک خود را و اگر مردمان خارجه بیگانه  
خاموش مانند شکی نیست که باشندگان ملک خودشان خواه آزادی باشد و  
خواه بعبودیت دومی از اوقات بد خواهند گفت - بعضی از اعمال هست که  
بدگوئی آنها بر سر زبانها میماند تا ساکتا در از ملکه تا قیامت - با خوبی میدنم  
که هنگامیکه سراج الملک صوبه برار را حکومت انگلیش آگذارد خلق حیدرآباد  
چیزی نگفتند و در کتابها نوشتند و تاریخها رقم کردند و ما این زمان هم بدسیگویند

از سراج الملک هم چند که عکس و بزرگ حکومت انگلیس صورت برار را می گرفت از نظام کجاست  
تخواه سپاه کانتیجنت - ولیکن در اینوقت گمان نکنیم که حکومت انگلیس مجبور سازد ریاست  
نظام را که ریلوی جاری کند -

هر چه با استفسار کردیم از مردم حیدرآباد که این چند ریلوی را چگونه  
میخواهند جاری سازند با اختیار یا بزرگ و اجناس کوچکس خوبی ما را آگاهی بخشید ولیکن ما  
همه در می شنویم که عموفا و آشتوی است در حیدرآباد و مردم را اعتقاد این است که  
حکومت انگلیس این کار را بزرگ می خواهد جارو کند و این بار را بجز سنجو پد بر کمر این است  
نند - ما بدان گمان نمیکنیم که حکومت انگلیس کسی بیا یاستی را مجبور کند مگر در کارهای  
که نقصانی باشد خلق را در آن کار - و اینکه خلق دکن متوجه هستند که حکومت انگلیس رفته  
رفته زحمت در ملک آنها میکند بکلی برخلاف در غلط استند چیزی که امتسک قوی در دست  
دارد - چنانچه در سنی گزنت ۱۲ ماه می حال ۱۸۹۳ فقره بنظر آمد که مستر ری د نامی یکی از  
اجزای مجلس سنجمنت انگلیس در مجلس گفته بوده است که عرض شد باید بخدمت ملکه معطر نوشته  
درخواست شود که معظم ایما فرمائی صادر کند ب حکومت هند که سپاه کانتیجنت را متفرق  
سازد و صورت برار را بجدید آباد مستر د کند -

شکی نیست که ریلوی بسیار مفید است در این ملک و هر ملکی بود درین باب  
دهر ریاستی زیرا که ملک را آباد میکند و تجارت را افزایش میدهد و آند دهنه را بسیار بکس  
و بلاد و هم صا سهیل می سازد - ولیکن کار با را باید بتامل و درنگ نمود - قوم و حکومت  
انگلیس در هر کاری که هزار روپیه در آن خرج شود کونسل مشورت میکند در مجلس عظیم  
و این اکنون کار است که پامی چند که در زر در میانست پس بی تامل قدم در آن نهادن  
و بی فکر و غور در آن تن در دادن کار خردمندان نیست - بنظر ما چنین میرسد که این کار  
را معطل دارند تا چند ماه دیگر که حضور بر تخت خود می نشینند و عثمان ریاست را بقیضت

میگیرد - در آنوقت جمعی از امر و بزرگان حیدرآباد درادرجلسی طلب کرده آراء آنها را نیز  
در این باب بخوانند تا اگر در آنوقت بروفق درخواهند نشود یک شخص احدی یاد و متوجه شخص نام  
و مورد ملامت و نقلگوی خاص نام نشوند -

از زمانیکه در این چند ریلوی در میان آمده است تاکنون ما با  
چیزهای مختلف از مردم شنیده ایم و چنان در خاطر مردم حیدرآباد جا گرفته و ریشه دویده  
که یقین دارند حکومت انگلیش میخواهد رفته رفته ملک آنها را مالک شود و بعد الحاق در میان  
و همه است و میخواهد حسن خدمت نماید - در این صورت ما مصحت نمیدانیم که در اینوقت  
حکومت انگلیش در این امر دخالت کند زیرا که بالفعل مردمان بنگاله و هندوستان تماماً  
اندکی متحرک و در جوش خروشانند اول سبب جریان ایلیت ریل و دیگر برای همس کردن  
مدیر اخبار بنگالی و اکنون مردم حیدرآباد هم بر جریان این ریلوی بحرکت و جوش  
خواهند آمد و بیم خطر است - والسلام راقم (م - د)  
(این دو او تیکل را در هزاره استان چاپ نکرده اند یا با امیدتان یا از بیم جان)

## (خ)

سکندرآباد ۹ شعبان ۱۳۰۰ - مدیر شفق را سلام صاحب  
در پیشی گزنت و ما مجال با اخطه شد که میرزا هدایت نامی نایب قونسل دولت علییه ایران  
و دو خواهی نموده است در محکمه قضای حکومت انگلیش بر قونسل مذکور میرزا سلیمان خان  
او را بدزدی شتم ساخته و پلیس خان معظوله را بدیوان قضا طلب نموده برود جواب -  
اینگونه چیزها و بدنامی ما موجب انوسن اندوه اصی از اهل ملک مانیشود و من یقین دارم  
که بسیاری از آنها ناخوش و آزرده خاطر میشوند اگر بنده چیزی در این باب بنویسم و در خفا  
درج کنم - ولی من بنویسم که مردم ملک و حکومت آنها بدانند که ذلت و حقارت آنها با چه

است و تا بچه اندازه آنها نمیتوانند افتی رکنند بزور دستمای دولت خود - این فقره در  
 البته در تمام ملک هند و ملک انگلند بلکه در تمام یورپ اکنون انتشار می یابد خواه صدق باشد  
 و خواه کذب و بهر حال موجب شکست ما و دولت ایران خواهد بود و کسانی بیشتر افسوس میخورند  
 و بسر میزنند که اندکی از امور جهان گمی دارند - اگر ما معاهدات دولت انگلیس با دولت خود  
 ملاحظه کنیم و حالت و زور دستمای قوتسکهای آن دولت در ایران و حقارت و خفت قوتسکهای  
 دولت ایران را در برشبی بیان کنیم آنوقت معلوم میشود افتراق میان این دو چیست و آنوقت  
 دل صاحبان غیرت بگوش می آید که قوتسکها که دولت ایران باین حقارت و بیحرمتی باشند -  
 بالیوز انگلیس را در بو شهر همان زور دستمای است که زیدنت حیدرآباد است و لیکن  
 بالیوز ما در برشبی ابداعت و حرمتی ندارد - بچاره مکان نشین اسباب یلزم و موجب  
 باندازه ندارد و موجب دگامی بردقت و بقاعده و باندازه با و نمیرسد - همیشه مقروض  
 است و بحرمت - احد از مردم ایران را از حرمت و عزتی بر او نیست و اعتنائی با او نمیکنند و  
 حسابی از او نمیرند - ابد او را آن اقتدار و عرض نیست که در امور رعیت ملک خود بتواند  
 مداخلتی نمودن لغو باشد اگر مداخلت هم کند آنوقت هم یک آفتی است مردم ایران -  
 آنوقت میخواید بهمان گونه رفتار کنند با آنها که در ایران میکردند میتوانست کرد - بهر حال  
 نسبت حالت ملک ما و دولت ما خدا علما جی کند این امراض - راقم (م-د)

(د)

سکنه رآباد ۱۰ رمضان ۱۳۰۰ - مدیترقی اسلام صاحب  
 شفیع تاریخ ۶ ماهیال (رمضان) شرحی در تعلیم و تربیت زمان درج بود و نیز در  
 صفات و خصایع عادات آنها - "خوشتر آن باشد که از دلبران گفته آید در  
 دیگران" - اینگونه مطالب امن باید بنویسم که تاصل و تدقیق در آنها پیش دیگران است

صاحب غریز من قاعده کلی در تمام روز زمین بود در میان هر قوم و ملتی این است که آنچه بزرگان و علما میکنند و میگویند عوام الناس و جلا پیروی آنها را اینها نمایند - علما و بزرگان ما چنین دهنده میدهند و معتقد اند که زنان ناقص عقل اند و از پهلوی چپ زائیده شده اند و لهذا همواره کج روانه و ابداً قابل تربیت و علم نیستند - دیگر آنکه شاید بعضی احادیث و اخبار هم دیده اند و دارند و در دست خود و بر تقویت کلام خود که مایه تحقیر قلم و فتوی الساجد بر ما برود اگر آنها را رد کنیم - پس از اینها و از همه بالاتر این است که عالم و جاهل میکنند آنچه را که خود میدهند خلاف است شرعاً و عرفاً و تهذیباً و همه در حضور زن و فرزند خود با وجود این هنوز بتوهمات جاهلانه گرفتار و مقید هستند - مثلاً از جمله چیزهایی که بعضی بلکه بسیاری از بزرگان ما خلاف شرع پیغمبر خود میدهند خواندن و امضای زبان دیگر مثل است و میگویند هر که لغت دیگران را بیاموزد در وقت مردن کلمه لا اله الا الله بزرگبارش جاری نمیشود - بعضی دیگر از بزرگان ما نیز هستند که در دیگران فاضل کامل شده اند ولی هر دو این فریق از جاده حقیقی خارج اند اولین را اعتقاد بیغنی است و دومین را اعمال خلاف - آنها اینها را بد میگویند و اینها آنها را ولی ما هر دو را بد میگوئیم - عوام الناس در وسط این دو صنف افتاده گاهی بجدت که کشیده میشوند گاهی بجدت این دو افتراق این هر دو بعد از شرفین است -

این آری که بسیار طولی است ولی ما در این کتاب مختصری را از آن بنویسیم - زنان ابداً عقل استعدا کم از مردان نیستند و این کم و زیادت تجربه بهم رسیده - مثلاً در میان طوائف قبایل و عشایر نشین مانند تاتاریان و ترکان و ایلات ایران بعضی از صحرا نشینان هند هم زنانی هستند که چون مردان سواری میکنند و رهنرزی مینمایند و شمشیر میزنند و جنگ میکنند و بسیار است که در بسیار از امور خانگی و زندگی زنان محنت میکنند و مردان آنها تا خوابیدند - در میان مردم یورپی امریکایی یعنی نصار اشتربند و

دیده میشود که زنان سواری میکنند و کالسکه سیرانند و هنرهای دیگر بسیاری هم دارند  
 و کانداری میکنند و دکتری و معلمی و تصنیف و تالیف کتب متعدده در مختلف علوم  
 میکنند حتی آنکه در علم ریاست و سیاست و پولیتیک هم کمال استعداد و قابلیت  
 دارند و شکلی نیست که اگر صد کس از آنها مجلس شورای ملی را میتوانند نگاهداری  
 کردن - مختصر این است که زنان هم از خواه مسلمان باشند و خواه غیر مسلمان ادب  
 ما همچنانکه در میان سایر ملل عالم قابل آموختن علم و تحصیل کمال و هنر و تربیت و  
 تهذیب هستند و ممکن است آموختن و تربیت آنها در صورتیکه اول مردان ما خود  
 متخلق با اخلاق حسنه و متصف بصفات نیک و شایسته بشوند از گاه سعی کنند در تربیت  
 زنان و دختران و اولاد خود - اگر چنین شود تربیت زنان امرکان دار در دنیا  
 مسلمانان و الاقدا - و اسلام راقم (م - د)

(ذ)

۱۵ محرم ۱۳۰۱ - مدیر شفق را اسلام صاحب دار پال گرت  
 نوشته است که در لشکر پریشیا این پادشاهان عظیم الشان نازری کرنل یعنی سرسپ  
 اند برای نام و عزت -  
 امپراطور روس - امپراطور آستریا - پادشاه رنلیا -  
 پادشاه بلجیم - پادشاه مالند - پادشاه ایتالی و پادشاه اسپین - سبب این پادشاهان  
 مذکوره که همه کس را در اندین شاهزادگان ذیل هم همین منصب عزت را دارند -  
 ارج دیوک آستریا - شاهزاده ایتالی - پادشاه ماضی مغزول اسپین - شاهزاده  
 هسی - شاهزاده بلگریا - شاهزاده انگلیش (یعنی شاه اسپین بلکه موجوده)  
 این اندیشه بخاطر من گذشت که چنانچه یکی از شاهزادگان ایران دیگری از شاهزادگان

هندوستان هم چنین منصب عالیشان را داشته باشند - بلی این مردم را نشان  
مرتبه عالی تر از آن است که ما نرزی کرناال باشند در لشکری و اینگونه چیزها و کارها  
را کسرشان در مرتبه خود میدانند -

دیوک آف کنات باید امروز واردمبشی شده باشد - پادشاه  
که آمدنی ممالک محروسه مادرش دو صد کردست یعنی هشتصد کرد در ایران باید  
که چگونه وارد ملک هند میشود و چگونه در تحت حکومت و اطاعت چاکران با در خود  
است - مینوسیدیان بمبشی فقط پنجاه هزار روپیه داده است برای خواجه در دآن شاه  
و خاکم بمبشی حکم کرده است که ساعت پنج و نیم بساحل نرزدل کند آن شاهزاده پس  
از آن چه بجنه و بکجا برود - او را بسوچه اختیار نیست اکنون در این ملک که ملک  
مادرا است و در هیچ شهر و قریه از تمام ممالک ما در خود - دور و زریاده اجازت  
ماندن در بمبشی ندارد و باید بفرج خود طاق شود در منصب جنرالی دیس از آن برای  
تاشای کلکته از فرمانروای هند رخصت حاصل کند - در ایران اگر شاهزاده  
بجائی برود و در آن مملوک خدا را بعد از الیم در می اندازد و خود مختار کل است و حکم  
پنجاه شهر و بلدی که این شاهزاده در آن دارد میشود و غلام حلقه بگوش و بعد از خرید  
اوست - مرغما بسنج زده در رختها از پنج برکنده میشود و چه کارهای دیگر که نمیشود -  
چند شب پیش ازین در خانه آقا میرزا علی داکتر ماندم و جناب  
موصوف بیان وضع و حال انگلستان را فرمود - سخن ما بنیارسیده دیوک  
سدر لند هنگامیکه میرالایق علیخان (وزیر حال حیدرآباد) را دعوت نموده بود  
داکتر موصوف هم شریک آن دعوت بود - داکتر صاحب بیان میکرد که چندین  
هزار پوند هر روزی آمدنی این دیوک است معذالک چندان سلیم نفس کریم الطبع  
و افتاده مزاج است که مکرر دست بشانه من میزد و میگفت که "بیار فین دیرینه من"

من گفتم در ایران ده باشی و در حیدرآباد این کو تو ای هم این افتادگی را ندارند و تن  
خود را از این دیوکت هم برتر میدانند - "تواضع ز گردن فراوان نکوست گدا را تو وضع  
کنند خوی اوست -

(۱)

سکندر آباد ۸ ربیع الاول ۱۳۰۱ - مدی شرفق را اسلام صاحبان  
و منون شاه هستم که ترجمه خط کار سپاند تیز را در خصوص ملاقات او با سلطان ترکی که در کتبی  
چاپ شده بود و من بجناب فرستادم در شرفق درج فرمودید و در این هفته ملاحظه شد -  
مقصود من از ترجمه این خط فقط این بود که چیزی از نوشتجات من در شرفق چاپ شود و روزی  
مذکور از نوشتجات من خالی نباشد و الا من امید ندارم و باین امید این خط را ترجمه نکردم  
بشرفق نفرستادم که اهل ملت دهم ندیمان من از ملاحظه آن عبرتی گیرند و موجب غلیان  
تغییر احوال آنها شود - و باید دانست که اینگونه نوشتجات برای مردم یورپ مفید است که  
طالب هستند و عبرت میگیرند و چیزهای آموزشی از آنها و قدر قیمت میشناسند از آنها و  
مأمی بنیم که چه کسان عالیشان در مختلف ممالک بلاد و در بار سلطین عالم کار سپاند یعنی  
مراسله نگار تیز نلندن و سایر اخبار در روزنامهجات انگریزی هستند و همواره میرند و به  
حکمت و با کمال سعی و جهد خود را شامل مردم میسازند و از احوال ملک و خلق ملک حکومت  
ملک آگهی بهم میرسانند پس آنچه که دیده و شنیده اند در اخبار درج می کنند - ولیکن مردم  
مشرق زمین و بخصوصه مسلمانان در شوق و ذوقی نیست بترقی دادن و از ترقی یافتن خود  
و ابداً فایده بر نمیگیرند از این کارها و فایده نمی بینند در این چیزها - و عمده سبب آنست که  
همیشه برای حال بوده اند از قدیم و گاهی قومی یا فرقه در میان آنها ترقی ندانسته است و همواره  
غرق بوده اند در محیط این رسوم و عادات بد و این رسوم و عادات بد در جبلت آنها ریشه  
دوانیده و از بیخ برکنند آنها بسیار مشکل است و اقلانک تا ملی نمیکنند و اندک محنتی هم

نخود جایز نمی شمارند که تیسر دهند بدو نیک کار نارا -

این نکته را باید بر خود و احوال مردم شیا بخصه مسلمانان را از همان قیاس کرد که در سال ۱۲۵۳ عیسوی ترکان عثمانی قسطنطنیه را گرفتند و محمد ثانی شهرند کور را پایتخت خود قرار داد - الآن چهار صد و سی سال است که ترکان باشند ملک یورپ شدند و در بین همین زمان هم بود که مردم یورپ رو بترقی نهادند و این ترقی را کردند که ما امروز بجهت خود می بنسیم - اگر چه من نه شهر قسطنطنیه را دیدم و نه حالت ترکان را ملاحظه نموده ام و لیکن از روی خط کار سپانند تیز اگر قیاسی کنم از حالت ترکی نسبت بسایر جمالک یورپ باید بگویم که نسبت این دو نسبت طفل شیر خوار است و مرد حکیم کامل - از قراریکه کار سپانند تیز مینویسد هنوز ملک ترکی دخل متدین است بلکه میتوان گفت که دخل بتدیان هم محسوب نمیشود - از سعی و جهد نمودن این مرسله نگار برای ملاقات سلطان و سدود و مشکلاتیکه در راه بوده است ملاقات مشا الزلیه را و تدابیری که بکار رفته است بر املاکات او در فتن سلطان بسلام یکبار در سلسل رسایل دنامه و پیامی که رفته است در میان این مرد و سعید پاشا و لار در فرین و سلطان و دیگر حکم و حیل و دیگر کارها نیکه تفصیل آنها موجب دردست معلوم میشود که هنوز ترکان بعبادت و رسوم قدیم خود محتاد و گرفتار و عقیدتند همچنانکه مسلمان هر ملکی در عالم - ماکر در اخبار دیده ایم و از کسان شنیده ایم که بسیاری از مردم نامعروف هند در نگلند ملاقی شده اند با قیصر هند (یعنی ملکه گلکند) و مکرر شنیده شده که سلاطین عظیم الشان یورپ چون امپرا جرمنی و امپرا روس و امپرا آستریا و غیره بکمال سهولت ملاقی شده اند و هیچ وجه عیب و نقصی دار دنیا ده و از نشان و مرتبه آنها نکاسته - پس این عیوب و علل همه در میان مردم مشرق زمین است و همین جهات است که گاهی ترقی اینها امکان ندارد - مگر هنوز ما مانده بگوئیم که

دولت عثمانی بسیار ترقی کرده است چرا که ملاقات شخصی بمقام و مرتبه مرسله نگار تیز  
از سلطان عظیم الشانی مانند سلطان ترکی آسان تر است از ملاقات چنین شخصی از یکی از  
امرای حیدرآباد من خود یکی از انگریزان عالی شان را دیدم که دو ماه بود میخواست پیشگاه  
حیدرآباد را ملاقات کند و میسر نمیشد و آن صاحب شکایت میکرد - من خود روزی بنزد  
کووال حیدرآباد رفتم و یک ساعت بر سر پای ایستادم تا امر گفت بنشین - این چیزها را امیر  
و مسلمانان جز و جلال بزرگی خود میدانند -

بدتر از همین است که خلق اشیا را عموماً معتقد این است که باید خرفی  
باشد در میان عالی و ادانی ناس یعنی در میان صاحبان جاه و جلال و کسانیکه با  
جاه و جلال نیستند و این افتراق هیچ کار و هیچ چیز دیگر را هم نمیشود جز با اینکه چیزی را  
کارها - من در میان جمعی میگفتم که هیچ ضرورتی نداشت که حضور کن چار صد کس بمراه خود  
بلکلمته برویچ یاده لکت روپیه بخرج کند یکی از میان آن جمیع امر گفت پس فرق میان  
شاه و گدای چیست ؟ من در جواب گفتم امپراطور منی و امپراطور من گاهی باین عدت هم  
سفر نمیکند و این مبلغ کزاق را در سفر خرج نمی نمایند پس باید از نشان و بزرگی آنها بکاه  
اگر ملکه انگلستان بپند آید ده کس را پیش بمراه خواهد آورد و تخمین نیست هزار روپیه پیش  
خرج نخواهد کرد پس باید از نشان او بکاهد - و باید ملتفت بود که چهار صد یا چهار هزار کس  
همراهی در بازار حیدرآباد عظمتی دارد ولی در بازار کلکته یا بمبئی و مدراس عظمتی ندارد و

### احدی را اعتنائی بآن نیست قافیه

مکالمات کارسپان تیز و سلطان را که ملاحظه نمودید - معلوم میشود  
که هنوز سلطان ترک عاجز است که نظم و نسقی بدد در ملک خود و کجیل که تا قیامت  
همچو هیچ سلطانی نتواند نظم و نسق بخشد ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان را -  
مگر در مردم ایران مرا گفته اند که شاه یک تن واحد است و پیرامون او را بسیار گرفته اند

همه برخلاف رای اور امید مند در ترقی رعیت و ملکت او من در جواب گفته ام آنچه  
 را که هر اسلحه نگار تیز گفته است بسططان ترک در حین طاق اشین او - عزیزه کساییکه  
 در جهان آمده و نام خود را در جهان باقی گذاشته اند تا قیامت بر آکارهای بسیار عظیمی که  
 کرده اند همه اشخاصی را که واحدی بوده اند - اگر من بخواهم ممکن است صد کس از آنها  
 نام برم در اینجا مثل سکنند رومی - جولیس سیر - الفرد بزرگ - شمر لرن - فردریک  
 جنرال انگلستان - پلیمان اول و در همین روز امپراتور پرورش و دیگران - مگر عزیز  
 عزم جزم و بهت مردانه در کار است - در این زمان ملکه انی بانظرم نسق آسان تر است  
 از منته قدیمه بانی انتظامی و بهرج و مرج - همان چند کلمه که کار سپاند تیز بسططان موخت  
 کافیت بر آرتقی ملکت ترکی و بهر یک از جماعت مسلمانان مگر همان مانع عظیم را داره که  
 هر اسلحه نگار مذکور بیان کرده من سالها قبل از آنکه این مرد طاقات کن یا بسططان  
 گفته و کتاب هم نوشته ام -

صاحب من اگر مادر تو اینج عالم ملاحظه کنی از زمان دم صفی تا کنون  
 خرابی و بهر تباہی و آفتی که بر هر شخصی هر قوم و هر ملکی وارد آمده است فقط بواسطه حب  
 استیلا بوده - تنزل جماعت مسلمانان و عدم ترقی مسلمانان در هر زمانی بخصوص این  
 فقط بواسطه حب استیلا بوده و هست و اگر بهین منوال باشد تا قیامت بر همین منوال خواهد بود  
 در میان مسلمانان از سلطان گرفته تا گدای شخصی طالب استیلاست بحسب حالت و درجه و  
 مقام خود - استیلا چیست ؟ - استیلا آن اقتیاری را میگویند که شخصی داشته باشد  
 بر جان و مال عیال دیگری بحسب قدرت و طاقت خود - سلاطین طالب استیلا هستند  
 برای آنکه جان هر که را نخواهند بگیرند و بتوانند - این بیچاره را در دست نفس سرکش خود  
 گرفتار و عاجز هستند در دست کسانی که پیرامون آنها گرفته اند - اینها مردمانی هستند  
 که نمیتوانند بسبب بی معلوم گزران کنند بلکه باید ز رعیت خود را بزور و قهر بگیرند و با اختیار

واقعه را کامل بر باد دهند بر وفق میل و خواهش خود - اینها مردمانی هستند که نمیتوانند  
 بیک قباد کلاه بی ساده بسر برند بلکه میخواهند بجا اهرات قیمتی خود را اربابش دهند و  
 بلاسمای فاخره خود را زینت و زینت بخشند و ناچارند که ز مردم را بگیرند یا هر چه  
 هر که دارد بجزیرت و ظلم از او بستانند - اینها مردمانی هستند که نمی توانند بیک دوزن  
 قناعت کنند و آن کم نفوذ خود و میخواهند چهار صد و هزار زن داشته باشند و زن و یا دختر  
 هر که را که بدانند و بفهمند و الهی بهم رسانند که خوش صورت است از هر ذاتی که باشد بگیرند  
 برخلاف مرضی او و با بچه تا هنگامیکه استیلا داشته باشند نمیتوانند اینگونه کارها بکنند  
 پس **بعضون الناس علی دین مبسوط** هر که این دولت ایشان در بزرگان  
 مملکت و حتی احاد تاس یعنی کسانی که در جزو بیت و هم بستگی با آنها دارند و همین مرض  
 مریض و عقیم هستند پیروی می کنند سلاطین خود را - پس هر سلاطین که بخواهد خلق مملکش  
 خوش باشند و از او باید اختیار کامل و استیلا کامل خود را از دست بدهد - شکی نیست  
 که هر سلاطینی در هر مملکی که امروز استیلا می خود را از دست بدهد احدی از رعیتش روزی  
 دم از استیلا و اقتدار دستیار نمیتواند زد -

عجب نیست که هیچ کسی در ممالک ایشان ندانسته و ملتفت این نیست که خوشی  
 و راحت و ترقی خلق و سعیتی در اینست که مردم همه آزاد باشند و آزادی با هم گفتگو و نشست  
 و برخاست کنند و آزادی اگر خود را ظاهر سازند و با آزادی تجارت و فلاحات کنند و  
 آزادی هر زمندی و دانش خود را ظاهر نمایند - و عجب تر از همه آنست که آزادی را با  
 فتنه و فساد میدانند و هر چه در مروج رامایه آسایش و جهت - سلطان ترکی کار رسانند  
 تیمز آفت که " آزادی در مملکی که مردمش معتاد نیستند و نمیتوانند آزادی در استعمال آید  
 بآن مانند که شخصی را فتنگی بدست دهند که نتواند آنرا استعمال کند - این یکی خلاف عقل سلیم  
 است و هر که چنین سخنی را بگوید عاقل و محاسب انش نباید بشنودش زیرا که مقصود از آزادی

است که همه عیوب خلق معدوم شود یعنی زبردستان بزبردستان ظلم کنند و بزرگان بر  
 فروتران زبردستی روا ندارند و خلق همه یکسان شوند و این هرچ و هرچ در حقیقت عین آزادی  
 است زبردستان و مردم بد فعال ملک را دلی چون مردم آزاد شدند و همه سادات بهر سادات  
 هرچ مردم معدوم میشود و هیچکس تا مل نسکند که معدوی انگریز چگونه در ملک بنده است  
 پنج کرد و خلق را آزاد نگاه داشته اند و حال آنکه خلق بهند از خلق هر ملکی مختلف ترند و در  
 و عاید و آراء و هر ملک دیگری را هم که امروز بگیرند فردا تمام خلق آن ملک آزاداند -  
 بان همین است مقصود ما - شرط آزادی جریان قانون سخت است و تا هنگامیکه قانون و  
 ملکی نباشد نه بطور آزادی خلق را میتوان نگاهداری کرد و نه بعبودیت و بندگی - و تا قانون  
 در ملک نباشد ابدا امید ترقی و بهبودی بر آن ملک و اهل ملک نیست -

مگر باید دانست (و دانستن این امر اهم تر است از هر چیزی) که حکومت  
 نباید مثل باشد از پادشاه ملکی و چند کس زار کین دولتش که خود گزیده باشد و جوابده  
 نباشد در آراء خود و هر یک جوابده نباشد در هر کاری و عملی که و گذار است با و بعضی  
 باختیار کامل خود عمل کند - ما این فقرات را بتفصیل در کتاب دیگری و همچنین در این کتاب  
 نوشته ایم - باین موجب مگر انی بسیار سهل است و ترقی دادن ملک و خلق ملک بنیبات  
 آسان است اگر کسی بتواند دست از استیلاهای خود بردارد و امور را اگذار کند بقانون  
 و اصول -

چند زمانی نگذشته است که شخصی بهر گفت هنگامیکه ناصر الدین شاه از سفر  
 یورپ مرجعت کرد و داده دشت که ملک خود را نظم و نسقی دهد و خلق را آزادی بخشد و در  
 یکی از ارکین دولتش در حضورش آمد با جبه بسیار قیمتی شاه او را گفت «مر اراده است  
 که قانونی جاری سازم که اگر بنجو هم این جبه را از تو بگیرم آن اختیار را رانده شتم با هم -  
 آن امیر در جواب گفت «قرابنت شوم خدا آن روز را بدینا نیارد که قبله عالم را این اختیار

واقعه در نماند - جان و مال همه از آن است - این سخنان سخنان مردم نادان است و  
 مرد عاقل این سخنان را نمیگوید و نمیشنود که نزد عقلا و طوایف دیگر مانده صحیح و تسخیر باشد -  
 اینها همه بیبانه است - شاه ایران میخواهد آن جنبه را بگیرد و آن امیر را بخرد و او را گذارد که  
 صد جنبه در عوض آن از خلق بگیرد و ظلم و ستم و آن امیر میخواهد پادشاه خود را آن اقتدار  
 باشد تا او را نیز نباشد - من بر آن استم که هر پادشاهی که بتواند ظلم اجاری دارد و ظلم  
 عدل و انصاف را هم میتواند جاری دارد - اگر همان روش را که بکار میبرند در ظلم بکار برند  
 سعادت و نصفت شکلی نیست که کمال آسانی میتواند خلق را تابع قانون و عدل انصاف  
 سازند - مگر چنانچه گفتیم قانون دیگر است و بی قانون هیچ کاری صورت نگیرد - مگر  
 این افتراق کلی در میان است مردم یورپ و مردم ایشا را و این افتراق بسیار کلی است و  
 رفع آن بسیار مشکل بلکه از جمله محالات است - مردم یورپ میگویند پادشاه باید تابع  
 رعیت باشد و مردم ایشا میگویند رعیت باید تابع پادشاه باشد و ما در این میان  
 میگوئیم که احق پادشاه باید تابع رعیت باشد چنانچه سعدی هم گفته " پادشاه پاسبان  
 در پیش است " - اما ملی ممالک یورپ صد سال قبل از این متفق شدند و بزور  
 حقوق خود را مستقر کردند و بسبب شدند که قانون آزادی در ملکشان جاری گشت  
 و همه روزه بر سر حقوق خود با حکومت خود در نزاع و جدال اند و در همین روز بر اکثری  
 اهل عالم معلوم است و معلوم شده است که سعدی انگیزه در ملکات هستند در مقابل حکومت  
 خود و بیست و پنج اثر و خلق هندی میگویند بر سر حقوق خود و آخر کار بسیار خواهند شد (و آخر  
 شدند ۳۰ ساله میگذرد) و همه متفق اند - مگر از آن طرف در میان بیست و پنج که در خلق هندی  
 پنجاه کس متفق نیستند و نمیتواند حقوق خود را طلب کند فی نفسه - در همه ملک ایشا خلق ملک  
 تابع حکومت یا پادشاه خود هستند و حکومت یا پادشاه هر چه میخواهد می کند -  
 یکی از جمله حاکمیتها مردم ایشا اینست که پادشاهان خود را اهل اند میدانند

(حکومت که ندارند) و عقل او را با عقل تمام رعیت ملک آسمنا مساوی بلکه برتر میدانند  
 و آنها را آنجا بن خدا و بموجب و سماوی فتح بر جان و مال و عیال رعیت نشان میدانند  
 و تمام خلق بهر درجه و مقامی که باشند یا ظالم اند یا مظلوم (بالتسبی) و فقیر آنها بخصوص  
 غالباً مظلوم اند و ملک و عیال آنها را گرفته اند و تباها ساخته اند معذالک هر که حرفی از فضا  
 و ظلم در میان آورد میخوانند او را بکشند - بسیاری از اهل ملک ما دشمن جان من اند از آنکه  
 حکومت یا پادشاه آنها را ظالم میگویم و آنها را مظلوم میخوانم - مردم ملک ما چنان بخصیبت  
 خدا گرفتار اند که اگر کسی آنها را مظلوم خواند خشکین میشوند بلکه اگر در خفیه او را ببینند  
 بالضروره خواهند کشت -

در جهان اخباری گزرت نوشته بود که مالیات سال گذشته کم نگیند  
 نو ذکر ز بود و قریب چهار کرد در از سال قبل از آن مزید شده بوده است - ملک ایران  
 چندین برابر نگیند است و چهار کرد در هم مالیات ندارد - این فرق کلی از چیست ؟  
 از جهان است که ملکه نگیند ستهیلان دارد و شاه ایران دارد و مردم نگیند آزاد هستند  
 مردم ایران بنده و برده ملک نگیند قانون دارد و ملک ایران بی قانون است -

راقم (م - د)

(منا)

سکندر آباد ۵ جمادی الاول ۱۳۰۱

مدیر شفق را سلام - صاحب من «چه حاجت که نه کرسی آسمان -  
 نهی زیر پای قزل ارسلان مگو پای عزت بر افلاک نه بگودی اخلاص بر خاکنه»  
 مردم دکن نباید فراموش کنند (و گویا همین زودی فراموش کردند) آنچه را که لاروپن  
 در نطق خود فرمود بجز بر نور بطور موعظه و نصیحت که مضمون آن باینموجب بود -  
 «من متسننم که مگذاری طبیعت خوش و قانع گردد بنمایشات ظاهرتنه و او را دوست

و شکوهی که تو خود در میان آنها می بینی و تعلقات و چالپوشی با خوشامد گوئیهاست که از هر طرف  
 از تو می کنند خوش آمد گوئیان و مقلدین - اکنون تا شش ماه دیگر پیوسته تاریخ جلوه  
 خواهد آمد از اطراف جوانب امصار و بلاد دکن اخبار نامه روز به روز پیشوند از خوش آمد گوئی  
 خوشامد گوئیان - یکی قمر کاب و فلک جناب خواهد نوشت - دیگری خورشید ایوان و  
 ملک دربان - یکی رستم دستان و دیگری سام نریان - یکی تیغ زن و دیگری لشکر شکن  
 یکی سینۀ شیر را پیشگامد و دیگری پهلوی ببر را میدرد - یکی حجاب میخواندش و دیگری  
 سلیمان بارگاه و حال آنکه چند روزی نگذشته است از مسند نشینی او و بیچیک از این  
 خصال را کسی ندیده و نخواهد دید گاهی - افسوس است که در این ملک یک شخص عالی خیال  
 و بلند اندیشه و دو بین نیست و همه اقول و فعل قول فعل طفل است - ولیکن از  
 ماضی چیزی ندیده ایم و در مستقبل امید داریم و دعای کنیم که جانفشانی سه ساله جنگ  
 مردم و صرف زربسار و محنت استادان متعدده انگریزی و عربی و فارسی و سفرها و دینی  
 کلمته و آخر از همه نضاج لار درین نتیجه خود را بخشند و خدمت دکن ابتدا بر این صرافت افتد  
 که رسم خوش آمد گوئی را از این ملک و از دربار خود معدوم سازد که بتاهی تمام ممالک ایشیا  
 بخصوص مسلمانان بوجه همین تعلق و خوش آمد گوئی است - ماکله از اینگونه عبارات  
 نصیحت آمیز در اخبار شفق نوشته ایم و اکنون بر تمام اهل دکن بلکه تمام اهل هند معلوم  
 است ولیکن گاهی کسی اعتنائی بکلام ما نکرده است - مگر ما امید داریم که حال مردم ملک  
 اعتنائی بکنند بکلام لار درین - بایاندازه دانش خود کتابی نوشته ایم بنام حضور و  
 یکسال است که نزد نواب قبایل لده مانده است که وعده نموده است بنظر حضور برسد  
 اگر آن کتاب با خاک یکسان نشده باشد و مفقود نگشته باشد و آن وعده وفا شود  
 که من گاهی امید داریم تمام باقیهای آن احتمال کلی می رود که هر چند کم بیاست کفایت کند  
 نظم و نسق امور این ملک بلکه سایر ممالک مسلمانان هم - « گاه باشد که لشکر نادان

از قضا بر هفت زندگی " - ما باندازه فهم و دانش خود اکنون چیزی مینویسیم در صحیح  
ملکرانی زمان استقبال حیدرآباد و آنچه شرط بلاغ است بعمل می آریم خواه کسی بشنود و خواه  
کسی نشنود - آنچه مینویسیم محمل و سرسری است و جزئیات و نکات و دقائق و فوائد کلی  
و امیگنداریم که دیگران خود درنگ نکنند و تا مل و قتمتی نمایند -

بزرگرای ناقص من در این ریاست دو مجلس ضرورت می بخشد دیگری

حاکم - (۱) مجلس خاصه باید مشتمل باشد از حضور میرمجلس - نواب سالار جنگ -  
نواب خورشید جاو - نواب اقبال لدوله - نواب بشیرالدوله - شهاب جنگ و پیشکار -  
کتر یا زیاد تر از این عدد بسته بمیل و خواهش پادشاه ملک است ولیکن در انتخاب باید  
اشخاص دنیادیده و کار آزموده و خدمت کرده باشند - اجزاء این مجلس خاصه فقط در امور  
مشاور خواهند بود که نسبت دارند آن امور بدولت انگلیس با در پهرام سترگی که پادشاه  
آرامی آنها را اطلب کند - (۲) مجلس عامه باید مشتمل باشد از کسانی که هر یک از آنها تیسر  
باشد در یک رشته از امور ریاست - مثلاً این اشخاص ذیل و از این قبیل اشخاص  
اقلاً باین عدد هم باشند -

سالار جنگ میرمجلس - مولوی همدیعلی خان - مولوی سید حسین با

مولوی مشتاق حسین - مولوی صدیق - مولوی شیخ احمد - علی رضا خان -  
اکرام الله خان - حافظ عبدالکریم - مولوی محمد حسن خان - مستر تبخی -  
مستر ذاب جی - مستر ویلکینسن - میجر نویل - جنرال گسفرد - راجه رائی ایان  
قدیر جنگ - کپتان لیکن - هریش کن بهادر - یکی از فوجداری - یکی از کواتالی -  
یکی از صفائی - یک داکتر - یکی از تپه خانه - معتمد تعلیمات -

در حیدرآباد مولوی صاحب و نواب دوله و جنگ و بهادر بشمارند

و با هم را نمی شناسیم و اگر هم بشناسیم بمقتضی و اراده مانسبتی ندارند -

جامه خلقان و قامت بلند و بازوی سخت و شکم بزرگ و ریش سپین و کوهت و پتلون و  
 زبان دراز چاچلوس خوش آمدگو و اولاد فلان پادشاه یا شاهزاده دلی یا پسر میر  
 بخارا و خاقان چین و پادشاه سمرقند و قیصر روم و خلیفه بغداد و تیمور و نادرش  
 و فیضل نخریر و ادیب ارباب غیره و غیره نیز خواهیم بلکه دو مشقال نیز بخوایم که در گله بی  
 کار روانی و کار آگاهی در کار است در امور سلطنت و حکومت - بر این کار کسانی  
 در کار اند که سالهای دراز در خدمت باشند در راه کار را بدانند و تجربه آموخته  
 باشند یعنی بالتسبیح چه جای اینگونه اشخاص در اینمکت خالی است - اگر این عدد  
 را هم بچینند کمتر یا زیاد تر کنند بختارند - در این مجلس باید بر سر حزبی و کلی امور  
 ریاست گفتگو شود و بنوبت هر یک از این اجزا جاری احوال و کیفیات کجهری یا شمشیر  
 خود را بجا حاضر آورد تا دیگران هم آگاهی بهم رسانند و بر سر آن گفتگو کنند - اجزای  
 این مجلس باید همه آزاد باشند و بیخوف و بدون خورشاد گوئی آرامی خود را اظهار سازند  
 میر مجلس را باید اختیار باشد که حکم و صلاح کند آنچه را که بنظرش خلاف یا درست  
 آید - میر مجلس را باید اختیار باشد که چون غمی یا دوشن یا زیاد بر سر مطلبی بمعنی  
 تنازع و نفسانیت میکند یا می نند از روی عرض و خصومت انگس یا اشخاص از  
 مجالس سازد - در هر هفته یک روز این مجلس باید منعقد شود و جای احوال آن بنظر حضور بگذرد -  
 بنزدای من ابتدا باید چهار یا پنججلس که کار آگاه باشند و انگر نیز می تواند  
 بجزئی بداند مقرر سازند که ضابطه چند بنویسند در اینخصوص و اقتدار اجزای  
 هر دو مجلس و ختیار میر مجلس در آن ضوابط بنویسند که افکار از چند کس کمتر نباشند  
 بصارته آخری در غیبت چند کس میتوان در مجلس گفتگو کرد و الا آن گفتگو مجلس بگرفته  
 پس این ضوابط را باید بنظر حضور برسانند و ایشان دستخط فرمایند و چاپ شود بطور  
 کتابچه و همه علماء ریاست در هر حالی که هستند بلکه خلق تمام بدانند و این مختص آن باشد

بنظر نده می آید که مجلس جمیع اگانه که شتمل از چند کس باشد و در تحت  
 مجلس عامه باشد مقرر سازند فقط برای آنکه از اطراف و جوانب ملک آنگه شوند که کدام  
 جای داد یا خالی مانده و چند کس امیدوارند و هر یک از این امیدواران بکدام کار  
 و خدمت مناسبت دارد و پایه علم و لیاقت او چیست و قابل چه هموار است - سفار  
 را از احدی قبول نکنند و اگر قبول می کنند هر شخصی را زیاده از قابلیت و استعداد او  
 کار و عهده ندهند مخصوصاً آنکه خط سفارشی از کسی آورده است - این اشخاص آنچه  
 میکنند باید مجلس عامه پیش کنند - بعضی اشخاص را من دیده ام و میدانم که هیچ  
 قابلیت نداشتند و بسفارش تعلقدار شده اند و بسفارش تحسیدار شده اند  
 و امثال الملک - اینگونه بد نظمیها را باید موقوف و معدوم سازند - بتدریج با  
 در مجلس عامه قواعد و قوانین هم در بعضی از امور ریاست جاری شود اگر تا کنون نبوده  
 و اگر بوده حکم و اصلاح کنند در صورتیکه حکم و اصلاح لازم دهمته باشند یا تجدید  
 کنند - هر یک از اجزای این مجلس جوابده است در سر رشته و هلاکه خود و لیکن باید  
 تا یک حدی هم اختیار بآنها داده شود بموجب ضابطه - هر که خلاف آن ضوابط  
 کند باید بر طرف و معزول شود از عمل و عهده خود -

در آمدنی و مخارج ملک بنظر من چنین میرسد که سوای خود حضور  
 دیگری را نباید اختیار باشد که بدهد و بخشد و آنچه داده و بخشید میشود باید بروتی  
 قانون و امضای تمام اجزای مجلس باشد و از امور ملکیه خارج نباشد و اگر از امور ملکیه  
 خارج باشد باید با امضای حضور باشد - مگر یک نکته دیگر باقی است و نوشتن آن  
 بسیار سخت است و آن اینست که آیا حضور پرنور را چه اختیار باید باشد در دخل  
 خرج ریاست - در خصوص بنظر من چنین میرسد که مشاورین خیر اندیش باید با حضور  
 آرای خود در اظهار سازند اگر خرجی بشود که بجا و زیاده از اندازه باشد

خرج او کمتر از دخل او باشد - بسیار مشکل است که در این حالت که این ملک است و همچنین سایر ممالک مسلمانان کسی بتواند دم از این فقره و مطلب ندچرا که موجه آن همه خلق میشود -

در اخبار پیشی گزرت ۲۹ جنوری دیدم نوشته بود که سلطان دم ماهوار وزیر عظم خود را خرید کرد و از ۲۵۰ پوندر رسانید به ۷۵۰ پوندر ماه و باین حساب ۴۰۰۰ پوندر سال موجب وزیر عظم سلطان ترکی از وزیر عظم انگلند بیش است چندی قبل شخصی بچواب من در شفق نوشته بود که سبق بخل و کفایت امی آموزی - بلی من سبق بخل و کفایت می آموزم دلار درین نیز سبق بخل و کفایت آموخت بخصوص شکی نیست که همواره باید چندین لاک در خزانه حکومت باشد و اگر من مداخلت داشته باشم در یکسال پنجاه لاک بلکه یک کرد بر آندنی این ملک می افزایم - ولیکن در وقت نمی نویسم که چگونه و چنان فقط مثالی میدهم دیگر امور از اینسان قیاس شود - چند روز قبل ازین در جانی شنیدم که قاضی حیدرآباد پنجاه روپیه ماهوار میخورد و در هر عقد و نکاحی هم دور روپیه خودش میگیرد و دیگر روپیه هر یک از ناثاناش - بنظر بنده میسر شد که قاضی صاحب را پنجاه روپیه کفایت میکند و آن دور روپیه با دخل خزانه سرکار شود بلکه رای بنده نیست که عقد و نکاح بر کاغذ مهور باشد با اندازه مبلغ کابین کاغذ مهور بطور قبالة نوشته شده بدستخط و مهر قاضی و یکی را مرد با خود دارد و دیگری رازن که در وقت حاجت هر دو را بکار آید

غرض شهر شخصی که صدر روپیه ماهوار زیاد است او را اگر پنجاه روپیه باو بدهند کم است او را زیرا که دستگاه خود را وسعت میدهد وزن و غلام و زمین و سب و کاری و نوکر خود را و ده چند آن میکند - ولیکن بر حکومت لازم است که هر کسی را با اندازه استعداد و قابلیت و خدمتیکه دارد و از عهده میتواند بر آید موجه باشد

وزخانه خود را نگاهداری نماید و استلام راقم (م - د)  
 (مجدد انجمن دست خوانندگان عرض میشود که امروز که روز شنبه ۲۹ جمادی الثانی  
 و ۳۰ اپریل است چنداریلوی باز شد تا در نکل مهشتا دمیل مسافت و بنده صبح در سنجین  
 سکندر آباد حاضر بودم که قریب سی گاری روان شد و جمعی مفت خوار در آن نشسته بودند  
 غالباً انگریز و بیست و پنج هزار روپیه برآخرج این کار مقرر شده است از خزانه نظام این  
 بکلی بمعنی است و بیج جا محسوب نمیشود و بیچکس اشاکر و ممنون هم نسبت فقط نقصان مفتی پیدا  
 بخزانه نظام ولی بیچکس دیگر جز من فستوس میخورد بر این نکته رایگان شد -

### (س)

چون ما در چند جا این کتاب دعه نموده ایم که در ضمیمه بعضی چیزها  
 برنگاریم نسبت بکلیت خود و حالت آن لهذا اینک ابو عده خود وفا میکنند و امیدیم  
 که بنیاییت مفید باشد و مفید گردد - مانند هر شخصیکه در عالم وطن خود و آسایش ملک  
 خود را دوست دارد و طالب ترقی و سرسبزی و فزایش دولت و راحت هر دو باشد  
 و خوشبختند آن باشد که در ملکش حکومت نیک و قانون معدلت و انصاف و وفور  
 نعمت و دولت و تجارت و زراعت و فلاح و اسباب خوشی و آسایش و آزادی  
 خلق وجود یابد و فراهم آید ما همواره چیزها در اخبار ما و کتابچه نوشته ایم و همه را  
 بکمال سختی و تلخی و زور و شکر و حرارت بملیعت ولی در واقع از روی دلسوزی و  
 همدردی و حیثیت قومی و هم وطنی و هم ندی - ولی همیشه جمعی از جهلادانی و دانشان  
 بخلاف ما برخاسته اند و با ما معارضه کرده اند و عمده بجزت رد جواب و خرافات آن  
 زمره است که ما بر خود گرفته ایم که در ضمیمه این کتاب بعضی چیزها بنویسیم -  
 از آنجمله نیست که چندی قبل از این کتابچه از ما - شخصی

اقباله بوده است موسوم به عباس بن امیر قلی اصفهانی که ماگاهی او را ندیده بودیم  
 این شخص خطی نوشته بود به مدیران اخبار مفرح القلوب کراچی و سخنان پیاوه بسیار  
 در حق ما نگارش داده بود - این مدیر صاحبان که معلوم نیست باشند که کدام  
 سرزمین هستند و ابد افارسی نمیدانند و معذالک اخبار خود را فارسی مینویسند  
 نوشته بودند "چون کتابچه بملاحظه و مطالعه ما رسیده است و نه میرزا اسمعیل  
 دیده ایم و نه نامش را شنیده ایم لهذا در این وقت نتوانسته ایم در این خصوص  
 بحثی خاطر خواه برانیم و یاد آور اینموقع ارابه دندان شکن را در جواب کلمات و  
 تحریرات کوتاه اندیشان و کور باطنان که عبارت از مضامین هنرزه و ترنات  
 نسبت عظام اهل اسلام است بنویسیم" - چون این صاحبان عالیشان  
 خود در همان چهار نوشته بودند که شاهزاده ظل السلطان وقتی با نوشته بود  
 که "حقیقت شمایکی از خدمتگزاران دولت تکیه ایران هستید بر همه ما واجب  
 و لازم است که کمال محبت و مهربانی را در باره شما مبذول داریم - سنی  
 تومان قیمت اخبار نامه شمار که کمی از اخبارهای بسیار خوب است بتوسط حاجی  
 ابراهیم فرستادیم" و از همین عبارت برجهانیان ظاهریسیا زند که این قطعه را  
 سعدی کثیر ازی مناسب حال ایشان فرموده است «الاتانشوی مرح  
 ننگوی که اندک مایه نفع از تو دارد اگر روزی مرادش بر نیاری و چند  
 چند آن عیوبت بر شمارد» - ماهمین عبارت را متذکر خود قرار داده بر تپان  
 ما ختم - ابتدا ایرادی چند بر عبارت نویسی این صاحبان گرفتیم و شکر از ایشان  
 کردیم و بعد نوشتیم که شما محض برای این سی تومان میکنید هر چه میکنید و هر سنگی را  
 که بر سینه میزنید برای این سی تومان است که ایران ما را خراب و دیران میسازد  
 دیگر آنچه باید بنویسیم بدون خوف و خشیت نوشتیم و ابد ما را خوف و خشیتی از احد

نیست و حق را میگوئیم و مینویسیم زیرا که این فردم صاحب غرض نمیدانند و اگر  
 میدانند برای زحمتی میپوشند که چه ظلم و جفائی میکنند در حق بندگان خدا کشت  
 مدد و صین اینها هستند - اگر مانجه میدانیم و شنیده ایم از ایران و نسبت بایران  
 که همه اهل ایران و شاه و شاهزاده و حاکم و امیر و فقیر همه میدانند بر نگاریم  
 آنوقت این صاحبان غرض و طمع سیه رو میشوند و بخیل دست از چایپلوسی و  
 تملق گوئی بدارند - ولیکن غلط گفتیم زرجان را بر باد داد و خانمانها را تباہ  
 ساخت و انبیا و اولیاء را کشت و بسیاک از اهل کوفه و شام از سی تومان هم کمتر  
 گرفتند که بروند و فرزندان تنگمیز خود را بکشند -

الغرض در ختم کلام باین صاحبان غرض و ستم و مرض نوشتیم که  
 همین خطر را در اخبار خود درج کنند و جواب آنرا نیز هر چه که نظرشان برسد بنمایند  
 که خوانندگان نیز فایده بگیرند ولی چگونه جرات داشتند که خطی را درج کنند در  
 اخبار خود که بقلم شخصی تخریب یافته بود که انشاء الله در زیر تیغ جلا دهم از احدی  
 خوش آمد نخواهد گفت و خزاین و تاج پادشاهان جهان را بهیچ نخواهد شکرد و بنده  
 و برده هیچ پادشاهی نخواهد شد - آن خط را درج اخبار خود نکنند ولی خرافات  
 چندی را در اخبار خود درج نمودند مثل اینکه در تاریکی برقصند و در خلوت نشانی  
 تهور و مردانگی زنند - این خرافات مجدداً نقل شد در اخبار شفق ثانی مفرح ابو  
 و یکی از اهل ملک خودمان نیز تائیدی فرمود در همان شفق از آنچه در مفرح القلوب  
 نوشته شده بود ولی بنام داز طرف مدیر شفق و حال آنکه مدیر شفق یک لفظ فارسی  
 نمیداند - این بزرگوار عالی مقدار که نامش بر ما پوشیده است و هر که خواهد  
 باشد ما را بنام او کاری نیست خود از اصل و نژاد و دودۀ خود خبر دارد در  
 شفق مینویسد - "تادیبات و تقریبات مشفقانه که مدیر اخبار گهر آینه القلوب"

بر سر دردی زده الحق زیاده از آن درخور است چه آنکه آن نخبیث بد گهر دردی  
 چندین سال بگذاشی و کلاشی مشغول و مکتسبش از غیر ما احق الله بود و چون گردد  
 ادبار بر سرش فلک فرو ریخت دست در دامن تولای عیسویان زده چند روز  
 تفر اختیار کرده آشکارا بدین ترساده الوهیت اقایم ثلاثه معترف شده ساکن  
 کلیسای پرده‌ستان گردید پس چون ترسائیان هم دیدند که بگردشید پادایره  
 عیسویت گزارده اورا از خود رانند "الی آخر - بیشک ما عیسوی هستیم و آنچه  
 این مرد نوشته همه صدق است دلی کسانیکه ظن ما در حق آنها میرود که این خط را  
 نوشته باشند عیسوی هم نیستند - اینها هیچ خدا و پیغمبری قائل نیستند - پیغمبران  
 اولیا را هم مثل ما میدانند که بگردشید کانی باز کرده بودند که خلق را بفریبند مگر  
 جای شکر است که پیغمبران را چون خود نمیدانند - اینها در مجالس تعزیه خربزه پیغمبر  
 خود میخندند و استهزای کنند و بد اسرای الهیت او چیز بالنسبت میدهند و استیاذ  
 می‌شاشند و گوشت خنزیر و نیز مال خلق الله را میخورند و همه اهل غرض هستند و  
 سر پا گرفتار هزاران گونه مرض - احدی از کسانیکه ما را دیده و میشناسند در هر جا  
 گاهی ندیده و نشنیده اند این چیزها را از ما و ابدانیتوانند نسبت دهند ما -  
 فقط شاید عیسوی بگویند و اگر نیکذات باشند گمان برند که ما عیسوی هستیم ولی اگر ما  
 عیسوی هم باشیم فخر می‌کنیم که دهری و لاند هب نسیم و دارا این خضال ذمیمه نه ایم -  
 اینها همیشه در دست ما عاجز و ناتوان بوده اند و اگر آج بر سر گذارند یا کمر زربندند  
 ما را گاهی اعتقانی باینها نبوده و نخواهد بود - و از اینها گذشته احدی از این شیخ  
 هر که باشد و در هر کجا که باشد مثلاً در حیدرآباد جرات ندارد که نام خود را در  
 اخبار درج کند در مخالفت ما و همین دلیل قوی است که آنها عاجز اند و در دست ما  
 زیرا که آنها یک تیغ زنگ خورده گندی دارند در مقابل ما و همان است که ما را عیوی

بخوانند ولی ما را سلاح بشمارست در مقابل آنها - اگر هزاران از این گونه چیزها در  
مفرج القلوب درج و در شفق نقل شود و امثال اینگونه بزرگواران چیزها بنویسند باز حق  
منجی نخواهد ماند و آفتاب بگل پوشیده نخواهد گشت - تمیز این چیزها با عقداست نه با جهال  
بی سرو پا و بی مایه -

بالحمد مدیران مفرج القلوب اشاره در جوع کرده بودند ما اخبار نامه  
انگلیزی و آنچه در آن اخبارها بود در تعریف شاه و شاهزادگان ایران تسکینی قرار داد  
بودند اثبات مدعیان خود را و ما نیز از همان اخبارها فقرات چندی را در جواب آنها  
نوشته بودیم و اکنون باز ارائه داریم که تفصیل و اریغنی بطور اطناب ترجمه و نقل  
نمایم آن اخبارها را در اینجا - شرط آن این است که خوانندگان این کتاب خصوصاً  
مدعیان ما از اهل ایران در هر کجا که باشند و در حیدرآباد و نجف و صده که همواره مخصوصه  
که همواره چشمگین استند بر ما و در تنهایی بقین ما را خواهند کشت مثل سید عباس ترک  
و جمعی دیگر از شریب فریدشان و خردپوشان و نیز عباس ابن امیر قلی اصفهانی و  
مدیران مفرج القلوب و شاه و شاهزادگان و امرای علما و تمام اهل ایران بدقت  
بخوانند این کتاب را و بموجب در آن ملاحظه کنند - بعضی از آن فقرات که غرض من  
در آنهاست بموجب ذیل است -

در بیستم گزشت ۵ فروری سال گذشته (۱۸۸۵) آرتیکلی برت که اصل  
از اخبار نورنتلی بر وی درج بوده و از آن نقل شده بموجب ذیل -

(زوال یا بتباهی ایران)

" فقط قدامت و عظمت معدوم شده ملک ایران فایده بی نهایتی  
می بخشد مرا خبری را که میخواهد بیان کند بتباهی حال آنرا در این زمانه - " ابراهیم

اراده آن انجبار هم نبودی که بیان کند حالت ایران را از حیثیت امور پولیتیکه آن ملک  
 هنگامی که در وسط ایشیا واقع شده است - بختل باستثنای ملک چین ایران یکی از  
 قدیمی ترین ممالک جهان است - ایران دولتی بود بسیار قوی هنگامیکه هنوز جهان  
 جوان و در حالت صبی بود و هنگامیکه نبی اسرائیل قومی بودند هم محبوب خدا و هم  
 ترقی یافته و قوی بازو - هر چند که حوادث مکرره و نکبات متعدده را ملاحظه شده  
 و آفات و بلیات بسیاری را تحمل نموده و تغییرات و تبدیلات و تفرقات بنیاتی را  
 دیده است معذالک تاکنون عظمت و حرمتی دارد در نزد دول و ممالکیکه در اطراف  
 هستند یعنی در خاک ایشیا - هر چند که زمین ایران مکرر کم و زیاد شد در وسعت  
 با وجود آن ایرانیان حال همان اراضی را در قبضه دارند امروز که نیاگان آنها را  
 و مملکتی بود وسیع و عظیم - طبقات مختلفه از سلاطین و فرمانروایان در آن دارائی کرده  
 معذالک خلق این ملک با وجود تغییر و تبدیل مذہب و عقیده که سبب آن شد بناگاه  
 تا ختن عرب بر آن قوم هنوز بحالت قدیم هستند و همان خلق اند - در بین این  
 انقلابات پیش از یکبار ایران را این پهلوی و صدقه عظیم رسید و این حقارت را  
 دید که صوبه شود از یک مملکت وسیع تری ولیکن باز سران شجاع و انفسان را  
 برخاستند و آن زمین را بحالت نخستینش باز آوردند و مملکتی ساختند مستقل -  
 ولیکن این مملکتی قدیمی که لطمه خور این همه حوادث و انقلابات بود در این زمان پیشینیم  
 که در خطر آن است که عنقریب لطمه خور روسیان گردد - موسی و نبتین سیرال ترکی  
 نوشته که عنوان آن این است « پرشیا این اگر تیر امین » یعنی ایران را آفتاب  
 بر لب بام است - بیشک باید آفتاب ایران بر لب بام رسیده باشد اگر آنچه  
 مشارالیه نوشته است نسبت بان ملک حقیقت و بیان واقع باشد - هر چند  
 که موسی شیرال بخوبی ظاهر نمیداند که اراده روسی چیست نسبت با ایران ولی

همین قدر ثابت و ظاهر میکنند که ایران بکلی تابع و محکوم روس است امر و زور از کلام او چنین معلوم میشود که روس قوت آنرا دارد ولی خواهش آنرا ندارد امر و زور که ایران را بگیرد - هنگامی که تشریح میکنند چگونه این حالت روی داده است برآ ایران و جهان تابع روس است و عنقریب روس خواهد گرفت آنرا و وضع و حالت و اسباب و اخلاق ایران را مجسم بسیار خوب خوانندگان آرتیکل خود نقسمی که میل خاطر ما بر آن است که گمان کنیم آنکه کی اغراق است (ولی بنده دردی عرض میکنم بخدمت مطالعه کنندگان این کتاب که آنچه نسبت دهند با ایران ما اغراق نیست) یکی از کسانی که عالم الجغیگری و سفارت معروف است نسبت بحالت ایران میگوید

*"C'est le dernier des pays et le dernier des peuples,"*

(گویا معنی این باشد که انقراض حکومت و خلق تو ام اند)

دوموسی شیرال بتائید این قول مینویسد حکومت بان معنی که مراد است در آن معنی که این لفظ وضع شده است در ایران وجود ندارد - اقدار طبقه که فرما و حکومت دارند نه مبنی بر اقتدار و فواید موروثی است و نه بر زور و استیلائی که از رکن در ملک داری دریاست باشد - عبارات موسی شیرال است که بخط نگری می نویسیم و در فارسی ترجمه می کنیم -

*"The aristocracy of the land, might be more correctly termed a kind of loose bureaucracy sprung up and constantly renew itself out of intrigue and speculation."*

یعنی "بزرگان و اعیان ملک سلسله هستند خود سربوی لگام همه"

استیلا و هر زور و استیلائی را بر آید پادشاه و نفس خود میخوایند و اینها بزرگان  
و اعظم میشوند بحکم و تدابیر و اتفاقات و خصوصیات —

"One of the titles of the Kings, the proprietor  
of the Kingdom, fully explains his position  
with regard to his people."

"یکی از خطابهای پادشاه این است "مالک مطلق و بزرخریده ملک" ظاهر است  
بخوبی که چه مقامی دارد نسبت بخلق در عین خود را بنده نمیدانم که این کدام خطاب  
باشد بحکم ظلال الله باشد که سید عباس ترک میگویی —

"Every thing in Persia is considered the ab-  
solute property of the Shah, and no one can  
feel sure of being left at liberty to exercise  
a proprietary right over anything - The whole  
government is based upon this principle"

یعنی "هر چیزی در ایران مال خاص فالص پادشاه تصور میشود و همچنین خود  
خود را خاطر جمع دارد که مالک واقعی چیزی است - تمام حکومت اساس  
بر این عقیده و اصول است"

"The enriching of the Shah's treasury  
appears to be the chief aim of every branch  
of the administration."

یعنی "بزرگ کردن خزانه پادشاه مینماید که اصل حاصل و مقصود کلی هر رشته از  
حکومت باشد" - چونکه پادشاه بنفسه نمیتواند که این همه ملک فالص خود را

فرمانروا باشد و جاری دارد لکن در رسم نواب اول و نواب ثانی هم مقررت است -  
 باین ملاحظه که آمدنی پادشاه زیاد و خزانه او پر گردد هر عمده و منصبی را هراج  
 می کنند و هر که بیشتر پیشکش میدهد آن عمده و عمل درست - تا هنگامیکه آن  
 زر سیرسد بخزانه پادشاه هیچ بازخواستی نمیشود که چگونه و چنان آن زر حاصل  
 شده و این عمل یا حکومت یکسان بر این وتیره جاری است و سه سال که میشود  
 باز هراج میشود - (بعضی فقرات دیگر هم هست ولیکن فقط ترجمه آنرا اینست  
 و امیدوارم که بعد اوقت دانسته بغرض و اگر کسی بخواد اخبار زندگوار بگیرد  
 و تمام آرتیکل را در آن بخواند) - "هر عالمی بحجت آنکه نقصان خود را تحفیف  
 دهد علمای فرودتری را که در تحت حکومت و اداره اوست بدگیران میفرستد  
 بهر قیمت اعلائی که ممکن باشد و در این میان عموم خلق فلاکت می بینند و کار  
 بجائی میرسد که اگر سنگی بمیرند - تمام مالیاتی که باینسان جمع میشود چنانچه  
 تخمین شده هفت میلیون استرلینگ است (سی شلینگ هر نفسی) ولیکن  
 از این مبلغ فقط چیزی کمتر از سه میلیون داخل خزانه پادشاه میشود - مابقی  
 این مبلغ که بیش از چهار میلیون باشد در بین گرفتن و حمل و نقل و گذشتن در  
 دستمای متعدد و برباد میشود و بمبادنثور امیگرود - در عوض این زری که  
 باینسان میگیرند چه می کنند بر آفایده خلق هیچ - هیچ کاری نمیشود بر آ  
 فایده خلقی و هیچ تدبیری نمیشود که خلقی از نسلت زمانی یابند و از تباهی برهند  
 و موجب آبادی و دموکراتیک ملک شود - هر عمارتیکه ساخته میشود و کار عمارتیکه  
 میشود محض بر آسایش دربار است و بس - رست است که چرا اعنای برق و گاز  
 جاری شده است در ایران ولی فقط گرداگرد بارگاه پادشاه است و بر آ خط نقل  
 تربیت و علم و ادب مفقود است و زر کم حیار شده و مشقت و محنت بکار برده گشته -

سعادون زغال و مس و آهن که تمام ملک پرست افتاده اند نیز که همه خیالها  
مصروف است در جستجوی طلا یعنی سعادون طلا - لشکری که از آمدنی ملک  
بافت حصه از بهشت حصه را میخورد بکلی بیفایده است - باستش نامی  
یک شخص نامی سایر عمال عمل و عمده خود را سرمایه حصول فایده حرام خود  
قرار داده اند یا میدهند - آن استثنای سلطان است شاهزاده  
که حاکم اصفهان است که غالب اوقات خود را مصروف داشته است  
تعلیم و تربیت سپا خود که آنها را در حالت آمادگی بدارد که در روز مکه  
کار آمد و آزموده کار باشند - علاوه بر این خرابیها هیچ پناه و خطای  
نیست مگر بیچاره دهاقین و اهل دعات را از تاخت و تاراج غارتگران  
خارج و داخله - هر دوی که در کنار راه و معبر عام واقع شده باشد  
از قرار یک ماستیده ایم همیشه محل ورود و اقامت گاه عمال غارتگران  
در وقتیکه میخواهند اخذ و زیادتی کنند یا اینکه اقامت گاه مسافران است  
که با جمعیت بسیاری از بهر اربابان رحل اقامت می کنند و بیچاره  
اهل آن ده را میچینند - (یک جمله دیگر را بنظر انگریزی می نویسیم  
تا مردم ملک ما بدانند که اعمال اینها بر خلق عالم پوشیده نیست) -

To crown all the country is sunk into

a state of the most unnatural profligacy

این جمله را ترجمه نمیکنم تا صاحبان غیرت و شاه و شاهزاده و وزیر  
و علماء و امرآ ما و سید عباس ترک و عباس بن امیر قلی اصفهانی و  
مدیران مفتح القلوب و جمعی نادان جاہل دیگر شخص دیگری را بگویند که  
ترجمه کند برای آنها - پس صاحب اخبار مینویسد «اگر اینهمه است»

باشد زوال ایران قریب برسیده - و لیکن از قراریکه نامه نگار ما که همین روزها از صفهان نوشته اقلآ این احوال مذکوره برخلاف اینهاست در آن صوبه (یعنی عراق و صفهان بهتر نجا های دیگر است) ظل السلطان که حاکم است بر ارضی جنوبی ایران مینماید که فقط یک روشنی استثنائی باشد در میان دایره ظلمت و تاریکی - حتی اینکه موسی شیرال مهم هیچ نمی تواند گفت نسبت با وجز نیکی واد میخواند " فقط شاهزاده که خواهش دارد و نیز توانائی و قابلیت آنرا که سعی کند که ملک خود را بسازد از آن خواب غفلتی که در آن افتاده و می غلطد در آن از آغاز سلطنت این خاندان قاجار "

بقیه این آرتیکل که بسیار طویل است در بیان کفش خوردن ایران و ایرانیان است از رُوسیان و آنچه گذشته و میگردد بر سر ایران از دست رُوس از زمان پیطر بزرگ تا حال که ما چندان میل نداریم ترجمه کنیم و خیال خود را منتهی بسایزیم و خاطر خود را رنجیده نمانیم که چگونه رُوسیان اراده دارند خراسان را هم بگیرند از شاه و اهل ملک ما همه از این سعی خوشینند زیرا که رُوسیان را با خود دوست بچسبند و برخلاف انگریزان را با خود دوست

۲

بستی گزت ۲۴ اپریل ۱۸۸۵

(قوی ترین مردان ایران)

" ظل السلطان بزرگترین پسران شاه ایران است از زن اولش معروف است و غالباً معلوم که شاه ابتدا مادر این شاهزاده را که دهبقان دختر کی بود بدید که در کنار آب نشسته رخت میشوید - هر چه بوده باشد زنی بود از فرودمایگان و خان دانی این شاهزاده که میرا خوراد هم هست زنی "

و کردار و گفتار نا تراشیده خود ظاهر میسازد و فرود مایگی این شاهزاده را طرف  
 مادرش - ولیکن از حیثیت ولدیت و خون مدتها میدیدی قبل ازین ظل السلطان  
 بایستی جانشین پدر باشد و همه او را قبول کنند جز آنکه روزگاران این رسم  
 جاری است که ولیعهد شاه ایران باید از طرفین از خاندان سلطنت باشد  
 معذاکت شاه حال ایران تدابیری می اندیشد که فرزند دلبلند و محبوب خود را  
 مالک ملک خود سازد اگر توانا باشد نگاهداری آن - بر همه رعیت آن شاه  
 شاهان بخوبی معلوم است که پسر بزرگتر شاه که از دو جانب شاهزاده است  
 شخصی است ضعیف العقل و وجود دینت کالعدم و احتمال میرود که شاه ظاهر سازد  
 که ظل السلطان جانشین او است - آن جوان ظل السلطان هم آشکارا می گوید  
 که من میخواهم جانشین پدر شوم و شاه هم او را توجیح نمی کند برای این سخن -  
 ما حالا فرض می کنیم که کلاهی بسرمیگذاریم که از انظار خلق ما را  
 پوشیده بیدارد ( این کلاه از آن قبیل کلاه یا سرمه است که در قصب  
 میونسند شخصی بسرمیگذاشت یا بچشم کشید که کسی او را نبیند ) و میگذریم ازین  
 جمیع کثیری از مردمان فرود میاید و گدازه در سر این شاهزاده را فر گرفته اند  
 فرا میکنیم از جنگ سربازی که بالباس مندرسی کشک آن در دازه تنگ را  
 میزنند - پس خود را می یابیم در یک باغ وسیعی که متعدد درختان بنا دارد درخت  
 شده با آجور و لته های پست او را محفوظ باسیمهای تلگراف - مختلف جماعات  
 و دستمای مردم مرافعه کننده یاد او خواه و دیناری و تاجر و غیره پشت در پشت  
 و مخلوط فر گرفته اند این خیابانها را دهر یک از آنها که صاحب دولت و مکن است  
 جمعی را بهره دارد از نوکران و خشکبندان خود - گفتگو می شود با او از بلند  
 و نیز بسیار تکه گرفتن و نجوی هم میشود - همچنانکه چاکران شاهزاده می آیند

میروند پیوسته این جماعات وادخواه و غیره آنها را می گیرند و سوار الهامی کنند  
 از آنها - در یک گوشه این عمارت حصی بیود بیچاره مفلوک در هم ایستاده اند  
 و آمده اند که یا عرضی کنند و در هرستی نمایند یا آنچه شکایتی دارند ز بر آنکه بیود  
 در ایران بسیار جفامی بینند و هر طفلی سنگ با آنها میزنند و لعنت میگویند و  
 دشنام میدهد - ولیکن اینها حکما داد و انصاف می یابند از ظل السلطان  
 چرا که او مرد فاشمندی است و گوشت را فقط از پهلوی گاو میسرد یعنی مردمان  
 صاحب دولت را می چرانند و جفامی کند و این بیچاره بیود در اجابت میکند -  
 در یک گوشه دیگر این عمارت دو زمین ایستاده اند سر بگر میان فرو هشته و  
 طوقهای آهنین گرانی بگردن دارند و طبلس استند بیک تنبان و پیراهن آبی  
 شیر در قرزبه دکلاه نمدی قند آسا - اینها خونی و زمین اند و بحر م خون و  
 رهنی گرفتار شده اند و چند کس بد صورت و درشت هیولانی حارس استند  
 بر اینها - لباس این اشخاص بسیار خوب است و یک خنجر کچی هم بکمر زده اند و  
 ششپری هم در دست دارند و صحبت میدارند با دزدان مانند رفیق شقیق قد  
 حال کونی که یکی از آن رهنزان چالقی در دست دارد و میگوید که احتمال دارد  
 چالقی آخر نیش باشد - در یک طرف دیگر چند کس ایستاده اند و مشغول ماده سار  
 چوب و فلک استند در تحت فرمان دوسک صورت سرخ پوشی که آنها را غصب  
 میخوانند ولیکن هیچکس با آنها التقات ندارد و اینها بنیای حقیر و مردود استند  
 نزد خلق - در یک گوشه این عمارت یا باغ جمع کثیری ایستاده اند و در اینجا  
 در یک بازهت دیگری از سکر تری یا یعنی سیر زامی دفتر شاهزاده نشسته هر  
 مالیات را صورت انفصال میدهد - ولیکن ما باید بزود از اینجا در گذریم  
 یعنی بر سر مطلب دیگر برویم (خوانندگان باید در هر لفظ و هر جا  
 استند

زیر آنه لطفش در جهان هست

اکنون مایمگزیم از کنار در بانی قوی مکیل که بیش بسیار سپنی دار دو چینی  
 نقره در کف است - یک پرده کلفتی از جاجیم حاشیه دار او نیمه است که صورت سیر بازی  
 بر آن نقش است در حالتی تفنگ خود را گرفته سلام میدهد - این در بان (لقا پوچی) آن  
 پرده را بلند میکنند و ما داخل میشودیم در خلوت کوچکی که خاص است مر آن شاهزاده را -  
 از دالان تاریکی در گذشته بدری سیر سیم که پرده دارد و قریب یک درجن کفش در آنجا  
 موجود است که از آنها می فهمیم که چند کس در اندرون آن مکان هستند سوای خود شاهزاده  
 که مانند شاه کفش خود را از پا بیرون نمی کند جز آنکه داخل بقعه بزرگی شود یا مسجدی - این  
 مکان را بعد تاریک ساخته اند - بلای در آنجا شاهزاده نشسته و یکم زده است بر تنگامای  
 متعددی و تشکی در زیر دارد - چنین مینماید که مزاج شاهزاده خوش نیست و کسالتی دارد  
 حکیم باشی او نبض او را گرفته احساس میکند - حاکم بزد (بلای از پیشینستان محبوب تیش)  
 یک زانوی او را مالش میدهد و حاکم نبات (یا یا اونات) در کمال ملایمت زانوی دیگرش  
 را - و پیشین دست دیگر با مالش رامی مالند حال کونی که دلاک باشی او بنهایت توجه و حکمت  
 یشت گردنش را مالش میدهد - سیر زارضا که پیشین دست خاصه معتمد است و حاکم فضا  
 بوده (در تحت حکومت همین شاهزاده) شعریاغزل میخواند - شاهزاده صحبت میداد  
 و سیر زارضا از خواندن بازمی ایستد اندک زمانی دشا هزاره تغییر شده سر خود را  
 بالا کرده میگوید بمیر زارضا -

"The son of a burnt - father, read on, read on"

"ای پدر سوخته بخوان بخوان"

"It may be observed that the policy of the  
 Zil-us-sultan has ever been to surround  
 himself with servants of common birth

» باید ملتفت بود که حکمت یا بنای کار ظل اهلطان همیشه بر این بوده است که گرداگرد خود  
 محیط سازد بنوکران و چاکران کین - و این کار را برای این میکنند که می گوید -

» فقط مراد از اینها و من عیال و پسر و مادر آنها هستم امید آنها هستم و همه چیز تنها  
 هستم - (ملتفت باید بود که در ممالک مسلمانان از قدیم و همیشه و اجماع علم و دانش  
 خدا داشته اند و پروردگار آنها و پسر و مادر آنها و امید آنها خدایا بوده و از آن همیشه

گرسنه و بنیاد بوده اند برخلاف ارذال و کینگان - و روی) - الغرض چنین معلوم  
 میشود که شاهزاده کسالتی دارد و با او از بلند میگوید «بمالید بمالید مادر قحبه ما» -

پس نفسی با آرام برمی آرد و گویا حظی کرده و راحتی یافته میگوید «مان مان این خوب  
 است حالا خوب است» - دلاک باشی که مورد این تعریف و آفرین شد تبسمی میکند -

پس شاهزاده فریادی کشد «میرزا رضا میرزا رضا آن کلیچه خر مسرخ نار ابد به به  
 دلاک باشی» - دلاک باشی کلیچه را میگیرد و شکر تیه ادا میکند پس شاهزاده میگوید

» حالا بمال قر مساق

یکی از ملازمان داخل شده تعظیم میکند و زانو بر زمین زده هسته بگوش  
 شاهزاده میگوید «قربانت شوم امام حبه عرض سلام بخدمت میرساند» جواب

میشود «بسم الله بگو بیاید» - شاهزاده بلند میشود بر سر پا و جوانی است  
 بسیار جسیم و عریض و کوتاه قد و دست و پای کوچکی دارد که خودش بان افتخار می کند

و موی سیاه مجعدی دارد و چهره سفید افروخته و سمبلی دارد سیاه و آوازی بعینه  
 آواز شاه - میرزا رضا گناه تازه احترامی او را بدتش میدهد -

همیشه میخواهد سعی دارد که راهنمایی باشد خلق ایران را در تغییر و تبدیل و وضع و لباها  
 فوار از خالق خود را آنکمی اندازد که ملتی است ز نگاری رنگت دگلابتون دوز سپهر  
 او اگر نریزی است - که سبذ جوهر نشانی دارد بگر می بندد و آنگاه بر دوش می اندازد  
 خرقة از ترمه زرد کشمیری که تمام آهتر و سجا ف آن عجب است - زیر جانه میشود  
 که در لندن دوخته شده است و فوار با ربلی از گلابتون سر تا سر آن دوخته اند -  
 این است لباس تمام عیاری که در برست حاکم یک بخش عظیم ایران را که در این وقت  
 سی و سه سال از عمرش گذشته -

بیایا بهمه راه او روان شویم عبارت تابستانی او ( ضرورتی ندارد  
 که ما بیان کنیم این مکان را چنانچه در انگریزی نوشته ) وقتی که امام جمعه داخل میشود  
 بر همان قالیچه یا تشکی می نشیند که خاصه شاهزاده است و هفت فوت طویل است  
 و سه فوت عرض و یک سوزنی نازکی بالای آن کشیده -

چون شاهزاده نزد رویچه کشوده می نشیند فرانسواشی از در عمارت  
 داخل میشود با آن دو راهزن و شاهزاده روی خود را بجانب یکی از آنها کرده  
 خشم آلوده با او از بلند میگوید " ای پدر سوخته تو هم میخواهی مالیات از رعیت پدر  
 من بگیری ؟ " - آن مققر زیر لب میگوید " تصدقات شوم این گناه من نیست "  
 شاهزاده روی خود را بجانب امام جمعه میکند که سیدی است بلند بالا از اولاد پیغمبر  
 و عثمانیه بیابای بر سر دارد و شرح حال آن راهزن را بیان میکند - امام جمعه سر خود  
 را حرکتی داده میگوید " بلی علی قربانت شوم این مرد در واقع مرد بیرحمی است "  
 شاهزاده میگوید " من هم چنین گمان میکنم " - پس آهسته در گوش فرانش با شش  
 میگوید " بر این راهزنی " - آنگاه بدزد دیگر روی کرده میگوید ( و آن در دزدی گن  
 می افتد ) " تو خراستی و پدر همه خراب هستی - ای فرساق شکر رحمت را بجای آن "

که از جرئت درگذشتیم بر تو مرخصی" - فراتشاهی بیرون می‌رود با اتفاق مقصرین  
 مذکوره و طوق آهنین را از گردن آنها بر میدارد و یکی از آن دزدان راه خود را پیش  
 میگیرد و در نهایت آزادی و رعونت روان میشود جا لکونی که چند دقیقه دیگر آواز  
 توپی بلوش می‌رسد و معلوم میشود که آن دیگر را دم توپ گذاشته اند و امام جمعه  
 میشود - پس شاهزاده خمیازه کشیده میگوید "عاقبت الامر این یکی رفت آن  
 چهار دیگر را بیارید" - بجز و یک این سخن را گفت چهار سگ را حاضر می‌کنند که دو تا  
 از آنها ستیغ هستند و دو بول داگ - سگان را رام می‌کنند که با طرف و جوانب  
 آن عمارت بدوند و بازی کنند و شاهزاده آنها را شکر میجو راند در وقتیکه چهار سگ  
 که در خلوت و تنهایی است - برخلاف سایر اهل ایران او قلیان نیکشد - پس این  
 شاید یک دو دست بازی میکند بر تختی که هم بسیار خوش است از آن و هم استاد است  
 در آن هر چند که خلاف ادب است که حرفی بر او غالب آید - پس بیرون می‌آید  
 سواری و چون بر زبر زمین نشست بی نهایت تردماغ است - سواری میکند بی‌قافه  
 ولی بسیار خوب - فریاد می‌کشد خنده میکند و بی نهایت خوش است - چون کمال  
 مهارت را در تیر اندازی دارد بسیار طالب آن است که کمالات خود را اظهار سازد  
 بش رومی شکنند و تارنج و تخم مرغ را بگلوله میزنند و همچنین قران و پنجه‌اری را -  
 ایام شباب او گذشت (شبابی که هر شاهزاده را در ممالک مشرق  
 خود سردی لگام دارد) عروسی کرد با دختر پسر دولت وزیر عظیم نخستین ایران که  
 بحکم شاه موجود حال طناب بگردن او انداختند - پنجه‌ال قبل از این بیزن گشت -  
 پسرش جلال الدوله جوانی است پانزده ساله که آثار بزرگی از چهره اش نمایان است  
 و فقط بنام حاکم شیراز است در تحت فرمان پدرش - تطل السلطان قریب ساعت  
 هشت شام (یعنی دو ساعت از شب گذشته) شام میخورد و تناسل -

اندرون یا حرم خود داخل میشود که دیگر نامیتوانیم همراهی کنیم با او هر چند که آن کار  
که اول بصر نهادیم بصر ما باشد -

حاکمی که از عهد ممد حکومت داشته است بر یک صوبه وسیعی است  
بقدم باشد و بعضی اوقات شاید عازم جازم - سخت باشد ولی مانک با انصاف  
مکار باشد چنانچه لازم شخصی افتاده است که حاکم است در ایران - خالی باشد از  
طرفداری و تعصب - سخی لطیف باشد - یا هنر بیار باشد و عیب کم - چنین  
است این پسر عزیز القدر شاه ایران "

از اخبار سنت جمیس گزت لندن گرفته شد

۳۳

بسی گزت تاریخ ۱۸۸۵

(تجارت با ایران)

مستبرنجایین سفیر دولت امریکا (یونیتد استیتس) که در ایران بود  
مرحبت کرد به نیویارک - دو سال بود که خاک امریکارا را که دو بود و خوشنما  
بود که بوطن خود مراجعت کند - شخصی از وقایع نگاران اخبار (درلد) با او  
ملاقاتی شد مشاور الیه با او گفت که حالت پالیتمیکه مشرق چندان در این وقت  
نازک است که او نمی توانست باز ادوی سخنی بر لب آرد و منسوب و مربوط با آن -

عبارت اوست که میگوید "کشاکشی که اکنون در میان انگلت و روس وجود دارد  
بنیاسیت مفید است ولی البته حکومت امریکا هیچ طرفی را نمیتواند گرفتن که تفصال  
باین نحو که آیا که امریکان از این دو دولت قوی باز و باید متقدمه شخص اول باشد  
در ملک اشیا - رست است که جرمنی ایلچی در طهران دارد ولی فقط آن ایلچی مانده

تا شایانی است که لطفی بر سگیبند از آنچه که ملاحظه میکنند و در همان حال حرمت میکند تجارت ملک خود را بهمان سان که ایلچیان ترکی و فرانس و استریا و یونان و سلیس حرمت می کند تجارت خود را -

طهران یکی از شهرهای است که بنیاید بیگانگان خط بر سگیبند و خایده میبند از آنها در ممالک شرقیه نه فقط بواسطه قدرتش بلکه بواسطه آنکه یک بخش عظیم آن آباد و معمور شده است در همین از منته اخیر - ترقی و آبادی و پردولتی این کشور پیش از هر شهر دیگری است که من دیده ام در جانب شرقیه اسمیرنا - در بین این سی سال اخیر خلقین آن از ..... که نفس سیده است به ۱۰۰۰۰۰ نفس و هزاران عمارات عالییه پر قیمت در آن ساخته شده بخشهای جدید طهران یکسان استند با شهرهای بسیاری از ممالک یورپ یعنی بحسب عرضی و پاکیزگی و هواگیری خوبانها و معابر و راسته ها - بنزدیکی من شاه ایران در اراده خود ثابت بقدم است که حکومت را از بدست خود با حسن وجهی اگر ممکن باشد بموجب و در تحت همین قوانینی که بالفعل جاری است و این سی و هشت سالی که او سلطنت رانی کرده زمانی بوده است که بی نهایت ملک ایران بهبودی یافته و ترقی کرده - خطای عظیمی که سیاحان یورپ کرده و می کنند این است که یکبار ه ایران را مقابل میسازند و پهلوی پهلوی میگذارند با ممالک خود را کسانیکه از تجارت محدود خود بیان میکنند ایران را که ملکی است تباه و پایتال بخوبی و بطور واقع ایران را ندیده اند - بیشترین بخش آن واقع است در ارض میزمانندی که از چهارالی پنجه رفوت از سطح دریا ارتفاع دارد - وقتی که شخصی وارد رشت میشود که در ساحل دریای کسپیا واقع است و بالا میرد بر شعب و گردنهای البرز که قتل آن بر شده است با ارتفاع .. از

سطح دور یا آماده نیست یعنی مایوس است آنکس که پیدا کند دشتهای حاصل خیز  
 سرسبزی را که کشیده شده اند در دامنه آن سلسله جبال - طهران دهیل قش  
 دوزست از البرز - اکثری از خانههای آن یک طبقه هستند و ساخته شده اند از  
 خشت و روی آنها با گل سفید آلوده شده و بنقوش قشنگ منقوش اند چرا  
 که باید بخاطر دشت که ایرانیان قومی هستند معروف در جغای و بتائی - بسیار  
 عمارات عالیّه و وسیعّه هست که از آنها ظاهر میشود و صرف دولت در اساس و  
 تکمیل بنردر بنای انبیه آنها و دال هستند بر اینکه قومی که اهل فکر که را آموختند  
 اساس عمارت عجیب و غریب الحّمه را هنوز آن هنر از میان آنها معدوم نشده  
 آب را از جبال آورده اند با واسطه سی و چهار قنات که سلسله وار کشیده شده  
 اند در زیر زمین که هر چند ظاهر آب آن خوبصورتی نیستند که جد اول قدیمی که  
 رومیان کشیده بودند مغالک زربش صرف شده است در ساختن این  
 قنات از آن جد اول - جاری ساختن آب با طرف و حول و حوش طهران  
 چندان روئیدن نباتات را فریادش داده که حدت و شدت حرارت هوارا  
 در ایام تابستان بمنیایت اعتدال بخشیده - هر چند که هوای بسیار گرم است  
 ولی ملائیم داخلی از ضرر نیست بواسطه خشکیش -

این تصور که خلق ایران ذاتی هستند تبدیل یافته و از صلح  
 فروتر شده در طبیعت و اخلاق تصور خلافتی است - صدق نیست که آنها  
 حالتی که یک قومی هستند یعنی چنانچه تماماً هستند با آخرین منزل یا پست ترین  
 درجه بدی و مسکنت رسیده اند - ایرانیان امروز پست تر از آن نیستند  
 امروز که ۱۵۰۰ سال پیش از این بودند و بزودی میتوان معلوم کرد که تفریق  
 در ذات آنها هم نرسیده - بیشک اعمال خلاف و افعال بد دارند ولیکن فطره



وسعت دارد فقط ۹۰۰۰۰۰۰ نفوس سکونت دارند - ابریشم و تریاک ایران بهترین  
 هستند از ابریشم و تریاک سایر ممالک عالم و گندم و قباکوی بی اندازه هم در آن  
 حاصل میشود - مقدار بید و فاتی زغال بسیار خوب هست در اراضی جنوب و  
 مغرب آن و نیز مقدار بی نهایتی آبن یافت میشود - اگر اینها را از زمین بیرون  
 می آورند در اینگونه حاصل ایران با انگلند بختی میتونست کرد - بسیار اجناس  
 قیمتی پر فایده دیگر نیز ممکن بود که مردم امریکا حاصل کنند از ایران اگر چرا می کنند  
 که سرمایه خود را تجارت در آنند با ملکی باین بعد مسافت - فواید بسیار خوب  
 هست برای تجارت امریکا اگر کار گیران و بازرگانان میتونستند اندکی حرکت  
 کنند و چالاکي خود را ظاهر سازند - مستقر ارا میجی از طرف دولت امریکا در  
 اثر پر فایده دشت - مردم ایران بسیار خوش هستند از امریکا و میل در رغبت دارند  
 که با مردم ملک ما تجارت داشته باشند - اقدار بقدر ۲۵۰۰۰۰۰ دلار اجناس  
 پنبه و دیگر اجناس امریکا با واسطه تجاری یورپی با ایران میرود و از آن طرف بسیار  
 از اجناس ایران هم با واسطه تجاری انگلند با امریکا می آید - این نباید چنین باشد  
 ما باید بخت مستقیم سرکار و معامله داشته باشیم با اهل ایران و من کمال خاطر می  
 ر دارم که زمانی چندان دور نیست یعنی قریب رسیده است که این حال صورت  
 وجود یابد - بیش از هر قومی ایرانیان نظر نظر ظاهر دارند - از آنجا نیکه آنگهی تنها  
 از حالت طوایف یورپی نهایت محدود و اندک است معناد باین هستند که عظمت  
 نهند بر هر طایفه و اقتدار و قوت آن باندازه که آن طایفه ظاهر بسیار دو نمایش  
 میدهد زور و قوت خود را - بهین جهت است که حکومت های انگلیش و روس که  
 فواید آنها در ایران بسیار است همیشه دستگای دارند بر آب و تاب و ایلیچان  
 سفرای آنها در طهران عظمتی بر خود می نهند - هر چند میتوان گمان کرد که اگر این

چیزهایی آب و تاب را بتوان در جامای دیگر از خود دور کرد و چنانچه بناید یا ممکن نیست که در ایران از خود دور کرد و لیکن زود و استیلا را باید بر هر قومی ظاهر ساخت بخوی که آن قوم را در کار است و خیالات آنها چنان است و مستجاب آن وضع و صورت هستند و باید بزودی طریق و وضع خیالات آنها را بچنگ آریم - باجمعه بملاحظه فواید تجارتی و بودن مردم ملک ما در ایران با وجود دولت و مال مانعیتوانیم بدون سفیری باشیم در ایران و ناگزیر باید یک سفارتی از جانب یونان استیلا در ایران استقرایا

۴

بسی گزت ۱۴ دسامبر ۱۸۸۵

در این اخبار دو آرتیکل هست بدو عنوان یکی "روس ایران" - دیگری "اتفاق مسلمانان" - اولین این دو آرتیکل را ما تمام ترجمه میکنیم و دومین را بعضی از فقراتش را - باری آرتیکل اول این است که بدنبال می آید -  
مراسله نگار طهران تیر می نگارد - "حالا که صد بندی افغانستان بیک طوری و چند روزه انفصال یافت روس آزاد خواهد بود چند سالی که چیزی قدم اراده اش را پیشتر گذارد در ایران - اگر اجازت باشد من چیزی پیش گوئی میکنم از اراده روس نسبت بانیمکک بدبخت آفت رسیده و آن بخشی از آن که ارتباط و نسبت دارد با انگلیز ایران -

چنانچه در خط ۲۵ می گذشته نوشتم روس چشم از دونه است بر خراسان و زودتر باید برتر ضمیمه بمالک خود خواهد ساخت آن زمین را جزو یک دولتی قوی تر از ایران مانع آید - بالفعل آغاز کرده است پیش قدمی خود را با وجود مخالفت شاه خط تلگرافی از عشق آباد بر سر حس کشیده شده که مسافت بعیدی میگردد از خاک ایران - سر اسر کناره چپ هری رود در مسان

سرخس و ذوالفقار روس لشکرگاهها قرار داده است در خاک ایران که ابد انظار همسایگان  
اراده خالی کردن آن مقامات را و این هم با وجود مخالفت و ممانعت سخت شاه است  
مختصر گوشه شمال و مشرقی خراسان بحقیقت امروز متعلق است بر روس و از همین است  
چند روزه چون وقت در رسد مالک میشود بر تمام این صوبه -

چند سال پیش از این بحکس گمان میکرد که انقباض روسیان  
مروار متضمن انقباض آنها باشد زینتی را که کشیده شده است قریب بدیوار هرات  
خلق خود را تسلیمی میدادند باین خیال که هنوز ۱۰۰ میل زمین بخت بد آب هوا  
فاصله است در میان و پس از آن قلل جبال است که گذرا از آنها ناممکن است و اینها  
سُدودی خواهند بود در راه پیش قدمی روس باین طرف - از این خوبها میبود  
ما بیک نخو بدی بیدار شدیم و آن سُدود سخت خیر ممکن العبور طے گشت و از میان  
مرفوع شد و روس اینک در ارض شیر و عسل اقامت گزیده بسافت یک سوار  
صبحگاهی دُور از دروازه هندوستان -

بهین نخو گرفتن روس یک گوشه از خراسان را می نماید یعنی

بظاهر که چندان ارتباطی نداشته باشد بانگریزان ولیکن خاطر جمع باش که اگر او  
رخصت دهند تمامی آن صوبه را قابض میشود - نتیجه این چیست ؟ - یک ملاحظه  
نمودن بر نقشه جغرافیه معلوم میسازد نتیجه آنرا - (۱) آنکه استیلای روس  
کشیده میشود تا بحیره سیستان و زود پلاند - (۲) یک حاشیه طولی را میگیرد  
در میان ایران و افغانستان - (۳) هرات را مسافتی بعید بعقب خود می برند  
(۴) روس را می آرد نزدیک طفل تازه مولود ما یعنی کلات و (۵) طلائی  
لشکر روس را می آرد بقرب دریای هند -

و قتیکه این حالات صورت و وقوع یافت انگلند چه می تواند کرد

و لیکن حالا بسیار کارها میتواند کرد اگر فقط فرصت را از کف نهد و علاج واقعه را پیش از وقوع اندیشد - یعنی باید فوراً تدبیری بکار برد که دست اراده چشم از روی راحا لا و تا قیامت از خراسان و مطلقاً ایران کوتاه سازد -

دیگر آنکه میزان قوت در ایران متمایل است خاصه بطرف غرب و حیل روس - در این وقت یک چیزی وجود دارد که باید بخواهیم آنرا پلتنیک مثلث در طهران شاه است که از طرفی میترسد از روس و از طرفی جای فسوس است که اعتماد بر انگلند ندارد - در تبریز که جانب غربی است ولی عمدت و در اصفهان که وسط ملک است ظل السلطان است که بعد از شاه اوست و قوی ترین مردان ایران است امروز و چنین نسبت میدهند با و خواه صدق و خواه کذب که اراده جانشینی دارد حالا باید فرض نمود که شاه سر باز میزند که خواهشهای روس را بجزم آورد احتمال کلی میرود که ولیعهد بشرطی چندی بزودی رام گردد و در دام افتد و اگر او ناپا هر سازد سختی و وصلیت خود در آن وقت ممکن است که کاری کرده شود باین مدعی که در اصفهان است -

منسوب باین مطلب این کیفیت واقعی که یکی از اهل ری است در ازی در اصفهان بود اقامت گاه ظل السلطان خالی از معنی و مفهومی نباشد است است که این مرد یکی از علمای علم طبیعی یا طبیبی از اینگونه علوم بود همچنین بود موسی السسر که فقط هندی بود در ریلوی یاراه آهن - ما باید بدانیم که در روس در این زمان طبیعی دان یا ریاضی دان پیش میرود و همیشه مادی است سحر را و اولاد پس می آیند قزاق مادی تحت پهبیدی انجیناف ها و کراف های نیوماتی -

زمانی پیشتر گفتگوی بسیاری بود از اتحادی قیامین نگلند و ایران و برای چه من نمیدانم ولی آن عزیزیت و اراده هنوز در اندیشه ما

تکر یا وقتد اسیر میشود - دائر نباشد وقت در سید و هیچ زمانی به از این نیست  
 که اکنون در دست است که بدترین و زشتترین ملک ما باید خیال خود را همه متوجه  
 این مطلب سازند - ایران بکمال خوشی قبول خواهد کرد اتحادی را که با انگلند  
 ولی آن اتحاد باید کامل باشد و بکمال استواری هر گوشه و جز آن مستحکم شود و  
 چون آن اتحاد باشد که اساس آنرا نهادند مری در ایل این صد سال  
 حال که بعد از آن ماجرا کتی گرم مانند (یعنی نرگت نرگت) خود را بیرون کشیدیم  
 بموجبیکه رالینس میگوید "قریب تباهی و معدوم ساختن نام نیک خود" -  
 (عبارت انگریزی این است) -

"Persia would gladly welcome an alliance  
 with England, but that alliance must be through  
 thick and through thin and not like that con-  
 cluded by India and Ellis in the early years of  
 this century, and out of which we afterwards  
 wriggled, almost as Rawlinson says "at the  
 expense of our good man"

بدون یک چنین اتحادی ایران باید زود یاریر مغلوب و بکلی ذلیل شود -  
 (یعنی در کف روس) - بعضی از مردم گمان می کنند که حالا هم بسیار دیر است  
 و فرصت از کف رفته است که صوبهای شمالی آنرا بتران نجات داد و زمانی  
 بخشد از چنگ روس و ما را لازم است که این حال را واقعا فرض کنیم و فقط  
 خیال خود را محدود و منحصر سازیم و خود را قوت بخشیم در جانب جنوب - لیکن

این پالیسی کلی برخلاف عقل سلیم است و پالیسی کم دلان است - و علاوه بر این  
 این پالیسی دعوتی است بخط مستقیم هر رس را که قدم پیش گذارد بدون اندیشه  
 در حد و شمالی ایران - بجز دیکه چکین نشانی ظاهر گشت - شاهزادگان  
 حریص خود غرض در نیسان خود مطلب فرصتی برای خود می یابند و ملک را  
 از یکدیگر پاره پاره می سازند و از آن نتایجی زایش خواهد کرد که نه روس و  
 نه انگلند اجازت خواهند داد که آن نتایج وجود بهم رسانند - پالیسی ما باید  
 در واقع چنین باشد که ایران مانند افغانستان ملکی باشد مستقل و خود مختار  
 و این کاری است که هر چند بنیابت مشکل است حصول آن غیر ممکن نخواهد بود  
 و فرزند محنت ما را با خود بخشید -

“اتفاق مسلمانان”

مضمون دو جمله از ابتدا و انتهای آریکل دوم اینهاست -

«چنین مینماید که ایران در حالت بسیار بدی باشد و مدد می طلبید  
 آیت شاه ایران عاقبت الامر معلوم کرده است که حریفی نیست که ما کان قوی بود  
 که بایستد در مقابل پالیستیک جهان چنانچه خود را بتصور و پندار خوش دارد  
 که هست و آخر کار باید مغلوب و منکوب روسی باشد یا اینکه وزیر مختار دول  
 خارجه اش از دست نواب یعنی سفیران دول خارجه بسور اخی در شده مشکل  
 است که بتوان گفت کدام است ولیکن هر چه باشد باید جت سختی باشد که  
 برخلاف عادت همیشه آریکلی در اخبار اطلاع طهران درج شده است که جرئت  
 مختصری از آن بوجوب میل است»

پس از آنکه شرح طویلی مینویسد ترجمه از اخبار اطلاع مذکور  
 منسوب باشی دو اتفاق مسلمانان و آیاتیکه از قرآن گرفته مشتمل بر اینکه

مسلمانان باید جدا و گفند با کفار و امثال اینها که بنده همان اوقات در رسالت  
 کوچکی چاپ کرده ام این جمله را مینویسد که جمله اخیر است —  
 از این آرتیکل چنین ظاهری میشود که ایران از سایر ریاستها  
 مسلمانان یاری می طلبد ولی غافل است که ریاستها دیگر مسلمانان بیشتر  
 در بحر صعوبت و نکتت و آفت غوطه و راند از خود شش و چون خلع ایران شلیحه  
 هستند بهیچ وجه من الوجوه نمیتوانند که همدستی و اتحاد و اتفاق کنند با  
 فرق دیگر اهل اسلام —

### نکته چینی

بر کسانیکه چند مشقال مغز در سر دارند و بقدر وبال گهسی هم  
 غمخیز و جمیعت و طالب ترقی و بهبودی ملک و خلق بهیچر بغیرت ملک خود  
 هستند پوشیده نیست که هر فردی از افراد خلق از هر قول و فعلی هم آن چیز  
 را میگیرد و تمسک خود قرار میدهد که نسبتی داشته باشد بغرض خاصه خود  
 اعم از آنکه آن غرض فایده باشد که بنحط مستقیم بخودش یا دیگری برسد یا اینکه  
 فایده باشد موهومی و خیالی که بخودش یا دیگری برسد — هیچ ضرورتی نکرده  
 است که ما مسئله خاصی بیان کنیم با شات این مدعا همین آرتیکلها بنحبت مسئله  
 ما کفایت میکنند — در این سه چهار آرتیکل سابق الذکر که یک کلمه در حرفی  
 از آنها خارج از ترجمه و اصل آنها نیست (و همچنین در آرتیکلهای متعدده  
 دیگر که در نزد ما موجود است ولی ما ترجمه ننسینیم) هر طرب و یا بسبی نسبت  
 با ایران است — هم عیوب انرا ظاهرا ساخته اند و هم هنرهای آنرا —  
 ولی خود انگلیزان را ابتدا غرضی است و آن غرض هم این است که یا بزبانه

یا بزرگ یا بجلکت علمی دوستی و اتحادی نمایند با ایرانیان و بان دوستی و با  
 و هسطنه آن اتحاد استیلانی دهمشته باشند در ایران در مقابل و بجهت  
 روسیان - بس از آن مدعیان ما و مدعیان کسانی که از قبیل ما هستند  
 خیر خواه ملک که بعضی از آنها اندکی از بنمایم برتر و بهتر نیستند و بی علم و  
 بازاری و بی سرو پا هستند و بعضی دیگر بحقیقت بکدولت و زور در شمار عالی و  
 اواسط خلق محسوب شوند ولی در واقع آنها نیز از قبیل طبقه اولین اند  
 و چیزی از آنها اعلی تر نی اند اینها را نیز اغراضی هست و برای تقویت  
 اغراض خود چیزی را میگیرند از این نوشتجات و بکار میبرند - بعبارة  
 آخری آنچه در تعریف و هنرست در این نوشتجات میگیرند آنچه در قرح  
 و ذم هست را میکنند سولی فراموش نباید کرد که این طبقات خلق که  
 مطلقاً از امور جهان و اوضاع عالم سرموی آگهی ندارند و صحبت اینها  
 روح را عذاب الیم هست و گاهنگاهی بطور اتفاق یا بطور مجبوری دشمنند  
 و با اینها صحبت و گفتند دست میدهد باز بر سه قسم هستند - قسمی از آنها  
 البته هستند و چنانچه لازمه بلاهت و بیدار نشی اقتاده تخلص بی هستند  
 ولی ضمناً غرضی ندارند - قسم دیگر فقط ضدیت و مخالفت میکنند و اینها  
 هم بغرض اند - قسم ثالث هم البته هستند و هم صاحب غرض خواه آن غرض  
 واقعی باشد و خواه موهومی - حالات مختلفه این طبقات با این موجب است -  
 سید عباس نامی ترک که در حیدرآباد دکن الآن موجود است  
 و خود را در ویش کامل و قطب دایره امکان میداند شنیده شد وقتیکه  
 اخباری را با ایران فرستاده بوده است که بنده آرتیکلی در آن درج کرده بودم  
 منسوب بقتل حسین قلینان بختیاری - غرض این مرد چه بوده .

فقط اینکه تحیل بگویند یک چنین دولتخواهی هم در هند هست ما را که عیب ما را  
همه هنر نماید و شاید که در عالم خواب و خیال این دولتخواهی فایده باور است  
این مرد میگوید پادشاه ظل الله است و نوشته از نزد خدا آورده که فخر استی  
تو از جانب من بر جان و مال و اهل و عیال خلق من و رعیت بیچاره خود -  
دیگر آن محض از روی جمالت و بید نشستی بحث و مناقضت میکنند و غرض آنها  
ضدیت و خلاف است - عباس ابن امیر قلی اصفهانی هم از قبیل سید عباس  
است - مدیر اخبار مفرج القلوب فقط برای سی تومان تعریف میکند -  
و آن شخصیکه در اخبار شفق مراکز استان یعنی عیسوی خوانند یا محض از روی  
خلاف و ضدیت است و یا شاید از رگد رست فطرتی و ردالت آن فقره را  
نوشت - همین شخص نوشت که در دی صفهانی پس از آنکه مدتی در مسجی  
عیسوی بود بجد آبا و آمد و نوآب سر سالار جنگ دید که در وجود او هیچ هنر  
و کمالی نبود همتائی با او نکرد و خدمتی با او نداد - مگر من آنم که ابداً اعتنائی  
بجد آبا و دوزخزینة حیدر آبا و در ریاست و حکومت و خدمت حیدر آبا ندادم  
و لیکن نباید دهنست که اهل ملک ما غالباً اعم از اینکه اعلی باشند  
یا ادنی و گذشته از اینکه غالباً بی علم و دانش و جاهل هستند یک نوع بنوعی  
هم دارند - و اینهمه اول بوسیله بید انشی است و ثانی بوسیله آن است که  
در ملک ما قانون نیست و هر چه و هر چه است و اینها گاهی آزادی بخود ندید  
اند - بسیاری از مردم ملک ما یا با میدانان یا از خوف جان بدوستی و  
مصاحبت یا چاکری و خدمت سلطان و شاهزاده و وزیر و امیر و غیره ملک  
ظلم میکنند و خون خلق را میسریند و مال خلق را میخورند و زن و بچه خلق را  
تباه میسازند - بی نی بلکه زنان و دختران و پسران و خواهران خود را

برای بزرگان ملک خود میبندد و پروائی ندارند محض برای اینکه زور مردم آزادی  
دشمنه باشند و خصوصاً در حق بیچارگان - کسانی هم که در این ملک یادگار گشتند  
و جانای دیگر مستند اگر در ایران بودند از همان طبقات بودند و بطور یقین  
بوده اند و لهذا پروائی ندارند از آنچه که بر دیگران میروید یا برود -

من کیستم چهستم و غرض من چیست ؟ - من نه عیسو و نه مومن نه  
نه مجوسم نه هندو و ام نه بت پرستم نه دهریم نه بابی ام بلکه گواهی میدهم که خدا  
یک است و محمد رسول و فرستاده اوست و قرآن کتاب اوست و قیامت  
میزان و حساب همه حق هستند - غرض من استیلا و ترقی اسلام است -

غرض من ترقی و بهبودی مطلق مسلمانان روی زمین است - غرض من اتحاد  
و یکجوبی و موادت مختلف فرق و شعب مسلمانان است بایکدیگر - انگریز و روسی  
و جرمن و فرانسوی امریکائی و هندی و چینی و زنگی و حبشی را همه یکسان میدانم  
و موادت یا خصوصت من با همه طوایف عالم مساوی است - شاه و شاهانه  
و امیر و فقیر را یکسان می بینم - پادشاه را شبان بر رعیت و چاکر رعیت میدانم  
هرشاهی و هر شاهزاده و هر حالکی و هر آمری که کینفس را بکشد بناحق و برخلاف  
رضای خدا و شرعیت انبیا و اولیا اوست و یک زن یا یک دختر یا یک پسر را  
بر خلاف شرع یا عرف یا تهذیب یا مرضی او آلوده و امن سازد یا یک پول  
بر خلاف قانون شرع یا عرف از یکی از خلق خدا و رعیت خود بگیرد و یا  
دشنامی گوید یکی از بندگان خدا که آن بیچاره قدرت نداشته باشد تلافی  
کند یا نتواند دادخواهی نماید من او را ظالم میدانم ظالم ظالم ظالم - من  
ملک و خلق خود را آسوده و در راحت میخواهم - من میخواهم خلق ملک ما از  
بینگانه و آشنا کفش نخورند و آزاد باشند - من میخواهم دولت

فلاح و تجارت ملک ما فرایش یابد و خلق ملک ما هم چند روزی که در جهان انداخته باشند - من ملک خود را آباد میخوام برای خلقی که خیز از سال است حالاکه در آن کن اند و بختی که خیز از پانچاه هزار سال دیگر هم در آن ساکن باشند نه برای چند کسی یا عرب باشند یا ترک یا مسلمان یا کافر چند کسباجی در آن فرمانروائی کنند و برود یا چنده و چند صد سالی خاندان آنها دارائی کنند آنگاه دیگری بیاید و از کف آنها بدر کند و خود مالک گردد - من چیزی نیگویم و نمی نویسم که خلاف مرضی خدا باشد ولی اگر خلق ملک مانند نفسمند و اگر بدانند و بفهمند باز ضدیت کنند و مخالفت نمایند چیزی را که نیکی آنها در آن باشد " بگذارتا بیفتند و بنید سزای خویش " اگر کسی خوانده باشد کتابی را که شخص انگریزی نوشته است منسوب بمملکت اهل ملک خودش که موسوم است به " میستری آن دی کورت آن انگلند " - بداند که آنچه من میدانم دشمنیده ام از ملک خود هزارها درجه بیش و بدتر است در ملک ما آن کتاب هشت جلد است ولی اگر کسی چنین کتابی را بنویسد منسوب بمملکت ما باشد جلد خواهد شد زیرا که در ملک انگلند پنجاه یا هشتاد سال پیش از این هم قانون داشت و بانظم و نسق بود همچنانکه امروز است پس چه خواهد بود و حالت ملکی که ابدًا قانون ندارد و شاه و وزیر و شاهزاده و حاکم و امثال اینها میگویند بکنند هر چه را که بخواهند و هیچکس را قدرت دم زدن نباشد -

در رطب و یابس و هنر و عیبی که در این آرتیکلهای قبل ترجمه شده مندرج است خوانندگان ملاحظه کنند که چه چیز یاد کرده شده و کدام از آنها هنر است و کدام عیب و همه را بسنجند و معلوم کنند که هنر است یا عیب است یا عیب آن و نیز اهل ملک بالتحقیق باشند که چگونه خلق عالم در بیگانهان بر عیوب آنها آنگاه میشوند و آگاهی دارند -

در آرتیکل اول نوشته (۱) ایران آفتاب لب بام است -  
 بیشک چنین است و عنقریب ایران بدست روسیان خواهد افتاد چون آفتاب  
 ظاہر است - تمام اہل ایران از این معنی خوش استند و ابدگمان نمی کنند  
 کہ روسی ایران را بگیرد و روسی را دوست داشته باشد بلکه خیر خواه خود میدانند - من  
 یکی برخلاف ہنہ اہل ایرانم در ای من بکلی مخالف رای دیگران ہست در این امر -  
 (۲) موسی شیرال میگوید حکومت واقعی نیست در ایران و چنین است و چنان -  
 من مؤید اقوال او ہستم و مخالف این احوال - پادشاہ ایران ملک و خلق خدا را  
 بچند کس از امرای فرود شد مبلغ بسیار کمی و آن چند کس بنندگان خدا را در آتش  
 سیگندارند و دہ چندان میگیرند و در این زمان پسران خود را حکام بلاد میکنند  
 کہ پڑی ظاہر است چه میکنند و چنان خلق را در آتش دارند ولی این آتش را  
 خلق خود بدست خود روشن کرده اند (۳) یک جملہ را ماترجمہ نکردیم از بس  
 ما را شرم می آید ولی معنی آن اینست کہ از ہمہ بالاتر ملک ایران غرق ہست و محیط  
 فسق و فجور طبیعی - ما بجز بی میدانیم کہ مقصود نویسنده چیست ولی نمیتوانیم دم زد  
 اللہ اکبر نعوذ باللہ چه چیز ما من خود بچشم دیدہ و بگوش شنیدہ ام ولی چه سود کہ  
 غیرت نیست - (۴) علم و ادب و ہنر کمال مفقود ہست و ما افسوس میخوریم  
 ولی دیگران بی پرداہستند - (۵) نعاوان بسیاری ہست کہ اگر بیرون آوند  
 صد چندان بیش حاصل پادشاہ یا حکومت میشود و از آنچه کہ بالفعل بیشکش میگیرند  
 و ہزار بار دولت ملک فرایش می یابد مگر کسانیکہ در جید آباد با ما می میکنند  
 چه خبر دارند از این چیزها - (۶) تعریفی کہ موسی شیرال کردہ ہست از ظل سلطنت  
 بجاست و ما نیز معتقدیم ولیکن اعمال قبیحہ اورا ہم ما کماکان میدانیم کہ چه کردہ ہست و  
 ما نمیدانیم کہ غضب الہی کے نازل میشود کہ تلافی کند این اعمال را - عفتہ آفتاب

یا از طرف آذربایجان یا از طرف خراسان نازل خواهد شد انشاء الله تعالی -

در آرتیکل دوم نوشته است (۱) که ظل السلطان از زن

اول شاه است که دختر بهقانی بود - این عیب نیست در ممالک شرقیه که زن

پادشاه دختر بهقانی یا از خاندان کینی باشد ولی نتیجه آن بسیار بدست که

سپهر بزرگ پادشاه اگر از خاندان کینگان باشد جانشین پدر نمیشود و نتیجه

این خلاف رسم بزرگان و خلاف شان پادشاهان جانشین پدر خود باید

کسی باشد که تیغش بر آن تر باشد و خون لکما خلق باید ریخته شود تا یکی بقی یا خنجر

بر تخت بنشیند و اگر مرد است جانشینی ملکی مانند ایران باید با اختیار و استیلا

قومی بیگانه یا روسی یا انگریز یا هر دو موقوف باشد - (۲) حالت در خانه شاه

ایران و دادخواهان و جریان قانون شرعی یا عرفی را در محاکم مابیان می کنند -

بیک لفظ یک دزد را دم توپ میگذارند و بلفظ دیگری رفیق همان دزد را آزاد

می کنند - ما بر خلاف این چیزها و اعمالیم ولی مدعیان ما اینگونه قوانین را پسند میکنند

و این هر دو دزد را سزاوار همان عقوبت یا عفو میدارند که این شاهزاده نمود

هر چند که هر دو بر خلاف قرآن خدا و شرع پیغمبر بود (۳) ذکر میکند وضع مجلس

بزم و دربار شاهزاده ما را که همه الفاظ و عبارات رکیک و تبسج از زبانش خارج

میشود و کسانیکه گرد او را گرفته اند همه از زمره اجلاف و کمینگان و اردال

استند - ما بر خلاف اینها هستیم ولیکن این ملک ماکه در حیدرآباد استند این اعمال

و افعال را پسند میکنند و تعریف و تمجید میکنند زیرا که خودشان هم در مجلس روضه

عز او محویم و روز عاشورا و در کوچه و بازار دشنام زن و مادر و خواهر بیگانه

میدهند و شرم ندارند و میگویند فلان کس بشاه و شاهزاد دشنام میگوید لیکن

این تهمت محض است بر ما - ظالم و متکبر و ناحق و نادان و بیدانش و امثال اینها

و اصل دشنام نیست بلکه اینها صفات و خصال این اشخاص است و این صفات و  
 خصال را باید از خود دور کنند - کسیکه خون بندگان خدا را بناحق میزند بیشک  
 ظالم و از ظالم هم بدتر است و کسیکه آن ظالم را می ستاید بیشک جاهل و نادان است  
 اگر آنچه من شنیده ام از رفتار و کردار شاه و شاهزادگان و وزراء و امرای ملک  
 خود و خصوصاً در همین مانی که شاه ایران بمالک یورپ رفته و بسیار چیزها از خلق آن  
 ممالک دیده خلق ملک ما را پر دانی نخواهد بود چونکه بیغیرت هستند ولی بیگانگان نخست  
 حیرت بندگان خواهند گزید و خواهند گفت که خدا ما مردم ایران را منضوب مردود  
 و ملعون ساخته است که بدست این فرقه و این حکومت گرفتار کرده و نه یک عالم یا  
 یک جاهل یافت میشود که سخنی بگوید یا فطری بنویسد بجا لفت این اعمال و افعال  
 بلکه سزای ملک مایا بامیدنان یا از بیم جان خاموش هستند و با اعتقاد ما چنین میکنند  
 که حکم خدا بموجب کتاب او بندگان و بردگان این ظلمه فسقه هستند - ولی ما از  
 قبیل آنها نیستیم و همه این اعمال و افعال را حیا لایم -

۱) در آرتیکل سوم سفیر دولت امریکایی گوید - (۱) شهر طهران  
 مانند یکی از شهرهای یورپ است ما قبول میکنیم - ولی این تعریف نیست که هزار تا  
 شهر و قریه خراب و ویران افتاده باشند یا خراب و تباه کرده باشند و یک شهر آباد  
 باشد - (۲) میگوید شاه ایران خود بسیار خوب است و اراده دارد که ملک خود  
 را آباد و خلق خود را خوش دارد - ما میگوئیم اگر او را چنین اراده بودی بقرین ممکن بود  
 که چنین کند - ما بکلی برخلاف این رای و عقیده ایم که تا پادشاه ظالم نباشد رعیت  
 اطاعت او نمیکند بلکه ما میگوئیم اگر عدل و نصفت و قانون نیک در ملک جاری  
 شود بیشتر و بجمال خوشی خلق اطاعت میکنند از حکومت خود و فادار میزنند با پادشاه  
 خود - (۳) این مرد میگوید اگر طرق و شوارع درست شوند

برای زراعت و تجارت مانیز همین را میگوئیم - (۴) میگوید ملکی که دو چرخه  
 وسعت فزینش را دارد نقطه میلیان خلقت دارد - بلی ما میگوئیم از بی پروائی  
 حکومت میلیانها مرند و میسیرند در ایام تحلی - و از ظلم و جفا کاری حکومت  
 میلیانها با طرف و کتاف عالم برانته شده اند و بواسطه فقدان آزادی و  
 نبودن قانون نیک و انصاف و معدلت میلیانها که میخواهند بملک آیند و  
 سکونت گزینند نمی آیند و الا با سستی در این وقت خلقت ایران پنجاه میلیان  
 باشد - در یک دو صفحه ما بعد ما چیزی مینویسیم نسبت به پارسیان هند که  
 میخواهند با ایران بروند و از ظلم آن ملک بترسند - (۵) این مرد میگوید  
 معادن زغال و آهن بسیار است در ایران اگر بکنند و بر آردند دولت بسیار  
 از آنها حاصل میشود - مانیز همیشه همین را گفته و میگوئیم مگر بهایم چه می فهمند  
 و آئینه در حلقه کوران چه فائده می بخشد -

آزمیکل چهارم سر اسر کیفیت پیش قدمی و زیادتی روسیان  
 است در ملک ایران که من یکی برخلاف تمام یا اغلب اهل ملک خود مخالف  
 روسی استم و از آن طرف طرفدارانگرم - این فقره که ما گمانی تعلق دارد با موب  
 پلیتیکیه و عوام بلکه اکثر و اغلب مردم ایران نمیدانند که دوستی روس چه نقصان  
 دارد با ایران و اشخاص انگریز چه فائده - ولیکن سایر اهل ملک ما برضا و رغبت  
 و از روی بیداشتی و حماقت و بتوهم اینکه روس با ایران و دست کیجست است  
 میخواهند که روس را در ایران استیلا باشد بلکه ایران را بگیرد و لیکن نامنجم  
 و ابد اراضی هم نیستیم و بگلی مخالفیم که انگریزان یکت و جب ایران را بگیرند یا  
 سر موئی استیلا داشته باشد - بلی رای ما اینست که بموجب معاهده دوستی  
 از روی دانش و سفیش چنانچه مادر جابای دیگر نوشته ایم اگر این دو دولت

مشهد شوند هر دو را فائده بجد و بحساب خواهد بود خصوصاً ایران را -  
 با بجزله در این ارتیکلها مطالب بسیار است که خوانندگان باید  
 بکمال دقت مطالعه نمایند - و اما از بابت خود بنده سر اسرار این کتاب پرت  
 از آرای من و حالت و عقاید مذهبی من و من ابداً خود را مورد گفتگوی احد  
 ننمیدانم جز جهلاً - این فرقه گاه بگاه مرا نصیحت و وقتها تو بیخ و سرزنش و موا  
 بینمایند و بعضی اوقات هم بیترسانند ولی ابداً مرا اعتنائی باین فرقه نیست و خوبی  
 از آنها ندارم - بشرخصیکه در ملک ما عالم دعا قائل و چیزهای مغز هم در سر داشته  
 باشد مقصود مرا می فهمد و امید دارم که این سلسله برخلاف جهل و سحرکت در نهد  
 و از من طرفداری کنند و متفقاً سعی نمایند در ترقی خود و ملک خود - این سلسله  
 و سخنان محققانه هستند و جز معار و دی درک نمیکنند - اگر آن زری را که با او  
 میدهند یا بجسائیکه در محکم خانه میروند که چند کلمه فریاد بیا موزند و در واقع  
 زمان خود را در لهو و لعب بگذرانند بچند کس بدین رو کمال تاکید را بکنند  
 که وقت دزد را بتاه نسازند و در هر اداره از ریاست تحصیل علم بکنند آرزوی  
 کتب اهل یورپ آنوقت می فهمند که ما چه میگوئیم و آنوقت میتوانند حساب است  
 کنند و الا تا زمانی که حالت اعالی و ادانی یکسان و این چنین است هر که چیزی  
 بگوید و بنویسد او را بهزار تهمت منسوب میسازند و میگویند عیسوی شده یا  
 دهری است یا بابی یا شیخی و امثال ذالک -

(۵)

بمبئی گزت ۲۵ مارچ ۱۸۸۶

یعنی نقل نمودن پارسیان بمکات ایران

این فقره در این وقت بمارسید و لابد گشتیم که در اینجا دو جگه کنیز  
 این مطلب هم یکی از مطالبی است که مانیتو انیم چشم پوشیدن از اندراج آن در این کتاب  
 کیفیت آن این است که چنانچه در اخبار دیده شد بالیوز جدیدی که از ایران تشریف  
 آورده فرزند مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم اراده داشته که تشرافی بدهد به هر چند  
 از طرف شاه ایران و پس از آن جسمی از پارسیان را دعوت نموده چای خورائیده و نطق  
 طوبی داده در آن مجلس مشعر بر محبت و نصفت شاه و بخصوصه اشاره نموده بعنایتی که  
 او را است (یعنی شاه را) در حق پارسیان و در آن نطق سخنان شیرین و لطفی و ترغیب  
 و هنده بسیاری بر زبان رانده - معلوم میشود که بعضی از پارسیان رغبت نموده اند  
 که بایران بروند و دام در آنجا اقامت کنند و لکن اصحاب اخبار (را ایندین سکتیستار)  
 چیزی در اخبار خود نوشته و هم مذمبان خود را از مخاطره آن اراده الگهی بخشیده - بعضی  
 از مضامین نوشته مذکور اینهاست -

«سخنان شیرین دکنش بسیار بکار میرود و در آن وقتیکه که نسوب  
 هستند بتکالیف و فریض منصبی سفیران ولی هیچ عاقلی جان و خوشی و آسایش خود را در نظر  
 نمی اندازد و سخنان خوش شیرین - میل خاطر ماین است که باد کنیم هر گونه اخبار خوشی را  
 که نسبت دهنده شاه ایران - و نیز میل خاطر ما بر این عقیده است که حکومت انگلیش  
 ناقص است و وعده میدهد پیش از آنچه که ایفا میکند - معذاکت ما توجع میدهم حکومت  
 انگلیش را با همه عیوب و نقایص آن بگومت نیک شاهنشاه ایران» -

مانیخو استیم تمام یا اقلایک جمله این فقره را بنظر انگلیزی بنویسیم و  
 هیچ ضرورتی ندارد زیرا که صدق آن بر همه کس معلوم است - اینقدر ماسیگویم که  
 کمال خفت و حقارت و شرمساری است که ملکی یا قومی یا حکومتی اینسان بد تمام باشد  
 هیچکس از اهل ملک ما خیال اینگونه قباحت را نمیکند و بیشک اگر پارسیان هستند بایران

روند جان و مال و عیال و ندهب آنها همه در معرض خطر است - ولیکن این قوم  
 تومی هستند که هنوز ایرانی اند و ایران را فراموش نکرده اند و مردمانی هستند کاری  
 و کاروان اگر معدودی از اینها سکونت گزینند در ایران بنیاسیت مفید خواهند بود  
 ماکر گفته و نوشته ایم که زمینی را با آنها بدهند که اقدار مدام اقامت کنند تفریح گاه  
 باشد آنها را برای تغییر آب و هوای چند روزه - و چون چنین کردند تدریجی  
 اندیشند که اینها کمال آزادی و خوشی زنند و از هر گونه خطری محروم و محفوظ  
 باشند - امید است که این نصیحت خیر خوانانه اثری کند در خاطر شاه و بزرگان  
 ایران و در این مطلب بهم فکری نمایند -

## مختصری شرح حال بنده مصنف

یکی از جمله چیزهایی که وجود آن در جهان لازم و اتم است خلق حال  
 استقبال جهان را سوانح عمر و سرگذشت احوال بعضی از مردم است و خصوصاً  
 از کسانی که در دنیا گرم و سرد سخت و سست بسیار دیده و آفات و بلیات سختی  
 مر رسیده باشند که محفل عبرت دیگران خواهند شد - و غالباً این است که -  
 «بس گر سینه خفت و کس ندانست که کیست بس جان بلب آمد که با او کس گریست»  
 چه بسیار کسانی که پدر داشته اند ولی پدر نموده اند و چه بسیار کسانی که خاندان  
 داشته اند و در بدرینمایند - اگر کسی از دردی بنالد دیگری کی جان درد مبتلا  
 نشده نمیداند حال او چیست - اگر از آتش و آفتاب تعریف کند آنکه در سرما  
 و برف و بارش گرفتار نشده الکی ندارد - اگر از گرما و سوزش آفتاب شکایت  
 کند آنکه همواره در سایه مسر برده الکی بهم نمیرساند - اگر از سختی و صعوبت و  
 آفات و بلیات سخن راند در کسی نیگیرد که همواره در خوشی در راحت بود

این حال بر این سوال هست تا هنگامیکه زبان تشریح یا قلم تحریر این واقعات جاری  
 نگردد و هیچ دهنه دیگری در جهان نبوده و نیست و نخواهد بود که حوادث جهان و  
 مصایب بلیات و ترقی یا تنزل خلق ماضی و حال را نظایر سازد بر مردم حال و  
 استقبال جهان سوای زبان و خاصه - و تا هنگامیکه زبان و خاصه سخن نشده اند  
 هر چیزی پوشیده است و هر کسی را ظن و عقیده است همه برخلاف واقع - بنا بر این  
 شرف من از شرح احوال بنده در آخرین کتاب کجیل انالی از فایده نیا شده بود بلکه از  
 ولی چون اراده بنده انحصار است آن بخشها و جزئیاتی که از همه بیشتر مفید است بنا بر این  
 ترک خواهند شد و خصوصاً اینکه اراده بنده این است که فقط از جزء اخیر سوای غیر  
 تا امروز چیزی بر نگارم - مراد من از جزء آخرین است که از مدینه ذکر بلا بافضل  
 چیزی ننویسم بلکه از شام خراب که حیدرآباد فرشته بنیاد مراد است -

اگر خوانندگان را بیاد باشد یازده سال قبل از این هنگامیکه بعد  
 انگلستان بهند می آمد بنده چند ماهی در حیدرآباد بودم و باز به سببی مراجعت کردم  
 محرم و ایس (که اکنون کرنال دلبس شده) در شاه آباد مقیم بود و نوشی میخواست  
 که فارسی آموز بنده بنزد او رفتم - شاه آباد جانی است که خط راه آهنی که بحیدرآباد  
 می آید از آنجا جدا میشود - چندی که گذشت سر سالار جنگ مرحوم به بلخی روان  
 شد و مراجعت نمود - در این وقت محرم و ایس معرفی کرد از بنده در مراجعتی بود  
 خط ایرانه بنوآب بوصوف گذاریندم معظم الیه قبول فرموده روانه حیدرآباد  
 با خود اندیشیدم که قرآن هزار قرآن از او دارم و اگر وزیر ملک دکن هزار روپیه عتبات  
 فرماید غایت آمال من خواهد بود - دو ماه بعد دو سه خط رجستری کرده فرستادم  
 ولی جواب هیچکس نرسید - در این بین با کتابی در انگلیزی ملاحظه کردم در یک  
 علیکه خلق یورپ را باین دولت و مایه رسانید یعنی بنحیثیکه با کتابی و میل نمودم

که بغاری ترجمه اش کنم شاید خلق مشرق نیز چیزی پیروی کنند و طریقی تحصیل ندر  
 را بدانند که رعیت پیوسته در خیال یافتن گنج و گیمیاست و حکومت در فکر موعود  
 سیم و زرهت و گرفتن جان رعیت - بهر حال جزوی از این کتاب را بر گرفته خط  
 سفارشی از مجرد ابسن و بحیدر آباد شده از جناب وزیر عظمی ملاقات نمودم و عظم  
 فرمودند اگر کسی این کتاب را بدستی و خوبی ترجمه کند من بسیار طالب آنم - باز  
 شاه آباد رفتم ولی از قرآن مجید خود چشم پوشیدم و با خود گفتم که اگر گنجی را ایگان  
 از کفم شد گنجی شایگان بدستم خواهد افتاد و اگر قرآنی رفت لقمه نانانی بجایش می آید  
 در این بین ما مرغ پلاومی پختیم و خوان دعوت میچیدم - گاهی در گاری دو اسبه  
 نشسته بودم و وقتی در میانه جالدار تکیه زده - وقتها با خود میگفتم - «وزیر کن  
 آن کند با تو مرد که محمود باشا عرطوس کرد» - کاها با خود می اندیشیدم که -  
 «نباشد اگر تاج زر بر سرم بودیگیان کیسه پُر از زرم» - دو سال بعد  
 بسکندر آباد آمدم و مجرد ابسن نیز در آنجا بود - در روز غزوة محرم الحرام سال ۱۲۹۱  
 صاحب مذکور در دو خط بمن داد یکی بنام نواب عالیجناب و دیگری بنام سید محی الدین  
 علوی که دوست صاحب مذکور بود و باراده آنکه این علوی صاحب ریخته رسانید  
 آن خط و دو سه ملاقات بنده باشد - در آن ملاقات نخستین سخنی که بر لب نواب  
 معظم الیه گذشت این بود که کتاب تمام شد - گفتم هنوز چیزی از آن باقی هست  
 با کمال خوشی و انبساط بیرون شده به ترجمه و نوشتن کتاب سرگرم تر گشتم -  
 (تفصیل این اجمال مفضل در روزنامه چه درج است)

مدتی را بر این منوال گذشت و پیوسته بنده پای سپاده از بسکندر آباد  
 بحیدر آباد میروم و مراجعت میکنم با دست خالی و کینه شبی و شکم گرسنه و پانی خسته  
 و سر بر خیال و دل پر آشوب - عاقبت کتاب هم تمام شد و بنظر

برسانیدم و زبانی عرض کردم که ملاحظه یک چند صفحه کافی است که بر سر کار عالی معلوم  
 شود هم فائده این کتاب و هم محنت بنده - نواب صاحب دعه فرمودند که چند روز  
 ملاحظه فرمایند و آنچه لازم باشد ایشان و لیاقت من است بعمل آرند ولی جناب  
 ایشان را گاهی فرصت دست نداد چنانچه تمام امر او بزرگان حیدرآباد را گاهی صورت  
 نیست - قرآنم مفقود گفتم مهمل خیالم بر ایشان شکم خالی و روزگارم تباہ -  
 چند صندق اسباب دارم همه در شاه آباد است و نمیدانم چه بر سر آنها آمده - حال  
 من بر همین منوال بود چهار پنج سال و فقط یک سخن بیبیده از بعضی از مردم فی الجمله  
 ضعف جسم و روح مرا بقوت مبدل میساخت و گاهی آب تازه با تشم فرد میرنجخت -  
 آن چه بود این بود که رسم است در این شهر که هر چه بخواهند کسی بدهند بطور ماهوار یا  
 منصب از همان زمانیکه بسلام مشرف شده حساب کرده بیکبار خواهند داد چنانچه  
 با فلان حجام و فلان قرآش و فلان رقاص و فلان رقمان و فلان قصاب همین معامه  
 را کردند - چون این سخن را میشنیدم خوش و منبسط میشدم و قلعه را بر روی هوا  
 میساختم که چون این زر برسد دختر کی ماه عذار بعد رکاح در می آرم از خاندانی  
 عالیشان و خانه عالیشان بکرایه میگيرم یا میخرم یا عمارت میکنم - چیزی از آنرا  
 برگرفته بخت میسر میسر و چیزی را در بانک میگذارم - بخشی را تجارت می اندازم  
 و جازات آنتی میخرم و در ریلوی شرکت میشوم و چند کنیزک و غلام ادبی و حبشی  
 میخرم و حصه از آنرا می فرستم که در اصفهان دهی بخرند بنام و بسیار کارهای دیگر  
 هم میکنم لمواقع هر که را تجربه از خلق جهان نیست بی گریه و جمل ذرا در نظر آید  
 ولی شرح حال بهتر شخصی پوشیده و مخفی است و کم و کیف آن چنانچه باید  
 و شاید معلوم نمی یعنی هر چه از نیکی بدی و خوشی و ناخوشی و عیش و آفت و تندستی  
 و بیماری و میری و گرسنگی بر او برود و ظاهر و آشکارا نمیتواند شد جز آنکه از طبیعت

سرشت او که شوند خلق - البته طبیعت و حالت بنده کم و زیاد از توستی تمام معلوم میشود ولی نه کماکان = من نمیتوانم از احدی خوش آمد گوئی و متعلق گویم - نمی توانم اسباب ضحاک و خنده و طرب کسی بشوم - از بهزل و بیابوه سرانی و مستحکم کناره میجویم و از ظرافت و شوخی و خوش طبعی بر کنار می آستیم - گاهی بار خاطر و سربا کسی نمیشوم و بر سر زحوان کسی نمی نشینم و در خانه کسی اقامت نمی گیریم و دست بین کسان دراز نمیکنم و زر بقرض نمیگیرم و کور و مصلحت آئینز نمیگویم و پادشاهی و مدح و شنای این و آن نان نخورم و بیجا کسی را نمی ستایم و در میان دو جنگجو استن نمی افروزم و بهر کسی نمیشوم و هر چه از این قبیل صفات و خصال باشد در مجتوب و دیگران بر مطبوع و پسندیده من نیست و آنچه من در عالم شکایت از خلق یا بعضی از مردم داشته و دارم از همین و برای همین صفات و خصال است - بیک طرفت در مدتی که در بستی بودم بجان آقاخان نرفتیم و هر که بیک دروغ گفته یا بیک وعده خلاف داده در هر جا و خصوصاً در حیدرآباد او را مردمانش نشمردیم و بدرضا او نرفتیم - بجان اهل ملک خود همیشه کم میرفتم ام بویزه در عالم تنگدستی و نا این قوم را کمتر میخورده ام بویزه در حالت گرسنگی و دست از هیچکس نمی برده ام بویزه از گسائیکه میدنسته ام منت بر من می نهاده اند و بمن و اذی احسان خود را در حق من ضایع میکردند - غرض این بود حالت من در تمام عمر و خصوصاً در این ده سالی که در حیدرآباد بوده ام - ولیکن گسائیکه از دور دست برایش داشته اند و از سوز اندرون من آنگه نبوده اند اگر لیبی سخن گشودد و گلگه بر لب آبراهم چندان اعتنائی نکرده اند و بی پروا بوده اند -

بالجمله چون چهارچنبال بر اینحال و باینمنوال گذشت و در این

ضمن عریضه ثانویستم و وسایط انگیزم و آثار را همه بی اثر و اینها را همه

یا فتم خصوصاً آخرین را هر که بود از پیر و مرید و امیر و فقیر و مولوی و جنگ و بهادر  
 را بر همه الناس علی دین ملوکیم دیدم عاقبت عریضه نگاشتم بخد مت نواب عظیم الیه  
 و قرآن و کتاب خود را طلب نمودم - فراموش نکنم معروفی که خدمت خوانندگان  
 دارم که چندی قرآن بنده مغفود الاثر بود تا آنکه سید عباس نامی که سابقاً اشاره  
 باو شده که گیسوان بافته میگوید علوم و باقافله حجاز آمده که از حج می آیم یعنی بجای بر  
 سر دار و لباس بوزرنگی در برد خود را یکی از اولیاء اللہ میخواهند بلکه دعوی پیغمبری  
 میکنند و در خانه میر تهور علی نامی اقامت دشت مدت مدیدی ننید انم بچہ عنوان  
 آیا او باین دست ارادت داده یا این از آن چشم عنایت داشته بود روزی در بین گفتگو  
 گفتم چنین قرآنی که تو میگوئی نزد میر تهور علی هست ولی صاحب آن معلوم نیست که کیست  
 گفتم صاحب آن قرآن صاحب مرده من استم رسیده ام - از این زمان بنده چیزی  
 مطالبه قرآن خود را میگردم تا آنکه این عریضه آخرین را نوشتم و سخن را ختم کردم -  
 و بعبارة آخری تیشه را بر بیخ زدم و زبانی هم بخد مت نواب صاحب عرض نمودم که  
 قرآن و کتاب مرا بدهید که بلکه خود روانم - در این مجلس سید محی الدین علوی  
 نیز حضور داشتند و من یقین داشتم که جناب ایشان در چنین وقتی سخن خیری بفرمایند  
 خواهند راند - چند روز بعد با خود اندیشیدیم که نزد علوی صاحب رفته به پیغم که  
 در غیاب من سخنی رفته بود در خدمت نواب صاحب یانه - بجز دریکه علوی صاحب  
 مرا از دور بدید فرمود فلانی من در حق تو سخنی گفتم و نواب فرمود که علی الحساب بپایه  
 در منصب برای او میکنم تا بعد کاری بهم رسد - گفتم جز آنکه اللہ خیر ازین بچاه  
 رویه بهم بپای من کافی است علی التقدیر بشود - علوی صاحب فرمود که بچهری  
 ایشان حاضر شوم و عریضه برنگارم و ایشان نزد نواب صاحب بر بند بر آید  
 دستخط مبارک - خواستم این سخن و این فقره مخفی ماند چرا که بعد امر خود باو نمیشد

و یقین نداشتیم که حقیقتی داشته باشد ولیکن چون بیرون شدم از نزد علوی بهیچ  
رسیدم مرا مبارکباد گفت و همه شنیده بودند که علوی صاحب آفرسخنی گفت  
و پنجاه روپیه برای قوت لایوت من صورت یافت و من خطی بدلس صاحب  
نوشتیم که بسعی و کوشش او آخر وجه کافی برای بنده معین گشت -

چند روز بعد باز بخدمت علوی صاحب رفتم و جناب ایشان  
عنوانی برای عریضه بنده نوشتند که هنوز در نزد بنده موجود است - بان عنوان  
عریضه بخدمت نواب صاحب نوشتیم که « میرزا اسمعیل دردی صفحمانی امیدوار  
فضل و کرم » و عریضه را بخدمت علوی صاحب دادم که برده دستخط کند -  
ولیکن از آنجا نیکه تلون مزاج سلاطین و احرست و از قدیم نوشته و گفته اند که  
بره نذر باید بود نواب از قول خود انحراف ورزیدند (باید فراموش نکرد که اینهم  
تلون و انحراف است که اگر انگریزان از ابتدا نوشته و عهد نامه از اهل این ملک  
نداشتند تا با هم ورزیدند مالک نبودند و صوبه برابر از قبضه نداشتند) -  
قدیر جنگ نامی فرمانی فرستاد و مرا بچیزی خود طلب فرمود - چون بخدمت  
والاشان رسیدم گفت نواب صاحب میفرمایند که شما خط و سواد دارید نوکری  
بکنید و اکنون در نزد من جای دادی خالی نیست جز جای دادسی روپیه اگر بخوبی  
موجود است - گفتم نعوذ بانند از تغییرات و تبدلات حالت مردم این ملک که چه  
گرنه میرقصانند از برای خلق بیچاره - سید علوی فرمود پنجاه روپیه در منصب  
معین شده و تو میگوئی سسی روپیه نوکری کن خدا حافظ - روان شدم و دعا  
خیر در حق نواب صاحب نمودم - چند روز دیگر باز تعلیق قدیر جنگ رسید که  
نواب صاحب پنجاه روپیه دستخط فرموده اند گفتم اگر بخواهم دستخط فرمایند من  
منصب این ملک را میخواهم و نه خدمت این ملک را بلکه عهد هم که

قبول کنم اگر از گرسنگی بمیرم -

برخو اندگان این کتاب (سوامی اهل حیدرآباد) معلوم باد که نوکری

این ملک برد و قسم هست - اول نوکری قلم هست و دوم نوکری سیف هست - هر یک  
از این دو هم بر چند قسم است (۱) اگر صاحب و صاف آید و بدون سفارش یا

دادن رشوتی و نوکر شود سی یا چهل روپیه برای او قرار میدهند و این مرد باید تا  
پنجاه سال بگیرد همین مبلغ قانع باشد ولی شرط آن این است که دیگر عبارت و صاف

را تحریز نکند بلکه بموجب انشای مادهورام و امثال آن بنویسد که فارسی مودت  
ملک هست - (۲) اگر در این بین راه رشوت ستانی را دست و پید کرد و ایامند

را بر کنار گذشت که شیوه مرضیه اکثر جا کران این حکومت هست در اندک زمانی  
دست کش بدست میکند و کت و نپتلون کار دستگاه بدم پیل راحی پوشد و

جو راب در جن شصت روپیه و جوتی سی روپیه بپاسی کند و بر سببی سوار می شود  
هفتصد روپیه قیمت و بیست پنجاه روپیه هم در بنک میکند و دو کار و بارش

بسیار خوب است (۳) خط سفارش از انگریز عظیم الشانی آرد یا آنکه مبلغی رشوت  
بیک از اعمال دهد فوراً پنجاه روپیه ماهوار بگیرد - و لیکن هنوز بدون رشوت

امرش نمیکند ردگاری دو اسبه و چهار اسبه ندارد و بنگله نمیتواند ساخت و نوکر  
و چاکر و ماما و غلام و کنیز متعدد نمیتواند نگاه داشت - اهل سیف برد و قسم

(۱) سواران اند که ابد هیچ کاری در عالم نمیکند جز آنکه بدنبال امر روان شوند  
(۲) پیادگان اند که یک شمشیر زنگ خورده و چند حربه دیگر با خود دارند و

صد ماشان در جلو امیری روان اند - یک کت و دو کت مخلوق باینسان نوکرند  
و در واقع همه بیکارند و نان مفت میخورند و شاکرند که در این ملک لقمه

بدست می آید مفت و دعای کنند که خدا این ملک را برقرار دارد که مردم بیکار و

بیچارہ رانانی ہست - ولیکن ہرچ مردانای با ایمانی و معقول دہنر پروردیسے  
 در این ملک نوکری نیکند - مثلاً کسی کہ اینسان کتابی را بنویسد و این باشد ہنر و  
 استعداد او اگر نوکر شود البتہ در اندک زمانی ترقی بسیاری خواهد کرد و از ہمہ جا  
 آگہی بہم میرساند و پیوستہ میخواید تغیر و تبدیلی در کار نماید و سیوہ دیگر ہار از دنیا  
 بردارد ولی چگونہ میتواند کہ می شناسد و می فہمد و با ہزاران چگونہ بر میتواند آم  
 این ہست حالت این ملک کہ مثل منی گاہی نمیتواند نوکری کند -

در این ضمن سید عباس روزی مراد خانہ آقا سیر زاعلی واکتر بیڈ  
 و زبان تبویح گفتو کہ چنین عریضہ بخد مت نواب صاحب چرانوشتی و قرآن و کتاب  
 خود را چر اطلب کردی از مردی کہ وزیر ملکی ہست - در آنجا آنچه جواب باید بدیم  
 دوام اور اولی این مرد باز دست از من ندہشت و در غیاب من سخنان گفت -  
 در این وقت و در این حالت کہ من با خدا در جنگ بودم و ابداعتنائی بہ نبی و  
 ولی ندا شتم و ہیچو چہ پردائی از قرآن و حدیث نبودم و معنی این شعر « اذا  
 یش الانسان طال لسانہ » مخصوص من بود و گویا کہ سعدی این بیت را  
 برای من گفتہ بود « وقت ضرورت چونانہ گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز »  
 قلم برگزتم و بتاسی حضرت یغما جز از ارواح کلمہ کسی را استثنانہ نمودم و این تھیضہ  
 را بنام جناب مولانا سید صاحب پیوستہ انداختم - جناب موصوف خط را  
 برخواند میر تہور علی و اورا گفت بدان د آگاہ باش کہ اکنون قائمہ عرش منہدم  
 میشود و سلسلہ ایجاد می گسلد - این میر تہور علی کہ حالارشش سفید شدہ و ہنوز  
 بیلس بازی میکند و زنان جوان شوہر دار را بسکند را با د آورده مخفی میسازد و خط را  
 برگرفت و بنزد نواب صاحب رفت و نشان داد کہ این نامسلمان یکافر و مسلمان  
 بدگفتہ و بردیر و حرم آتش زده قرآن و کتاب اورا مسترد سازید -

مسترد نمودند و بدست آقا میرزا علی داکتر سپردند - این بزرگوار پیغام به بنده فرستاد  
 که یا خود بشهر آویار سیدی نوشته بفرست تا قرآن و کتاب ترا بدیم - در این مقام  
 هست که ما تصدیق از صاحبان مرآت و فتوت و انصاف میخواهیم و در این مقام  
 بود که بنده وقتی گفته بودم «مختار دکن کرد بمن آنچه که نبود در اثر بلا شمرید  
 فرزند پیر» ولی تاکنون یک صاحب فتوت و مرآت و انصاف من ندیدم  
 بلکه همه را سنگدل و بیرحم یافتیم و خصوص در میان اهل ملک خودم - هنوز میگویند  
 بوزیر ملک چنین و چنان نباید نوشت زیرا که وزیر ملک هر چه بکند سزاوار است  
 و من میگویم اگر پادشاه بوقت اقلیم باشد چون دل درویشی را اینسان بدر آورد  
 ظالم است و ظالم - غرض جواب را از بانی فرستادم بجناب آقا میرزا علی که دیگر آن  
 قرآن و کتاب را من نخواهم گرفت که بی فتوت و بی مرآت و بی انصاف و این بد  
 و همین سان بود تا سه سال بعد از آن که حکایت آن نیز بدینال خواهد آمد -

چون از در ظاهر مسلمانان نامید گشتم بدروازه گبری شدم و با خود  
 گفتم در آن وقت و اکنون در این کتاب می نویسم «مرید پیر معانم زمن مرغ  
 ای شکیخ چرا که وعده تو کردی و ادبجا آورد» - شاپور جی ایدل جی چینیانی  
 یکی از پارسیان این بلد در نزد رشید الدین خان و قارالامرای ماضی نو کر یعنی  
 همه کاره بود و از چندی قبل با من آشنائی داشت نزد او رفتم و در دل با گفتم  
 و مشارالیه کتابی داد که من بنویسم که شرح آن نیز طویل است که بنده مختصر میارم  
 تا زمان دیگر - سی روپیه ماهوار برای من مقدر فرمود ولی این سی روپیه را علی رقم  
 مختار الملک مرحوم قبول کردم زیرا که وقارالامرای یکی از امراض سید و مسلمانان  
 گرفتار بود یعنی حسد و دشت نسبت به سر سالار جنگ و من در آنوقت می خواستم که  
 اگر از دستم برآید آن مرض را سخت تر کنم - با جمله چندی را بنوشتن آن کتاب مشغول بودم

تا آنکه آن مرض از جهان بشد و صد هزار مرض دیگر را نیز با خود بگردد و دیگر نشستن  
 آن کتاب ضرورتی نداشت - آن مرحوم را دو فرزند ارجمند بود که هر دو بالفعل زنده  
 و موجود هستند یکی امیر کبیر است و دیگری وقار الامر - این دو ارجمند سعادت مند  
 مال پدر را با لئناصفه تقسیم کردند ولی برادر وارنزیستند بلکه چون دشمن خود بخوار -  
 و ابستگان پدرشان نیز تقسیم شدند و شاپورچی نزد وقار الامر اماند و کسانی  
 با هم که بذریعه و سفارش او نوکر شده بودند یا در دستگاه بودند غالباً با او ماندند و  
 از آنجمله یکی من بودم و ماهی سی و پویه هنوز میرسد - خصال این دو برادر مختصراً  
 این است که اولی که بزرگتر است بعضی از خصال پدر بزرگوار خود را بمیراث یافته و  
 طالب جاه و جلال است و نام و منصب - شعبدهامی انگیزد و وقتها برپا میکند که وزیر  
 ملک شود و با این مختار الملک حال نیز بمحش میسازد و خصومت میورزد - ولیکن  
 وقار الامر که کوچکتر است و اندکی نسبت به برادر بزرگوار خود عاقل تر و نگلیش  
 است و با نکلند رفته اگر چه خوی انگریزان را نکرفته بونی از آنها گرفته - دست  
 از اوقات شاپورچی مرگفت کتاب پتیکل اکامی خود را بسیار که وقار الامر ملاحظه  
 فرماید - آدم خام طمع و در واقع چسند همیشه گمان انسانی بگو سپند می برد و آنگهی  
 اگر نوبت برگشته هم باشد - بخيال آنکه کتاب طبع خواهد شد و من هم شکایت های خود را  
 در آن درج میکنم و هم البتة خلعت و انعامی می یابم کتاب و قرآن را هر دو از آقا میرزا علی  
 و پس گرفتم و کتاب را به شاپورچی دادم که بنظر مبارک و وقار الامر ای عالیجناب بیای  
 چه درد سرد هم در این وقت که قلم در کف دارم ننیدم آن کتاب در زیر خاک نهان  
 شد یا بدگان باینا و عطار رفت که ادویه در اوراق آن بچسبید - که ام زهره و یار  
 کسی را که از اهل این ملک نباشد یعنی عمده رعیت نگلیش نباشد و از این امر اے  
 عایشان شکایت کن یا مال خود را طلب نماید - ماکه اهل ایرانیم بیچاره ایوم در میلک

و کسانیکه از ملک مامی آیند و قونسل مستند در ملک هندا آهنا نیز چون شاه و دولت  
حکومت خود زور و استیلائی ندارند که رعایای آنها شکایتهای خود را با آنها بر بند  
آنها علاجی کنند و زیدنت انگلیش هم در اینگونه امور مداخلت ندارد زیرا که امور  
رعیت دولت غیر منطبق مستقیم با آنها نسبتی ندارد ولی اگر نسبت بنحو دشمنان داشته باشد  
و یکی از رعایای خودشان شکایت داشته باشد نعوذ بالله اگر قلم زیدنت بر کاغذ  
برود آن ستم دیده و شاکی را طلب کرده پایش را می بوسند و معذرت می خواهند  
یک لکت و پیه باو میدهند و او را از خود راضی میکنند چنانچه حکایت مخرج نویل بر  
همه کس معلوم است -

ما از کتاب خود گذشتیم ولیکن ماه سی و پیه علی تقدیر  
وقار الامرا (که در آن زمان هنوز فقط خطاب اقبال الدوله دشت) شخص نگار  
را بنام دناب از جای دیگر طلب دشت و تمام امور خود را باو گذار کرد و  
که شاپورچی در زیر دست و اطاعت او باشد مگر شاپورچی قبول نکرد و استعفاد  
و خارج شد - ولی قبل از آنکه خارج شود از دستگاه و قار الامر الصوابید او بنده  
عریفه بنج دست و قار الامر او ششم باین مضمون که بنده سالهای دراز است  
در این ملک بنان و دالی گذران میکنم و اکنون از سر کار عالی توقع پلاد دارم -  
مردم این ملک بزودی وعده میدهند ولی گاهی وعده آنها ایفاندارد چنانچه  
بنده گفته ام « در ملک دکن وعده بود آب روان ایفای وعده که بود  
نیخ روان و اعد همنه را چو خاک ساکن باشد سوز و شب در روز چو چرخ است  
روان » قوزا فرمود پلاد و سهل است بهفت رنگ خویش هم خواهیم داد - چند کباب  
بهمان تان و دال بسیر میزدیم تا آنکه خبر دادند که این عالی همت پیازی هم بر قوت  
لایوت تو افزود یعنی سی و پیه عالی را پنجاه و پیه چینی کرد - کسانیکه خارج از حیدرآباد

در ایران و جاهای دیگر باشند نمیدانند که عالی و چلی نصیبیت و فرق میان این چو  
مختصر نصیبیت که اولی پاره سیمی است مسکوک و محسوس ولی دومی زری است موهومی و  
بجارت آخری صدی ده رویه فرق دارد - مثلاً امیری صدر رویه بفقیری بدید  
نامش صد است ولی نود رویه باو میدهند - این هم یک خدعه است که مردم نمیدانند  
بکار میدهند غالباً متصدیان و خزانه داران چنین می کنند چنانچه در همین اوقات  
شخصی حکم کرد صدر رویه بمن بدهند و خزانه دار او نود رویه داد -

پس از آنکه نوکران و چاکران متعدده کلاش این بزرگوار قریب

دو ماه و ار مرانور دند بنا عهد رسوم مختلفه مقرر گشت که ماهی پنجاه رویه چلی از  
خزانه عامه بگیرم و دعا گو باشم - در این اوقات کتابی نوشته بودم موسوم به نسخه  
محبوب علی شاهی و جلد ساخته نام کتاب را بخط انگلیزی بزرگ بر جلد کتاب نقش کرده  
بودم این کتاب را بنظر مبارک این بزرگوار رسانیدم و توقع نمودم که چون قدر آن  
اهل هنر و کمال استید این کتاب را بنظر پادشاه این ملک برسانید - ایشان پس از  
تعریف و تحسین بسیار فرمودند اگر نسخه از این کتاب بمن دهی این کتاب را بنظر پادشاه  
خواهم رسانید - بکمال استعجال آنرا نقل کرده جلد نمودم و دادم ولی کتاب من  
تا بیست ماه بماند و گوشتا این بزرگوار میدهند که اینگونه کتب بکار شاه و وزیر  
و امیر این ملک نمی آید و نمیخوانند - عاقبت چون ناچار شدم عرضیه نوشتم که  
امید داری بسیر کار نیز از قبیل آن خوابهایی است که هزارها کس در این ملک میکنند  
و از آن عباراتی است که هزارها بیچاره برهوامی سازند کتاب مسترد فرماید - این  
بزرگوار از این خط خاطر رنجیده شد و آوازش بگوش می آمد از اندرون حجره که یکی  
از چاکران خود میگفت کتاب او را بیارید بدید و او را بگوئید که در این ملک هنوز  
مردم چندان آزادیستند که از ایشان کافذها باهر انبوسند - هر دو کتاب بر استرد

کردند در روز دیگر عابد از منی که ملازم یعنی ساتی او بود مرگفت ماهوارت قطع شد  
 بجهت نوشتن آن خطا - گفتم حمد خدا را که من عطای او را ببقای او بخشیدم - من حالت  
 ندارم که از اینگونه مردم مناسزا در تعلق گویم و بسلام بر نذلت اینها مردم برای بخواهید  
 چلتی - کتاب لطیفی که کاتبی از کف من بشد و تحفه محبوب علی شایب در نزد من بنامزد  
 عاقبت نام آنرا تغییر داده چهاپ خواهم کرد - حکایت دیگری هم نسبت باین کتاب  
 هست پس از آنکه گفتم دلی ذکر آن بالفعل در اینجا ضرورتی ندارد -

چون هواره مشاغل من این بوده (دوست) که چیزی می نوشته ام  
 بامید آنکه دیگران اول فائده بگیرند و پس از آن خود نیز تانی بخورم لهذا کتابها  
 متعددی کوچکت و بزرگت نزد من جمع شده تمام نامها تمام که هر یک را چندین مرتبه  
 نوشته ام و حکایت و اصلاح نموده ام با دست تنها - هر زمانیکه کسی گفتم که این کتاب  
 خوب استند که طبع شوند و خلق یا اطفال مدارس استفیاد گردند بخش گرفته است آن  
 کتابها را دلی خیال در جانی انداخته و بعضی از کفر رفته و برخی دیگر نزد من مانده زیرا  
 خود زری نداشته ام که طبع کنم - این کتابها مشتمل بوده است از تاریخ و حکایات  
 و نصاب و عبارات و روایات و محاورات عجیب و امثال اینها - اشخاصی که این کتاب  
 را با آنها نموده ام که طبع کنند همه صاحب زور و ستمیاد و عمل و عهده بوده اند و حدیث  
 نکرده اند و جهت آن این بوده که ندانسته اند چه بوده زیرا که مردم این ملک غالباً  
 فارسی را نیغفند هر چند ادعای فهمیدن میکنند - مولوی سید حسین بلگرامی  
 از زمانیکه آمده است در حیدرآباد همیشه معزز و محترم بوده و همیشه صاحب عهده  
 جلیل بوده است خصوصاً در سر رشته تعلیمات ولیکن چه گویم خود بانده - ابتدا  
 یکی دو بار نزد جناب اور فتم دیدم فائده ندارد آمد و شد را موقوف نمودم - در این  
 زمان اخیر یعنی از زمانیکه چیل و پنجر و پشه اقبال الله دله بایش مسدود شد باب

سید حسین صاحب رقوم و چند کتاب نزد او گذارستم که اگر بتواند طبع کند - معتقد  
 را بهما بمن نمود و مختلف معاذیر آورد و حال آنکه اگر مثل منی آن مرتبه و عهد را  
 میداشت بسا کارها میکرد - رقوم با او نوشتم که نقل همه در نزد من موجود است  
 و معلوم است که من چگونه رقوم می نویسم خصوصاً بجای آنکه وعده خلائی می کند -  
 چون فهرست نام بعضی از صاحبان گرامی را که زری عنایت فرموده بودند بر آ  
 طبع این کتاب بجناب موصوف نمودم آن وقت بر سر غیرت آمده فرمود خرج آن چه  
 میشود من خواهم داد - باز چندی را دادند گوی کردم و آخر یک رقومه بسیار سختی نوشتم  
 تا این پنجصد روپیه وصول شد - هر چند که این سید جلیل القدر دوست شفیق من  
 است و بسیار بلکه سایر تحصیل و صفات او را اما ناپسند میکنم همین یک عیب در وجود  
 او هست که سست مزاج است و وعده خلائی هم می کند ولیکن « آنرا که بجای  
 است هر دم کرمی عذرش بنه ار کند بعمری ستمی » کسیکه همه خصالش نیک باشد  
 در ملک بی انتظام نظام که نشاء و سر حشیمه سستی و وعده خلائی شاه و وزیر و حکومت  
 استند اگر چنین خصلتی را داشته باشد در واقع عیب و نیست اگر مغیره هم باشد چنین میشود  
 مجبوراً -

چون من بی انصاف نیستم عرض میکنم بخدمت خوانندگان که در این  
 مدت کتابی توسط مولوی مسیح الزمان خان دادم که نمیدانم چه شد یکبار در روپیه  
 از آن بابت گرفتم و در قریب دو سال هم باهی چهل روپیه یا چهل و پنج روپیه حالی از  
 اقبال الله دله گرفتم و این پنجصد روپیه را هم توسط مولوی سید حسین بیاتم -  
 و بهر حال در ازای این همه ظلم و جفائی که در حیدرآباد دیدم (که اگر زنده مانم  
 مفصلاً خواهم نگاشت) یا از خدا یا از خلق یا از فلک یا از نجات بد و در واقع از  
 نجات بد این فواید مذکوره عاید و حاصل من شد از شاه و وزیر و امیر و مولوی و

جنت و بباد این فرخنده بنیادینو سواد و از همه راضی و ممنون و مشکورم و ابدا  
 شکایتی هم از کسی ندارم زیرا که بخوبی میدانم « از خدا دان خلاف دشمنی دوست  
 که دل هر دو در تصرف اوست » غرض من در حقیقت از این سرگذشت و اطباء  
 و اطالت شکوه از خلق نبود بلکه از نصیب دون و طالع و اثر گون بود - و  
 یک سخن دیگر میگویی که خوانندگان بهر چه نخواهند حمل کنند - این است حالات  
 مسلمانان در تمام جهان و تا این حالات را از خود دور نکنند و تا این امراض را  
 علاج ننمایند گاهی ترقی نخواهند کرد - ما چیزی از نصیحت و راهنمایی و گذار  
 نکردیم هم مذهبمان خود را میخواستند بشنوند و نخواستند نشنوند - مثلثی  
 مانصیحت بجای خود کردیم روزگاری در این بسبر بردیم گرنیاید بگوش رغبت کس  
 بر سولان پیام باشد پس -

تبت الکتاب بعون الملک الوهاب  
 بتاریخ ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۳۳ هـ

بفرمایند دیگر به رسمیه و پخته شد  
 نزار در طبع خانه (مدرسه)

در طبع معتم شفیق بزبور تطبیع آراسته چهره گریه





# اشتہاء

کتب مندرجہ ذیل ہمارے مطبع میں فروخت کے لئے موجود ہیں  
 و صاحب انہیں کو کوئی کتاب خرید فرمانا چاہیں وہ بذریعہ پریلو ایسٹن یا ریل کو طلب کیا سکتے ہیں

(۱) "امراض مسلمانان و علاج آنها مصنفہ میرزا اسماعیل دردی صفہانی" یہ ایک  
 کتاب عمدہ با محاورہ فارسی زبان میں لکھی گئی ہے۔ اور مصنف اس کا ایک لائبریری انشخص ہے  
 اس کتابت مسلمانوں کی موجودہ حالت اور اس کا علاج معلوم ہو سکتا ہے قیمت اس کی ایک روپیہ  
 ملازمل حیدرآباد عالی اور باہر والوں کو کینیٹیو چاہینگے قیمت ۷ روپے ۲ جلد

(۲) "رسالہ تربیت و تعلیم مصنفہ مولوی محمد حسین صدر مدرس رکنہ گارن حیدرآباد کن  
 یہ کتاب بچوں کی تربیت کو بہت کارآمد ہے۔ اس استادوں اور والدین کو طرز تعلیم اور  
 اصول تربیت معلوم ہو سکتے ہیں اور جو طرح چھوڑ بچوں کو یورپین تعلیم اور تربیت دی جاتی ہے  
 اس کا بیان بخوبی لکھا گیا ہے۔ قیمت ۸ روپے ۲ جلد

(۳) "رسالہ انتظام خانہ داری" مولفہ مولوی محمد حسین صدر مدرس رکنہ گارن حیدرآباد کن  
 یہ کتاب ہر شخص کے لئے نہایت ضروری اور کارآمد ہے۔ اس گھر کے انتظام اور چھو چھو خانگی چیز  
 تیار کرنا اور لازم کرنا اور دیگر طریقہ وغیرہ خوب سمجھ میں آتا۔ قیمت ۸ روپے ۲ جلد

(۴) "سوانح عمری امیر علی ٹھٹک" مولفہ مولوی محمد حسین صدر مدرس رکنہ گارن حیدرآباد کن  
 یہ کتاب ایسی دلچسپ ہے جو پڑھنے سے تعلق رکھتی ہے۔ اس میں ایک ٹھٹک کی سرگذشت لکھی گئی ہے جس نے  
 تقریباً ایک ہزار آدمی پر تھہر سکا تھے۔ واقعی اس کتاب کے پڑھنے سے بہت بحثوں کی رگاری اور  
 اچھی طرح سمجھ میں آتا ہے۔ قیمت ۴ روپے ۲ جلد

المشہور

عبدالوہاب مہتمم مطبع معتمد شفیق - بازار سبھی عنبر حیدرآباد درختہ بنیاد کن



۲۹۷۶۳

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---

۲۹۷۵۸

# امراض مسلمانان و ادویہ آنھما

کچھ ایسے

۱۔ اگر کسی عسائی یا جس کا تعلق مسلمانان  
 جان شہادت خلیفہ یا کسی اور کی ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۲۔ اس وقت جو اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 اور اگر کسی اور کو اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۳۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۴۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۵۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۶۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۷۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۸۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۹۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے  
 ۱۰۔ اس وقت تک کہ ایک ایسی بیماری ہو جس سے



